

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
۱۴۷۹۲
۲۱۶۴
بازدید ۱۳۴۰
۲۱۶۴



بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب
مؤلف
موضوع تألیف
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۴۲۹۲
بازدید ۱۳۴۰
خطی . فهرست شده
۲۱۶۴

تذکرهٔ نظامشاهی
در ادویهٔ طبیه



بسم الله الرحمن الرحیم

محامد حمد و سپاس سبدعی را سزد جلت قدرته که لمعهٔ از پرتو اشعهٔ نور وجودش بر مرایا حقایق کونات افتاد
و از مشکوة فیضان خودش مصابیح میولات حوادث را بانواع جواهر صور متنوعه منور ساخت و لطایف
شکر بی قیاس جانی را رسد عمت موهبته که حرکات گردون نه توی نیلگون را واسطهٔ ایجاد موالید ثلث
و ارکان و حوادث گوناگون زمان داشت و لوای اعظم سلطان نفس ناطقه را در ممالک نشاهٔ انسانی
برافراشت و در صدر مملکتش بر تختگاه قلب صنوبری قرار داد و زمام تدبیر و اختیار در قبضهٔ اقتدار
او نهاد و پس خطبای فصیح البیان السنه زبان نهار ابیع گشودند و خطبهٔ پادشاهی و را بر منابر اسنان
خواندند و عمال قوی و اسراع در اطراف ممالک سکهٔ خلافت کبری بنام نامیش زدند از بدایع اسرار صنعت
اوست که فراش ربیع در بسیط زمین از سبزهٔ مینا رنگ فرش خضره و عبقری جهان گسترده و از هر شاخ
درختی شکوفه از هر کنار نهالی کوکب دری توقد من شجرة مبارکة شکفانیده و از غرایب آثار قدرت اوست که صانع
ظریف در صحن باغ از گلهای صبغة الله و من احسن من الله صبغة هر ورقی بصد رنگ برآورده شعر
سراسر همچو دیبای ستبرق ۞ بنفش و زرد و سرخ و سبز و ازرق ۞ و مشاطهٔ روزگار در حجال اشجار گلگونه
الوان بر رخسار نوعروسان ازهار کشیده شعر هر گلی گونه گونه از رنگی ۞ بوی هر گل رسیده فرسنگی
لطف کریمش بر سقیم و علیل ازدوار الشفاء و شفاء صدور قوم مؤمنین شربت شفا چشانیده و فیض
عمیمش بر حمیم و علیل از بحار رحمت فمن یاتیکم بماء معین روی و سیراب گردانیده سرادقات عز و جلالش
ازان رفیع‌تر است که عقل دوراندیش بکنه آن تواند رسید و شادروان ابهت و کمالش ازان
وسیع‌تر است که وهم سبک سیر گرد ساحت آن تواند گردید شعر چون نبود از انبیا و از رسل
هیچکس را علم وی از جزو و کل ۞ جمله با عجز روی بر خاک آمدند ۞ در مقام ما عرفناک آمدند ۞ و نسایم صلوات

عنبر بیز و شمایم تسلیمات عطرآمیز که غنچهٔ توقیر لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز را دهن گشوده نثار شهد معطر
سیدی که سنبل غالیه سای ریاض جنان بوی دلاویز عنبرفشان از جعد گیسوی مشکبوی او گیرد و نسیم
بهشت عنبرسرشت از شمیم روضهٔ معطر جانفزای او خیزد شعر عنبر خط تو بر دور قمر دایره ساز ۞ سنبل بوی تو بر برگ
سمن غالیه سا است ۞ بنور مهر بیانش متن کفر و بحر عصیان از افواه اهل طغیان بربود و نص قاطع کلامش سبل
تقلید و غشاوهٔ شرک از ابصار و بصایر ایشان بزدود هر صورت دانشی که صیاد متفکره بشبکهٔ حواس و قیاس
اقتناص نماید اگر نظر قبول میزان شریعت او نیابد بهر شکل که باشد نتیجه ندهد و هر نقد معرفتی که صراف متصرفه
در کورهٔ دماغ بآتش خیال بگدازد اگر سکهٔ اصول ملت او بر ندارد بهر نقش که باشد رایج نگردد و از نثار
وجود گیرالله آتش که خطاب لولاک لما خلقت الافلاک در گنبد گردون افکند طاق کسری که منبر سلطنت اکاسره
زمان بود شکست و از طلوع تاثیر آفتاب افاضتش که از مطلع الیوم اکملت لکم دینکم بتافته مشاعل
آتشکدهٔ فارس که پیش از هزار سال افروخته و قبلهٔ پرستش بود بر دوده انطفا و خمود پوشت و نفحات
تحیات جانفزا و روایح فوایح تسلیمات عطرآسا که از چمن اعز اسلام علی آل یس وزیده بمجموعه مرقد منور آل
کامل خصال که بر ایشان نزده تشریف مثل اهل بیتی اند و از مزیدهٔ تعظیم انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اعلام
نموده می‌شود که مضمون کلام حقیقت فرجام کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف مبنی
و مخبر است از آنکه غرض اصلی از دو پایهٔ تکوین و ابداع و مقصود کلی از کارخانهٔ ایجاد و اختراع معرفت معبود
حقیقی و دانستن معارف یقینی است و بر لبیب خبیر و ناقد بصیر پوشیده نیست که قطع نظر از آنکه این
مقصود بروش اهل استدلال که از آثار بموثر ره برند از علم حیات و تشریح بوجه اجمل استفاده میگردد و لهذا در کلام
معجز نظام ملک علام امر بتفکر در بدایع آثار بسیار است و گفته اند من لم یعرف الهیات والتشریح فهو عنین فی
معرفة الله تعالی و وصول باین رتبهٔ علیا و نیل این درجهٔ قصوی متوقف بر صحت مزاج اعضا و اعتدال
انفعال قوی و حفظ صحت حاصله و استرداد زایله متصور نیست بی عرفان کامل و تصرف شامل در علم طب
که تالی علم ادیان بلکه مقدم بران و محتاج الیه نوع انسانست بموجب مضمون حقیقت مشحون العلم علمان
علم الابدان و علم الادیان و زمرهٔ از علما را است و بنده از اهل ملت بران رفته‌اند که معرفت علم طب فرض
علی الکفایه است و بنابرین طوایف امم شکرالله سعیهم در تبیین قواعد علم طب یعنی علمی و عملی مساعی جمیله
و بذل مجهود و جد تمام رسانیده مطولات مشروحه پرداخته‌اند و مختصرات نافعه منقحه ساخته‌اند و از جملهٔ مولفات
حسنه و مصنفات مستحسنه کتابی گرانیست که در حسن ترتیب و جمع ادویه و ترکیب عدیل ندارد و مشتمل است
بر مجربات حکما و مختارات مصنف و معالجات علما و سبب اطلاع فقیر حقیر حسن بن عبدالرحمن برین کتاب

٣

واضح ایشان چنان بود که برحسب تقدیر ملک قدیر دهر طرفی از زمان که این سرگشته پریشان در کشاکش
الام دوران افتاده بود و چون صبا و در بورکاهی طی مطاوی کار و کاهی قطع مراحل براری و اقطار میشود
و اتفاقا زمام مطایا زمان هم چون زمام اختیار من از هم گسسته و بنات النعش چون خاطر فاتر این قاصر
پراکنده قطب متحیروار چون پای پرکار بر جا مانده و از فوای فلک سرگردان کرده او بسر دویده و عطارد دبیر عقل
تدبیر از کف افکنده و کف الخضیب از دست تسلط و پنجه تصرف در هم شکسته با بعضی دوستان در صباح عید
سنه ثلاث و خمسین و تسعمائه در بلدی از هندوستان نزول نمود که دل از طراوت هوای آن چون غنچه
از نکهت نسیم جان بگشود با دل گفتم شعر صبحدم بیل چمن کن که هوا معتدل است ٭ وز دم نسیم شبی یاد نکرده گلت
تا چند بسته وساوس خیال باشی و تا کی سرگشته فکرهای محال وقت آن آمد که عقده حرمان را بدست تفرج
بگشایی و از صفحه خاطر ناظر زنگ کدورات تخیل بزدایی بیت پیش از آن کز تو فلک داد خود بستاند
خذ من العمر نصیبا و من العیش نصاب پس با خاطری فرحان در صبحی چنان که نسیم بهار در اطراف باغ بر یاسمن
و از هار عنبر بیز بود و زلف شکین سنبل بر صفحه رخسار گل پریشان گشته دماغ زنبق را معطر میشود نظم
از سنبلت بدامن گل عطر میرود ٭ باد صبا که نافه گشای هوای است ٭ فراش اعتدال ربیع در بسیط غبرا از سبزه
خضرا و ازهار شمامه مخمل دیبا گسترانیده و روضه گلستان را غوضه اعراض جنان گردانیده شاهد گل از شراب ارغوانی
شمایل مستانه میشود و اقحوان بر گریه سحاب مدرار غنچه سان لب به تبسم می گشود متریان از سر خیار آیت و تلک
الایام نداولها بین الناس از دفتر گل میخواندند و بلبلان از منابر اغصان واعظ وار مضمون یکاد زیتها
یضیء و لو لم تمسسه نار بر زبان میراندند شعر گلست شاه ریاحین و خطبه بلبل ٭ فراز منبر اغصان بنام سلطانست
خاکسار بنظر استبصار و معیار اعتبار گاهی در اسرار تعبیه الهی سیر میکردم و گاهی از مشاهده بدایع صنایع
صانع قدرت سر انگشت حیرت بدندان میگزیدم پس از تعجب در صنع کردگار بهر دو بار سجده کردم و طوطی
ناطقه را بشکرگذاری شکر خا گردانیدم و بعد از مرور ایامی روزی حکیمی صدیقی دلفروزی در معرکه بحث و جدال
فیروزی که این بنده را او خداوندگار بود و همیشه بصحبت شریفش استیناس و استظهار میجستی از اهل
علم طبیعی بیان ناغافت و بمقتضی الکلام یجر الکلام سخن بمسئله طبی کشید و بترتیب حکایات کتاب
تذکره مزبوره مذکور ساخت مقرون با شارت بشارت سعادت و امر مطاع لازم الاتباع در باب
ترجمه آن بزبان دری عام النفع از عجم و عیب بری تقصود آنکه چون همواره همت عالی نهمت بر تعیین
قواعد کلیه جزئی طب مصروف می باشد و همیشه محفل همایون بکشف استار قوانین اعمال آن محفوف
لایق آنست که از صندوق منطوق این کتاب شکین نقاب قفل عربی بگشایی و پرچهرگان تو

٤

بیانش بالطبع احرام فارسی بیارایی و اگرچه مصنف اصل کتاب علاج تمامی امراض و تشخیص از سرتا قدم بادویه
مفرده بوجه جمیل ایراد نموده و درین تالیف معالجه بادویه و اغذیه مرکبه و قوانین کلیه در علاج هر مرض بتفصیلی
که در کتب مبسوطه مسطور است ایراد نمایی و اشارت باسباب و علامات هر مرض و ایما بتحقیق ماهیه هر دوا
بقول جامع حکما بر ان بیفزایی برحسب زمان و اجبالامتثال فرمان حضرت نوئین کامکار با وجود موانع بسیار
بسیار شبها از برای حصول این مامول و رستی در محیط فکر و هجوم امواج تحیر لنگر تامل و تدبر انداختم و روزها
بامداد شمال و صبا بادبان رضا بر اوج سما بر افراشتم و بسی در تیار بکار رسائل فکری چون ماهی غواصی
و شناوری کردم تا از اصداف انظار و اصناف افکار در ر شاهوار بدست آوردم شعر
بسی خورد او در آب دیده چون ماهی طی دیم ٭ که تا قلاب نفس را بکام خویشتن دیدیم ٭ کلیم وار مدتی با کلیم محنت
در تیه حیرت و وادی فکرت دویدم تا لوامع انوار از ما در را بر اطراف اشجار انظار جلوه گر یافته ندای فاخلع
نعلیک انک بالواد المقدس طوی شنیدم بیت هر که در کار بجایی نرسید ٭ پیشتر از راه عنایی رسید
و بالجمله در ملازمت مقاصد این کتاب مستطاب بسیاری سر فکرت بر زانوی حیرت نهادم تا باغ افکار
از چشمه سار یقین آب دادم و بسی اطلس چو دی شبها بر قطیفه ارغوانی روز دوختم تا ابکار زحلوه کانه انظار
از ملابس تحقیق نقابی ساختم و مدتی چراغ گلخن دیرانی را با شمع روشن آسمانی سوختم تا مصباح معانی را
از لوامع مشکوة هدایت افروختم و چون از بین دولت آن نیز در خور رنگ ما نور و از فرخندگی بخت
فزاینده نه باندازه فضل این بنده نقد مراد آن کامکار تمام عیار گشت مروج ساختم سکه اسم سامی
خلیفه روزگار و معنون گردانیدم بنقش اوصاف سایه رحمت آفریدگار رافع قواعد دین گستری
ناظم معاقد شرع پروری آفتاب مشرق جاه و جلال مشرق آفتاب عظمت و اقبال سلیمان تخت
جهانگیری فریدون کشور شجاعت و دلیری پادشاهی که احکام احکام الهی را بتمهید مقدمات ایالت برپای
داشته و تقویه ملت زهرا محمدی را ثمره دوحه حکومت و عدل گستری انگاشته دین پناهی که شمه
کریمه اش تشیید دین مبین است و شیوه قدیمه اش تقویه شرع خیر المرسلین شاهنشاهی که قواعد ارکان
خشمتش را استحکام از تایید ائمه معصومین است و معاقد بنیان معدلتش را انتظام از محبت طیبین
و طاهرین سکندر سپاهی که از صوارم عساکر نصرت مآثر سدی از حدید میان لشکر کفر و اسلام بسته
انوشیروان جاهی که بقوت بازوی عدل ایادی ظلم و طغیان و ظهور جور و عدوان در هم شکسته بیت
حسام سبز که او کرد رخ بخون گلگون ٭ ز سهم عدل تو چون برگ بید لرزانست ٭ خورشید طلعتی که از اشعه
فیضش جهانیان نشو و نما یابند مشتری منزلتی که سعدین اکتساب نور سعادت از انظار او نمایند

٥ عطارد و فطانتی که با وجود آنکه از مقتضیات زهره و زهرا همکی اسباب عیش او را مهیاست صحبت دانایان را غنیمت
دانسته و بجهت استکمال نفس از مجاز بحقیقت پیوسته پاک طینتی که در تخمیر طینت طاهره اش علم اسماء و خلافت کبری
بید قدرت مخمرست و در شجرهٔ طینت اش معنی یگانه زینتها یعنی ولو لم تمسسه نار منضم شعر زبان تیز قلم
قاصرست در صفت ؛ که حد وصف تو بیرون ز حد امکانست ؛ چه فلک مثالش است چون آسمانی ا
خورشید جمالش ازان تابان کف دریا نوالش چون کلک بیان ابر نیسانی است از ده در دگر باران شعر
فلک چو کلک ترا گفت نیک را نیست ؛ زمانه گفت که نی نیست ابر نیسانست ؛ خرد چو دید کف کان کف ترا
بسر گرفت که کف نیست بحر عمانست ؛ تا شیر صبح معدلتش آفتابی است همواره از افق استوا لامع و میان
جود و کرمش چون اعتدالین همیشه از مطلع اعتدال طالع از پرتو نور نصفتش سکان سواد هند را دیدهٔ
روشن و از فیض عام مرحمتش ریاض جهان سیراب چون صحن گلشن بیت سواد دیدهٔ مردم منور است بعین
ز نور عدل که از مین تو درخشانست ؛ پرده داران لیل و نهار چون غلامان هند و سار شب و روز در خدمتش
شکر دان انجم و افلاک با مشاعل انوار برسم پاسبانی در تردد و ملازمتش آسمان آستانش بوسه گاه
خاقان و قیصر مرتبهٔ جاه پاسبانش فوق فریدون و اسکندر شعر به پاسبانی قدر تو رای فرزانه ی
خبر نداشت که این منصب آن کیوانست ؛ ملازمان درگاهش کنند همت جز بر کنگرهٔ قصر سپهر ننماید
آستانه داران بارگاهش غیر فرق فرقدین و تارک جوزا منزل نسازند لواء شاد و دعوتش کافه انام
در اطراف جهان برداشته اند و دعای دولتش خاص و عام تالی صلوات خمس داشته اند بیت
برخور ز حیات ابد و عمر مخلد ؛ کین ست دعا شام و سحر پیر و جوان را ؛ وهو الخاقان الاعظم مستخدم السلاطین
فی البر و البحر ظل الله المبسوط علی بسیط الغبرا آیة الله انزل علی العالمین من القبة الخضراء الغازی فی سبیل
الله المجاهد فی تایید دین رسول الله السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابو الفتح نظامشاه خلد الله
تعالی ایام سلطنته علی العالمین و ایده لاعلاء اعلام دین سید المرسلین امید که این شایع نکرت و تیمه که
بزیور در ثمینه اسم سامی و لآلی صافیهٔ القاب عالی مزین و موشح گشته و مسمی شده بتذکرهٔ نظامشاهیه
در نظر بصیران خریدار سخن والایق و بطبع هوشمندان صاحب اعتبار مقبول و موافق گرداد انه ولی
التوفیق و الهدایة و علیه التوکل فی البدایات و النهایات و اما الشروع فی المقصود باعانت مفیض الخیر والجود
بدانکه این کتاب مستطاب که مشتمل است بر ترجمه تذکره مبتنی است بر مقدمه و عمده ارکان و خاتمه و ترجمه
کتاب تذکره همانست که در تحت مداخل بعد از ذکر اسامی ادویه ایراد یافته تا ذکر شرح ماهیت و منصوص
منحصر در آنکه ادویه مذکوره در هر مرض بچه طریق استعمال نمایند و هر طریقی را بلفظی که نام آن بوده است

٦ و باقی کلام مشتمل مقدمه و خاتمه و شرح ماهیت و ذکر اسباب و علامات و علاج امراض بوجه اجمال و فصولی که
مشتمل بر اصل و وصل نیست و هر چه در تحت مدو وصل در آمده از معالجات تفصیلی آنرا با دین همه از ملحقات
ضروریه است که این فقیر از کتب معتبره الحاق نموده و ملتزم شده که بطریق اصل هر چه مثل باید بعبارات
تحمل منسوب باشد و تا موجب زیادتی اعتبار ناظران گردد سوای اسباب و علامات و علاج امراض بوجه اجمال
که ترجمه متن اسباب و علاماتست و شرحی که مولانا نفیس الدین بر ان نوشته مقدمه و در ان ۱۲ مطلب
مطلب اول در تقسیمهای ضروری در دانستن تقسیم اول در تنویع الارواح مرض به سه وجه تقسیم نموده وجه اول هر مرض
خالی ازان نیست که شامل تمام بدن است یا نه اول مثل تب دوم خالی ازان نیست که مخصوص است
بیک عضو و عارض غیر وی تواند شد یا نه اول مثل صداع در سر و زحیر در معاء مستقیم دوم خالی ازان نیست
که مخصوص است بدو عضو یا بیشتر یا چنین نیست دوم مثل تفرق اتصال که عارض کل واحد از اعضا تواند
شد و اول آنچه مخصوص است ازان بدو عضو یا این دو عضو از یک نوعست یا نه و اول خالی ازان نیست که
مرض عارض هر دو تواند شد یا نه اول مثل رمد دوم مثل لنگی که عارض کل واحد از پایها تواند شد و ممکن نیست
که عارض هر دو شود چه اگر بسبب لنگی عارض هر دو پای شود در عرف اطبا آنرا عرج نگویند بلکه ضعف و خلع
در پایها گویند و دوم که عضوین از یک نوع نیست مثل خفقان که عارض دل و سر معده شود و حقیقت ایشان مختلف
و آنچه مخصوص است به بیشتر از دو عضو یا اعضا مختصه با آن همه از یک نوعست یا نه اول مثل و اخیر جاری
انگشتها شود که از یک نوعست و دوم خالی ازان نیست که یکی از یک نوع است و باقی از نوعی دیگر یا نه اول
مثل مغص که عارض معده و امعا شود و معده نوعی است و امعا همه از نوعی دیگر دوم که هر جمله از نوعی دیگر است
مثل ورم مفاصل که عارض دستها و پایها شود و هر یکی نوعی است وجه دوم هر مرضی البته موجب آفتی است
و ظهور آفت یا در عضوی است که مرض عارض اوست یا نه دوم مثل انسداد مجری مراره که یرقان لازم
اوست و ظهور آن در اعضا ظاهر است نه در مجری و اول یا ظهور آفت در ین عضو تنها است چون صداع
سبک و ثقل زبان که خلل در کلام لازم آنست و ظهور این آفت در زبان تنها است یا ظهور آفت در ین
عضو و غیر این عضو هر دو است و این هنگام خالی ازان نیست که ظهور آفت اول در عضوی است که شریک
است مثل ضعف معده گاهی که اندک باشد و ضعف مغز که لازم آنست اول ظاهر نشود و بخارات متصاعد
گردد بجانب سر و موجب صداع شود و بیشتر از ظاهر شدن ضعف مغز یا چنین نیست بلکه آفت در عضو شریک
بعد از مدتی ظاهر گردد مثل ورم طحال که فساد حال کبد ازان لازم آید و لیکن بعد از گذشتن مدتی زود دوم
و گاهی باشد که آفت در عضو شریک در حال ظاهر شود مثل ورم کبد گاهی که عظیم باشد چه فساد حال نفس

٧ ازان لازم آید بسبب فزالت کجاب وجه سوم سوء المزاج مطلق منقسم شود باقسام بسیار و همچنین سوء
المزاج مادی وغیر مادی واز این قبیل است مرضها سر و طلبها سر منقسم شود کلیا بچهار قسم زیرا که مرض مادی در جرم
دماغ بود چون ورمها که دران پیدا شود یا در عروق دماغ بود چون وسواس و سدر و دوار یا در بطون دماغ
بود چون سدها که دران واقع شود یا در مجاری باشد که روح دران از دماغ بعصب رود مثل سده مستحکمه
که محدث فالج ولقوه بود یا غیر مستحکمه که موجب تشنج گردد تقسیم دوم در موجز آورده که از ماکول و مشروب انچه
در بدن اثر کند اگر اثر وی بسبب کیفیت است و بس آنرا دوا گویند مثل فلفل و کافور واگر بسبب ماده است
و بس آنرا غذا گویند مثل نان و گوشت واگر بسبب صورة است و بس آنرا ذو الخاصیه گویند خواه موافق
بدن باشد چون فادزهر خواه مخالف بدن باشد چون سم واگر بسبب ماده و کیفیت است هر دو آنرا غذا دوایی گویند
مثل کاسنی و ماء الشعیر واگر بسبب صورة و کیفیت است آنرا دوا ذو الخاصیه گویند مثل کاسنی که بالخاصیه مفتح سده است
واگر بسبب ماده و صورة است آنرا غذا ذو الخاصیه گویند مثل روغن که بالخاصیه مقاومت با زهر کند
واگر بسبب ماده و کیفیة و صورة است هر سه آنرا غذا دوایی ذو الخاصیه گویند مثل سیب که بهر دو است و بالخاصیه
تفریح دل کند در تلخیص الابدان گفته انچه بر بدن انسان وارد شود یا متغیر شود از بدن و تغییر بدن نکند یا متغیر شود
از بدن و تغییر آن کند یا متغیر نشود از بدن و تغییر آن کند قسم اول خالی ازان نیست که شبیه بدن شود یا نه
اگر شود آنرا غذای مطلق گویند واگر نشود آنرا دواء معتدل گویند و قسم دوم خالی ازان نیست که اول از بدن
متغیر شود و بعد ازان تغییر بدن کند و دیگر باره از بدن متغیر شود و در او تغییر نکند یا اول از بدن متغیر شود و
بعد ازان تغییر بدن کند و او را فاسد سازد و قسم اول اگر شبیه بدن شود آنرا غذا دوایی گویند واگر نشود آنرا
دواء مطلق گویند و قسم دوم را دواء سمی گویند و قسم سیوم را سم مطلق گویند تقسیم سیوم در موجز آورده که غذا اگر خلطی
کثیف ازو حاصل شود آنرا غلیظ گویند چون گوشت گاو واگر خونی نیکو ازو حاصل شود آنرا متوسط گویند مثل تخم مرغ
نیم برشت در تلخیص الابدان آورده که غذا اگر اندکی ازان غذای بسیار دهد آنرا غلیظ گویند و این دو قسم است
اول انکه غذای وی محمود باشد مثل گوشت میش نر رسیده و بره گاو و نان فطیر آمده و تخم مرغ نیم برشت دوم
انکه غذای وی مذموم باشد چون گوشت گاو و گوشت بز نر و گوشت اسب و گوشت میش ماده و گوشت شتر
و تخم مرغ بسیار پخته و نان فطیر واگر بسیاری ازان غذای اندک دهد آنرا لطیف گویند و این هم دو قسم است اول
محمود الغذا است مثل فروج و طیهوج و دراج و کبک و ماهی رضراضی کوچک دوم مذموم الغذا است مثل ریشاد و چغندر و بادرنج
واگر بسیاری ازان غذای بسیار دهد و اندکی غذای اندک مثل گوشت گوسفند یکساله و گوشت مرغ آنرا معتدل
گویند تقسیم چهارم در منهاج آورده که غذا که بدل ما یتحلل است و موجب نمو بدن یا نبات است یا حیوان

[illegible]

ونبات

٨ ونبات یا حبوب است یا بقول یا ثمار یا اصول و حیوان یا ماشی است یا طایر یا سابح وکل واحد ازین سه
یا اعضاء او ست یا فضول او مثل شیر و عسل تقسیم پنجم هم در منهاج آورده که اشربه سه قسم است میاه وانبذه
واشربه که قایم مقام ادویاست اما میاه غرض ازو آنست که مرطب بدن باشد و جمله رطوبات متخلله و مرقق
غذا و مبدرق او باعضا و آب بانفراده غذا نشود زیرا که تشنه را سیر نسازد و بطبخ منعقد نگردد واما انبذه غرض
ازان ایصال غذاست بسایر اعضاء و تغذیه بدن و گرم ساختن آن و نیکو ساختن هضم واما اشربه قایم
مقام ادویه مثل ربوب و سکنجبین و شراب خشخاش و عناب و اترج و مانند آن غرض ازان تنفید غذاست
و تغذیه بدن و اقامت او بجای ادویه تقسیم ششم در منهاج آورده که بعضی گفته اند هر دو غذا خالی ازان
نیست که متشابه اند یا متضاد پس اگر متشابه اند جمع کردن میان ایشان ممنوع نباشد واگر متضاد اند کل واحد
دفع مضره دیگری کند پس جمع میان هیچ غذا مکروه نباشد واین تقسیم صحیح نیست از چند وجه اول که
تقسیم حاصر نیست زیرا که میتواند بود که نه متشابه باشند و نه متضاد بلکه متخالف باشند مثل ترشی و سفیدی
پس جایز است که مضرة جمع از تخالف حاصل شود دوم انکه مسلم نیست که اگر دو غذا متضاد باشند کل واحد
دفع مضره دیگری کند چه میتواند بود که هر دو متفق شوند در غلظ یا در فساد جوهر یا در ایذاء قوه حس مثل کسی که آتش
او را بسوزد و تعدیل آن به برف کند چه از هر دو تاذی گردد سوم انکه میتواند بود که دو چیز متشابه باشند
و جمع میان ایشان مضر باشد و ممنوع بسبب کیفیتی عارضه یا از برای خاصیتی که در او باشد غیر مزاج متشابه
ولهذا اهل تجربه مکروه دانسته اند جمع کردن میان دو حار و دو بارد و دو لزج و دو منفخ و دو قابض و دو غلیظ
و دو مرخی و میان ماست و ترب و میان گوشت مرغ و ماست و همچنین مکروه دانسته اند هر که بعد از برنج وانا
بعد از هریسه و آب گرم بعد از غذا یا شور و آب سرد بعد از میوه و حلوا و طعام گرم واما اموری که مناسب است
جمع میان ایشان اول مطعومات شیرین و ترش است که هر یک اصلاح دیگری کند دوم چرب و شور است
که هر یک اصلاح دیگری کند سوم قابض است که اصلاح چرب و شیرین کند و این سرد و اصلاح او کند چهارم
ترش است که اصلاح شور کند تقسیم هفتم هم در موجز آورده که غذا اگر خلطی ازان حاصل شود لایق بدن آنرا
صالح الکیموس گویند مثل شراب واگر خلطی حاصل شود غیر لایق آنرا فاسد الکیموس گویند مثل ترب تقسیم
هشتم هم در موجز آورده که غذا اگر بیشتر آن جزو بدن شود آنرا کثیر الغذا گویند مثل گوشت واگر اندکی ازان
جزو بدن شود آنرا قلیل الغذا گویند چون پنیر و سبزیها تقسیم نهم هم در موجز آورده که هرچه بسبب کیفیت
در بدن آدمی اثر کند چون از حرارت غریزیه آدمی متاثر گردد خالی ازان نیست که اثر کند در بدن کیفیتی زیاده
از کیفیتی که آدمی راست یا نکند دوم معتدل است و اول خارج از اعتدال پس این خارج از اعتدال خالی ازان



كه تاثیرش محسوس است یا نه اگر تاثیرش محسوس نیست این خارج از اعتدال درین کیفیت در درجهٔ اول است ٩
و اگر تاثیرش محسوس است خالی از آن نیست که مضر است به بدن یا مضر نیست اگر مضر نیست در درجهٔ دوم است
و اگر مضر است خالی از آن نیست که به مرتبهٔ رسد که بکشد یا نه اگر نرسد در درجهٔ سوم است و اگر رسد در درجهٔ
چهارم است و هر درجه را سه مرتبه است عالی و سافل و متوسط و دوای که در درجهٔ چهارم است آن را دوای سمی گویند
و تفرقه میان آن و سم آن کنند که دوای سمی کشنده است بسبب کیفیت و سم کشنده است بسبب صورة نوعی
و بدان که دوای معتدل اگرچه اثری محسوس نشود فاما موثر است و تاثیرش از تکرار تناول و تکثیر مقدار توان
دانست مطلب دوم در دانستن مزاج ادویه مفرده که در علاج امراض مستعمل است شیخ الرئیس گفته
بدان که ارکان تمام مرکبات خواه معدنی و خواه نباتی و خواه حیوانی عناصر اربعه است یعنی آتش و هوا
و آب و خاک و کیفیت حصولش چنان است که عناصر متصغر شوند و با یکدیگر آمیخته گردند و کیفیت هر یکی دیگری
اثر کند و سورة آن بشکند و ازین جمله کیفیتی پدید آید متشابه در همه که آن را مزاج خوانند و در علم طبیعی مقرر چنین
شده که این کیفیت متشابه به معتدل حقیقی و متوسط میان همه بحیثیتی که متکافی باشند در حرارة و برودة و رطوبة
و یبوسة و میل عناصری که حامل این کیفیتها اند بمکانهای خود برابر باشد تحقیق نتواند بود و مراد از معتدل که
اطبا اطلاق نمایند و گویند این شخص انسانی مثلاً معتدل است این معنی نیست بلکه مراد معتدل طبی است که
مشتق است از عدل در قسمت باین معنی که اعطا کرده شده بر این ممتزج قسطی از عناصر بحسب کمیت و کیفیت
که سزاوار اوست در آنکه انسانی بود بر وجه اعدل اکمل بحسب قسمت و نسبت ولیکن انسان از این عارض شده
که قسمتی کرده ماند او را از وی کمیت بسیار به معتدل حقیقی و بعد از آنکه در سر ترکیبی مزاج قرار گرفت مستعد آن شود که کلی
کند از مبدا قوتها و کیفیتها ترتیب را این مزاج و مراد اطبا از معتدل در ادویه آن است که چون وارد بدن انسان
شود و از حرارة غریزیه وی متاثر گردد اثری در بدن انسان نکند از تبرید و تسخین و ترطیب و تیبیس زیاده
بر آنچه انسان را حاصل است و مراد آن نیست که مزاج این دوا مثل مزاج انسان است چه مزاج انسان
غیر انسان را نمی تواند بود و بدان که مزاج دو نوع است مزاج اول و مزاج دوم مزاج اول آن است که از امتزاج
عناصر اولا پدید آید و مزاج دوم آن است که حاصل شود از چیزی چند که هر یک را در حد ذات خود مزاجی باشد
مثل مزاج دواهای مرکب و تریاق و این مزاج دوم لازم نیست که همه صناعی باشد بلکه طبیعی هم می باشد مثل
شیر که مرکب است از آب و پنیر و روغن و هر یک از اینها نیز مرکبند و مزاجی مخصوص دارند و این مزاج دوم
حاصل است از فعل طبیعت نه از فعل صناعت و مزاج دوم بر دو قسم است قوی و ضعیف قوی آن است که بسایط
وی متحد شده باشند بوجهی که حرارة غریزیه ما تفرق آن به آسانی نتواند کرد بلکه اتحاد بعضی از آن بوجهی

که حرارت آتش هم دشوار است تفریق و جدا ساختن آن مثل جرم طلا که امتزاج میان جزو رطب او و جزو یابس ١٠
او بمرتبه رسیده که آتش عاجز است از آنکه ایشان را از یکدیگر جدا سازد و هرگاه که اجزا مائیه را و آن تصعید
تا آن را تصعید کند اجزا ارضیه متشبث شود بآن و نگذارد که بالا رود و اجزا ارضیه را باین سبب از اسباب
نتواند کرد و ته نتواند نشانید بخلاف مثل جرم چوب و قلع و سرب پس اگر استحکام مزاجی باین مرتبه رسد
دور نیست که حرارت غریزیه ما عاجز شود از جدا ساختن بسایط آن و این مزاجی باشد موثق و محکم پس اگر
این مزاج موثق معتدل باشد در بدن باعتدال خود بماند تا زمانی که صورة آتش آن را فاسد سازد و اگر معتدل
نباشد و کیفیتی بر او غالب باشد در بدن بهمان غلبه بماند تا زمانی که صورتش فاسد گردد و بالجمله صادر شود
از و غیر یک فعل و اما اگر مزاج موثق نباشد بلکه سست و سلس باشد و زود منفصل گردد چون طبیعت ما در آن
عمل کند جایز است که بسایط آن متفرق شود و بعضی از بعضی جدا گردد و مختلف القوی باشد بآنکه بعضی فعلی
کند و دیگری ضد آن پس اگر اطبا گویند فلان دوا قوتش مرکب است از قوتهای متضاده این نباید فهمید که جزوی
واحد هم گرم است و هم سرد و هر دو اثر کند با فراد چون دو جزو متمیز از یکدیگر چه این ممکن نیست بلکه حرارت و
برودة در دو جزو مختلف است از دوای مذکور و همچنین گمان نباید برد که غیر این جنس دوا مرکب نیست از قوتهای
متضاده زیرا که تمام دواها مرکب است از قوتهای متضاده بلکه از سخن اطبا این باید فهمید که دوای مذکور صاحب قوتهای
متضاده است بالفعل یا بالقوه و سبب فعل سبب آنکه در وی جزوها مختلفه هست که بعضی در بعضی فعل تام کرده اند
بوجهی که همه در قوت متشابه شوند و متحد و متلازم نشده اند بوجهی که اگر بعضی در جزو عضوی حاصل شود البته بعضی
دیگر با او باشد از برای آنکه اگر دوای مذکور متشابه القوة باشد فعل او در بدن مختلف نشود و اگر متلازم الاجزا باشد
و مختلف القوی هم جایز است که مختلف نشود تاثیر آن در بدن بلکه اگر جزوی از بسایط آن دوا در عضوی حاصل
شود جزوی دیگر که ملازم اوست با او موافقت کند و در تمام اجزای این عضو فعل و اثر هر دو برابر حاصل شود زیرا که
با هر یک از اجزا ملاقی باشد که نگذارد که تمام اثر او بظهور رسد مگر آنکه عضوی قابل اثر یکی از این دو بسیط باشد و قابل
اثر دیگری نباشد یا آنکه طبیعت یکی را استعمال کند و دیگری را گذارد و مثل این بسیار است لیکن سخن در آن نیست
بلکه سخن در معنی است که تاثیر آن در حد ذات خود مختلف باشد نه از برای علتی خارجی و این گاهی متصور است
که امتزاج بسایط آن دوای سست باشد در مرتبه که بسبب تاثیر حرارت در آن متغیر شود و این منقسم است بچند قسم
یکی آنکه امتزاج آن قوی تر باشد و طبخ و غسل تفریق میان قوتهای آن نتواند کرد مثل بابونه که در آن قوتی هست
محلله و قوتی قابضه و چون در ضماد با اجزا بر بندد این دو قوت از یکدیگر جدا نشوند و قسمی دیگر آنکه طبخ میان قوتهای
آن تفریق تواند کرد مثل کرنب که جوهری مرکب است از ماده ارضیه قابضه و ماده لطیفه بورقیه که جلادهند و چون

در آب پر شود جوهر بورقی جالی در آب منحل شود و جوهر ارضی قابض ماند پس آب بان مسهل باشد و جرم آن قابض
و عدس و ترب و پیاز و مرغ خانگی و سیر هم در ایشان قوتی هست جلا دهنده و رطوبتی ثقیله و طبخ میان
هر دو تفریق کند و ازین جهت گفته اند ترب هضم کند و هضم نشود و چه جوهری رقیق لطیف که در وی است
هضم کند و چون بتحلیل رود جوهر کثیف لزج ماند و قوه هاضمه از عمل در ان عاجز گردد و ازین قسم است هر چه
غسل بسایط آنرا از هم جدا تواند ساخت مثل کاشنی که جوهر آن مرکب است از ماده ارضیه مائیه بارده
بسیار که بسبب آن تبرید نماید و از ماده لطیفه اندک که بسبب آن سدها را بگشاید و تفتیح کند و این ماده لطیفه
متصاعد گشته و بر سطح کاشنی منبسط شده و چون بشویند این ماده لطیفه در آب منحل شود و چیزی معتد به نماند
و ازین جهت شستن ان ممنوعست شرعا و طبا و باین سبب بسیاری از ادویه چنین واقع است که اگر کسی
آنرا بخورد تبرید تمام کند و اگر ضماد سازد تحلیل نماید مثل کشنیز که چون تناول نمایند تبرید تمام کند و چون ضماد سازند
خنازیر را تحلیل نماید خصوص که با سویق چاشنی نمایند چه کشنیز مرکب است از جوهری ارضی مائی که تبرید عظیم کند و از جوهری
لطیف محلل و چون بخورند حرارت غریزی متوجه آن شود جوهر لطیف بتحلیل برد و بواسطه قلت اثری در مزاج
نکند و جوهر ارضی مائی بارد ماند و تبریدش زیاده گردد و اگر ضماد سازند جوهر ارضی در مسام نفوذ نکند و اثری از وی
ظهور نرسد و جوهر لطیف ناری نفوذ نماید در مسام و نضج دهد و اگر اندکی از جوهر بارد بمصاحبت جوهر ناری نفوذ
کند فایده دهد در ردع و باز گردانیدن ماده و در دفع حرارت غریبه و این حکم نزدیکست بآن که اگر پیاز را ضماد سازند
احراق کند و اگر تناول نمایند این اثر نکند و بعضی از ادویه بآن مانند که در او دو جوهر مختلف الطبع باشند که با یکدیگر
ممتزج نباشند البته و این در بعضی ظاهر و محسوس است مثل اجزاء اترج و در بعضی پوشیده و پنهانست
مثل بزر قطونا که بآن مانند که پوست آن و آنچه بر بالای پوست در غایت تبرید باشد و آردی که در میان
وی است در غایت تسخین چنانچه اعضا را سرخ کند و ریش سازد و پوست وی چون حایلی است در میان
در آید پس اگر ناکوفته باشد صلابت پوست نگذارد که قوه آرد نفوذ کند و بخارج آید بلکه بقوت ظاهر
و لعابیه اثر نماید و اگر کوبند هم است و ماهیت وی بواسطه ظهور آرد و حشو او خواهد بود و لهذا باین دوا
آرد آن خراجها را منفجر سازد و جرم آن ناکوفته خراجها را خام گرداند و ردع نماید و در بعضی جرا آورده که دوا
گاهی تاثیر او در خارج است و بس مثل پیاز که اگر ضماد سازند بدن را ریش کند و اگر بخورند چنین نکند
و سببش یکی آنست که بیشتر اوقات با چیزی دیگر تناول نمایند و آن چیز قوت وی بشکند و یکی دیگر آنکه
در داخل مخلوط شود برطوبتی چند که قوت وی بشکند و یکی دیگر آنکه حرارت غریزیه قوت مفرطه او را بتحلیل برد
و فانی سازد و گاهی تاثیر او در داخلست و بس مثل اسفیداج که اگر بپاشند بکشد و اگر طلا نمایند این عمل نکند

بود سبب یکی آنکه اجزای سفیداب غلیظ است و در مسام خارجی بواسطه تنگی نفوذ نتواند کرد و مسام داخل
گشاده تر است و حرارت هم تلطیف اجزاء غلیظ نماید و بمنافس روح و اعضاء رئیسه رساند و افساد کند
و یکی دیگر آنکه طبیعه سمیه که در او هست برانگیخته نشود الا بحرارت غریزیه بسیار و این در خارج بدن متحقق نشود
و گاهی تاثیر او در خارج و داخل هر دو باشد و این دو قسم است یکی آنکه تاثیر داخلی ضد تاثیر خارجی نباشد مثل
تبرید آب دوم آنکه تاثیر داخلی ضد تاثیر خارجی باشد مثل کشنیز که در خارج تحلیل و تسخین کند و در باطن تغلیظ
و تبرید نماید و سببش بتفصیل مذکور شده در منهاج آورده که مراد اطبا از قوی اول آن است که بسبب آن
گویند که این دوا گرم است یا سرد است یا تر است یا خشک است و مراد از قوی ثوانی قوتی چند است که پیدا شود
از مزاج پس آن دوم است در رتبه بواسطه تقدم مزاج بر او مثل دوا منضج سده که پیدا شود از مزاج گرم خشک
لطیف و مراد از قوی ثوالث قوتی چند است که ازین قوتهای ثوانی پیدا شود مثل تفتیت حصاة که مقطع اخلاط
غلیظ است بتوسط حرارت اندک **مطلب سوم** در شناختن قوت دوا به تجربه قوت دوا به دو طریق معلوم
توان کرد یکی قیاس و دیگری تجربه و شناختن قوت دوا بتجربه مشروطست بچند شرط اول آنکه دوا خالی باشد
از حرارت و برودت عارضی و از کیفیتی که بسبب استحاله یا ترکیب بغیری عارض وی شود چه آب اگرچه بطبع
سرد است لیکن اگر گرم سازند تسخین کند مادام که گرم باشد و روغن اگرچه بحسب طبع گرم است لیکن اگر سرد سازند
تبرید کند مادام که سرد باشد و بادام اگرچه لطیف است و نزدیک باعتدال لیکن چون کهنه گردد تسخین نماید بسیار
و گوشت ماهی اگرچه سرد است لیکن اگر نمکسود سازند تسخین تمام کند دوم آنکه مرضی که دوا را در علاج آن تجربه
کنند مرضی مفرد باشد چه در مرض مرکبی که در او دو چیز باشد که دو علاج نقیض طلبد اگر در علاج او دوایی تجربه
در آید و فایده کند بالحقیقه سبب آن معلوم نگردد مثلا اگر کسی را تب بلغمی باشد و او را غاریقون بدهند و نفعش
برود حکم نتوان کرد که غاریقون سرد است بواسطه آنکه فایده دارد در تب که مرض حار است چه نفع آن
از برای تحلیل ماده بلغمی یا استفراغ ماده بلغمی است و زوال تب از زوال ماده لازم آید و این حقیقه نفعی
بالذاتست که نفعی بالعرض مخلوط شده سوم آنکه دوا را در علل متضاده تجربه کرده باشند تا اگر در دو
مرض نقیض یکدیگر فایده داده باشد حکم نکنند که مزاج این دوا مضاد این دو مرض است چه احتمال دارد
که فایده آن در یکی بالذات باشد و در دیگری بالعرض مثل سقمونیا که اگر تجربه کنند آنرا در مرضی سرد دریابند
که تسخین کند و فایده دهد و اگر تجربه کنند در مرضی گرم مثل تب غب دریابند که فایده کند بواسطه استفراغ
صفرا و بنابرین در حکم بحرارة و برودت اعتماد بر تجربه نتوان کرد مگر آنکه معلوم شود که یکی زین دو اثر بالذات
کرده و دیگری بالعرض چهارم آنکه قوة دوا را مساوی قوة مرض سازند چه حرارت بعضی از دواها قاصر است از درجه

بعضی مرضها و اثر دران نکند البته و در برودة کمتر ازان اثر کند و تسخین نماید پس واجبست که دوا را اول تجربه کنند در مرضی که ضعیفتر باشد و اندک اندک بالا روند تا قوت دوا معلوم گردد و مشکل نشود پنجم آنکه رعایت کنند زمان ظهور اثر دوا از فعل دوا پس اگر در اول استعمال اثر از وی ظاهر گردد حکم توان کرد که این فعل بالذاتست و اگر در اول فعلی ظاهر شود و در آخر فعلی دیگر ضد فعل اول یا در اول فعلی از وی ظاهر نگردد بلکه بعد از زمانی از وی بظهور رسد حکم نتوان کرد که این اثر ظاهر در آخر بالذاتست و قوة دواست زیرا که تواند بود که اثری که در آخر بظهور رسیده بالعرض باشد باین طریق که در اول تسخین کند و بواسطهٔ افراط تجفیف در آخر تبرید نماید چنانچه در مباحث اسباب بیان شده یا باین طریق که در اول اثری کند پنهان و این فعل ظاهر اخیر تابع آن شود بالعرض و حدس صاحب حاکم است بر اگر فعل دوا اگر بعد از مفارقت عضو ظاهر گردد دو قوة گیرد بالعرض باشد زیرا که اگر بالذات فعل کند فعلش در وقت ملاقات عضو خواهد بود چه محالست که در حین ملاقات فعل دوا ظاهر نبود و بعد از مفارقت اثر کند و این حکمی است اکثری که موجب تنازع شود و گاهی اتفاق افتد که فعل ذاتی در بعضی جسمها بعد از فعل عرضی بظهور رسد چنانچه در آب گرم که در حال تسخین کند و در وقتی دیگر که تاثیر عرضی از وی زایل گردد تبرید نماید بواسطهٔ بازگشتن برودة طبیعی ششم آنکه فعل دوا دایمی باشد یا اکثری که اگر چنین نباشد بالعرض خواهد بود زیرا که هرچه طبیعی است صدور آن از مبادی یا دایمی است یا اکثری هفتم آنکه محل تجربه بدن آدمی باشد چه اگر بدن غیر آدمی محل تجربه سازند تواند بود که مختلف شود بدو وجه اول آنکه جایز است که دوایی قیاس به بدن آدمی گرم باشد و قیاس به بدن شیر و اسب سرد باشد و کان سخن آنست که ریوند قیاس به بدن اسب سرد است بسیار و قیاس به بدن آدمی گرم دوم آنکه جایزست که دوایی را قیاس به بدنی خاصیتی باشد و در بدنی دیگر آن فایده نکند مثل بیش که در بدن آدمی زهرست و در بدن [illegible] چنین نیست و در منهاج آورده که شرط دیگر آنست که فرق کنند میان دوا و غذا پس اگر موجب نمو شود و بدن را زیاده سازد غذا است و اگر موجب نمو نشود و بکیفیت تنها عمل کند دواست و گفته تجربه خطرست بقول بقراط می باید که دران باحتیاط باشند چه احتمال دارد که دوایی که خواهند تجربه کنند کشنده باشد و موجب هلاک نفسی شود و ازین جهت حکما وصیت کرده اند در تجربه که اول ملاحظه بوی و طعم دوا کنند پیش از تناول چه بوی بسیار بشع و ناخوش و طعم بغایت کریه خبر از مضرة دوا دهد و در تناول دوایی چنین باحتیاط باید بود و چنین نیست که هر دوا قصد شناختن قوة آن کرده باشند بلکه گاهی اتفاق افتد که دوایی تناول کنند بی قصد و اثری و نفعی ازان یابند بعد ازان در ابدان دیگر عمل آرند و چون مکرر همان اثر و فایده ازان مشاهده نمایند نسبت باو کنند و قوة بعضی ادویه از خواب معلوم شده و بعضی از انبیا علیهم السلام استفاده نموده اند و بعضی از عمل

[illegible]

حیوانات مشاهده کرده اند چه بقراط علم حقنه از مرغی فرا گرفته که در دریاها ماهی بسیار خورده بوده و از امتلاء آن اذیت داشته و قدری آب دریا بدهن بر داشته و بمنقار در دبر خود کرده و آنچه خورده بوده مستفرغ ساخته و فایدهٔ عصارهٔ رازیانه در ظلمت چشم از عمل مارها مشاهده شده که چون در زمستان در جوف زمین مخفی شوند و تاریکی چشم ایشان را آید بیرون آیند و رازیانه خورند و چشم را بران گذرانند

مطلب چهارم در شناختن مزاج دواهای مفرد بقیاس شیخ الرئیس گفته قانونها کلی درین مطلب بعضی فرا گرفته اند از زود مستحیل شدن دوا بآتش و از دیر مستحیل شدن و از زود منجمد شدن و دیر منجمد شدن و بعضی فرا گرفته اند از طعم دواها و بعضی از بوی دواها و گاهی فرا گیرند از رنگ گاهی استدلال کنند از فعلها و قوتهای معلوم بر قوتهای غیر معلوم اما طریق استدلال بسرعة استحاله و بطوء استحاله در چیزی که اموری که برابر باشند در قوام جوهر یعنی در تخلخل و تکاثف هر کدام که زودتر گرم شود گرم ترست و هر کدام که زودتر سرد شود سرد ترست و ازین جهت گاهی چیزی زودتر گرم شود از دیگری با وجود آنکه فاعل یکی باشد بسبب آنکه آن چیز در نفس خود گرم تر باشد و برودة خارجی آنرا سرد ساخته باشد و چون حار خارجی بآن رسد و حار طبیعی با او موافقت کند زیاده آید بران و دیگر بسبب قوة طبیعی گرم تر شود و اگر چه مساوی باشند در حار خارجی و برین قیاس کن حال آنچه زودتر سرد شود و درین تعلیل کلامی است طویل که در اصول علم طبیعی مذکورست و اگر دو چیز متفاوت باشند در تخلخل و تکاثف آنچه متخلخل بود اگر چه در حرارت و برودة مثل متکاثف باشد زودتر منفعل شود بسبب ضعف و سستی جوهر و اموری که شان وی انجماد باشد قیاس توان کرد بر اموری که شان وی اشتعال باشد پس دو چیز که در قوام برابر باشند آنچه زودتر منجمد شود سردترست و آنچه زودتر مشتعل گردد گرم ترست مثل تعلیلی که گذشت و چون اطلاق گرم تر و سرد تر بر امور بحسب اصطلاح ما قیاس بتاثیر حرارة غریزیه است پس اگر چیزی دیرتر منجمد شود و زودتر مشتعل گردد حکم کنیم که در متاثر شدن از حرارة غریزیه ما باین صفت است و این اصول در علم طبیعی چنانچه سزاوارست بیان و مبرهن شده و اگر دو چیز مختلف باشند در تخلخل و تکاثف و متکاثف زودتر مشتعل گردد و دیرتر منجمد شود حکم باید کرد که جوهر او گرم ترست و اگر متخلخل دیرتر مشتعل گردد حکم باید کرد که جوهر او سرد ترست و اگر زودتر مشتعل شود بطریق جزم حکم نتوان کرد که گرم ترست چه گاهی تخلخل سبب سرعة اشتعال شود و همچنین اگر متخلخل زودتر منجمد شود بطریق جزم حکم نتوان کرد که سرد ترست چه گاهی تخلخل سبب سرعة انجماد شود بسبب ضعف جوهر و سرعة انفعال مثل خمر که اگر چه گرم ترست از روغن کدو لیکن زودتر از وی منجمد شود بلکه روغن کدو غلیظ شود و نبندد و شراب بندد چه بعضی امور بندد بی آنکه غلیظ شود و بعضی غلیظ شود بی آنکه بندد و حقیقة این در علم طبیعی بیان گشته و اموری که قابلیت آن دارند که غلیظ شوند اگر در قوام جوهر برابر باشند آنچه زودتر غلیظ شود بسبب برودة سرد ترست لیکن بسیار چیزهاست که نه بندد الا بحرارت و انجماد به برودة بلکه از دو همچنانچه اموری که

برودة بسته گردد همه بحرارة گدازد و حرارة موجب انجماد شود بسبب تخفیف و برودة موجب انحلال گردد
بسبب ترطیب برای جالینوس ورای فیلیقس اوّل ورا اندک چیزی مخالف است و استبعادی نیست
در علم دیگر است و اگر ازین دوا بعضی گرم تر باشد و بعضی سردتر و گرمتر غلیظ تر باشد ممکن است که دوای
گرمتر بسبب غلظ در قبول انجماد مثل دوای سردتر باشد و اگر دوایی که سردتر است رقیقتر باشد ممکن است
که در قبول اشتعال بسبب رقت مثل دوای باشد که گرمتر است و خشونت و غلظت نه دلالت بر زیادتی حرارة کند
و نه بر زیادتی برودة زیرا که سبب غلظ اگر اجزاء ارضیه باشد و ارضیه می تواند بود که با ناریه مفرط جمع گردد
پس این مرکب غلیظ تواند بود که گرم باشد بسیار و اگر سبب غلظ کثرت اجزاء مائیه و هوائیه باشد که متخلخل
شوند و غلیظ گردند و اجزاء مائیه مغلوب اجزاء هوائیه نباشد این مرکب غلیظ سرد باشد بسیار و اگر سبب
غلظ آن باشد که اجزاء هوائیه سرد گردد و منقلب شود با اجزاء مائیه و متخلخل گردد و غلظ پیدا کند این مرکب
غلیظ سرد باشد و اگر سبب غلظ آن باشد که اجزاء مائیه متخلخل شود بسبب اجزاء ناریه که او را بجوشاند
و منقلب سازد با اجزاء هوائیه و غلیظ گرداند چنانچه منی غلیظ گردد و چون اجزاء ناریه ازوی جدا شود تنک
گردد این مرکب غلیظ بسبب هوائیه و مقهوریه از اجزاء ناریه گرم باشد اما طریق استدلال بطعم چنانست
که طعم شیرین و تیز و تلخ و شور نمی باشد الا بسبب جوهر حار و طعم قابض و ترش و عفص نمی باشد مگر
بسبب جوهر بارد اما طریق استدلال ببوی چنانست که بوی خوب تیز نمی باشد الا بسبب جوهر حار
اما طریق استدلال برنگ چنانست که رنگ سفید در جسمهای متعفنه که در آن رطوبتی باشد و در آن شود
نمی باشد مگر بسبب جوهر بارد و در جسمها که در آن یبوستی باشد و خود شود نمی باشد مگر بسبب جوهر حار
و رنگ سیاه درین دو امر بعکس است زیرا که برودة جسم رطب را سفید سازد و جسم یابس را سیاه و حرارة
جسم رطب را سیاه سازد و جسم یابس را سفید و این کلامی است حق و مطابق واقع و لیکن درین
مقام سببی دیگر هست که موجب اختلاف این دلایل است خصوص در رنگ و بو و تفصیلش آنست
که پیشتر بیان شد که دواها مرکبست از عناصر متضاده و این ترکیب گاهی اولیست و گاهی غیر اولی
و غیر اولی را مزاج دوم گویند و درین امتزاج دوم جایز است که مزاج عنصری مستتبع رنگی یا بویی یا طعمی
باشد و مزاج عنصری دیگر مخالف مزاج او مستتبع رنگی دیگر و بویی دیگر و طعمی دیگر مضاد اول یا غیر مضاد
پس اگر مستتبع رنگی شود مقابل رنگ اول و در مقدار هر دو عنصر برابر باشند در ممتزج دوم رنگی حاصل

مرکب از آن دو رنگ و اگر در مقدار مختلف باشند در ممتزج دوم رنگی حاصل شود مایل بیکی از آن دو رنگ
و اگر مزاج عنصر دوم مستتبع هیچ رنگ و بو و طعم نباشد و هر دو در مقدار برابر باشند رنگ اول و بوی
اول در هر دو یافت شود و اگر هر دو منکسر شده باشند بسبب مخالطه اجزاء بی رنگ نه اجزاء مضاده
رنگ ممتزج دوم هم منکسر شود مثل گچی که از اختلاط اجزاء شفاف با اجزاء ملون پدید آید و این جسم
سفید نماید مثلا و می تواند بود که قوة و طبیعه او نه قوة و طبیعه جسم سفید باشد ازین حیثیه که سفید است
بلکه قوتی و طبیعتی دیگر باشد مقابل اول مثلا اگر جسم مخالط بی رنگ با وجود مساوات در کمیه مساوی باشد
در قوة قوی که حاصل شود معتدل و متوسط باشد میان این دو قوه و اگر قوی تر باشد بسیار از جسم ملون
تاثیر قوی را باشد که مضاد قوه جسم موصوف ببیاض باشد پس با وجود آنکه بیاض مقتضی آنست که او بارد
باشد گرم باشد بالمرة این بر تقدیری است که در کمیه مساوی باشند و اما اگر مقدار این جزوی که بی رنگ
یا او را رنگی است مضاد کمتر باشد از مقدار آن جزو دیگر و کیفیه و قوتش بیشتر البته او را اثری نباشد
در رنگ آن جزو دیگر اما در قوه آن اثری تمام کند و او را مقهور و مغلوب گرداند بمرتبه که گویا آنرا هیچ قوه نیست
و حقیقت حال درین صورت ملاحظه توان کرد که مخلوط سازند دو مثقال فربیون را در یک رطل شیر چنانچه متحد
شوند چه این مجموع سخن است بغایت و حال آنکه باصره ازین مجموع نه ادراک فربیون کند و نه ادراک رنگ
او و نه بی رنگی او و اگر بی رنگ بودی بلکه سفیدی صرف از آن مشاهده نماید پس اگر گویند این سفیدی از جوهر
است بارد است باشد اگر فرض کنیم که شیر سرد است و اگر گویند این جوهر مشروب سرد است دروغ باشد
زیرا که این سفیدی رنگ مجموع این مشروب نیست ازین حیثیه که مجموع است بلکه این سفیدی رنگ
جزوی است که مقدارش غالبست و قوتش مغلوب و برین قیاس کن حال جسمی سفید که امتزاجش
طبیعی باشد و در غایت حرارة بوده و توقع داشته باشی که سرد است مثل فلفل سفید لیکن در بعضی اکثر اشیاء
محسوسه بیشتر آنست که ضدی که با او آمیخته گردد اثری ظاهر در وی کند و ما دام که این کیفیات صادق
باشد و محسوس اضداد وی غیر محسوس و قوتش غالب باشد و این حکم در طعمها اگرچه واجب نیست اما
اکثری است و بعد از طعمها در بویها است و بعد از طعم و بوی در رنگها لیکن در رنگها اعتمادی باین حکم نیست
و یکی از اسباب که موجب فایق آمدن طعم است بر بوی درین استدلال آنست که طعم بسبب ملاقات جرم مطعوم
بقوه ذایقه اثر کند پس طعم اولی است بلکه از تمام اجزای دوا بظهور رسد و بوی و رنگ بی ملاقات جرم اثر کند

پس جایز است که از جرم ذی الرایحه بخاری از جزوهای لطیف بقوه شامه رسد و از جزوهای کثیف نرسد و جایز است
که رنگ غالب ظاهر بحس باصره رسد نه رنگ پنهان مغلوب و دلیل بر آنکه دلالت بویها تابع طعمها است و بوی
از وی آنست که بوی دالست بر طعم چون بوی شیرین و بوی ترش و بوی تیز و بوی تلخ پس دلالت طعم بیشتر
و راست تر باشد و بعد از آن دلالت بوی و بعد از آن دلالت رنگ و بدانکه اگر مثل ترکیبی که در مثال افیون و شیر
گذشت در طعمها واقع نشدی افیون با وجود این تلخی سرد نمی بود و این غلطی که در طعمها واقع شود در جانب
برودت بیشتر است از جانب حرارت چه دوایی که طعم او دلالت کند بر حرارت و سرد باشد بیشتر است از
دوایی که طعم او دلالت کند بر برودت و گرم باشد زیرا که اثر حار در اکثر اوقات قوی تر است و انفعالش ظاهرتر
و نفوذش بیشتر پس اگر آمیخته شود با اجزاء بارده در مرکب طبیعی قوت او بمرتبه رسد که برودت مقابل شکند
و منزه او را آن گردد که از وی طعمی ظاهر شود که طعم مقابل بشکند چه حار بهمه حال غالب تر است و نفوذش بیشتر
و اولی است با آنکه حامل طعمها و بویها باشد و از این جهت گویا تو نمی یابی چیزی که ترش باشد یا دفش بی مزا
حسی و غالب بر مزاج او حرارت باشد و این حکم نیز اکثری است و بعد از دانستن این قانون گوییم اطبا
طعمهای بسیط را نه دانسته اند و هشت قسم از آن طعم است و یکی تفه مسیخ است که التسمیح طعم از او
محسوس نشود مثل آب لیکن ایشان هر چه قوت ذایقه بر آن حکم کند طعمی نامند خواه آنچه بالفعل باشد
و قوت ذایقه از وی متاثر گردد و خواه بالقوه باشد و از آن البته منفعل نشود چون تفه و این دو قسم
یکی بی طعم در حقیقه و یکی بی طعم در حس که در حد ذات خود طعمی داشته باشد لیکن بسبب کثافت بسیار چیزی
از آن بجرم زبان آمیخته نشود تا ادراک کند و اگر تدبیر اجزاء آن را تحلیل و تلطیف نمایند طعمش محسوس گردد
مثل مس و آهن که بواسطه کثافت هیچ جزو از ایشان جدا نشود که برطوبت زبان آمیخته گردد و بذایقه رسد
و چون بحیله اجزاء صغار از ایشان جدا سازند و بذایقه رسد طعم قوی از ایشان ظاهر شود و طعمهای مشکله
بعد از تفه شیرینی است و تلخی و تیزی و شوری و ترشی و دفشی و قبض و چربی و جوهری که حامل طعم است
یا ارضی و کثیف است یا لطیف یا معتدل و قوت و طبیعت آن یا گرم است یا سرد یا معتدل پس جوهر ارضی
کثیف اگر گرمست تلخست و اگر سردست دفش و اگر معتدلست شیرین و جوهر لطیف اگر گرم است تیز است
و اگر سردست ترش و اگر معتدلست چرب و جوهر متوسط در کثافت و لطافت اگر گرمست شورست و اگر سرد
قابض و اگر معتدلست گفته اند تفه است و در تفه سخنی هست و تیز گرم تر است و بعد از وی تلخ است و بعد از آن

شور زیرا که تیز در تحلیل و تقطیع و جلا قوی تر است از تلخ و شور گویا تلخی است که برطوبتی سرشکسته شده و آنچه در وجه
تکون وی مذکور شده دالست بر این معنی و از این جهت هرگاه که شور را بآفتاب یا آتش گرم نمایند یا مایگی گرم
از وی جدا سازند تلخ شود و باین سبب بورق و نمک تلخ گرم تر است و دفش سرد تر است و بعد از آن قابض و
بعد از آن ترش و از این جهت در میوه ها عفوصتی باشد که تبرید تمام کند و چون هوائیه و مائیه ایشان جاری گردد و اندکی
معتدل شود بسبب هوائیت و گرمی آفتاب که نضج دهنده است میل کند بترشی مثل غوره و در این میان میل کند
باندک تبضی که نه عفوصت است و بعد از آن منتقل شود بشیرینی هرگاه که حرارت منضجه در آن عمل کند و کمال اتمام
کند از دفشی بشیرینی بی آنکه ترش شود مثل زیتون لیکن ترش اگر چه بر دفش کمتر است از برودت و دفش در بیشتر
اوقات اما بسبب لطافت و نفوذ تبریدش بیشتر است از دفش و قابض و دفش نزدیکند بیکدیگر در طعم لیکن قابض
ظاهر زبان را قبض کند و درهم کشد و دفش ظاهر و باطن هر دو را درهم کشد و زبر کند زیرا که بسبب کثافت زود منقسم
نشود بجزوهای کوچک و زود منتشر گردد و بعضی بعضی بنا بر این دو فصل مواقع این اجزاء در جرم زبان متفرق شود
و تبضش در اجزاء زبان مختلف گردد و موجب اختلاف وضع اجزاء زبان شود و زبر گردد و مسامات زبان
در این باب چنان است و عفص لطیف تر است و تیز و تلخ زبان را خراشند لیکن تلخ ظاهر زبان را خراشد و تیز فرو رود
در جرم زبان و خراشش کند بواسطه آنکه جوهر او لطیف است و غوص کند و جوهر تلخ ثقیل است و یابس
و از این جهت تلخ صرف قبول عفونت نکند و هیچ حیوان از وی متولد نگردد و غذای هیچ حیوان نشود و تلخ
بسبب یبوست خراشش کند و زبر سازد و اندکی حرارت حریف بسبب نفوذ قوی تر باشد از حرارت تلخ و بنابر آن
قطع تمام کند و تحلیل بسیار نماید بمرتبه که عضو ملاقی آن را متعفن سازد و خورده و بهلاک رساند و شیرین
و چرب هر دو زبان را نرم سازند و منبسط گردانند و خشونت آن بر طرف بسبب آنکه از برودت آن را بسته باشد
روان سازند بی تحلیل لیکن چرب این اثر کند بی تسخین ظاهر و شیرین این عمل کند با تسخین و از این
جهت شیرین بیشتر نضج دهد و اطبا گفته اند شیرین بواسطه آن لذیذ است که غلیظ را جلا دهد و اصلاح
کند و روان سازد و اذیتی که لازم جمود است زایل گرداند بی تقطیع و تفریق اتصال و تسخین بودی
بلکه تسخین کند لذیذ مثل لذت آب معتدل که بر سرها زده و ریزند و تحقیق در این مسئله نزد کسی است
که درجه او بلند تر از طبیب باشد و واجب نیست که هرچه شیرین تر باشد غذا بیشتر دهد و هر چه لذیذ تر باشد
غذای وی بیشتر باشد و اگر چه اطبا لازم دانسته اند که در هر غذا اندک شیرینی باشد زیرا که غذا را

غیر شیرینی دیگر شرایط هست و چرب مناسب شیرینیاست لیکن کششی که بسبب حرارة مناسب مستحیل
باین مزه شود و اگر عمده در تلطیف آن مائیة باشد و اندکی هوائیة مستحیل شود بشیرینی و اگر عمده مائیتی باشد
غرب که هوائیة بسیار با او آمیخته گردد و این مداخلت شده شود مستحیل شود بچربی و تلخ و شور زیرا که اجزاء
لیکن شور کمتر خواهد شد و غسل کند و زبر نسازد زیرا که بواسطهٔ لطافه ملاقی جمیع اجزای عضو بسویة شود
و در معده را اذیة رساند و تلخ بیشتر خواهد شد و سطح عضو را زبر سازد بواسطهٔ اختلاف مواضع ملاقاة چنانچه
گذشت و تیز و ترش زبان را لذع کند و گزد لیکن لذع تیز محکم تر باشد و تسخین هم کند و لذع ترش متوسط
بود بی آنکه تسخین نماید و شور از گداختن تلخ در تقدمائی بدید آید پس که بعد از انحلال منعقد شود نمک گردد
چنانچه خاکستر در آب نمک شود و ترش از استحالهٔ حلاوه و بسبب نقصان حرارة پیدا شود و یا از نضج عفوصة بسبب
زیاده شدن رطوبة و حرارة و جوهر ترش و شیرین سرد و مائیت برطوبة و جوهر تلخ و دفش سرد و مائیت
به پیوسته و افعال شیرینی و اثرهای وی انضاج است و تلیین و تکثیر غذا و طبیعت آنرا دوست دارد
و قوة جاذبه جذب وی کند و افعال تلخی جلاست و تسخین و افعال عفوصة اگر ضعیف باشد قبض است
و اگر قوی باشد عصر و افعال قبض تکثیف است و تصلیب و حبس و افعال چربی تلیین است و ازلاق
و انضاج اندک و افعال تیزی تحلیل است و تقطیع و تعفین و افعال شوری جلاست و غسل و تجفیف و منع
عفونة و افعال ترشی تبرید است و تقطیع و گاهی مجتمع شود در یک چیز دو طعم مثل تلخی و قبض در حضض و آنرا بشع
گویند و مثل تلخی و شوری در شوره و آنرا زعوقة گویند و مثل تیزی و شیرینی در عسل مطبوخ و مثل تلخی و تیزی
و قبض در بادنجان و مثل تلخی و بی مزگی در کاسنی و گاهی مقتضای دو طعم تقویه نماید مقتضای طعمی را
چنانچه حدة و حرافتی که در مثل خرباقی است تبرید سرکه را محکم سازد بسبب تنفیذ و تنفیذ جهة تبرید سرکه باین علة
غوص بیشتر کند و حدة و حرافة مثل خر تسخین معتد به شود اندک و گاهی مقتضای طعمی مزاحم مقتضای طعم دیگر
شود مثل عفوصة در غوره که مانع حموضة وی شود از تبرید بالغ نافذ و گاهی تو ام معین کیفیة شود مثل لطافت
که غوص را در تبرید حموضة زیاده سازد و گاهی مضاد وی گردد مثل کثافة که مسافة تبرید متصل را کوتاه تر سازد
و طعمهای غیر صرف گاهی بر در ایام صرف شود مثل آب غوره که اگر مدتی بماند جزوهای عفص ته نشیند
و ترشی وی خالص گردد و طعمهای صرف گاهی بر در ایام ترکیب یابد مثل عسل که زمان آنرا تلخ و تیز سازد
و عصیر انگور که اول زمان آنرا ممزوج سازد بتلخی و بعد از ان بتدریج میل کند بصرافة و اگر آمیخته شود

[illegible]

و دفش تلخ جلا دهد و قبض کند و ریشها نرم را مندمل سازد و اطلاقی که بسبب آن سده باشد اصلاح نماید و فتح
تمام کند و در مرض طحال اگر تلخی در ان ضعیف نباشد و هر چیز که متصف باین صفت باشد جگر و معده را فایده
دهد و چیز تلخ مطلق و تیز مطلق احشا را مضرة رسانند و چون قبض با ایشان موافقت کند فایده دهد زیرا که
این مرکب بواسطهٔ تلخی جلا دهد و بسبب قبض قوة احشا نگاه دارد و گاهی در قابضی که تلخ باشد یا تلخی در وی
بسیار ظاهر نباشد قوتی یافت شود که بعضی اسهال صفرا و مائیة کند و در قوتی که اسهال بلغم لزج نماید باشد
خصوص که قبض در او قوی تر از تلخی باشد مثل افسنتین و هر چه در وی شیرینی و قبضی باشد احشا نیز آنرا دوست
دارد بواسطهٔ آنکه لذیذ است و مقوی و هر چیز که تجفیف کند بسبب عفوصة یا قبض گوشت رویاند مادام که
در ان چیزی باشد که منع لذع نماید مثل چربی و شیرینی و بی مزگی پس اگر با قبض تیزی باشد یا تلخی یا نمک
باشد از جوهر ناری و جوهر ارضی ریشهای تر را فایده رساند و مندمل سازد و اما طریق استدلال بویها بلکه
بویها هم از حرارت پیدا شود و هم از برودة لیکن بیشتر اوقات حرارت آنرا برانگیزاند و بقوة شامه رساند
زیرا که انچه بویها بقوة شامه رساند اکثر جوهری است لطیف بخاری اگرچه میتواند بود که بسبب این وصول
استحالهٔ هوا باشد بی آنکه جزوی از ذی الرایحه بتحلیل رود لیکن سبب اول اکثری است و بعد از تقدیم این مقدمه
گوییم هر بویی که از ان نوعی محسوس شود و یا میل کند بطرف شیرینی گرم است و هر چه میل کند بطرف ترشی [illegible]
و تری بارد است و بوی خوش بیشتر گرم است مگر انچه با وی غذائی باشد در روح و نفس از ان تسکین یابد مثل
کافور و نیلوفر که جسم ایشان خالی نیست از جوهری تبرید کننده که همراه بوی بدماغ رسد پس هر بوی خوش
گرم است و همچنین تمامی اغذیه و ادویه از این جهة در سر آورده و اما طریق استدلال برنگها سخن دران گذشت
و باز نوبیم که پیشتر مختلف است و مثل بوی نیست لیکن بیشتر آنست که اگر صنفهای نوعی واحد مختلف
شود و بعضی مایل باشد بسفیدی و بعضی بسرخی و بعضی بسیاهی و این نوع بالطبع سرد باشد انچه بسفیدی نزد
سرد تر است و انچه بسرخی و سیاهی زند سردی وی کمتر است و اگر این نوع گرم باشد بالطبع قضیه برعکس
لیکن این حکم اکثری است و در بعضی چیزها گاهی مختلف شود **مطلب پنجم** در صفات ادویه مفرده
بعضی از صفتها که ادویه مفرده را اقتضا حاصلست حرارتست و برودة و رطوبة و یبوسة و بعضی بویهاست
و بعضی رنگها و بعضی انچه بتفصیل می آید و مشهور است و آن لطافتست و کثافة و لزوجة و هشاشه و جمود
و سیلان و لعابیة و دهنیة و نشف و خفت و ثقل پس دوا لطیف دوائی است که چون منفعل شود

[illegible]

از قوه طبیعیه آدمی منقسم شود در بدن بجزوهای بسیار کوچک مثل زعفران و دارچینی و این دوا نافع ترست
در تمام تاثیر با جنابه تخفیف آن اگرچه بی لذع است بمرتبه دوائی رسد که در غایت قوت و لذع باشد و کثیف
دوائی است که چنین نباشد مثل گل و لذع دوائی است که از شان وی بالفعل یا بالقوه آن باشد که او را متعلق
شود بچیزی بکشیدن آن چیز کشیده شود و مکیده مثلا اگر دو طرف آن متعلق شود به دو جسم که از یکدیگر دور کرده
ممکن باشد که با ایشان حرکت کند و مکند مثل عسل و مشمش دوائی است که باندک فشردنی ریزه شود و در وی پیوستی
یا جودی باشد مثل صبر و جامد دوائی است که بسبب جسم بسیار بارد بالفعل روان نباشد و تواند که روان شود
مثل موم و سیال دوائی است که چون او را بر جسمی صلب قرار دهند بر شکل خود و وضع خود ثابت نماند بلکه جزوهای
بالایی بطرف نشیب حرکت کند در جهتی که تواند حرکت کرد مثل تمام مایعات و لعابی دوائی است که چون در آب
یا جسم آبی خیسانند جدا شود از وی جزوی چند و با این رطوبت مخلوط گردد و از مجموع جوهری لزج پیدا شود
مثل بزر قطونا و خطمی و تخم لعابی بواسطه ازلاق اسهال کند مگر آنکه بریان کنند و لعاب آن متغیر گردد و چسبنده
دوهنی دوائی است که در جوهر او روغنی باشد مثل جبهاد و مغز و نشاف دوائی است ارضی که بالفعل خشک
باشد و اگر ملاقی آب یا رطوبتی روان شود آب در منفذهای وی فرو رود بوجهی که محسوس نشود مثل نوره
اطفا کرده و اما دوای خفیف و دوای ثقیل محتاج تعریف نیست **مطلب ششم** در افعال ادویه مفرده
فعل دواهای مفرده بعضی کلی است و بعضی جزوی و بعضی مشابه فعل کلی افعال کلیه مثل تسخین و تبرید
و جذب و دفع و امثال و غیره ذلک و افعال جزئیه مثل منفعه در سرطان و منفعه در بواسیر و منفعه در یرقان
و اشباه آن و افعال مشابه بکلیه مثل اسهال و ادرار و این فعلها اگرچه جزئی است بسبب آنکه فعلی چند است
مخصوص در عضوهای مخصوص و در آنها مخصوص لیکن شبیه است بافعال کلیه از آنجهت که نفع و ضرر آن عام
و تمام بدن از آن منفعل شود نه بالعرض و ما درین مطلب افعال کلیه و شبیه بکلیه مذکور میسازیم پس میگوئیم
فعلهای کلی بعضی اولی است و بعضی دومی اولی چهار است تبرید و تسخین و ترطیب و تجفیف و فعلهای
ثوانی بعضی از آن همین فعلهای کلی است که بحدی معین از زیاده و نقصان تقدیر یافته مثل احراق و مثل
عفونت و مثل اجماد و مثل نهوه و بعضی از آن فعلی چند است صادر از آنها مثل تخدیر و حتم و جذب و الزاق
و تفتیح و تفریج و مثل اینها و فعلهای شبیه بکلی مثل اسهال و ادرار و تعریق و اسامی افعال ادویه آنچه مشهورست
چند طبقه است طبقه اول سخن ملطف محلل جالی مخشن منضج مرخی منضج ناضج مقطع کاسر ریاح

جاذب لاذع محمر محکک مقرح اکال محرق منفط معفن کاوی قاشر طبقه دیگر مبرد مقوی
رادع مغلظ مجمد مخدر طبقه دیگر مرطب منضج غسال موسخ مزلق مملس طبقه دیگر مجفف
عاصر قابض مسدد منقی مدمل منبت لحم خاتم طبقه دیگر قاتل سم تریاق بادزهر طبقه دیگر
مسهل مدر معرق و تعریفات طبقات این اصناف برین وجه است ملطف دوائی است که قوام
خلط را رقیق‌تر سازد بسبب حرارت معتدل مثل زوفا و حاشا و بابونج محلل دوائی است که خلط را بطریق
بخار متفرق سازد و بیرون کند از جائی که قرار گرفته جزوی بعد از جزوی تا زمانی که همه را فانی گرداند بسبب
قوت حرارت مثل جند بیدستر جالی دوائیست که رطوبات لزجه جامده از سطح عضو و فوهات مسام فانی
سازد مثل عسل و برنج جالی است و مردار جالی ملطف بلزم سازد بسبب جلا اگرچه در وی قوت اسهال نباشد
مخشن دوائی است که اجزای سطح عضو را بعضی بلند و بعضی پست سازد بسبب شدت قبض اگر جوهرش
کثیف باشد یا بسبب شدت حرارت اگر جوهرش لطیف باشد یا بسبب آنکه جلا دهد سطحی را که در اصل خشن
بوده باشد و بالعرض بواسطه رطوبتی لزج که بران افزوده شود املس و هموار شده باشد و چون این رطوبت
لزجه را فانی سازد آن سطح خشن اصلی ظاهر گردد مثل اکلیل الملک و تخشین او در عظام و غضاریف بیشتر است
و در جلد کمتر منضج دوائی است که ماده را از تجویف منافذ بجانب بیرون حرکت دهد تا بجاری رسانیده
و پاک سازد و این فعل بواسطه آن کند که لطیف است و محلل یا لطیف است و مقطع و منضج قوی تر است
از جالی مثل فطراسالیون و هر حریف منضج است و هر تلخ لطیف منضج است و هر لطیف سیال منضج است
مادام که مایل باشد بحرارت یا معتدل باشد و هر لطیف حامض منضج است مرخی دوائی است که بسبب
حرارت و رطوبت قوام اعضا کثیفه المسام را نرم تر سازد و باین واسطه مسامات گشاده تر شود و فضولی
که در آن باشد آسان‌تر مندفع گردد مثل شبت و بزر کتان و آب گرم منضج دوائی است که بسبب تسخین
معتدل خلط را نضج دهد و بپزد و بسبب قوت قابضه آنرا نگاه دارد تا بپزد و نگذارد که تحلیل رود هاضم
دوائی است که غذا را مشابه باخلاط محموده سازد و اخلاط را مشابه به بدن گرداند کاسر ریاح دوائی است
که بسبب حرارت و تجفیف قوام ریح را تنک هوائی سازد و بیرون کند آنرا از محلی که در آنجا محتقن باشد
و تحلیل برد مثل تخم سداب مقطع دوائی است که بسبب لطافت نفوذ کند در میان سطح خلط و سطح عضوی
که خلط لزج بان چسبیده و عضو را از آن بری سازد و نفوذ کند در میان اجزاء خلط و منقسم سازد باجزاء صغار

[illegible]

سده نفع شود مثل خردل و سکبینج و شرط مقطع آنست که اثر کند در اتصال خلط نه در قوام خلط و مقطع در
مقابل ملزق است همچنانچه محلل در مقابل مغلظ است و ملطف در مقابل مکثف است جاذب دوایی است
که بسبب لطافة و حرارة رطوبتها را بجانب خود کشد مثل جند بیدستر و دوایی که شدید الجذب باشد چون خار
از عمق کشد نافع است بسیار در عرق النسا و در مفاصل اگر بعد از تنقیه ضماد کنند و خار و سوزن و پیکان
از عمق بدن بجواذب قویه بیرون آرند لذاع دوایی است لطیف بغایة نفاذ که در اتصال سطوح اعضا
احداث نماید تفرق کثیر العدد متقارب الوضع صغیر المقدار که هر یک جدا محسوس نشود و جمله محسوس گردد
بیک وضع مثل ضماد خردل و سرکه یا سرکه تنها محمر دوایی است که بسیار گرم سازد عضوی که ملاقی
وی شود و خونی لطیف را بقوة تمام بظاهر آن عضو کشد و سرخ سازد مثل خردل و انجیر و تودریج و فلفل دوایی که
محمر نزدیکست بداغ کردن محکک دوایی است که بسبب حدة و سخنین بکشد بمسام عضو خلطی لذع کننده
که آنرا بخارش درآورد و بآن مرتبه نرسد که ریش کند و گاهی خارهای زبعی غیر محسوس اعانة این حال نماید
مثل کبیکج مقرح دوایی است که تحلیل کند و فانی سازد رطوبتی که داخل باشد میان اجزای جلد و بکشد
بجانب جلد ماده حاده ردیه و ریش سازد مثل بلادر محرق دوایی است که تحلیل نماید اخلاط لطیف را و اعضا را
دخانی گرداند مثل زرنیخ اکال دوایی است که تحلیل و تفریق وی بجایی رسد که جوهر لحم را ناقص سازد و دوا
نماید مثل زنگار منفط دوایی است که چون بخلطی متحجر رسد آنرا بگوید و خود سازد مثل حجر الیهود معفن
دوایی است که مزاج روح عضو را فاسد گرداند و نگذارد که عمل کند در رطوبة و جزو این عضو سازد پس حرارت
غریبه اثر کند در رطوبة و موجب عفونة شود مثل زرنیخ و تافسیا کاوی دوایی است که جلد را بسوزد
و رطوبة آن ببرد و محکم سازد چون خمه و کاوی را از برای بستن خون از شراین استعمال کنند مثل
زاج و قلقطار و قاشر دوایی است که بسبب جلا بسیار جزوهای فاسد از پوست ببرد مثل قسط و زراوند
مبرد معروف و مشهورست مقوی دوایی است که قوام عضو و مزاج عضو را تعدیل نماید و نگذارد که
فضول بآن ریزد و آفه بآن راه یابد یا بسبب خاصیتی که در وست مثل گل مختوم و تریاق یا از برای
اعتدال مزاج پس آنچه گرمترست سرد سازد و آنچه سردترست گرم سازد مثل روغن گل سرخ برای
جالینوس رادع ضد جاذبست و آن دوایی است که بسبب برودة عضو را بچاماند و کثیف سازد
و مسامهای آنرا تنگ گرداند و حرارة جاذبه را بشکند و رطوبتهای روان را ببندد یا غلیظ سازد

و نگذارد که بعضو ریزد مثل عنب الثعلب و در بعضا مغلظ ضد ملطف است و آن دوایی است که قوام
خلط را غلیظ سازد مجمد ضد هاضم و منضج است و آن دوایی است که بسبب برودة عمل حرارة
غریزیه و حرارة غریبه در غذا و خلط باطل سازد و منهضم ناشده و خام بماند مخدر دوایی است که
تبرید وی بمرتبه رسد که از روح عضو استعداد قبول حس و حرکة و قوتهای نفسانی ببرد مثل افیون
و بیخ مرطب معروف و مشهورست منفخ دوایی است که در جوهر او رطوبتی باشد غلیظه و غریبه
که چون حرارة غریزیه در آن عمل کند زود تحلیل نرود و مستحیل شود بریح و ادویه و اغذیه بعضی در معده
نفخ کنند مثل لوبیا و بعضی در عروق مثل زنجبیل و بزر جرجیر چه آمیزش رطوبه فضلی با زنجبیل بمرتبه ایست
که از حرارة معده منفعل نشود و در عروق بواسطه شدة تفرق اجزا متأثر گردد و هر دوایی که نفخ آن
در عروق است مهیج باه است و نعوظ آورد و هر چه نفاخ است مصدع است و تخم مضرة دارد
غسال دوایی است که بواسطه رطوبة و سیلان جاری شود بر سطح اعضا و نوبات عروق و آنرا
از اخلاط بشوید مثل ماء الشعیر و آب خالص پس عمل وی بقوة منفعله باشد نه قوة فاعله مرخی و مزلق
دوایی است رطب که چون با رطوبة قرحه آمیخته شود چرک وی زیاده سازد و نگذارد که خشک شود
و مندمل گردد مزلق دوایی است که با خلط آمیخته شود و سطح او را تر سازد و بعد از آن بثقل یا قوة دافعه
آنرا از جای خود بلغزاند مثل الوه در اسهال ملس دوایی است لزج که بر سطح عضوی منبسط گردد و آنرا
هموار و نرم سازد مخفف دوایی است محلل لطیف که رطوبتها را بتحلیل برد قابض دوایی است
که اجزاء عضو را درهم کشد و متکاثف سازد و مجاری را ببندد عاصر دوایی است که در قبض و جمع کردن
افراط بمرتبه نماید که رطوبات رقیقه که در فرجها باشد بضرورة بیرون آید مسدد دوایی است که بسبب یبوسة
و کثافة یا تربه در منافذ و افواه عروق محتبس گردد و موجب سده شود مغری دوایی است یابس که در و
اندک رطوبتی لزج باشد و بچسبد بنوبات عروق و موجب سده شود و خلطهای روان بسته گرداند مدمل
دوایی است مجفف که بسبب تربه و لزوجة اجزاء قروح را بهم چسپاند و مندمل سازد مثل دم الاخوین و صبر
منبت لحم دوایی است که تعدیل مزاج خون کند و بسبب تجفیف آنرا جمع و گوشت سازد خاتم
دوایی است معتدل که تجفیف کند بی لذع و بر سطح جراحة خشکریشه بندد و از آفتها نگاه دارد تا زمانی
که جلد طبیعی بروید قاتل دوایی است که در تغیر مزاج افراط کند بمرتبه که فاسد سازد مثل زرنیخ و افیون

سم چیزی است که مزاج را فاسد سازد نه بکیفیت تنها بلکه بواسطهٔ خاصیتی که در وی باشد مثل بیش پادزهر و تریاق
دوائی است که قوه و صحت روح را نگاه دارد تا سم ضرر نرساند و نام تریاق بمصنوعات اولی است
و نام پادزهر بمفردات طبیعیه و بآن ماند که نباتات طبیعیه را تریاق گویند و معدنیات را پادزهر و آن
هم ماند که میان ایشان فرقی نباشد مسهل مدر و معرق معروف و مشهورند و هر دوائی که جمع شود در وی اسهال
و قبض مثل سورنجان در اوجاع مفاصل نافع است زیرا که قوت مسهله مبادرت کند و ماده را بکشد و قوت
قابضه مجاری را تنگ سازد و نگذارد که آن ماده باز گردد و ماده دیگر عوض بیاید و هر دوائی که جمع شود
در وی قبض و تحلیل معتدل است و نافع در استرخاء مفاصل و در تشنج مفاصل و در ورمهای بلغمی مرکب از قبض
و تحلیل اعانه کند در تخفیف و چون مجتمع شوند پیوسته اشتداد یابد و دوائی که مسهل باشد و مدر بیشتر آن است
که متانع الافعال است زیرا که در اکثر افعال که مخفف ثقل است و هر دوائی که جمع شود در وی قوه مسخنه و قوه
مبرده نافع است در ورمهای گرم در ابتدا و در انتها زیرا که بواسطهٔ قبض ردع ماده کند و بواسطهٔ تسخین
تحلیل نماید و هر دوا که در وی جمع شود تریاقیه و برودت در مرض دق فایده تمام دهد و هر دوا که جمع شود در وی تریاقیه
و حرارت نافع است در برودت قلب بیشتر از همه چیز **مطلب هفتم** در احوالی که عارض دواها شود از طبخ
شیخ الرئیس گفته بدان که حال دوا متغیر شود بسبب طبخ و سحق و احراق باتش و غسل و انجماد و برودت و مجاورت
با دوای دیگر و ممازجت با دوای دیگر اما احکام طبخ هر دوائی که جرم او کثیف است قوه از وی جدا نشود مگر
بطبخ بسیار مثل بیخ کبر و ندارد و هر دوای معتدل کافی است او را طبخ معتدل و اگر مبالغه کنند
در طبخ قوتش بتحلیل رود مثل تخمها که بذر بولست و اسطوخودوس و در بعضی دواها اندک طبخی کافی است و اگر
یک جوش زیاده کنند قوتش بتحلیل رود و اثر از وی نماند مثل افتیمون اما احکام سحق قوه بعضی دواها بسحق باطل شود
مثل سقمونیا پس بدان باید ساوید تا حرارة سحق قوه وی را فاسد نسازد و بیشتر صمغها این حال دارد و حل
ساختن آنها در رطوبتی بهتر از سحق است و هر دوا که در سحق آن افراط نمایند اثرش باطل شود زیرا که لازم
نیست که هر چند جسم کوچک شود بقدر آن قوه محفوظ ماند بلکه جایز است که نقصان بجائی رسد که اثر مخصوص
از وی ظاهر نشود چه اگر قوه جسمی حرکت کند حرکتی مخصوص لازم نیست که این جسم متحرک تواند شد بقوه نصف
این جسم مثلا اگر ده کس باری معین از جائی بجائی برند در یک روز یک فرسخ لازم نیست که پنج کس آن بار
توانند نقل نمود چه جای آنکه نیم فرسخ برند و همچنین لازم نیست که نصف آن جسم جدا تواند کرد تا نیم کس آن

جدا تواند برد بلکه ممکن است که آن جسم قابل نقل منفعل از نصف قوه نشود اصلا زیرا که قابل فعل مجموع
و شاید که نصف جسم از نصف قوه قبول نکند آنچه در حالت انفراد از وی قبول کند بواسطهٔ آنکه متصل شده
بنصف دیگر و مهیا نباشد که در آن منفرد اثر کند و بنابرین لازم نیست که هر چند جرم دوا کوچک شود و هرچند
اندک بسبب کوچکی اثر از وی بظهور رسد و بمقدار کوچکی در آنچه منفعل بود از او اثر کند البته با وجود آنکه رای
قوی است که تصغیر صورت و قوه را باطل سازد و هرگاه که دوائی را فعلی و اثری باشد و در سحق آن افراط
نمایند جایز است که اثر دیگر بران مترتب گردد مثلا اگر قادر باشد بر استفراغ خلطی یا بخلطی بعد از افراط
سحق عاجز شود از آن فعل و استفراغ ما نتواند کند بواسطهٔ سقوط قوه یا بواسطهٔ آنکه بسبب صغر نفوذش
بیشتر شود و در عضو دیگر قرار گیرد غیر آن عضوی که در حالت کبر در آن قرار گرفته بود پس اثر از وی در آن
عضو صادر شود چنانچه جالینوس حکایت کرده که اتفاقا در سحق اجزاء کمونی افراطی شده و اثرش منقلب
گشت با در ار بول بعد از آنکه مسهل طبع اطلاق طبیعت می نمود پس واجبست که مبالغه نمایند در سحق دوای
لطیف بخلاف دوائی که جوهرش کثیف باشد چه مبالغه در سحق آن لازم است خصوص که خواهند که نفوذ
کند در مسافتی بعیده مثل ادویه که معمول باشد از مثل سبه و مروارید و شادنج اما احکام احراق بعضی از
دواها را سوزانند تا قوتش کم شود و بعضی را سوزانند از برای آنکه قوتش زیاده شود و هر دوائی که
گرم باشد و جوهر او لطیف باشد یا معتدل چون بسوزانند حرارت او و حدت او کم شود بواسطهٔ آنکه جوهر
ناری از وی بتحلیل رود مثل زاج و قلقطار و هر دوائی که جوهر او کثیف باشد در قوه او حدت و حرارت نباشد
چون بسوزانند در وی حرارتی پدید آید مثل نوره که اگر چه پیش از سوختن سنگی است بی حدت و حرارت فاما
بعد از سوختن گرمی در وی ظاهر گردد پس دواها از برای پنج غرض سوزانند اول آنکه حدت او کم شود دوم آنکه
حدة پیدا کند سیوم آنکه جوهر کثیف او لطیف شود چهارم آنکه سحق او آسان گردد پنجم آنکه کیفیتی بعملی که در وی باشد
ببرد مثال اول زاج و قلقطار مثال دوم نوره مثال سیوم سرطان و شاخ گاو کوهی مثال چهارم ابریشم
لیکن اگر بمقراض بسیار خرد بکنند بهتر است اگر چه صعوبه دارد و مثال پنجم عقرب چون خواهند که از
برای حصاة استعمال نمایند اما احکام غسل هر دوا را که بشویند جوهر حاد لطیف از وی ببرد و تعدیل
نماید و بعضی را سرد سازد بعد از حرارت مفرطه و این هر دوائی ارضی است که از احراق جوهر ناری کسب
کرده باشد مثل نوره که چون بشویند معتدل شود و غرض در بعضی تبرید تنها نیست بلکه تحصیل اجزاء

مثل توتیا که در آب سحق نمایند تا نرم شود و غرض از شستن بعضی آنست که قوتی که نخواهند از وی برود مثل
حجر ارمنی و لاجورد که استقصای فعل برده نمایند تا قوه مغثیه از ایشان برود اما الحکام چون در دوا که ببندد
قوه لطیفه از وی زایل گردد و اگر دوایی باشد بارد الجواهر چون به بندد برودتش زیاده شود اما الحکام
مجاورت دوا بسبب مجاورت گاهی کیفیات غریبه کسب کند و افعال و آثار ایشان متبدل گردد چه بسیار
از ادویه بارده تأثیر حرارت نمایند بسبب مجاوره با مثل فلفل و زرنب و چون دارچینی و بید ستر و مشک و استفاده
کیفیه حاده از این امور و بسیاری از ادویه حاره تأثیر برودت کنند بسبب استفاده کیفیه بارده از مجاور
مثل کافور و صندل پس واجبست که اجناس مختلفه بعضی از مجاوره دور سازند اما الحکام مجازجه ادویه بعضی
بسبب استخراج افعال وی قوه گیرد و بعضی بطلان پذیرد و بعضی اصلاح یابد و غائله اش برود مثال اول
تربد که قوه مسهله او چون ضعیف المده است قادر نیست بر تحلیل تمام بلکه بلغم رقیق مستفرغ سازد و اگر
با زنجبیل ممزوج سازند بعون حدت او خلط لزج زجاجی بسیار بسرعت اسهال کند و همچنین افتیمون بطی الاسهال است
و چون با فلفل و دواهای لطیف مقرون سازند زود اسهال آورد و همچنین ریوند دوا قوتیست قابضه و قوه
لیکن قوه مفتحه که در دست فعل وی ضعیف سازد پس اگر با گل ارمنی یا اقاقیا یا مازو قبض تمام کند و گاهی
استخراج از برای تنقیه و بدرقه نمایند چنانچه زعفران با گل و کافور و به مخلوط سازند تا اثر اینها را اول بدل رساند
و گاهی از برای ضد تنقیه و بدرقه مثل تخم تربد که مخلوط سازند با ملطفات تا در کبد نگاه دارد و مدتی که عمل
مقصود در آن اتمام یابد چه مثل این ادویه بسبب لطافت تعجیل کند در نفوذ و توجه بعروق پیش از تمام فعل
و تخم تربد بقصدی مزاحم شود و نگذارد که بعروق روند و در کبد محبوس گردد مثال دوم اگر جمع شوند دو دوا که یک
فعل نمایند بدو قوه که ضد یکدیگر باشند پس اگر اتفاقا یکی سابق شود اثر کند و اگر هیچکدام سابق نشوند
تمانع نمایند مثل بنفشه و هلیله چه بنفشه بتلیین اسهال کند و هلیله بعصر و تکثیف پس اگر فعل هر دو یک
دفعه بماده وارد شود عمل هر دو باطل گردد و اگر هلیله سابق شود بنفشه عمل نکند و اگر بنفشه سابق شود
و تلیین نماید و بعد از آن هلیله وارد شود و عصر کند اثر قوه گیرد مثال سوم صبر و کثیرا و مقل چه صبر اسهال
کند و معاء را پاک سازد لیکن پیچ نماید و دهن عروق را بگشاید و چون کثیرا و مقل مصاحب وی شوند کثیرا
بسبب غرویه اصلاح کند آنچه صبر خراشیده باشد و مقل افواه عروق را تقویه نماید **مطلب هشتم**
در چیدن دواها و ذخیره کردن شیخ الرئیس گفته که ادویه بعضی معدنی است و بعضی نباتی و بعضی حیوانی

اما معدنی بهتر آنست که از معدنها مشهور باشد مثل طلق قبرسی و زاج کرمانی و پاک باشد از امتزاج جوهری
غریب و در رنگ و طعم که مخصوص اوست قصوری نباشد اما نباتی بعضی اوراق است و بعضی بزور
و بعضی اصول و قضبان و بعضی زهر و فقاحیه و بعضی صمغ و بعضی تمام نبات و برگها واجبست که
بعد از آن چینند که بکمال رسیده باشد پیشتر از آن که رنگش متغیر شود چه جای آنکه بیفتد و از بیخ باشد
و تخمها بعد از آن بردارند که مستحکم شده باشد و اثر خامی و مائیه در آن نمانده باشد و بیخها وقتی برون
آورند که برگ شروع کند در ریختن و گل و شکوفه بعد از آن چینند که شکفته باشد پیشتر از آنکه پژمرده شود
و بریزد و ساقها و شاخها گاهی بردارند که کمال یافته باشد و شروع در ذبول و تشنج کرده باشد
و میوه‌ها بعد از آن چینند که رسیده باشد پیشتر از آنکه مستعد افتادن شود و تمام نبات گاهی برگیرند
که تخمش رسیده باشد و تازه باشد و هر چند تشنج در بیخها و ذبول در شاخها و ساقها کمتر باشد بهتر است
و هر چند فربهی و پری در تخمها و در دانه و ستانه در میوه‌ها بیشتر باشد بهتر است و عظم و بزرگی اگر با ذبول
و خوشیدگی است فایده ندارد و اگر با ستانه و شادابی است بسیار نیکوست و آنچه در هوای صافی چینند بهتر
از آنست که در هوا تر و وقت باران چینند و هر نبات صحرایی قوی‌تر از بستانی است و اکثر از آن
و کوهی قوی‌تر است از صحرایی و آنچه از جاهای مرتفع و آفتاب رو چینند قوی‌تر است و هر چند رنگ آن
سبزتر و طعمش ظاهرتر و بویش خوبتر باشد قوی‌تر است در عمل و تمام این حکما اکثری است و قوه
حشایش بعد از دو سال ضعیف شود الا معدودی مثل خربق سفید و خربق سیاه و صمغها واجبست که
بعد از بستن و پیش از خشک شدن فراگیرند و قوه بیشتر صمغها بعد از سه سال باقی نماند تخصیص فرفیون
لیکن از هر طبقه آنچه اقوی است قوتش بقدر بقاء خوبی باقی ماند و اگر از نباتات آنچه تازه و قوی
باشد یافت نشود نزدیکست که ضعیف کهن بجای آن توان داشت اما حیوانی واجبست که از حیوان
صحیح تمام اعضا در زمان ربیع فراگیرند بعد از کشتن و آنچه از حیوانی گرفته باشند که مرض زده باشد
منفعت آن نشود **مطلب نهم** در منهاج آورده که معرفت مزاج مرکبات و درجات آن مستفاد شود
از مزاج مفردات و درجات آن پس اگر ترکیب از اجزاء متضاده باشد مقابل سازیم درجه حار و درجه
بارد و درجه رطب و درجه یابس و ملاحظه نماییم اگر متساوی باشند حکم کنیم باعتدال مرکب و اگر یکی
بر دیگری فاضل آید حکم کنیم بر مرکب بمزاج فاضل و اگر مرکب باشد از اجزاء متشابهه مثل دو حار یا دو بارد

و سرد و برابر باشند در درجه مزاج مرکب مثل مزاج مفرد باشد در درجه و اگر یکی در درجه باشد و دیگری در درجه دیگر
مختلف شود حال مرکب مثلا اگر یکی از دو جزو مرکب حار باشد در درجهٔ اول و دیگری در درجهٔ سیوم مرکب
ازین دو جزو گرم است در درجهٔ دوم اگر سؤال کنند که مرکب از جزوی بارد در اول و جزوی حار در سوم
سزاوار است که گرم باشد در درجهٔ دوم زیرا که درجهٔ برودت مقابله کند با درجهٔ حرارت و مرکب در دو درجه قرار گیرد
و این هنگام تفاوت نباشد در آنکه جزو اول گرم باشد در اول یا سرد باشد در اول جواب آنست که لازم
که مرکب مذکور گرم است در درجهٔ دوم زیرا که یک درجه از حرارت مقابله کرده با یک درجه از برودت پس نصف
این مرکب گرم باشد در دو درجه و نصفی دیگر معتدل و چون منضم شود معتدل بجزو گرم در دو درجه مرکب
قرار گیرد بر یک تر از دو درجه پس گرم و سرد برابر نباشند و محصل کلام آنست که حار در درجهٔ اول این معنی دارد
که جمع شود در و دو جزو حار و یک جزو بارد و مقابله کند یک جزو حار با یک جزو بارد و معتدل شود و یک جزو حار
باقی ماند و معنی حار در درجهٔ سوم آنست که در و یک جزو بارد باشد و چهار جزو حار و یک جزو حار مقابله کند با یک جزو بارد
و سه جزو حار باقی ماند پس اگر جمع کنیم این دو مرکب را حاصل شود شش جزو حار و دو جزو بارد و دو جزو بارد
در مقابل دو جزو حار افتد و باقی ماند چهار جزو حار در نصف مرکب مفروض و چون سریان کند در تمام مرکب
حاصل شود دو جزو حار نه چهار جزو زیرا که اگر ترکیب کنیم دو مرکب که سرد و گرم باشند در چهارم این مرکب گرم است
در درجهٔ چهارم نه در درجهٔ هشتم پس روشن شد که مرکب از جزو حار در اول و جزو حار در سوم گرم است در دوم
و مرکب از جزو بارد در اول و حار در سوم گرم است در اول زیرا که جزو بارد در اول یک جزو حار است و دو جزو بارد
و یک جزو حار در مقابل یک جزو بارد افتد و باقی ماند در و یک جزو بارد و در جزو حار در سوم چهار جزو حار است و یک جزو بارد
و چون یک جزو حار در مقابل یک جزو بارد افتد باقی ماند در و سه جزو حار پس در مرکب ازین هر دو جمع شود سه جزو
بارد و پنج جزو حار و چون مقابله کند سه جزو حار با سه جزو بارد باقی ماند در نصف این مرکب مفروض دو جزو
حار و بعد از سریان این دو جزو حار در تمام مرکب یک جزو حار باز گردد پس این مرکب گرم باشد در درجهٔ
اول و برین قیاس کن در سایر مرکبات در دو جز او در ده که اگر خواهی که درجهٔ دوا مرکب بدانی اگر مقادیر اجزا
مساوی باشد جمع کن اجزاء حار و بارد از مفردات و اقل از اکثر چند از و فرا گیر از آنچه باقی ماند جزوی که عدد
ادویه مثلا اگر دوایی مرکب باشد از جزو حار در چهارم و جزو بارد در دوم و جزو معتدل در جزو حار ربع جزو حار
و یک جزو بارد و در جزو بارد سه جزو بارد است و یک جزو حار و در معتدل یک جزو حار است و یک جزو بارد پس جمع چون اقل از اکثر

ند افتد و دو ماند و چون عدد ادویه سه بود سه یک او که ثلث است از دو بگیرد و بدان که این مرکب گرم است در چهار
دانگ درجهٔ اول و اگر مقادیر اجزاء مختلف باشد فرا گیر از اعظم مساوی اصغر و چون درجه او بقاعدهٔ سابق
بدانی اگر باقی مساوی مرکب باشد با و اضافه کن دو درجه بدان مثلا اگر یک درم از دوا حار در اول مرکب شود
با سه درم از دوا حار در دوم فرا گیر یک درم از سه درم دو درجه حاصل کن پس منضم سازد و درم باقی از سه
مرکب که هم دو درم است دو درجه حاصل کن و اگر باقی کمتر از مرکب باشد فرا گیر از مرکب مساوی او و حساب
کن دو درجه بدان پس اضافه کن باقی را با او اگر مساوی باشد و اگر مساوی نباشد باین دستور از اکثر فرا گیر
مساوی اقل تا هنگامی که جمع نزدیک شود بیک مقدار در کمیت مثلا اگر یک درم از دوا حار در درجهٔ
ترکیب یابد با دو درم از دوا حار در درجهٔ دوم حاصل شود بعمل اول دو درم از مرکب حار در یک درجه و نیم
و یک درم از سیلی حار در درجهٔ دوم و حاصل شود بعمل دوم دو درم از مرکبی حار در یک درجه و سه ربع درجه
و یک درم از جزوی حار در یک درجه و نیم و بعمل سیوم حاصل شود دو مرکب یکی گرم در یک درجه و سه ربع درجه
و آن یک درم است و دوم گرم در یک درجه و نصف درجه و ثمن درجه و آن دو درم است پس تفاوت
میان طرفین در اول کمتر است از دوم و در دوم کمتر است از سوم پس هر چند عمل زیاده شود قرب زیاده شود
و اگر باقی اعظم از مرکب باشد عمل آن آسان شود زیرا که کمیاب روی گر مقداری مساوی مرکب فرا گیریم و درجه
معلوم کنیم و همچنین عمل نماییم تا وقتی که مساوی شود در شرح اقصرائی آورده که ازین طریق تحقیق حاصل نشود
و تحقیق نزد دیگر آنست این که فرض کند دوا بزرگتر را متعدد بحسب مقدار دوای کوچکتر پس در مرکب از دو دوا
که یکی یک درم باشد و یکی دو درم اعتبار باید کرد که مرکب است از سه دوا هر یک یک درم و بقاعدهٔ مذکوره در قسم
اول عمل باید کرد **مطلب دهم** در منهاج آورده که غرض از ترکیب ادویهٔ مرکبه بدو وجه ظاهر شود تجربه
و قیاس اما طریق تجربه چون مشاهده کنند که بسیاری از دواهای مفرده در مرضی معین نافع است همه را جمع
سازند تا سود و طایفه از آن منتفع گردند اما طریق قیاس چون اطبا دانسته اند که بمجرد قوة ادویهٔ مفرده
ممکن نیست که تمام مرضها را علاج کنند بسبب اول اختلاف طبقه امراض دوم اختلاف اعضا سیوم
اختلاف ادویهٔ مفرده محتاج شده اند بترکیب ادویه و احتیاج بترکیب ادویه از برای اختلاف طبقه امراض
در چهار صورت است اول اختلاف مقدار مزاجی که از اعتدال بیرون رفته باشد و یافت نشود دوای
مفرد که بنشیند این مزاج خارج از اعتدال را اصلاح نماید پس احتیاج افتد بترکیب دوایی که متضاده تواند کرد

٤١
باعتدال این مزاج بدو دوم شدت مرض بمرتبه که قوت دوای مفرد وافی نباشد بدفع آن پس احتیاج افتد بدوای
چند مناسب تا بعضی اعانت بعضی کنند در مقاومت با این مرض سوم اختلاف حال مرض چه گاهی محتاج
باشد بچیزی که تحلیل کند و منع دو نوع نماید و این اوصاف در مفردی یافت نشود پس احتیاج افتد بدوای
مرکب بحسب حاجت چهارم اختلاف مرضها که جمع آمده باشد و یافت نشود دوای مفرد که فایده کند در کل
ازین مرضها پس احتیاج افتد بترکیب دوای که منشا این افعال شود مثل تریاق که فایده دهد در مرضهای
مختلف و بیماریهای مختلفه و احتیاج بدوای مرکب از برای اختلاف اعضا یا بسبب وضع است یا قوت و منفعت
عضو اختلاف اعضا بسبب موضع مثل عضو بعید از معده که چون مریض کرده احتیاج افتد باضافه دوای
که تنفیذ کند و برساند دوا را بعضو مریض و اختلاف اعضا بسبب قوت و منفعت عضو مثل جگر و معده که چون
ایشانرا ورمی عارض کرده احتیاج افتد بانکه دواهای محلل را جمع سازند با دوای چند خوشبوی که تقویت
مرده کند و قوت نگاه دارد زیرا که دو عضو ند که نفع ایشان بسیار است و از استعمال ادویه مفرده ترسند
که تحلیل قوت و ابطال منفعت این دو عضو کند و احتیاج بدوای مرکب از برای اختلاف ادویه مفرده از چند
جهت است اول کراهت دوا پس احتیاج افتد بانضمام چیزی که شرب آنرا آسان سازد و نیکو گرداند
دوم شدت قوت دوا پس احتیاج افتد بچیزی که قوت آنرا بشکند سوم مضرت دوا ببعض اعضا اگرچه فایده کند
در علتی که از برای آن استعمال کنند پس احتیاج افتد بانکه مخلوط سازند بچیزی که دفع مضرت از ان عضو نماید
چهارم اگر دوا مدتی دراز باقی ماند ضعیف شود پس احتیاج افتد بآمیختن دوایی که قوت او نگاه دارد پنجم
ضعیف شدن مرکب بسبب طول ایام پس احتیاج افتد بانکه داخل سازند در ان چیزی که قوت وی زیاده
سازد و بقای او باقی ماند ششم قدرت بر استعمال ادویه پس احتیاج شود بدوایی که آنرا بر عضو ثابت
گرداند و متفرق نشود و نریزد و دوا با او مجتمع گردد مثل مرهم هفتم نایافتن دوایی مفرد که فایده دهد
در علتی پس احتیاج افتد بترکیب دوای چند که از اجتماع ایشان دوایی حاصل گردد نافع درین علت
مثل قرحه که محتاج است برویانیدن گوشت و گاهی که یافت نشود دوایی مفرد که این اثر کند احتیاج افتد
بانکه مرهمی سازند از زنگار و شمع و روغن تا گوشت رویانند چه اگر زنگار تنها استعمال نمایند لذع
شدید کند و گوشت خورد و اگر شمع و روغن که افتد تنها استعمال کنند نگذارد که قرحه گوشت رویاند
موجب چرک شود و چون جمع سازند موم و روغن نگذارد که زنگار لذع نماید و زنگار دفع چرک موم و روغن نماید

٤٢
پس معتدل شوند **مطلب یازدهم** در منهاج آورده که مقدار وزن ادویه مفرده که مرکبات از ان
سازند مختلف شود بحسب کثرت و قلت و توسط بسبب اختلاف احوال ادویه در قوت و منفعت و احوال دوایا
مفردست یا مرکب اما احوال مفرد یا قوت دوا است یا ضعف یا بسیاری منفعت دوا است یا کمی منفعت
یا شرف منفعت دوا است یا خست یا متعین بودن دوا در منفعت یا شریک بودن با غیری در منفعت یا دوری
موضع عضوی که معالجه کنند بدوا یا نزدیکی آن یا مضرت آن ببعضی از اعضا یا بعضی از دوایا که در مرکب
یا ضعیف ساختن قوت دوای نافع پس اگر دوا قوی باشد اندکی ازان در مرکب داخل سازند و اگر ضعیف باشد
بسیار داخل سازند و اگر منفعتش بسیار باشد بسیار در مرکب داخل سازند و اگر منفعتش کم باشد اندکی
داخل سازند و اگر منفعتش شریف باشد بسیار داخل سازند و اگر خسیس باشد اندکی داخل سازند و اگر منفعتی
در مرکب داشته باشد که غیری را نباشد بسیار داخل سازند و اگر منفعتی داشته باشد که مثل آن در مرکب
باشد مقداری که مقصود بآن متعلق باشد داخل سازند و اگر موضع عضو بعید باشد مقداری بسیار داخل
سازند و اگر نزدیک باشد بقدر حاجت بعمل آورند و اگر مضرت رساند ببعض اعضا یا فعل بعضی از ادویه که نافع
اندکی داخل سازند و اگر در ادویه جزوی باشد که قوت او را ضعیف سازد بسیاری داخل سازند و اما احوال
مرکب مرکبات از احوال مفرده معرفت طرق مقدار وزن این ادویه اگر در مرکب داخل سازند از ترکیب طرق
مفرده مذکوره حاصل توان کرد مثلا دوا قوی کثیر النافع مقداری که داخل سازند متوسط باید و دوا قوی
قلیل النافع مقداری که داخل سازند بسیار کم باید و دوا قوی شریف مقداری که داخل سازند متوسط باید
و دوا قوی قلیل خسیس مقداری که داخل سازند بسیار کم باید و برین قیاس **مطلب چهاردهم** در قوانین
علاج شیخ الرئیس گفته که اگر ما خواهیم که ماده را از سر و از بدن بیرون کنیم و دلیلی دلالت کند بر انکه با این ماده
خون بسیار است و نقصانی ندارد اول فصد کنیم در هر ماده که باشد از قیفال و از رگهای سر مثل رگ پیشانی
و رگ بینی و رگهای که در نواحی گوش است و واجبست که فصد کنیم از رگی که در خلاف جانب عضو دردمند است
پس اگر فصد عظیم باشد و درد بسیار و خون غالب و دواج را بگشاییم و چرا اول فصد کنیم با وجود غلبه خلطی دیگر
زیرا که فصد استفراغی است مشترک میان تمام اخلاط و بعد از فصد ملاحظه کنیم اگر ماده خون تنها است کافی است
فصد تمام و اگر خلطی دیگرست پس اگر بیشتر کرده بدنست و این خلط تمام بدن را شامل است اول استفراغ تمام بدن
کنیم و از خلط پاک سازیم بعد از ان که ماده نضیج و پخته باشد و یکی اخلاط با آن معلوم شود که انچه مخالف منفع

[illegible]

۴۴

شود بسیار رقیق و بسیار غلیظ نباشد بعد از آن ملاحظه کنیم اگر مرض به منتهی رسیده باشد و ماده را
به روعات و نطولات و ضمادات منضج نضج داده باشیم آنرا به وجوه مستفرغ سازیم به چهار شرط ا اگر در دی
آتی نباشد و علیل قابل بر ضماد به نباشد ب آنکه خلطی که به وجوه فرود آید و به مجاری دیده‌ها و گذرنده نباشد
ج آنکه توان که خلط به ما مجارست کند و گذارند که به وی ریزد د آنکه اهتمام کمال بر پشت از وی باشد و همچنین
شمومات منفتح معطس و سعوطات و نطولات به عمل آوردیم تا ماده‌ها را از سر کشیده و گاهی دوائی چند که خلط مختص را
اسهال کند بر سر ضماد سازیم بعد از آنکه سر تراشیده باشیم پس در استفراغ خلطها باید احتیاط لازم باشد
و چنان نباید کرد که خلطهای رقیق بیرون رود و غلیظ بماند بلکه اول تلیین طبیعت باید کرد به ملیناتی که نضج
دهد بعد از آن استفراغ باید نمود و در استفراغ اخلاط حاده که بالضروره دواهای گرم مثل ایاره و سقمونیا و تربد
واسطه خود و پس استعمال باید نمود هم احتیاط لازم است تا بعد از آن سوء مزاج حار باقی نماند و تدارک
اسهالی که به مثل این دواها شده و استفراغی که به وجوه و غیر غرغره نموده‌اند به ضمادهای تبرید کننده باید نمود و مسهل
گاهی باید داد که اعتماد به حاده مریض باشد و دانند که شرب مسهل در مزاج او موجب اسهال و استفراغ است
نه سبب فساد و هلاک پس اگر خلطی که استفراغ آن مراد است خام باشد اول نضج باید داد و هر خلطی به وجهی
که خواهد آمد و اگر خلطها متصاعد باشند و بالا روند از یک جانب یا از تمام بدن آنرا به طرف مخالف باید
مثلا اگر خلط از اسافل بالا رود یا از تمام بدن بالا رود حقنها و حمولها به عمل باید آورد و اطراف را خصوص
پای باید بست و اگر از عضوی خاص متصاعد شود استفراغ آن عضو باید نمود به چیزی که مناسب وی
باشد مثلا اگر معده باشد باید به قی فرمود و اگر طحال باشد باید به خصوص دست و همچنین باقی اعضا اینست
قانون کلی در امراض مادیها و هر ماده که مستفرغ سازیم و باین سبب سوء مزاجی عارض گردد معالجه آن به ضد
کنیم و به مذهب اصحاب کی در تمام مادیها و در طبیعتها مختلف که در سر باشد علاج داغ کردنست باین طریق
که از طرف بینی چهار انگشت مساحه نمایند آنجا که انگشت سبابه یا خنصر بآن منتهی شود داغ کنند یا ریسمانی
از گوش تا گوش بکشند جایی که نصف آن ریسمان بوی منتهی شود داغ نمایند و باید که اول سر تراشیده شود
و تفصیل کلام درین مقام آنست که اگر خون در تمام بدن باشد و بسیاری در سر یافت شود قیفال
بگشایند و اگر هنوز در سر حاصل نشده باشد و نیاورده باشد اکحل بگشایند و اگر نیاورده باشد
و رسنده که نیاورد کند و حاصل شود بنا بر آنکه سببی جذب اخلاط کند در حوالی سر پدید آید مثل حرارت خارجی

یا ضربه

یا ضربه و سقطه باسلیق بگشایند و اگر خواهند که ماده پیشتر از بن کشیده شود صافن بگشایند و حجامه ساق کنند یا
و جب بالای کعب و رگ پای را بگشایند و اگر مرض به مشارکه عضوی باشد عرق مشترک بگشایند اگر
استفراغ از سر و عضو مقصود باشد و ماده مجتمع باشد و اگر خواهند که ماده بعضی را لطیف کشند و بعضی را
از عضو مشارک مستفرغ سازند عرقی بگشایند که شریک باشد با عضوی که اول علت در آن بوده باشد و در علاج
جهت سر باشد و اگر اول باز خون در سر تنها باشد و توجه به سر تنها شود و ماده در پرده‌ها بیرون قحف باشد
یا وجع در نزدیکی شئون باشد و خواهند که علاجی سبک کنند حجامه نقره نمایند و اگر ماده غائر و دور رفته باشد
و آنرا از بیرون قحف نتوان کشید عرق پیشانی بگشایند خصوص که ماده و درد در عقب سر باشد
و بعد از خون گرفتن اگر احتیاج باشد مسهلها که از هلیله و عصاره میوها ساخته باشند باید آشامید و حقنها
به عمل آورد و اگر علت دشوار باشد مثل سکته خونی مثلا فصد و داج کنند و اما دواها منضج پس اگر ماده بلغمی باشد
یا سوداوی اصل اهتمام دواها مستعمل در انضاج این دو خلط دوائی است که در وی تلطیف و تقطیع و تحلیل
باشد مثل مرزنجوش و ورق غار و شیح و قیصوم و ادخر و بابونه و اکلیل الملک و شبت و برنجاسف و سعتر
و افتیمون و این سرد و بسو بالخصوص ترنده حاشا و زوفا و سداب و هرچه ما در جدول تحلیل و انضاج
آورده‌ایم لیکن تفصیل تدبیر در بلغمی و سوداوی مختلفست نضج که بزودی مذکور میگردد و واجبست که بحسب
مقدار ماده و درجه ماده دوا را متباعد سازند مثلا اگر کمیه ماده بسیار باشد و کیفیتش شدید دواهای گرم که
در درجه چهارم باشد مثل عاقرقرحا و فربیون به عمل آورند مگر آنکه برسند از علامات مواد و این دقیقست
که ماده بسیار باشد و برسند که چون گرم شود حجم وی زیاده گردد و موجب تمدد و سوء دوام شود و درین مرتبه
واجبست که بعضی از ماده مستفرغ سازند و شروع کنند در نضج باقی و در انضاج خلطهای نضج خام صواب آنست
که علاج و ضماد و دوائی کنند که تسخین وی باعتدال باشد تا برفق و مدارا نضج یابد و اگر کمیه ماده کم باشد
یا کیفیتش ضعیف بود از دواها که تسخین وی بسیار نباشد اقتصار کنند بر دوائی که لطیف باشد
در درجه اول و اگر متوسط باشد اقتصار کنند بر دوا متوسط و در ماده سوداوی اقتصار باین دواها نباید
کرد تا تجفیف زیاده نگردد تخصیص که سودا غیر طبیعی احتراقی باشد بلکه در انضاج ماده سوداوی اول
تلیین و ترطیب باید نمود البته بعد از آن نضجی که تحلیل وی لطیف بود و در درجه دوم و سیوم باشد به عمل
باید آورد و بهتر آنست که دواهای ملین مرطب جمع سازند با دواهای گرم که مقطع و محلل باشد و اگر ماده

مرض کرم باشد نفع آن بدوایی هست که قوام وی را جمع سازد و نضج دهد و قطع هم کند چون دواهای مبرد و مرطب
که در جلای و غسلی باشد مثل ماء الشعیر و شیر بز لیکن صاحب صداع اگر قوتش ضعیف باشد اجتناب کند از شیر
و بعضی از سفیدیها که تصحیف بابن صفت آن آلات که پخته باشند در آن برگ بید و بنفشه و نیلوفر
و عصا الراعی و تمام بقول بارده که در جدول ادویه مفرده ایراد یافته و در این آب قدری سرکه اضافه نمایند
تا اثر دواها را فرو برد و قوه آن را تنفیذ کند و اگر در این ماده اندک غلظی باشد زیاده کنند در این آب بابونج و خطمی
و اگر با صداع سهر و بیخوابی باشد پوست خشخاش داخل سازند و بدانکه سرکه دوایی است مشترک در جمیع علتها
چه میتوان که تبرید او باندک چیزی بشکند و غوص و تلطیفش باقی ماند و در مادهها بارده استعمال کنند و در
در انضاج ماده های گرم خود چیزی از آن بهتر نیست و تمام روغنهای گرم که از برگها و گلها و گیاهها گیرند
و در اقراباذین مذکور است در انضاج ماده های سرد دخل تمام دارد و اگر برودت ماده قوی باشد یا مقدارش
بسیار بود و به دشواری متحلل شود در روغنهای گرم که با صموغ حاره و افاویه قویه ترتیب داده باشند
بعمل آورند و روغن بان و زنبق و نرجس و سوسن و اقحوان و غار و مرزنجوش و ناردین مناسبت و همچنین
روغن زیتی که در آن سداب تر یا فودنج تر یا شبت تر یا بابونج تر و امثال آن ذلک پخته باشند و نفط
هم مناسبت و اما روغن بلسان بسبب لطافت نفوذ و تحلیل رود و در طلاها و سوم روغنها نفع بسیار
چنانچه لایق بقوه او باشد کند و بدانکه دفع مرض گاهی بجذب ماده کند بطرف مخالف و گاهی باستفراغ آن
از جهتی که خلاف جهت ماده است و گاهی بجذب و استفراغ هر دو و جذب ماده بخلاف آنست که بکشند ماده
صداع را بجهت دست و پا تنگ و روغن بنفشه یا روغن بابونج بجهت سر فراخ بر دست و پای مالیدن
اعانه این جذب کند و یکی از وجوه جذب آنست که پایها را حرکت دهند و ریاضت فرمایند و سر را نگاه
دارند از حرکت مثل آنکه بر بالای چیزی بنشینند تا اعالی بدن حرکت کند و پایها لا یزال جنبانند و تعب فرمایند
و این بعد از استفراغ مناسبت و یکی دیگر از وجوه جذب آنست که اطراف را مالند و یکی دیگر آنکه اطراف
از بالا تا پایین بندند خصوص در وقت غذا خوردن و گاهی باندک ریاضتی مثل مالیدن و کوفتن سر را
تنها تنقیه نمایند و پاک سازند و اما آنچه جمع هر دو تدبیر کند و جذب و استفراغ هر دو نماید حقنهاست
و شیافها و هر چه ادرار کند و عرق آورد و همه در اقراباذین شمرده شده و اما مسهلها که سر و بدن هر دو پاک کند
حب ایارج است و حب قوقایا و حب اسطوخودوس و این حب مناسبتر است در خلط محترق که صفرا بر آن غالب است.

باشد

باشد و با وجود این غلیظ بود بلکه این حب مشترک است میان صفرا و بلغم و از اینها همه قوی تر نقوع صبر است
که با آب کاشنی ترتیب داده باشند خصوص نقوع صبری که از این قوی تر است و در اقراباذین گفته
شده و همچنین نقوع ایارج و قی کردن بسکنجبین و بذر ترب مناسبت و اما طبیخ بلیله و آلو و شاه تره
و شراب فواکه و شراب بنفشه و طبیخ خیار شنبر و امثال آن ذلک موافق خلطهای رقیق صفراوی است و گاهی
مقوی به سقمونیا و غیر سقمونیا سازند بحسب حال بدن و سن و قوه و بودن تب و نبودن تب و اما ایارج
ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و حبی که در آن حجر لاجورد و فربیون باشد
موافق و مناسب خلطهای غلیظ سوداوی است و همچنین هر چه در آن اسطوخودوس باشد و قی کردن
بسکنجبین و تخم ترب و شحم حنظل و هر چه خلطهای لزج بیرون کند هم مناسب این حالت لیکن این حکم
طبقات و مراتبست اول تدبیر با ایارج و تربد و افتیمون و غاریقون و جند بید ستر و آنچه مشابه اینست
بعد از آن حبها بزرگ بعد از آن ایارجها بعد از آن خربق سیاه در سوداء و خربق سفید در بلغم با حذر
و تنقیه و لاجورد و حجر ارمنی بی حذر و تنقیه و واجبست که ابتدا از ضعیفتر کنند و بتدریج بالا روند
و دیگر باز گردند تا هنگامی که مرض منقطع شود و اما مسهلهای رقیق از برای تنقیه سر بسیار است
و از آن حبهای بزرگ باید ساخت تا بسبب درنگ در معده با وجود وزن کم فعل بسیار کند و بعد از تناول
آن خواب باید کرد تا حرکت و بیداری فعل آن را باطل نسازد و اصل در ترکیب وی صبر و ایارج است و با
آن مصطکی داخل سازند از برای تقویه معده و بلیله اضافه نمایند تا منع کند و نگذارد که متولد شود
از آن بخاری حاد در معده پس اگر خواهند که خلطهای صفراوی مستفرغ سازند سقمونیا داخل سازند
و فایده دیگر در استعمال سقمونیا با صبریات که از برای تنقیه نفس سر دهند یا تنقیه معده هم اگر مرض بلغمی
بشرکت معده باشد آنست که سقمونیا مانع آن شود و نگذارد که بسبب درنگ بسیار تسخین و تهییج مفرط
کند چه تسخین مفرط موجب قصور تمامی تنقیه است و اگر خواهند که خلطهای بلغمی مستفرغ سازند شحم حنظل
یا زنجبیل و تربد و اسطوخودوس اضافه نمایند و اگر خواهند که خلطهای سوداوی بیرون کنند اندکی خربق
و افتیمون و بسفایج داخل سازند یا حبهای دیگر که در اقراباذین منفعت آن و اختیار آن می آید و اما
تنقیات مخصوصه سر بعضی از آن غرغرها است و در بیشتر غرغرها مری داخل کنند و اگر ماده در مرض خلطهای
صفراوی صرف باشد در تنقیه سر استعمال غرغره نکنند از ترس آنکه ماده به سینه ریزد و مضرت رساند چرا این ماده

در محل حادث و معده وی زیاده شود بواسطه استعمال دواهای قابضی که البته حادث زیرا که دوایی که
اطلاق صفرا برنق و لطف اعتدال مزاج کند او را در غرغره اثری بسیار نباشد و اگر چیزی چنین فایده
کند سکنجبین بزوری با آب کاشنی خواهد بود یا تنها و سکنجبین عنصلی و سکنجبین که با سقمونیا ساخته باشند
و آب لبلاب و آب آلو و شراب بنفشه و ترنجبین یا اندکی سقمونیا و اگر خلطهای صفراوی غلیظ باشد
غرغره بری و صبر کنند یا با یاره و یا به سکنجبین بزوری یا عنصلی یا ایارج و میتوان که این را تقویه کنند
بسقمونیا و اندکی تربد و زیاده برین تقویه نمایند و اگر خلطهای غلیظ بلغمی باشد شحم و حنظل و زنجبیل
با اسطوخودوس و تربد و ایارج ارکیغانس و نوسطوس بران زیاده کنند و گاهی احتیاج شود باستعمال
و عاقرقرحا و فلفل و زنجبیل و دیگر بلکه سوزیج و گاهی بلطفات مخلوط سازند مثل زوفا و دار صینی و سلیخه
و سعتر و پوست بیخ کبر و فودنج و اما عطوسات از برای خلطهای صفراوی بخار سرکه است که اندکی سقمونیا
دران کرده باشند و بوییدن نقاع ترش حاد و از برای خلطهای بلغمی کندش است و فلفل و پیاز
و سیر و حرف و خردل و بزور حاره و مثل آن و گاهی ازین دواها ضمادی چند فرا گیرند و گاهی طلای چند
و بر شقیقها اندازند و اما سعوطات از بعضی قصد تبرید و ترطیب کنند و از بعضی قصد تحلیل و از بعضی
قصد تقویه و اگر سعوطات محلله قویه استعمال کنند بتدریج آنرا بعمل آورند و ابتدا کنند بروغن گل بشیر
یا مثل آن و بعد از آن عصاره سلق و مثل آن و بعد از آن مرزنجوش و مانند آن پس اگر سبب ماده
و بخار از معده ناشی شود و جوهر خلطی که در معده است معلوم باید کرد از علامتها که در باب امراض معده گفته
آید ان شاء الله تعالی و آنرا مستفرغ ساخت و اگر باعث مرض بخارات و ریاح محتقنه باشد از تحلیل
نمایند آبی که دران پخته باشند شبت و افتیمون و حاشا و دواها که در باب بخارات و ریاح مذکور رفت
و روغن یاسمین و غار و مرزنجوش نیز در گوش چکانند و اگر خواهند که جرم دماغ را تقویه نمایند تا بخارا
که خلطهای مراری از معده در دماغ آید علیل را لیمو یا انار ترش دهند خصوص انار ترش و سیب و امرود
و غوره تخصیص بعد از طعام و اما معالجه صداع بنطولات نفخ کنند و بمصوعات و حب شبیار و ادهان
محلله و می باید که این نطولها و هر نطول که در غرضی استعمال کنند از بلندی ریزند تا قوه آن بیشتر فرو رود
و سر را راست نگاه دارند تا نطول بر یافوخ بالای عقب سر و استخوانهای صلب ریزد و اگر سبب الم
ریاحی باشد که در معده بود اول تنقیه معده کنند بعد از ان آبی که اصول حلبه و تخم دمانا دران پخته باشند

با روغن بادام شیرین و تلخ بمضمضه یا نقیع صبر با روغن خروع بمضمضه و اما معالجه ورمهای گرم دماغ بجهت
که دران ابتدا بچیزی کنند که دفع ماده کند مثل مبردات مذکوره و چاپ نیز بند از ابیرکه و گلاب گرم اگر درد
محکم باشد چه درین صورة از سرکه اجتناب باید کرد و نافع است در علاج استعمال روغن گل سرد کرده
مقداری صالح غیر مغلوط که با سرکه بسیار یا کم چاپ نیز بند و بر پیشانی و سر بمالند و همچنین آب عنب الثعلب
و دو قل و زعفران و صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و عدس مقشر و مثل آن و آبی که پخته باشند
دران دواهای سرد قابض و از دواهای گرم قابض آنچه مرکب القوی باشد و در وجع بارد یافت شود
مثل اذخر و فقل توان کرد و اجتناب نمایند از دواها که محکم سرد باشد مثل خشخاش و افیون و مثل آن که وقتی
که درد محکم بود و احتیاج تمام باشد و با وجع گاهی قوة دواهای مخدر شکند در نطولها و قتی در معالجه مرضها
سر نفعی ندارد که وقتی که مرض بشر که ماده بود که در معده باشد و این هنگام بهترین وجوه در دفع این ماده
قی است جالینوس گفته صداع مثل قولنج نیست در شدة احتیاج بمخدرات زیرا که درد قولنج بمرتبه کشتن
میرسد و صداع در بیشتر اوقات باین مرتبه نرسد و اگر ماده با معده تمام باشد اول آب سیب با کشته بعد
بعد ازان منضجات مذکوره در مواد حاره بعمل آورند بعد ازان استعمال نمایند چیزی که درو اندک تحلیلی
باشد مثل آبی که دران پخته باشند کشک شعیر و بیخ سوسن و روغن بابونه تازه تنها یا مخلوط بروغن گل
بحسب حدة مرض و قوام ماده و نزدیکی بمنتهی مرض و دوری ازان بعد ازان آبی که دران پخته باشند بیخ
کرفس و رازیانه و تخم مرو و نخاله و حلبه و خطمی و اکلیل الملک و اقحوان سفیده و از روغنها روغن شبت و مثل
آن تا هنگامی که مرض بمنتهی رسد و بتحلیل مشغول باید شد و اما استفراغات واجبه بیشتر بعمل باید آورد
بحسب اقتضای ماده و غذا صاحب ورم صفراوی غذاهای ترسک است و اما در ورمهای سرد اول علاج آن
بچیزی کنند که در وی روغن عرق باشد و روغن بادام تلخ و نیز او مانند آن و همچنین بار الاصول و شربتهای
معروف مشهور و در ابتدا اقتصار کنند از رادعات بروغن گل مخلوط سازند بلطفات مثل حاسا و فودنج
و جند بادستر و بعد ازان استعمال کنند عنصل سرکه عنصل بطریق ضماد و غرغره اگر توان و گاهی چهار
جندبیدستر آشامند خصوص صاحبان لیثرغس بعد ازان استعمال کنند سعوطاتی که دران ارخایی
و اندک تحلیلی باشد و بعد ازان در وقت منتهای مرض استعمال کنند در تمام مرضهای سرد و گرم مرخیات
لیکن در مرض سرد مرخیات تا مره محللات قویه از ضمادها و آبها و روغنها بعمل آورند تا آنکه هر که درو

علتی مادی باشد از دو چیز مضرة یابد خرد و رگ در حمام و هرگه در پردهای دماغ او مرضی باشد از آبی که
بغایة سرد باشد مضرة یابد و اما معالجهٔ سوء المزاج حار تنها بچیزی کند که در و تبریدی باشد از بقول
و روغنهای سرد مثل روغن گل و بید و نیلوفر و بنفشه و روغن مغز دانه کدو و روغن کاهو و روغن خشخاش
و از همه بهتر روغن گل است و گاهی در وقت شده در دو روغن بزر البنج استعمال کنند و بهترین این روغنها
روغنی است که اصل آن زیتی باشد که از زیتون خام تازه بی نمک گرفته باشند و دوایی باشد
و بقول بارده مثل کاسنی است و بقلة الحمقاء و جراده کدو و مانند آن و مثل برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب
و عصا الراعی و حی العالم و آب خیار و کدو و سویق جو با سرکه و گلاب و کافور و صندل و اقاقیا و فلفله بروغن
گل سرکه کنند و دوایی که در ان تخدیر و افخا در وی باشد داخل نمایند مگر در وقت ضرورة تمام و اطبا گفته اند واجب
نیست که سرکه را معده بسیار باشد یا ضرری باشد زیرا که مضرة رساند و از جمله دواهای بارد بزرو لعاب بزر قطونا
با سرکه و آب گشنیز و برگ گشنیز و این ضمادها و طلاها بر عقب دماغ که منشا عصبها است نهند چه اینها از راه درز
اکلیلی و درزی که در یافوخ است فایده دهند و اما از راه خلف بجوف دماغ رسند و محل روییدن عصبها را
فاسد سازند و همچنین معالجه کنند بوییدن روایح بارده و سعوط کردن بروغنها و عصارها و غذا درین مرض
عدس است و یخ یعنی ماش و کشک جو و اسفاناخ و قطف و طفشیل و مانند اینها و منزل جایی مناسبت
که خنک باشد و بقول و اوراق و اغصان بارده بر آن فرش آن ساخته باشند و معطر کرده باشند بشاهسفرم
و فاغیه و مثل آن و صواب آنست که شاهسفرم را آب پاشند و نزدیک علیل برند و اگر فواکه بارده و یخ
و برف و آب بسیار نزدیک سازند نفع تمام دهد پس اگر با این حرارة یبوسة نباشد بلکه با رطوبة بی ماده
مجتمع گردد و این بسیار کم است در مرضهای دماغی در معالجه طلاها از آب فواکه سازند که در ان قبضی باشد
تخصیص در ابتدا و در مرضهای گرم و واجبست که صاحبان این مرضها احتراز کنند از حرکتها و نفسانی تناول
کردن شوربها و چربها و شرابها و شنیدن آوازهای گران و اما معالجهٔ سوء المزاج بارده چنانست که
ضمادها و نطولها از ادویه حاره و ادهان مذکوره سازند خاصه روغن سداب گرم و روغن غار و روغن
مرزنجوش و مانند اینها و اگر قوی تر ازین باید فرفیون داخل نمایند و اگر با وجود این سوداوی باشد و سوداء
طبیعی یا سودای بلغمی باشد تسخین و ترطیب هر دو باید کرد و اگر سودای حراقی باشد تسخین و تخفیف باید نمود
و اقتصار و مرطبات باید کرد مثل شربها و روغنها و نطولها و ضمادها و غذاهای مرطب و اگر با وجود برودة

یبوستی باشد بدستور جمع کنند میان تسخین و ترطیب و اگر با برودة رطوبتی باشد غرغرها و دواها که در ان
حرارتی و نشفی باشد استعمال نمایند و بدانکه دواهای روان گاهی بر سر چکانند گاهی اکلیلی از خرقه نیلی
ترکرده سازند و در ان ریزند و از دواها آنچه نرم باشد در سر بسیار نگذارند و بشویند و دیگر تازه نمایند
خصوص آنچه بر درز اکلیلی باشد بواسطهٔ آنکه زود متعفن شود و صاحبان مرضهای سر اگر مرض ایشان
مادی باشد چون غذا تناول نمایند اطراف ایشان بمالند و جانب سر را سبک سازند و برادعات
تقویه نمایند و بهتر آنست که در معالجهٔ سر اول سر تر باشند و بعد از ان ضمادها و نطولها و مثل آن استعمال
نمایند در معالجهٔ امراض سر و دماغ بدانکه اعضاء سر هشت است ۱ جلد ۲ لحم ۳
غشاء صلب ۴ غشاء رقیق ۵ جوهر دماغ ۶ دو غشا که در تحت دماغست ۷ شبکه ۸ عظم قاعدهٔ
دماغ و اما اعصاب از فروع دماغست و اورده و شراین که حامل خونند و روح حیوانی از فروع کبد و قلبند
و درین رکن بابست در صداع و درین باب مقدمه ایست و چهارده فصل
و خاتمه در تعریف صداع و تدبیر کلی در علاج آن المیست در اعضاء سر و الم ادراک
منافی است از ان حیثیه که منافی است و الم و وجع را یک معنی است نزد جمهور لیکن قرشی الم را اعم دانسته
و تعریف کرده بانکه ادراک منافی است بهر وجه که باشد و وجع ادراک منافی است بجهة لمس و المی که از
افتادن و شکستن سر حاصل شود در عرف داخلست و محذوری نیست و قوم آنرا از اقسام صداع
شمرده اند و قید حیثیه در تعریف الم از برای آن کرده اند که الم حاصل از دوا بشیع در تعریف داخل شود
و سبب الم شیخ الرئیس بر ان است که یا سوء المزاجست یا تفرق اتصال یا هر دو و سوء المزاج حار مختلف
و بارد مختلف خواه ساده باشد و خواه مادی مولم است بدو وجه اول بالذات بمجرد کیفیة حرارة و
برودة بسبب آنکه هر دو کیفیة فاعله اند و چون عضو حساس از ایشان متاثر شود متالم گردد دوم بالعرض
بواسطهٔ تفرق اتصال اما در مادی ظاهرست و اما در ساذج از برای آنکه حرارة اجزا را متخلخل سازد و برودة
موجب جمع و تکاثف آن گردد و بهر تقدیر تفرق اتصال لازم آید و اما سوء المزاج رطب و یابس بمجرد کیفیة
بالذات موجب الم نشوند زیرا که رطوبة عبارة از کیفیتی است که جسم بسبب آن سهل القبول باشد و یبوسة
کیفیتی است که بسبب آن عسر القبول بود و این دو کیفیة انفعالی اند و مولم نتوانند بود و اما بالعرض
کیفیة پیوسته مولم است اما بر تقدیری که مادی باشد ظاهرست و اما بر تقدیری که ساده باشد از برای آنکه

کیفیة پوسته موجب جمع و قبض گردد تا خلا لازم نیاید از فقدان رطوبتی که فرجهاء عضو را پر کرده باشد
و جمع و قبض بی تفرق اتصال از طرف منقبض عنه متصور نیست چنانچه در کل برشته ظاهر است که چون
خشک شود منقبض گردد و کیفیة رطوبة مولم نیست مگر وقتی که مادی باشد و نفیسی در شرح اسباب و علامات
گفته ابو سهل مسیحی بر آنست که سوء المزاج گاهی که از رطوبة و پوسته باشد الم آن ضعیف است و بعضی
بر آنند که رطوبة مولم است لیکن ایلام آن خفی است و مراد ایشان از رطوبة اینجا بلة است و این
سخنی است در غایة اجمال و محل بحث و اشکال و درین مقام کلامی است که یکی از فضلاء دودمان حکمة
که بعلو ذکا و فطانة و سمو فهم و درایة در میدان تحقیق و معرکه جدال و تدقیق گوی سبقة از حکماء عصر و علماء دهر
ربوده در حین مناظره با این فقیر افاده نموده محصلش آنکه آنچه ایشان گفته اند که پوسته بالعرض مولم است
بخلاف رطوبة که بالعرض هم مولم نتواند بود محل نظر است زیرا که همچنانچه پوسته بسبب جمع و قبض موجب
تفرق اتصالست رطوبة هم بسبب ارخا و بسط موجب تفرق خواهد بود چه بسط بی خروج بعضی اجزاء
از مکان خود که موجب تفرق است صورة نبندد و بالجملة اگر جمع و قبض و ارخا و بسط در پوسته و رطوبة
بسبب تخلخل و تکاثف حقیقی باشد که ازدیاد و انتقاص مقدار است بی انفصال و انقطاع اجزا هیچ کدام
موجب تفرق نیستند نه بالذات و نه بالعرض و اگر بسبب تخلخل و تکاثف غیر حقیقی باشد که عبارتست
از تباعد اجزاء و تداخل جسم غریب و تقارب اجزاء و خروج جسم غریب همچنانچه پوسته قبض و جمع کند و موجب
تفرق باشد بالعرض رطوبة ارخا و بسط نماید و آن هم بی تفرق متصور نشود کما لا یخفی علی المتامل در ترویح
الارواح آورده که وجع حاصل از حرارة اشد و اقوی است از وجع حاصل از برودة زیرا که برودت
مضعف و مخدر حس است و وجعی که از حرارة و برودة بسبب تفرق اتصال لازم آید اشد است از وجعی
که از پوسته بسبب تفرق اتصال حاصل گردد زیرا که تفرق کیفیتین فاعلتین اقوی است بسیار از تفرق
پوسته لیکن برودة بسبب تخدیر و اضعاف حس نزدیکست به پوسته در ایجاع و بنا برین اشد از جمیع مادیه
در ایجاع حار یابس است بعد ازان بارد یابس بعد ازان حار رطب بعد ازان بارد رطب بعد ازان
حار مفرد بعد ازان بارد مفرد بعد ازان یابس مفرد بعد ازان رطب مادی و آن از همه ضعیفتر است
و رطب مفرد موجب الم نشود البتة و فیه نظر   در علاج صداع شیخ الرئیس گفته از جملة امور
که نافع است در ازالة صداع کثرة خوابست و کم خوردن و کم آشامیدن خصوص شراب لیکن افراط

در کم خوردن مضرتست در صداع حار آن مقدار که افراط در بسیار خوردن مضرتست در صداع برسن و در علاج
چیزی نافعتر از استراحة نیست و ترک هر چه صداع بحرکت آورد مثل جماع و فکر و غیر هما و واجبست در علاج
صداع مادی کشیدن ماده باسفل اگرچه بحقنهاء تیز باشد و ضروریست که حقنها را تقویة کنند تا نفع
ماده را از نواحی کبد و معده تواند نمود و مالیدن پایها و دست بسته صداع باسفل فایده تمام دارد زیرا که
صاحب صداع را در اکثر اوقات در اثنای مالیدن خواب غلبه کند و مالنده در دلک الحاح نماید تا وقتی که
صداع انحلال یابد و اگر خواهند که طلاها و ضمادها بعمل آورند و صداع قوی و مزمن باشد خواه حار و خواه بارد
واجبست که سر تراشند تا معین نفوذ قوة دوا گردد و از جملة اموری که معین است درین باب تحلیل
یا نوع است بخیر یا صوفی یا خرقها تنک که بر سر ربند نگاه دارد و دماغ استیفاء انتشاف آن کند
و هوا ببرقة سلب قوة آن نتواند کرد ملطروس گفته قصد عرق جبهه و حجامت بر اسافل سر نهادن و مالیدن
اطراف و نهادن دست و پا در آب گرم و تردد اندک و ترک غذاهاء بخر و نفاخ و بطی الهضم نمودن تا نفع
بسیار در ازالة صداع و عدم اعادة آن و ماء بسیار آب گرم بر اطراف صاحب صداع ریختن ایم بان
مداومة نموده ایم و محسوس شده که صداع از سر نزول کرده باطراف و منحل گشته و بدانکه غذاهاء ترش
ملایم صاحب صداع نیست مگر صداعی که بشارکة معده باشد و این غذا معده را دباغة کند و تقویة نماید
و نکهة اروکر و ابان ریزد و اگر عارضی بود که صاحب صداع مزمن گردد و وجود آن موجب زیادتی
صداع شود مثل سهر که چون مشتد گردد باشد و آن صداع هم اشتداد پیدا کند در تدبیر علاج توجه بدفع آن
عارض هم لازم است پس در مثال سهر استعمال باید کرد مثل روغن کدو و روغن بید و روغن نیلوفر و شیر معطر
بکافور و غیر آن و گاهی درین مثال احتیاج افتد باستعمال اندک مخدری تا خواب آورد و هر صداعی که
با نزله باشد در علاج آن تبرید و ترطیب سر بروغن و غیر آن نباید کرد بلکه باستفراغ مشغول باید شد و اطراف
باید بست و دلک نمود و در آب گرم نهاد و اگر خواهند که چیزی بر سر نهند که در باطن نفوذ کند آن چیز بر مقدم
دماغ و بین یافوخ باید نهاد تا از مسامات درز اکلیلی و غیر آن نفوذ کند بدماغ چه استخوان مؤخر دماغ
محکم ترست و چیزی در آن بسرعة نفوذ کند و صداع ضربانی یا ورم حار و بارد مردو یافت شود پس اگر بسبب
حار بود مبرد آبی که در آن لینی باشد استعمال کند و بجاهة نقره نماید و علق را بر صدغین نهند و اطراف ببندد
و اگر بسبب بارد بود منفشات بعمل آورد و مخلوط سازد بچیزی تقویتی و برودتی باشد مثل روغن گل و سداب

کدو ان م

۴۳

ونبض وگاهی این صداع بمرتبه اشتداد کند که در صبیان دغدغه آن شود که عروق منشق گردد و در علاج آن
مناسبست که عروق صدغ نرم بسایند ومخلوط سازند بروغن گل و سرکه و طلا نمایند بعد از آنکه سر آب و نمک
شسته باشند واگر ضرورة شود سعوطات محلله قویه بتدریج استعمال نمایند و باید که آن مقدار که ممکن باشد
میل بمخدرات نکنند لیکن ما در باب مسکنات صداع مجدد بر بعضی از مخدرات خواهیم آورد و بدانکه قی در علاج
صداع زیان کند و مضرة تمام بصاحب صداع رساند مگر آنکه صداع بمشارکت معده باشد چه درین صورة
قی فایده کند و صداعی که در سوء فرسر بود اگر با آن تب نباشد علاج وی اولا استفراغست بمطبوخات بعد
قوة بعد از آن فصد و کسی که صداع او پیوسته زیاده شود و به برودة تسکین یابد فصد یا حجامت لازم آید
تا دوام وجع موجب جذب فضول بسر نشود در صداع حار بی ماده که حدوث آن
بواسطه اسباب خارجه از بدن باشد مثل حرارة آفتاب و حمام و آتش و غضب کردن و طعام از وقت
گذرانیدن و سخن بسیار گفتن و شنیدن خصوص بآواز بلند آن وجود سببست بالفعل یا تقدم
سبب حرارة پوست سر و جس معتدل المزاج اعتدال الحول و براز خشکی دهن تشنگی
دوی و طنین در گوش تسکین یافتن از استعمال چیزهای سرد شیخ الرئیس عدم ثقل سر و زود غضب کردن
و سرخی چشم و مضرة یافتن از چیزهای گرم در عداد علامات مطلق سوء المزاج حار بی ماده در آورده صاحب ذخیره
رقة بول اضافه کرده در معالجات بقراطی آورده که آفتاب سخن رطوبتهاست و لطایف آنرا تحلیل کند و کثیف
غلیظه که باقی ماند گرم و متحلل سازد و مکانش کشاده گرداند و موجب تمدد اغشیه و شراین مشبکه در تحت
دماغ گردد و ازین جهت با این صداع ضربان مفرط و ثقل و حس در چشم و دوی و ثقل در گوش و خشکی در دهن
یافت شود و گاهی اسخان آفتاب بمرتبه رسد که مزاج سر تغیر سازد و صداع گرم از سوء مزاج حار بی ماده
حاصل شود و علاج این صداع و صداع حاصل از احتراق آفتاب نزدیک بیکدیگرست و تفاوتی نیست
گر زیادتی توجه طبیب بتغیر مزاج دماغ و اغشیه آن بالاجمال تبدیل مزاجست بتعدیل و تبرید هوا و مکان
در منازل سرد و تر و عطر بطیب بارده و تبرید سر بمشمومات و نطولات و ادهان بارده و تغذی باغذیه مبرده
مرطبه و با تفصیل در اصل و وصل مذکور میگردد ضماد مخصص دیسقوریدوس و ابن وافد و ابن الدور گفته اند
کنجد مخروج بروغن گل سرخ بر سر ضماد کردن در صداع حادث از حرارة آفتاب مفیدست شرح مهیده و سایر
احوال جالینوس گفته اجزاء دهنیه در کنجد بسیارست و ازین جهة لعاب است و سستی و سخنی باعتدال



۴۴

و این قوة در روغن آن و در آبی که نبات وی در آن جوشانیده باشند نیافت و دهنیه در کنجد
بیشتر از جمیع بزرهاست و باین سبب زود متغیر شود و زود گرسنه را سیر کند و جوهر آن دهنی است
و بطی الهضم و ازین جهت تقویه اعضاء باطنه خصوص معده نتواند نمود و هر چه در وی دهنیه باشد ضعف آرد
و چون خلطی که از وی حاصل شود غلیظ است زود از معده جدا نشود و تشنگی آورد و شیخ الرئیس گفته
گرمست در وسط اول و ترست در آخر آن و جرم وی از روغن اقوی است و با پوست زودتر نزول کند
و اگر با عسل خورند مضرة نرساند و اگر بریان کنند کمتر زیان نماید و ذهبی آورد خصوص مقشر صاحب اختیارات
گفته اگر همچنین بخام خورند و مری بر سر آن بپاشند زود بگذرد و این مسئله در نظر ام کتب مشهوره موجود
نیست و ظاهرا منشاء این توهم عبارة رازی شده که گفته و یذهب وخامة السمسم و سیع بانزال ان یجرع
علیه شیا من المری و حاصل آنکه محصل معنی این عبارة آنست که اگر قدری انگامه بر بالای آن بپاشند
وخامة و ثقل آن برود و زود از معده منحدر سازد و در جامع ابن بیطار آورده که اگر بریان کنند و مقشر سازند
غذاء آن صالح شود و در منهاج آورده که اگر میل تناول آن نمایند بریان کنند و با عسل بخورند و مقدار
شربة آن پنج درم تعیین کرده و در جامع بغدادی آورده که روغنی که از کنجد بریان کرده و مقشر ساخته
گیرند آنرا طل گویند و از جنس از روغن کنجد مقشر بریان کرده بیشترست در تحفه تحصیل البیان آورده که سمسم را
طلمان گویند و بعضی گفته اند طلمان کشنیز خشک است در تقویم الادویه آورده که مضرتست بمعده
و دهنی است و اصلاح آن برب ریباس و طباشیر کنند و مقدار سر هر آن سه درمست و نقل از دستوریدوس
کرده که در بدن بغیر خلطی لزج و ریحی ارد بجید آورده و موجب ضعفی شود در نفس فضل سمسم را بفارسی کنجد گویند
و بسریانی شوسمی و برومی سوارروس و بیونانی معروفست بعلم عرسه نیز گویند شریف ابن
مبل ما لتی گفته اند عصاره آن با روغن گل سرخ بر سر ضماد کردن نافع است در صداع حادث از حرارة
آفتاب و اگر تعلیه با روغن گل بپزند و بخورند یا ضماد سازند همین فایده کند شرح مهیده و سایر احوال منسوب
گفته این بقلاییست از بقول که در آن قوه دوایی نیست جالینوس گفته از بقول گول است و طبیعة
آن سرد و ترست در دوم رازی گفته برودة و لزوجة آن کمتر از قطف است و زود که بت باعتدال افکند
از اکثر بقول و محرور مزاج محتاج باصلاح آن نیست و بارد مزاج اگر بسیار خورد بعضی از جوارشها
اصلاح نماید شیخ الرئیس گفته رطوبة آن بیشتر از کاهو و کدوست و غذا اگر دهد و دیر نفوذ کند و بطی الهضم

۴۵
اصلا بو رقیه ندارد و ابن ماسه گفته متولد خلطی محمود است و داخل غذا است نه دوا و محروری مزاج را نافع است
در منهاج آورده که بسر کریا با سکنجبین بخورند در تقویم الادویه آورده که بقله بری می باشد و بستانی می باشد
و مضرست باعصاب و کلیه و اصلاح آن بعود البحر و شکر سرخ کنند و مقدار شربتی از تخم آن چهار درم است
و آنرا بفارسی برهن بینی خوانند و بسریانی و ززبوری و برومی اوسطادن و بیونانی اندریخون شاه کرد
شریف و مانی گفته اند کل کدو بوسیدن و عصاره و ورق آن بر سر ضماد ساختن نافع است در صداع حادث
از حرارت آفتاب و برگ تازه آن اگر بکوبند و ضماد سازند همان فایده دهد شرح مهیه و سایر احوال ابن بیطار
گفته مزاج کدو سرد و تر است در درجه سوم اگر تناول نمایند طبع بکشد و مضرت عظیم بمعده رساند و کسی را دیدیم
که آنرا بخام خورده و برودت و ثقلی تمام در معده یافت و بغثیان و قی افتاد و اعراضی که از خوردن آن بخام عارض
شود دوایی غیر قی ندارد و چون پزند غذایی دهد تر لیکن اندک مثل سایر بقول و سبب رطوبت و زلقی زود
از معده بگذرد و چون منهضم شود خلط آن بد نباشد اگر پیش از انهضام فسادی نیافته باشد و فسادی که عارض
آن شود یا از برای آن باشد که نیک نساخته باشند یا در معده خلطی بد باشد که موجب فساد آن گردد یا در معده
بسببی از اسباب دیر بماند و زود منحدر نشود و اگر آنرا تنها خورند خلطی تفه بی مزه از آن متولد گردد و اگر با چیزی
مخلوط خورند خلطی شبیه بآن چیز حاصل شود مثلا اگر با خردل خورند خلطی حریف پدید آورد و اگر با نمک خورند
خلطی شور تولید نماید و اگر با قابض یا ملین خورند برین قیاس و اگر زود از معده منحدر نشود و فسادی کند که عارض
آن متغیر بود رازی در دفع مضار اغذیه گفته قرع بارد است و مولد بلغم و آن مناسب مردم گرم مزاج را
و اگر با سرکه بپزند غلظش کمتر شود و دیرتر منهضم گردد و اطفا صفرا و خون بیشتر کند و کسی را که سرفه و تب باشد
با کشک جو و ماش مقشر و روغن بادام بپزد و سرد مزاج و بلغمی مزاج را لازم است از آن اجتناب کردن
زیرا که در ایشان قولنج پدید آورد و اگر خورند با زیت برشته کنند و مطیب بفلفل سازند و بر بالای آن شراب
صرف بیاشامند و جوارشهای مناسب و خردل و انکامه هم مصلح است و اگر با شیر یا ماست پخته باشند
اصلاحش بخردل باید کرد و اگر بروغن بریان کرده باشند در اصلاح انکامه و سرکه انسب است و لیکن اصلاح
غلظ آن کند نه برودت و باید که استعمال مسهلات بحسب حاجت کنند پس کسی که محتاج باشد تبرید آن و از غلظش
ببرد و سرکه او را موافق تر است و کسی که ببرد از غلظ آن و محتاج تبریدش نباشد انکامه از برای او مناسب تر است
و کسی که از سردی و غلظ آن سرد و اندیشه نماید اول در آب بجوشانند و بعد از آن با زیت بپزد و با توابل و ابازیر
کرده

۴۶
ابن ماسویه گفته مضرست باصحاب سودا و بلغم و نیکوست صفراوی مزاج را اگر اول در آب بجوشانند و بعد
از آن با غوره و انار و خل خمر و روغن بادام و زیت انفاق بپزد و با این صفت تولید خلطی سلیم کند و اگر
سرد مزاج خواهد که بخورد با زیت رکابی بپزد و با فلفل و خردل و سداب و کرفس و نعناع بسازد و تناول نماید
و قرع نافع است در کربی که از صفرا پدید آید عیسی بن ماسه گفته چون کدو را قمر گیرند و در تنور بریان کنند و آبش
بگیرند و با شربتی لطیف مناسب بیاشامند تپهای حاره ملتهب را تسکین کند و تشنگی بنشاند و غذای خوب
دهد شیخ الرئیس گفته سرد و تر است در دوم و اگر با سفرجل مخلوط سازند صفراوی مزاج را مناسب تر شود
و همچنین اگر با آب غوره و انار ممزوج نمایند لیکن ضررش بقولون مضاعف گردد در جامع بغدادی
آورده که اگر بقند مربی سازند بهتر و معتدلتر از جمیع شیر خیار شود و بدماغ و مرضهای سوداوی از جمله
نافع تر باشد در منهاج آورده که کدو را دبا خوانند و بهترین وی آنست که تر و سبز و شیرین باشد و طبیعت
آن سرد و تر است در دوم و ثقل از روغن کرده که گرم و تر است و مضرست بمعده و امعا خصوص بقولون
و منع او از آنست که با به بجوشانند و با مری و صعتر و فلفل و فودنج یا خردل بسازند و تناول نمایند و قرع
بلغمی نافع است معده گرم را و طریق پختن کدو با شیر آنست که آنرا پوست بکنند و از دانه پاک نمایند
و پاره کنند و در آب بجوشانند و بعد از آن از آب بیرون آورند و با شیر فارسی بسازند و سداب و خردل
و شونیز و زیت در آن داخل کنند و قرع مربی معتدلست و نافع در بدن شش و سینه و طریق مربی ساختن
قرع آنست که کدوی شیرین تازه تر از پوست و فضلات اندرونی جدا سازند و پاره پاره نمایند و در
دیگ سنگی کنند و با قدری آب اندکی بجوشانند پس در دیگ دیگر اندازند و با قدری عسل و آب بجوشانند
و از آنجا بیرون آورند و در دیگ اول اندازند و با عسل مطبوخ نیکو بپزند و در ظرفی سبز ریزند و محافظت نمایند
اگر دیگر در آن آبی ظاهر گردد بجوشانند چندانکه آب برود و اگر خواهند افاویه اضافه کنند در تقویم الادویه
آورده که قرع را بفارسی کدو خوانند و بسریانی [illegible] و برومی طونیا و بیونانی قروبا در خواص آورده
و مجربست که اگر صاحب صداع حادث از حرارت آفتاب عصاره اندریان و بیز قطور استعمال نماید
فایده یابد شرح مهیه و سایر احوال در جامع ابن بیطار آورده که این نبات در ظاهر بیت المقدس
و اندرون حرم نیز بسیار روییده و در مقابر دمشق هم می باشد و قسمی از این در اسکندریه هست بسیار
شبیه به درخت کبر حبیش بن حسن گفته ورق آن مثل ورق کبر است بوی تیز دارد و فایده بدرد ورهاجون

وتفتیح سده‌ها کند و در تحلیل ورمها ظاهر بود او وی از عنب الثعلب و کاکنج باشد وجهی دارد شابه کنار
که از غلافی بیرون آید و طبیعة آن نزدیکست بسردی و خشکی و اگر عصیر آنرا از برای ورمهای باطن
آشامند بقدر احتیاج جوشانند و اگر بر ورم ظاهر طلا سازند نجوشانند چنانچه در عنب الثعلب و کاکنج و مقدار
و مقدار شرب از آب جوشانیده صاف کرده آن دو درم است **حنا** موسی بن میمون و مالقی
گفته‌اند اگر شکوفه حنا مخلوط سازند بگلاب و اندکی سرکه و بر سر طلا کنند نافع است در صداع حادث
از حرارة آفتاب شرح مهیه و سایر احوال ابوحنیفه دینوری گفته درخت حنا بزرگ شود مثل درخت کنار و او را
فاغیه باشد خوشه خوشه متراصف و خوشبوی و چون فاغیه بریزد حبی ظاهر شود سیاه رنگ کوچکتر
از فلفل و هر نور خوشبو را فاغیه گویند لیکن شکوفه حنا باسم فاغیه مخصوص شده و روغن حنا از این فاغیه
ترتیب دهند و آنچه ظن نمایند ورق است و در سالی دو نوبت فاغیه کند و در مغرب زمین بسیار بود جالینوس
گفته آنچه مستعمل است از این درخت ورق است و قضبان و قوة هر دو مرکبست زیرا که در وی قوتی تحلیل
کسب کرده از جوهری مائی حار باعتدال و قوتی قابضه کسب کرده از جوهر بارد ارضی که در وست و از این جهة
استعمال کنند در مداواة اورام ملتهبه و جمره زیرا که تخفیف کند بی لذع عیسی بن ماسه گفته قوة حنا بارد است
در درجهٔ اول و یابس است در درجهٔ دوم و بعضی از طبیبان چون دیده‌اند که رنگ سرخ کند گفته‌اند گرم است و
استدلال نموده‌اند بسخن جالینوس آنجا که گفته در وی قوتی هست لطیف حاصل از جوهر مائی حار و گویا این مردم
عالم نیستند بشروط جالینوس در مقاله اول از کتاب ادویه مفرده شیخ الرئیس گفته حنا بارد است در اول
و یابس است در دوم و در وی تحلیلی هست و تقبیضی و تجفیفی بی اذیه و منفعش است و منع افواه عروق و در وی
آن تسخینی و تلیینی باشد در جامع بغدادی آورده که شرب حنا مسوق مضرتست بحلق بمرتبه که گرکند حلق
و مصلح آن کتیرا است بالعاب بزرقطونا در تلخیص البیان آورده که بهترین حنا آنست که سبز باشد
و دو زمان سحق کرده باشند و طبیعة آن گرم است باعتدال و خشک است در دوم در تقویم الادویه آورده
که مقدار شربة حنا یکدرم است و نقل از دسقوریدوس کرده که مقوی اعضا و پیرونی است اگر طلا کنند
و اگر بر قلب از بیرون ضماد نمایند خون در بدن زیاده کند و نقل از ارسطاطالیس کرده که اعضا را تقویه کند
و گوشت را در اعضا بسیار سازد و نشف رطوبات آن نماید و اگر اعضا را با آن از بیرون رنگ کنند درد آن
درد از اعضا ببرد و آنرا بفارسی هم حنا خوانند و بسریانی کفرا و برومی اشغولونا و بیونانی ادمورقوا

[illegible]

معروفست بشجرة ابی مالک غافقی و مالقی گفته‌اند عصارة آنرا اگر بر سر ضماد کنند نافع است در صداع
حادث از حرارة آفتاب شرح مهیه و سایر احوال غافقی گفته نباتی هست که در جایهای نمناک و تر
روید و گاهی در میان جویها آب هم پیدا شود و آنرا یکساق باشد مربع و سبز و گاهی سرخ و فرع هم
شود و گلها دارد از یکدیگر دور بر آن برگی بزرگ پهن بمقدار کف آدم اطراف این برگ مشرف بطریق
دندانهای اره و در هر عقدی از ساق دو ورق باشد برو شاخ و در پایین ورق چیزی باشد شبیه بورق
چند کوچک و بسیار و این ساق بلند شود بمقدار قامت انسان و در طرف ساق شاخی چند باشد کوچک
و بسیار که آنرا شعبها بسیار بود و گلی کند کوچک که رنگ آن بغوره ری زند و این گلها را اقاحی باشد
سبز و چون گلها بریزد این اقاح را سری پیدا شود کوچک و گرد بمقدار نخودی و تخمی سیاه خرد در آن
باشد و این نباتیست ثقیل الرائحه و عاد باعتدال جلا دهد و تحلیل کند اندکی و او را اصلی باشد سیاه
اندرون وی سفید و تلخ که چون بر آب زنند کف کند مثل صابون و جامها را با آن شویند و پاک
سازند و این اصل اسهال سودا کند برفق و فایده دهد در جمیع امراض سوداوی بمرتبه که صاحبان جذام
هم از آن منتفع شوند و برگ آنرا در مرض صداع بر سر ضماد سازند در اختیارات آورده که طوماطس نوعی از
اصل ابرطینشا است و آنرا اکلیم سوی گویند و ابرطینشا را بشیرازی چوبک اشنان گویند در جامع بغدادی
آورده که شجرة ابی مالک دو نوع است نهری و بری و مقدار مشروب از اصل آن تا چهار دانگ است و
مسهل سودا است برفق و نافع در جمیع امراض سوداوی حتی جذام بمرتبه که غافقی گفته بیساخت زنی
که بواسطهٔ جذام گوشتهای بدن او متلاشی شده بود در تقویم الادویه آورده که تعلاصون حبشی است
از جنس ابرطینشا و طبیعة آن گرم و خشک است بسیار اسهال بلغم لزج و کیموس مائی کند و مضرت
بدماغ گرم و مصلح آن خشخاش و شکرات و مقدار شربت آن یکدرم است و نقل از حنین کرده که
صداع با درد تسکین کند و آنرا بفارسی ادرویه دشتی گویند و بسریانی شهورت و برومی خلاسون گویند
و بیونانی طلاسوس و ابرطینشا را بفارسی بخور مریم گویند **بزرقطونا** مالقی گفته و در خواص آورده
و مجربست که چون صاحب صداع حادث از حرارة آفتاب لعاب آنرا با روغن گل سرخ مخلوط سازد
و بر سر ضماد نماید فایده دهد و چند شرح مهیه و سایر احوال جالینوس گفته آنچه نافع است از این نبات بزرست
و طبیعة آن سرد است در دوم و معتدل در رطوبة و یبوسة دسقوریدوس گفته سرد است ابن ماسویه گفته

بهترین بزر وی آنست که بزرک باشد وفربه ودر ته آب نشیند حبیش گفته اگر اندکی ازان در لهیب صفرا و
ثوران دم وتبهای تیز بیاشامند فایده کند دیسقوریدوس گفته اگر بزر قطونا بیاشامند برودتی ازان بجمیع
بدن پیدا شود با خدر واسترخا وغثیان رازی گفته اگر کوبند وبسیار بیاشامند موجب کرب وضیق النفس
وغشی گردد ونبض ساقط شود وبسیار باشد که بکشد در جامع ابن بیطار آورده که آنرا سحق کرده بخورند که مضرت
عظیم رساند وبعضی اطبا گفته اند بدل آن در تلیین طبیعت بهدانه است ودر تبرید وترطیب تخم خرفه ودر منهاج
آورده که اصلاح آن با سپیداجات کند وقفل شلث شیخ الرئیس گفته بزر قطونا دو صنف است
شتوی وصیفی وشربتی از هر کدام که یافت شود دو درم باشد وبهترین وی آنست که فربه بود ودر ته آب نشیند
وطبیعت آن سرد وترست در دوم در تلخیص ایلیان آورده که بهترین وی آنست که سیاه باشد وسنگین و
در ته آب نشیند وکیفیت آن سرد وترست در دوم در تلخیص ایلیان آورده که بهترین وی آنست وسفید
سرد ترست ازان وباکلاب نافع است در صداع حار وحشونی در قوه برودت نزدیک بکشنیز تازه است
در مجهار آورده که لب وی بغایت کرم است ومنضج درمها واگر ضماد سازند ورمهارا بکشاید بمقالهٔ رابعه
انطاکی آورده که جرم بزر قطونا سرد وخشک است در دوم در تقویم الادویه آورده که بزر قطونا کوفته تمام قابض است
ومصلح آن دوا المسک باشد ومثلث وشربتی دو درم ونیم است وآنرا بفارسی اسپغوش خوانند وبعربی
قاطونی وبرومی حسولوس وبیونانی بسولیا جالینوس وابن الصوری گفته اند ودر خواص آورده
ومجربست که اگر عصارهٔ آنرا بروغن گل بیامیزند وبر سر ضماد نمایند فایده دهد در صداع عارض بسبب حرارت
آفتاب شرح مهذا وسایر احوال بقلة الحمقا را بقله مبارکه ودر علاج گویند دیسقوریدوس گفته این بقله سرد
ومایل المزاج وخالی از قبضی نیست وازین جهت در نزلها نافع که مادهٔ که بهر جا ریزد خصوص مادهٔ که مایل
بحرارت وتلخی باشد واین ماده را هم تغیر سازد ومزاجش از حالی بحالی گرداند وتبرید کند در درجه سیوم ودر طب
در درجهٔ دوم وازین جهت بهترین چیزها است ازبرای کسی که حرارتی ولهیبی در خود یابد خواه بیاشامد
وخواه بر فم معده ومالیت الشراسیف ضماد نماید وعصارهٔ این بقله هم در قوت مثل وی باشد واگر بیاشامند
همان فایده دهد وبسبب قبضی که دروی است چون بیاشامند فایده کند در قرحه امعا وعصارهٔ وی
فعل اقوی است رازی در دفع مضار اغذیه آورده که بقلة الحمقا سرد است وسرد بدن ومرطب وی گردد
مزاج را نافع در جامع ابن بیطار آورده که خون رقیق را غلیظ سازد حبیش گفته تخم آن بارد است در دوم

لزوجتی واندک قبضی هست شیخ الرئیس گفته عصارهٔ آن در فعل ابلغ است از باقی اجزا وقیح صفرا کند
بغایت وغذا اندک دهد اما بد نباشد در منهاج آورده که سرد وترست ومقدار ده درم از آب بقله
قیح صفرا کند وشربتی از بزر بقله نیم درم است در تقویم الادویه آورده که اکثار ان ضعف احساس است
ومصلح وی جلنجبین سکری با عود هندی وشربتی ازان ده درم است وآنرا بفارسی برهن
وتورک خوانند وبسریانی برکینی وبرومی اوفسطا وبیونانی سدرحون مانی گفته و
در خواص مذکورست که اگر روغن گل ببویند یا بر سر ضماد نمایند نافع است در صداع حادث از
حرارت آفتاب خصوص که با اندکی سرکه ممزوج سازند مالیقی وابن جبل گفته اند قطعهٔ اسفنج بروغن
گل وسرکه تر کنند وبر سر کار دنا بند شرح مهذه وسایر احوال دیسقوریدوس گفته در روغن گل قوتی هست که
قبض کند وتبرید نماید ومصلح روغنها باشد وچون بیاشامند شکم را نرم سازد وآنرا با اکثر ضمادها مزج
کنند ودر ابتدای صداع بر سر مالند شیخ الرئیس گفته فم را زایل کند ودماغ را تقویه نماید والتهاب
آنرا ساکن سازد واگر در بدن ماده یابد که محتاج بود بازلاق اطلاق کند وگاهی اسهال مراری حرق نماید
وطبیعت وی مایل است باعتدال وازین جهت جالینوس دعوی کرده که در بدنی که بسیار سرد باشد
تسخین کند ودر بدنی که گرم باشد تبرید نماید ومن برانم که ابدان حاره که تعدیل نماید بیشترست از
ابدان بارده که تسخین کند وبدل آن دهن البنفسج است ابن زهر گفته تبرید کند اندکی ودر رطوبت و
یا معتدل است یا قریب باعتدال وتجفیف الیق است تقویه اعضا کند ومادهٔ که با آن ریزد باز گرداند
وآنچه ریخته باشد تحلیل نماید ودر اورام وجراحات عمل جید کند که بمنزلهٔ مجرب بود تمیمی گفته اگر ترسانند
بروغن گل سنوفها حبس کنند وتخمها بریان کرده شده تقویه عمل نماید در امساک وتسکین
ونافع است در جمیع قروح وبثور حاره که در ظاهر جسد وباطن جسد باشد وتبرید کند ورطوبات را
خشک سازد سفیان اندلسی گفته اگر روغن گل از شیرج سازند تسکین درد بیشتر کند واگر از زیت
سازند تقویه بیشتر نماید در جامع بغدادی آورده که مرکب القوی است ونافع در حار وبارد ودر وی
قبضی ودردی باشد وافضلت از باقی روغنها ودر قوه اسهال هم هست وبدل آن نیم وزن آن
روغن بنفشه است ومثل وزن آن روغن بید در تقویم الادویه آورده که مرخی اعصاب است
اکثار نماید ومصلح آن روغن فستق است ونقل از حنین کرده که سرد است در درجهٔ دوم ونقل

از خود کرده که بدل آن در تبرید روغن بنفشه است و در ... روغن خروع و نقل از ابن ماسویه کرده
که نافع است در صداع حار اگر با آب سرد و اندکی سرکه ممزوج سازند و آنرا بفارسی روغن گل گویند
و بسریانی سماد ورد و برومی بوطین و بیونانی ریساطیرن و طریق صنعت روغن گل در وصل مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی صاحب [illegible] در خواص آورده و مجربست که اگر لعاب بهدانه بگلاب بیرون
آورند و بیاشامند یا بر سر ضماد نمایند نافع است در صداع حار حادث از حرارت آفتاب و اگر بهار بجوشند
یا بپاشانند یا ضماد سازند همین فایده کند سرخ مهره و سایر احوال شیخ الرئیس گفته خاکستر شاخ
و برگ درخت به اگر بشویند توتیا باشد و به پخته از به سیب باقی ماند بسبب که قبض در به
زود ترش شود و بسبب رطوبت و مائیت و به بریان کرده سبکتر و نافعتر است و طریق بریان کردن
آنست که میان وی خالی سازند از حب و پر از عسل کنند و در گل گیرند و در میان خاکستر گرم نهند
تا پخته شود و طبیعت آن بارد است در آخر اول و یابس در اول دوم قابض بود و مقوی و بهارش هم
قابض باشد و همچنین روغنی که از ان گیرند و قبض به شیرین کمتر بود و بهدانه لینست بی قبض
و اگر به را بر بالای طعام خورند اطلاق کند بمرتبه که اکثر در ان طعام را پیش از انهضام بیرون کند و شیخ
آورده که طبیعت به سرد است در آخر درجه اول و در آخر دوم هم گفته اند و خشک است در آخر دوم و به
شیرین سرد و ترست و گفته اند معتدلست در حرارت و برودت و قبضش از به ترش کمترست فرح آورد
و به ناپخته دشوار هضم شود در مقاله رابعه از حاوی آورده که به شیرین سرد و ترست در اول و ...
گفته که گاهی نبیذ از به سازند و فواید به از ان حاصل شود و طریق ساختن نبیذ آنست که به را بکوبند
و آبش بگیرند و در هر شانزده قسط یک قسط عسل اضافه نمایند تا ترش نشود و بدستور مقرر تمام کنند و گاهی
روغنی هم از ان گیرند و در جایی که احتیاج بروغن قابض باشد آنرا استعمال نمایند و بهار درخت به
خشک و تازه اش صلاحیت دارد که ضماد سازند گاهی که محتاج بضماد قابض باشند و مزاوارات
که به و سیب در مرضی که محتاج بتقبیض بود پیشتر از انکه بر بهد استعمال کنند در جامع بغدادی آورده که تمام
اجزاء درخت به بارد و قابض است و حب بزروی از همه قابضتر و به شیرین سرد و ترست و به ترش سرد
و خشک سرد نیش از خشکی کمتر و عصاره به اگر بناشتا خورند شکم ببندد و اگر بعد از طعام خورند اسهال
کند بمرتبه که گاهی طعام را منهضم ناشده بیرون کند و مزاوارا آنست که مثل به نخورند و به بالای ...

مضرت بعصب و بعضی گفته اند بلکه مقوی است و بسیار خوردن آن مغص و قولنج آرد و مصلح وی
آنست که مربی سازند بعسل یا قند و گاهی افاویه هم اضافه نمایند و دانه که در اندرون وی است سرد
و ترست در دوم و چون در آب خیسانند فروی و لزوجتی عذب ظاهر شود و با قبضی پنهان و مقدار
مستعمل از لعاب آن یک اوقیه است باشند و گفته اند مضرت بمعده و مصلح آن را از زبانه بود و مجرد ری
مزاج را قند کافی است در تقویم الادویه نقل از مسیح کرده که به ترش سرد و خشک است و شیرین معتدل
و هر چند قبضش بیشتر است خشک‌ترست و آنرا بفارسی به گویند و بسریانی ساغلی و برومی سطوس
و بیونانی سفرجل مامیثا ابن ماسویه و سنان و ابن وافد و ماتی گفته اند و مجربست که اگر عصاره آن
در گلاب و اندکی سرکه حل کنند و بر سر ضماد نمایند نافع است در صداع حادث از حرارت آفتاب سرخ مهره
و سایر احوال دیسقوریدوس گفته نباتی است که در مهرسیح روید ورقش شبیه است بورق خشخاش
که آنرا فارالطیس گویند و آن مقرن است لیکن در ان رطوبتی هست که بدست چسبد و ثقیل الرائحه است
و طعمش تلخ و پر از آبی که رنگ آن شبیه است برنگ زعفران جالینوس گفته نباتی است که در ان
قبضی هست و با ماهیتی تبرید کند تبریدی ظاهر و مزاج آن مرکبست از جوهر مایی و جوهر ارضی سرد و بارد
لیکن نه برودتی شدید بلکه مثل برودت آب هندبا دسقوریدوس گفته اهل شهر مسیح آنرا در دیگ مسی کنند
و در تنوری که بسیار گرم نباشد گرم سازند آن مقدار که خوشیده شود و بعد از ان کوبند و آبش گیرند
و در کلها استعمال کنند و در ابتدا امراض بسبب برودتی که دارد و طبیعت آن قابض است مسیح بن حکم گفته
سرد است در درجه دوم شیخ الرئیس گفته مامیثا بشکل بوطها است و رنگش زردیست که بسیاهی زند
و زود شکسته شود و در طعم وی تلخی بود و بهترین آن حسینیی است که در شهر مسیح روید ساطع الرایحه مر
الطعم و زعفرانی العصاره و طبیعت وی سرد و خشک است در اول و قبض کند بعضی صالح اسحق بن عمران گفته
حب مامیثا کوچک است و سیاه و شبیه بخردل و زن آن از برای فربهی استعمال نمایند در جامع بغدادی
آورده که مامیثا نبطی است نبطی نام نباتی است شبیه بخشخاش ساحلی معروف بمقرون و گلش اورد زرد
مثل گل خشخاش مذکور و فرق میان مامیثا و خشخاش مقرون آنست که خشخاش مقرن در زمستان متلاشی
شود و اغصان وی از هم بریزد و در فصل ربیع از اصل آنچه ریخته بیرون آید و مامیثا مستانف است
و هر سال تا بانه پیدا شود و فرقی دیگر آنکه ثمره خشخاش در قرنها و شاخها باشد و ثمره مامیثا چنین نیست

مامیثا

وگفته اند فرق میان ایشان بآنست که در ورق خشخاش نکته سرخ هست و در ورق ماهیشا نیست و این
فرق صحیح نیست زیرا که صنفی از خشخاش مذکور یافت شود که در ورق آن نکته سرخ نباشد در تقویم الادویه
آورده که سرد و خشک است در دوم و بوییدن آن صداع آورد بسبب قبض و مصلح آن روغن بنفشه
یا بوییدن لادن و مقدار مستعمل ازان درمی است و آنرا بفارسی و سریانی هم ماهیشا خوانند و برومی
بحربوس و بیونانی نساسون لوز الحلو ابن المدور گفته اگر روغن بادام شیرین با سرکه مخلوط سازند
و بر سر ضماد نمایند نافع است در صداع حادث از حرارهٔ آفتاب شرح مهینه و سایر احوال جالینوس گفته
در بادام شیرین نیز اندک تلخی هست لیکن چون شیرینی بران غالبست تلخی ظهوری ندارد مگر وقتی
که کهن گردد و هرچه شیرین است معتدلست و در کتاب اغذیه گفته در بادام شیرین طعم قبض اصلا نیست
بلکه جلا و تلطیف بران غالبست و ازین جهة اعضاء باطنه را جلا دهد و پاک سازد و اعانه کند بر دفع
رطوبات و در کتاب مقدار اغذیه آورده که معتدل السخونات است و فایده رساند بسینه و شش و مثانه
و امعا نیز و غذا دهد و آنچه در آنها باید بزلق منتفع سازد و نبات و فانید همراه بادام را سریع الهضم گرداند
و زود منحدر سازد و غذا بیشتر دهد و اگر بسیار خورده باشند و بر معده گران آید ماء العسل بر بالای
آن بیاشامند و اگر بادام تر خورده باشند بر بالای آن کمونی و جوارش سفرجلی مسهل تناول نمایند
و اگر با انگبین خورند زود منحدر شود و چنان غذا دهد که با قند و فانید مسیح بن حکم گفته بادام شیرین
گرم و تر است در وسط اول و قلیل الغذا است ابن ماسویه گفته اگر بادام خشک بریان کنند فایده
بیشتر دهد منصوری گفته ملین حلق است و ثقیل و در معده بسیار درنگ کند و لیکن مسدد نباشد
بلکه تفتیح سده ها کند شیخ الرئیس گفته روغن در بادام کمتر از جوز است و صمغ بادام شیرین زعم بعضی آنست
که قریب الاحوالست بصمغ عربی و طبیعت بادام شیرین معتدلست در حرارة و برودة و مایلست برطوبة
اندکی و روغن آن از جرم آن سبکتر است در تقویم الادویه آورده که دیر منهضم شود و مصلح آن رب یا
یا شراب اترج است و مقدار شربت آن هفت درم تعیین کرده و لوز را بفارسی بادام گویند و بسریانی
لوزی و برومی اموغدا و بیونانی اماطوفیون **حی العالم** جالینوس و ابن الصوری گفته اند اگر عصارهٔ آنرا
بروغن گل مخلوط سازند نافع است در صداع حادث از حرارهٔ آفتاب شرح مهینه و سایر احوال دیسقوریدوس
گفته آنرا ابرون گویند یعنی همیشه زنده وجه تسمیه آنکه همیشه سبز بود و برگ نریزد و آن نباتی است که طول

بادام بری

همیشه بهار

ساق

ساق و قضبان وی قریب بیک ذراع شود بیشتر در غلظ انگشت ابهام و در وقت تازگی رطوبتی
بدان باشد که بدست چسبد و در کوهها روید و بعضی مردم آنرا در منازل خود پرورش دهند و برگ
وی را قوتی است که تبرید کند و قبض نماید و اما حی العالم صغیر در پای دیوارها و میان سنگها و خندقها
سایه دار روید و او را قضبان صغار بسیار بود از یک اصل بیرون آمده و پر باشد از برگهای کوچک
مستدیر طولانی و ازین قضبان یکی که در میان بود درازی آن نزدیک بیک وجب باشد و گل این نبات
زرد و کوچک بود و در وی نیز رطوبتی چسبنده باشد و قوة این نوع مثل قوة نوع اولست و گاهی از حی
العالم نوعی ثالث یافت شود که بعضی آنرا بقلة الحمقاء بری نام کرده اند و بعضی طلاقیون و در ورق این نوع
شبیه است بورق بقلة الحمقاء و زغب داشته باشد و در میان سنگها روید و قوة وی نخن بود و مقطع جلد
جالینوس گفته نوع کبیر و نوع صغیر از حی العالم سرد و تجفیف کنند اندکی و در ماز طعم قوی بسبب آنکه جوهر مایی
در هر دو بسیارست و تبرید کنند در درجه سیم در منهاج آورده که بهترین وی بستانی است که شاداب
و تازه باشد و طبیعت آن سردست در سیم و خشک در اول فایده دهد در التهاب صفرا و صداع چون
بیخ وی را از آب آن بیاشامند و نوع بری گرمست در اول اسحق گفته مضرست بطحال و مصلح وی گل مختوم
در جامع بغدادی آورده که مقدار شربت از هر دو تا نصف وقیه است و از ورق تا هفت درم
و بدل عصاره برگ آن برگ کاهوست در تقویم الادویه نقل از عیسی کرده که طبیعت آن سردست
در دوم و خشک است در اول و مضرست بطحال آنچه پهلوی نیست و مصلح آن سنبل الطیب است
و ثلث مقدار شربتی از آب وی پنج درم است و آنرا بفارسی همیشه بهار گویند و بسریانی حی العالم
و برومی اردومون و بیونانی ایمونیطس **قنطوریون** دقیق تیمی و ابن المدور گفته اند صاحب
صداع حادث از حرارهٔ آفتاب اگر عصارهٔ آنرا با سرکه ممزوج سازد و بر سر طلا کند فایده بیند شرح مهینه
و سایر احوال قنطوریون دو نوع است صغیر و کبیر و آنرا دقیق و غلیظ گویند اما نوع صغیر دیسقوریدوس
گفته قنطوریون طولیطون یعنی دقیق در کنار آبها روید و شبیه است بهوفاریقون و نوع جبلی
و او را ساقی است طول آن یک وجب و گلی سرخ مایل بفرفیری و برگی کوچک مشابه برگ سداب
و ثمری مانند گندم و اصلی کوچک که اصلا در وی نفعی نباشد و طعمی تلخ جالینوس گفته اصل
این نبات منتفع به نیست اصلا و اما قضبان و ورق و گل آن منفعت بسیار است و تلخی درین نوع بیشتر

قنطوریون

از انواع دیگر و در وی اندک قبضی باشد و بسبب این مزاج تجفیف کند تجفیفی بی لذع و مردوا که چنین است منفعة
وی بسیار است و گاهی این نبات را مخلوط سازند با ضمادی چند که فایده کند در امراض حادثه از ماده ها که باعضا
ریزد و بهترین دواها درین باب دوایی است که تجفیف بسیار کند و قبضی که البته بی لذع باشد و عصارهٔ
این قنطوریون نیز قوتش مثل این قوه است و دیسقوریدوس گفته عصارهٔ وی گاهی باین طریق گیرند
که آنرا با برگ بخیسانند پنج روز و بعد ازان آن مقدار بپزند که بقوام عسل آید و گاهی در وقت تری با تخم کوبند
و در ظرفی کنند مسی که قیر داده باشند و چند روز در آفتاب نهند و همه روز بچوبی برهم زنند و شب سرش
محکم بپوشند تا زمانی که بقوام آید و اگر عصاره از اصل یا بیخ نبات یابس گیرند آنرا بکوبند و بطریق خطمیا نا
عمل کنند و اگر عصاره از پوست تازه و اصول و نبات تازه گیرند انهارا بکوبند و آبش گیرند و بدستور در
آفتاب گذارند و برهم زنند تا تمام شود و در عصارهٔ افسا و بیروح و حصرم نیز همچنین عمل نمایند والا در
حضض و افسنتین و امثال آن چندان بپزند که آب آن غلیظ شود و شیخ الرئیس گفته قنطوریون
دو صنف است صغیر و کبیر و در اخر ربیع روید و قضبان صنف غلیظ گاهی سفید باشد و گاهی سرخ و گاه
سرسبز بود و طبیعت وی گرم و خشک تا درجهٔ سوم و دران جلایی و قبضی هست و حرافتی با اندک حلاوتی
و گفته اند که اگر با گوشت قطعه قطعه بپزند همه را جمع سازد و شربتی از وی جهت صاحبان تب تا دو درم است
و طبیخ قنطوریون صغیر اسهال صفرا کند با بلغم خام و گاهی افراط کند بمرتبه که خون براند خصوص رقیق
در منهاج آورده که شربتی ازان یک مثقال است و از صنف غلیظ گاهی دو درم دهند و مصلح قنطوریون
صمغ عربی است و کثیرا و روغن گل اسحق گفته مضر است بسر و مصلح آن عسل است مجوسی گفته
خاصیت آن اسهال صفرایی است که با بلغم مخاطی آمیخته باشد و شربتی از ان دو مثقال است و در حقنه پنج درم
و گویند بدل وی بوزن آن پرسیاوشان و نیم وزن آن ورق حنا است و اما نوع کبیر دیسقوریدوس
گفته قنطوریون طوماطا یعنی غلیظ او را ساقی است مشابه ساق حماض طول آن دو ذراع یا سه ذراع و شعبها
بسیار از یک اصل بیرون آمده و ورقی مثل ورق جوز سبز چون سبزی کرنب مشرف الاطراف مثل دندانهای
اره و هر شعبه سری کرد بار آورده مایل بدرازی مشابه بسر خشخاش و گلی کند کحلی و ثمری دهد شبیه بقرطم
و اصل وی غلیظ باشد و صلب و دراز نزدیک بدو ذراع و پر از رطوبتی تیز با اندک قبضی و شیرینی
و رنگ اصل و عصاره سرخ باشد مثل رنگ خون و این نبات در زمینی روید که آفتاب در آنجا بسیار

در رنگ کند و در کوهها و تلها در میان درخت هم روید جالینوس گفته اصل این دوا طعمی چند است مختلف
ضد یکدیگر و باین سبب افعال متضاده ازو صادر شود و بواسطهٔ حدة و تیزی در بدن فعل حرارة کند
پس ادرار طمث نماید و بچه مرده بیرون آورد و بچه زنده را بکشد و براند و بواسطه قبض تریه کند و اثر
اجزاء ارضیه ازو ظاهر شود پس جراحات را مندمل سازد و در مرض نفث دم فایده رساند و مقدار شربتی
آن دو مثقال است محموم با آب و غیر محموم با شراب بیاشامد و بواسطهٔ جمیع این کیفیتها فایده کند در هتک
و فسخ عضل و ضیق نفس و سعال کهن زیرا که این علتها محتاج اند بانضاج و اخراج انچه درین اعضاست
از غیر مجری طبیعی و محتاج اند بتقویة نفس این اعضا و استفراغ و جلا و حرافه در اخراج فایده کند گاهی
که منفرد و خالص نباشد بلکه با اندک حلاوتی با مرارتی ممزوج بود تا باعتدال نزدیک شود و دوا آنرا
شدتی و عنفی نماند و قبض در تقویه و محکم ساختن اعضا فایده کند و این افعال که از اصل قنطوریون
ظاهر شود بعینها از عصاره هم حاصل گردد و قوی عصاره آنرا بجای حضض استعمال کنند در جامع بغدادی
آورده که نوع صغیر الطف و احد است و مقدار استعمال اکثره یک مثقال است و محروری مزاج با آب بیاشامد
و غیر محروری با شراب و فایده آن در اصل و اوراق و اغصان و گل همه باشد و اما صغیر فایده آن در قضبان
و اوراق و گل است نه در اصل اگر خواهند که طبیخ نوع صغیر استعمال نمایند دو مثقال آنرا بسه ربع رطل آب
بپزند آن مقدار که نصف برود و گلی بیاخته بیاشامند و شربتی از صغیر تا دو درم است و در مطبوخ
تا سه درم و در حقنه تا پنج درم و خاصیت صغیر شقیقه را نافعست و عصبهای باریک و عصبهای غلیظ و
اسهال را اصفر و گفته اند مضر است بسپرز و سعال و مصلح آنست صمغ و کثیرا در تقویم الادویه آورده که مضر است
بجنین زنده و مصلح آن آب کاوزبان است و گل قرص و شربتی چهار درم تعیین کرده و آنرا غاریکا برز
گویند و بسریانی اسکیفیلا و برومی مطورون و بیونانی ادیبطورس **فوفل** ابن التلمیذ گفته اگر کوبند
و با مغز تخم کدو مخلوط سازند و صاحب صداع حادث از حرارت آفتاب بر سر ضماد نماید فایده بخشد
سرخ مهینه و سایر احوال ابو حنیفه دینوری گفته درخت فوفل شبیه بنخل نارجیل است و فوفل در کباسه باشد
مشابه خوشه خرما و آن دو صنف است صنفی سیاه و صنفی سرخ اسحق بن عمران گفته فوفل ثمری است
بمقدار جوز بوا و در رنگ هم شبیه است بآن و خالی از تلخی نیست و طبیعت وی سرد است و قبض تمام دارد
و تقویة اعضا کند در منهاج آورده که قوة آن نزدیکست بقوة صندل ابن رضوان گفته اگر فوفل سرخ از یکدرم

فوفل

الکباسه بالکسر العذق و هو من التمر بمنزلة العنقود من العنب

تا دو درم بپاشند اسهال کند برفق اسهالی معتدل در جامع ابن بیطار آورده که بدل آن بوزن آن مثل
سرخست و نصف وزن آن کشنیز تر در تقویم الادویه آورده که بهترین وی آنست که رزین باشد و خوشبوی
و نقل از شیخ کرده که طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و مضرت بآلات منی و مصلح آن جوز هندی است
و شکر و شربتی از آن نیم مثقالست و آنرا بفارسی بول خوانند و بسریانی فوفلا و برومی ادریسیون و بیونانی
سمسوطوس **خشخاش** حنین و تفلیسی گفته اند اگر پوست آنرا سحق کنند و بروغن گل سرخ و سرکه مخلوط سازند
و صاحب صداع حادث از حرارت آفتاب بر سر ضماد نماید فایده یابد و سرخ مهیه و سایر احوال خشخاش
اصناف است دستوریدوس گفته صنفی از آن بستانی است و از بزر آن گاهی نان پزند و در حین صحت خورند
و گاهی چون کنجد با عسل تناول نمایند و این صنف سرهای آن مستطیل است و بزرش سفید و صنفی دیگر
بری است و سر آن پهن باشد و بزرش سیاه و صنفی دیگرهم بری است لیکن کوچکتر است از دو صنف
سابق و کراعش بیشتر و سر آن بطریق صنف اول مستطیل بود و منزل افادت آنست که سرهای خشخاش در
وقتی که تر باشد بکوبند و از آن قرصها بسازند و خشک کرده نگاه دارند و در وقت حاجت استعمال نمایند
جالینوس گفته تمامی اصناف خشخاش سرد است لیکن بزر خشخاش بستانی خوابی معتدل آورد و باختیار
و از برای این فایده گاهی بر بالای نان افشانند و گاهی با عسل مخلوط سازند و صنف دوم از جنس
ادویه است و تبرید تمام کند و صنف سوم شدة تبرید آن تا بحدی است که موجب خدر شود و باین سبب استعمال
آن برای طبیب حاذق منوط است که با دوای چند ممزوج سازد که شدة تبرید آن بشکند زیرا که بارد است
در چهارم   دستوریدوس گفته این نباتی است که زود گل بریزد و در زمینهای سنگلاخ
روید در فصل ربیع و او را ورقی باشد شبیه بورق جرجیر اندکی دراز تر و زبرتر و ساقی مشابه بساق نجویس
زبر و بلند نزدیک یک ذراع و گلی سرخ شبیه بشقایق نعمان صحرائی و سری طولانی کوچکتر از سر شقایق
و ثمری سرخ و اصلی مستطیل و تلخ و مایل بسفیدی در غلظ انگشت خنصر جالینوس گفته این صنف را منثور
گویند زیرا که زود گل بریزد و بزرش تبرید کند بغایت لیکن مردم گاهی اندکی از آن بر بالای نان افشانند
دستوریدوس گفته این نباتی است که او را ورقی باشد سفید زغب دار مشرف الطرف
شکل تشریف اره بطریق خشخاش بری و ساقی شبیه بساق آن و گلی زرد و ثمری کوچک منحنی که در آن بزری
باشد سیاه کوچک و در کنار دریاها روید و اگر کسی که بول او غلیظ بود یا در بول وی چیزی باشد مشابه بار عنکبوت

خشخاش

اصل این نبات با آب بپزد آن مقدار که نصف بماند و بپاشند فایده بیند و بعضی گمان برده اند که
شیاف مامیثا از این نبات گیرند و منشأ غلط مشابهت ورق است جالینوس گفته این نبات
بسبب ثمره مسمی باین اسم شده زیرا که ثمره آن از قبیل غلاف حلبه بیل منعقف کرده مانند شاخ گاو
و بعضی آنرا خشخاش بحری گویند بواسطه آنکه بیشتر در کنار دریا روییده و قوة این صنف جلا دهد و
تقطیع کند و از این جهت اگر اصل آنرا در آب بپزند آنمقدار که نصف بماند و در مرضها کبد فایده کند و گل
آن و برگ آن چرک از جراحتها پاک سازد و چون جراحت پاک شود البته اجتناب از آن باید نمود زیرا که
جلا وی بمرتبه ایست که گوشت را گداز اند   دستوریدوس گفته وجه تسمیه آنست که
تمام این نبات سفید است مثل کف و او را ساقی است طول آن نزدیک بیک وجب و ثمری و ورقی
کوچک سفید و ثمر وی در تابستان بکمال رسد و جمع سازند جالینوس گفته بزر وی مسهل بلغم است
شیخ الرئیس گفته بهترین و سالمترین اصناف خشخاش سرتلی سفید است و طبیعت صنف بستانی
سرد و خشک در دوم و طبیعت سیاه در درجه سوم و گفته اند تا چهارم و بستانی هم گاهی سیاه شود
و اصناف خشخاش همه بارد است و غذا اندک دهد و سیاه مخدر است و مجفف و گل خشخاش بری
اثر ریش و زخم سوختگی ببرد و طبع خشخاش بری نزدیک است بطبع طلبنک در منهاج آورده که مقدار مأخوذ
از خشخاش سفید بستانی از دو درم است تا پنج درم و جرم وی طبیعت ببندد و آب وی اطلاق نماید و پوست
وی خواب بیشتر آورد و از بزر وی مسهل است و قند و با عسل منی بیفزاید و اسحق گفته مضر است
بریه و مصلح آن مصطکی است و مقدار مستعمل از خشخاش سیاه دو دانگ است خواب آورد و تخدیر
کند و گفته اند مضرت بسر و شش و مصلح آن تخم بادیانه است در جامع بغدادی آورده که خشخاش سیاه
سرد و تر است در اول سوم و مداومت بآن قطع باه کند و خشخاش بری بعضی از آن سیاه است
و بسیار بارد و زیاده از کم شمال استعمال نباید کرد و بعضی از آن سفید است و برودتش کمتر از سیاه
و بیشتر از بستانی و آنرا منثور گویند و بعضی از آن را زبدی خوانند و طبیعتش اقوی و احد است از بحری
و ساق وی بلند شود بقدر ذراعی و مستعمل ازین صنف ثمره است و خاصه آن اخراج بلغم است
بقی و اسهال و طبیعتش نزدیک است بکلپنگ و همان مضرة رساند در تقویم الادویه آورده که بهترین از خشخاش
سفید آنست که بستانی باشد و نو و مداومت بآن شش را نرم سازد و مصلحش مصطکی است یا طبیخ و شربتی

سه درم است ومختار از خشخاش سیاه آنست که مصری باشد و نوع مضرت آن تخدیر حواس است و مصلحش
روغن زنبق یا روغن نرگس و شربتی دو درم است و افیون از عصاره آن گیرند ومختار از خشخاش بحری
ثمره آنست چون نو باشد و مضرت باحشا و مصلح آن دارچینی است یا اندکی نمک و مقدار استعمال آن
بحسب حاجت و خشخاش سفید را بفارسی کوکنار سفید خوانند و بسریانی سیقونی حوارا و بردمی معروف
و بیونانی اغرنا فیستور و خشخاش سیاه را بفارسی کوکنار سیاه گویند و بسریانی سقومی کاما و بردمی معروف
و بیونانی اغرنا ستون و خشخاش بری را بفارسی کوکنار دریا گویند و بسریانی سقونی بکاری و بردمی معروف
و بیونانی نوریفن شیخ الرئیس گفته غرض اصلی در علاج این نوع صداع تبرید است
و در ابتدا هیچ چیز نافعتر از روغن گل سرخ سرد کرده نیست که بطول نمایند و اگر فایده نکند مخلوط سازند بعضا
بقول و نباتات بارده مبرده بالفعل و بالقوه و در تداریک این صداع تعجیل لازم است چه در ابتدا سهل
العلاج است و اگر اهمال کنند و دیر شود که علاج متعذر شود یا متعسر گردد یا شانی زیاده پیدا کند یا
باشد که این صداع موجب سحان بخارات شود و تحریک اخلاط ساکنه نماید و بنا برین از استفراغ
غلطی چاره نباشد والا آنکه توقف کرده شود و گاه باشد که با وجود عدم اثاره بخارات محتاج شویم باستفراغ و آن
وقتی است که امتلای محسوس کرده و عذر باشد که ماده بموضع الم منجذب شود شارح نفیسی گفته اگر کار
دیدن بسیار باشد در استعمال مبردات احتیاط ضروری است چه از استعمال مبردات سد مسام [illegible]
انجره لازم آید و موجب زیادتی الم گردد و درین حال تعدیل مبردات بروغن بابونه بقدر ثلث باید نمود
و همچنین در بدنی که تبرید شدید نتوان کرد مثل زنان و خواجه سرایان تعدیل نیز ضروری است در معالجات
بقراطی آورده که علاج این نوع صداع حمام است بی آنکه عرق کند و ریختن آب سرد بر اطراف بعد از آنکه
بر بدن آب نیم گرم بسیار ریخته باشد چه تقراط گفته ریختن آب سرد بر اطراف بعد از حمام یا بعد از ریاضت
ضعیف مرطب مزاج و دماغ است بسبب مشارکت اعصاب با دماغ بعد از آن نشستن در محلی که باد وزد و اگر
باد نیاید خیش را ترتیب دهند تا باد آن بر مریض وزد و فرش مکان وی از سپید و برم سازند و برم نورام
نیلان است و دعنی منی نقل از جالینوس کرده که صداع حادث از حرارت آفتاب یا از برودت هوا اگر زود
بعلاج آن مشغول شوند آسان ساکن گردد و اگر گذارند تا مزمن شود علاج آن دشوار شود
صاحب کامل گفته رب غوره و جلاب با آب سرد یا برف بیاشامد و ادرهمی نماید محمد زکریا گفته بوب طبیعت

بیاشامد یا مغز خیار که در خل خمر خیسانیده باشند یا قدری کشنیز تناول نماید که در ساعت تسکین یابد در حاوی
صغیر آورده که سکنجبین با آب سرد یا برف بیاشامد یا شیره تخم خرفه پنجاه درم قند سفید ده درم با آب خیار یا
سی درم قند سفید قدری یا تمر هندی ده درم قند سفید قدری یا شربت سیب و گلاب یا شربت غوره
و گلاب صاحب ذخیره گفته پست جو و قند بیاشامد یا گلاب و بزر قطونا و قند یا آب انار ترش
و شیرین محمود بن حسن موصلی گفته اول سکنجبین سفرجلی با آب سرد بیاشامد یا قدحی آب انار ترش
و شیرین با قدری قند شیخ الرئیس گفته غذاها ترش مناسب درد سر نیست مگر آنکه صداع
بمشارکت معده باشد چه غذاها ترش تقویت دهد با فم معده کند و نگذارد که ماده بآن ریزد صاحب کامل
گفته سوی شعیر با آب سرد بخورد در حاوی صغیر آورده که مزوره از ماش با تمر هندی ده درم با انار دانه
قدری ترتیب دهد در ذخیره آورده که مزوره آب غوره و مزوره آلو سیاه و مزوره تمر هندی و طفشل از عدس
سرخ و آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوارد که از برگ خرفه و جغرات سازند یا برگ خرفه و آب غوره و آب
انار ترش و شیرین ترتیب دهد و اگر طبیعت پیوسته داشته باشد این بوارد از آب آلو و آب خرفه
سازند و ماهی خرد بسرکه پخته موافق باشد و اگر این اغذیه حاضر نباشد نان معمول بخورد و کیفیت وی
چنانست که نان در آب سرد تر کنند و یکساعت بگذارد و آب از وی ببرند و با دوغ ترش یا آب انار
یا سرکه یا آب غوره بخورد و اگر بیخوابی غالب باشد از برگ کوک و کدو و خشخاش سبوس سازند و بخورد
و از میوها امرود حسینی و سیب و به و انار و ترنج و لیمو و مانند اینها نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز کدوی
شیرین و تخم خرفه بکوبد و با پست جو و قند بخورد نافع باشد محمود بن حسن موصلی گفته مزوره سماق
بعلبه یا مزوره زیره باج یا رمانیه با مغز خیار که در خل خمر خیسانیده باشند با نان بخورد در معالجات
بقراطی آورده که غذا درین مرض ترها است و مغز خیار و گوشت تر و کاشنی با سرکه و تقل از نیها
کنار و خربزه خراسانی و سیب ترش و شیرین که گلاب و صندل اندکی کافور بران پاشیده باشند
شیخ الرئیس گفته روغن بنفشه و شیر با روغن گل و شیر برف سرد ساخته سعوط نمایند
صاحب ذخیره گفته روغن گل و شیر زنان سرد کرده سعوط کنند نفیسی در شرح اسباب
آورده که روغن بنفشه و نیلوفر و کدو به برف سرد ساخته بمالند در شرح اسباب و علامات آورده
که روغن گل با سرکه و گلاب مفیداست شارح نفیسی گفته غرض از ادهان در ترکیب دواها آنست که

کیفیات ادویه را حامل باشد لطیف و لذع و بطئ التحلل نافذ در مسام بارد خاوطین و ملایم طبع و موافق مزاج
سایر اعضا که تاثیر کند در ان بطول ملاقات اثری تام و از ین جهت بعضی فضلا گفته اند که سزاوار است
که ادهان لطیفه قویه الفعل مثل روغن بلسان مثلا در استعمال مخلوط سازند بموم تا نگاهدارد آنرا از تحلل
و انتشاف هوا زیرا که این نوع ادهان بواسطه شده لطافه قبل از نفوذ انفعال هوا آنرا نشف کند و تحلیل دهد
دوم حفظ آن کند از تاثیر غیر دران و سرعت تحلل مرض از سر که زیادتی تبریدات و تغلیظ ادویه بمواضع
بعیده غایره بسبب لطافه و لذع در غایه قوام که دارد و از ین جهت اگر بر زمین ریخته شود غوص کند
و دران فرو رود و تحریک نماید اجزاء هوائیه که دران خلل باشد بجانب فوق و بالضروره اجزاء رطبه که در فوق
اجزاء هوائیه اند ارتفاع یابد و نفاخات از ان حاصل گردد و با وجود این اثر قوتی است قابضه
که اعضا بسبب این قوه قادر گردد بر دفع مواد از خود و غرض از گلاب آنست که با وجود تبرید عطری
دارد که ارواح و قوی بآن میل کند بالطبع و اثر وی در ادویه که مصحوب وی باشد قوی گردد شیخ الرئیس
در ادویه قلبیه آورده که دو دوا که در قوه مساوی باشند انچه اطیب است انفع است از برای انکه قوة
جاذبه اعضا قبول آن زود تر و بیشتر کند شیخ الرئیس گفته اگر بسعوط تسکین نشود درد انتها.
زیاده گردد سویق جو و بزر قطونا با آب عصی الراعی سرشته برف سرد سازند و بر سر ضماد نمایند صاحب کامل
گفته بقلة الحمقاء و حی العالم که دو برگ بید و حی العالم بکوبند نرم و با گلاب و خل خمر و صندل سفید سائیده و لعاب
خطمی سفید ممزوج سازند و سرد کرده ضماد نمایند هم در کامل آورده که بزر قطونا در گلاب و خل خمر زده بر سر
ضماد نمایند و هر گاه که ضماد گرم شود بردارند و دیگری بنهند محمد زکریا گفته خرقه کتانی بروغن گل
و خل خمر تر کرده بر سر ضماد سازند یا بروغن گل و شیره دختر تر سازند و ضماد نمایند که در ساعت تسکین یابد.
در ترویح الارواح آورده که بزر قطونا در خل خمر و روغن گل و گلاب زده بر یافوخ ضماد سازند در ذخیره
آورده که روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر هر کدام که حاضر باشد با گلاب و سرکه با هم زنند
و سرد کرده بر پیش سر ضماد نمایند و مقدار هر یک برین مثال باید روغن ده درم گلاب ده درم
سرکه یک دو درم یا سه درم و اگر خشکی بیشتر مطلوب باشد سرکه افزون نمایند و اگر کمتر مطلوب باشد
روغن افزون کنند و اگر میانه خواهند برابر سازند هم در ذخیره آورده که برگ بید و برگ سیب و برگ آبی
و ساق خرفه و برگ کوک و عنب الثعلب و غوره و برگ رز و سرغی تازه جمله بکوبند و با گلاب و روغن دیگر

ممزوج سازند و پوسته ضماد نمایند و اگر حرارة زیاده باشد پت جو و بزر قطونا با گلاب و آب خود
و آب بید تر کنند و ضماد سازند و چون گرم شود بردارند و دیگری سرد کرده بجای آن نهند و ضماد را بر عقب
نهند که اعصاب را زیان کند و گلاب بسیار استعمال کردن بغایت نافع است و اندک استعمال کردن
درد سر زیاده سازد و چون صداع منحط شود تبرید کمتر کنند و باروغن بابونه ممزوج سازند محمود بن حسن
موصلی گفته صندل مقاصری و شاه صینی در سرکه و گلاب و کافور و آب کشنیز سبز صلایه کرده ضماد نمایند
در کامل مسیحی آورده که از روت سه درم صندل ده درم افیون یک درم اجزا کوفته و بیخته
آب کاهو سرشته بر سر و پیشانی و صدغین طلا کنند محمد زکریا گفته نیلوفر بوئیدن در ذخیره آورده
که صندل و گلاب و کافور و بنفشه و نیلوفر و مانند آن بوئیدن مفیداست در شرح نفیسی آورده که بوئیدن
کافور و سیب و صندل و بنفشه و گلاب مقوی مزاج دماغ و روح است در معالجات بقراطی آورده
که شاهسفرم گلاب و کافور بران زده و یخ سرد کرده بویند و اگر به نشود سرکه ممزوج بآب برگ بزر قطونا
استشمام نماید و بر سر هم بریزد در کامل آورده که روغن گل تازه و سرکه و گلاب ممزوج سازد
و برف سرد کرده پیوسته تطول نماینده در ابتدا مرض هم در کامل آورده که روغن نیلوفر و روغن بید ممزوج
ساخته سرد کنند و پیوسته بر سر ریزد در حاوی صغیر آورده که سرکه با روغنها سرد بر سر افشانند در معالجات
بقراطی آورده که آب خیار و آب کدو و آب قثاء بید و آب برگ بزر قطونا و آب برگ ماش ماکول ماش
جمع سازند و با لعاب بزر قطونا بیامیزند و قدری سرکه داخل سازند و چندان بزنند که متحد و مختلط شود
پس بر بالای آن اندکی روغن گل سرخ بریزند و بر یافوخ و سر اندکی از ان تطول سازند و من دیده ام
که کسی صداع حادث از حرارة آفتاب را باین آب علاج کند و به نشود و در بصره دیدم که جمعی این صداع
داشتند و این بسیار ایشان را امر کرد که در مجرای آب خواب کنند بوجهی که روح آب بایشان رسد
و هر کس که باین علاج به نشد امر کرد و در آب سرد نشست و در زمان نجات یافت و این صداع در قیاس
حکم حمی یوم دارد و اگر طبیب در تدبیر تاخیر کند یا در علاج غلط نماید مرکب باید و از ان تبها صعب تر شود
و من در شهر واسط آدمی را فرع دیدم که موی سرش رفت و دو شیدی بر سرش برآمد و این صداع پیدا کرد
و او را تمام این معالجات مامور ساختم و اثر نکرد تا وقتی که طبیعتش مخلخل گشت و صداع زایل شد
و این حکایت از برای آن آوردم که منبه طبیب باشند و تفتیش کنند از اسباب مانع از قبول علاج شاید

که مثل این حال عاید شود   نور الدین باکیر گفته ترص مثلث بر پیشانی طلا کنند
شیخ الرئیس گفته مالیدن پایها ماده صداع را بپایین کشد و فایده تمام کند محمد زکریا گفته روغن بنفشه
و نمک بر کف پا بمالد که در ساعت به سازد   اعمال مرکبات مذکوره درین فصل
و جلاب در مستخرج از دستور این سان آورده که قانون عمل اشربه برین وجه است اما انچه از گلها ترتیب
دهند مثل گل سرخ و نیلوفر و غیر آن قاعده در وی آنست که بگیرند چهار وقیه گل سرخ دو الا قماع و آن مقدار
آب گرم جوشان بران ریزند که پوشیده شود و سرش بپوشند و بگذارند چندان که قوتش تمام بیرون آید
پس صاف سازند و در هر چهار وقیه ازین یک رطل شکر صاف کرده بقوام آورده اضافه نمایند و بآتش معتدل بپزند
آن مقدار که بقوام آید و بردارند و آنچه از آب میوها سازند مثل آب سیب و به و انار و امثال این امور
قاعده در وی آنست که فاکهه را در هاون سنگین بکوبند و آب آن بفشارند و بآتش معتدل بجوشانند
و کف بگیرند و از آتش بردارند و صاف سازند و در هر چهار وقیه از عصاره یک رطل شکر کف گرفته بقوام
آورده اضافه نمایند و بآتش نرم بقوام آرند و بردارند و اما انچه از میوه سازند که آب آن بیرون
نتوان آورد مثل آلو و آلو بالو و عناب و امثال آن قاعده در وی آنست که آن مقدار در آب بپزند
که مهری شود و بدست نرم سازند و از غربال بیرون کنند و مثل آن شکر کف گرفته اضافه نمایند و بآتش معتدل
بپزند چندان که بقوام آید   نسخه قانون شکر کمین آب عذب چهار وقیه بآتش معتدل
بپزند و دو وقیه گلاب بران ریزند و از آتش بردارند و صاف نمایند   دیگر هم از قانون شکر
طبرزد سایده کیل کنند و در هر کیله از شکر سه کیله گلاب صاف نیکو اضافه نمایند و بآتش معتدل آنقدر بپزند
که چهار بخش برود و دو بخش بماند و کف بردارند و اگر خواهند بعد از کف گرفتن قدری زعفران
سحق کرده در کیسه بندند و در ان شکر صاف کرده خیسانند و پیوسته فشارند تا وقتی که تمام شود
و اگر خواهند در زمانی که از آتش بردارند پیش از انکه سرد شود زعفران سایده دران حل کنند
کامل شکر طبرزد ده من آب عذب صافی ده رطل در دیگی سنگین کنند یا پاتیلی سفید کرده
و بآتش نرم بپزند و پیوسته کف گیرند و چون کف تمام گرفته شود دو رطل گلاب دران ریزند
و چندان بپزند که بقوام آید و صاف کرده در ظرفی کنند   مستخرج از دستور آورده که جلاب
لفظی است فارسی بلکه دو لفظ و معنی آن شراب آب گل است و اما اهل این عصر آن را اطلاق کنند

بر طل شکر بی اضافه گلاب بگیرند شکر پاک صافی یک رطل و بآتش حل کنند و کف بگیرند و بقوام آرند و چهار وقیه
گلاب نیکو اضافه نمایند و بآتش معتدل آن مقدار بپزند که بقوام آید و بردارند   الدکان
آورده که اصل جمیع شربتها قندی جلابی است که در زمان ما متعارف است و آن حکم هیولی دارد
نسبت بجمیع شربتها و قواعد علم صورة بگیرند شکر پاک دو رطل و در پاتیل سفید کنند و آبی که در ان سفیده
یک تخم مرغ زده باشند بر بالای شکر ریزند آن مقدار که بر بالای آن بایستد و بآتش نرم بگذارند و مقدار
دیگر آب سفیده یک تخم مرغ بران زنند و در ظرفی دیگر نگاه دارند و هرگاه که جلاب علاج نماید اندکی ازین آب
دران ریزند که ساکن شود و چرکش مجتمع گردد و بکفگیر بردارند و همچنین عمل کنند تا چرک و کف تمام گرفته
شود بعد از ان براووقی صاف سازند و باز در پاتیل کنند و بپزند تا بقوام دوشاب یا شاش رسد
و هر میوه که خواهند دران اندازند و چندان بجوشانند که بقوام اشربه رسد و از فساد ایمن گردد بعد از ان
از آتش بردارند و سرد ساخته در ظرفی کنند و سر بسازند تا رنگ نگردانند   دیگر هم در منهاج آورده
که بگیرند از جلابی که ذکر شد پنج رطل و یک رطل گلاب اضافه نموده چندان بجوشانند که بقوام آید
بدر الدین قلانسی شکر دو رطل گلاب شش رطل آن مقدار بپزند و کف بردارند که نصف ماند و یک درم زعفران
سایده دران حل کنند   شیخ الرئیس گفته این نسخه از جالینوس است عسل خوب بآتش نرم
کف بگیرند و آن مقدار سرکه دران ریزند که نه بسیار ترش باشد و نه بسیار شیرین و بآتش نرم چندان
بجوشانند که بقوام آید و سرکه خام نماند بعد از ان از آتش بردارند و نگاه دارند و در وقت حاجت با آب
ممزوج سازند و بیاشامند و اگر خواهند که خاص الحموضه باشد آن مقدار سرکه اضافه نمایند که موافق طبع
گردد تا لذیذتر شود چه الذ آنست که موافق طبع باشد و شک نیست که هرچه لذیذتر است نفع آن
بیشتر است و گاهی سرکه یکجزو و عسل دو جزو و آب چهار جزو از اول مخلوط سازند و آن مقدار بپزند
که نصف بماند و کف بردارند و اگر اقوی ازین خواهند سرکه و عسل برابر سازند و در وقت آشامیدن
با آب ممزوج نمایند و همه روز نیاشامند بلکه یکروز خورند و یکروز نخورند تا مضرت بفم معده نرساند
و بعضی بی آب رغبت کنند تا رطوبة از فم معده ببرد و منحدر سازد و بنابرین تا چاشت صبر باید کرد و بعد
از ان غذا از زرباج و فروج تناول نمود و فایده سکنجبین آنست که در مفاصل غوص کند و رطوبات بتحلیل برد
و کیموس را از امعا منحدر سازد   دیگر هم از قانون شکر فایق در پاتیلی کنند و آن مقدار سرکه که شده دران ریزند

که در شیب شکر ظاهر شود و آنرا نپوشد و بر بالای آتش ضعیف نهند تا بجوشد و کف بردارند و چون
صاف شود آن مقدار آب بران ریزند که تنک شود و بدستور بقوام آرند منهاج الدکان
ازان جلابی که در قوام شاش بود و که گوشت ده رطل بگیرند و از خل خمر انگوری صاف طیب سالم از تلخی
دو رطل یا دو رطل و نیم یا سه رطل مخلوط ساخته بدستور معهود بقوام آرند محمد زکریا رازی که
بدر الدین قلانسی در اقراباذین آورده خل خمر خوب یک جزو آب عذب دو جزو شکر طبرزد سه جزو بپزند و
بقوام آرند و گاهی در خل خمر تخم کاشنی و تخم کاشنی خیسانند و تبرید و تفتیح این بیشترست در منهاج آورده
که سکنجبین سکری طبیعت آن مایل است ببرودت و مضرات بقوه باه و در وجع سینه و شش و وجع اعصاب
و سعال و مصلح آن جلاب و سکنجبین عسلی معتدلست در گرمی و سردی در تقویم الادویه آورده که محمار
سکریات و افراط دران مضرست بمثانه و مصلح آن دانه مورد است و بلوط بریان کرده و سری دو قیراط
و آنرا بفارسی سکنگبین گویند و بسریانی علاوه و فشا و برومی اکسومالی و بیونانی اوزمیلس
در کامل الصناعه آورده که این نسخه ایست که جالینوس تالیف کرده بگیرند بهوش طعم و خوش بوی
و منقی سازند از پرده و منقی از تخم و بکوبند و از آب آن سه رطل بگیرند و از عسل فائق بی شکر
سه رطل و مخلوط سازند با دو رطل و ربع رطلی سرکه تند و بآتش نرم اندک اندک بپزند و کف بگیرند
و وقتی که بقوام عسل آید و اما کسی که برودت بر کبد و معده او غالب بود زنجبیل سه درم فلفل سفید دو درم
عود و مسک و مصطکی قدری اضافه نماید شربتی ازین پیش از طعام است اشتهاست تا شش مثقال
منهاج الدکان منقول از دستور ابن پیان آب به یک رطل و نیم سرکه یک رطل و نیم شکر محلول کرده
پنج رطل بپزند بآتش نرم آن مقدار که بقوام آید منقول از ابی اسحق اندلسی مقیم دار الحدیث آب
قدری صاف سازند و اندکی خل خمر بران افشانند و در سایه نهند ده روز تا سرکه حاذق شود و در
هر ده رطل شکر سه رطل و ثلثی ازین سرکه اضافه کرده بقوام آرند آورده که تقویه معده بیشتر کند در تحفه
از دستور آورده که سکنجبین سفرجلی حراره حاصله بعد از حمام تسکین کند که در تحفه
از دستور آورده آب انار مز صاف بگیرند و در هر یک رطل ازان یک رطل شکر اضافه نمایند و بپزند آنقدار
که قوامی معتدل پیدا کند و سرکه داخل نسازند مختار آب انار مز صاف یک رطل سرکه دو دانگ
رطلی شکر صاف دو رطل بپزند و بقوام آرند سیب قانون سیب جبلی مز بکوبند و بفشارند

و بپزند آنقدار که نصف رسد و صاف سازند و یک شب بگذارند بعد ازان در دیگ کنند و بآتش نرم
چندان بپزند که غلیظ شود و صاف کرده در ظرف آبگینگی نگاه دارند و اگر تابستان باشد مدتی در
آفتاب نهند تا مایه آن برود و اگر خواهند که شیرین سازند در هر یک من ازین عصاره یک رطل شکر صاف
اضافه نمایند و بقوام آرند کامل سیب خوب عذب مقشر منقی نرم کوفته پنج رطل عسل کف گرفته
با شکر طبرزد پنج رطل نیکو بر هم زنند تا یکسان شود و آب باران صاف شش قسط که هر قسطی عبارة
از یک رطل و نیم است دران ریزند و دیگر بر هم زنند و در ظرف آبگینگی کنند و نگاه در آفتاب نهند و صاف
کرده استعمال نمایند و اگر خواهند مسک یکدرم سک دو درم عود هندی سه درم مصطکی دو درم نرم
کوفته اضافه نمایند و نیکو بیامیزند و بهترین سیبها درین کار شامی است یا اصفهانی و بعد ازان
منهاج الدکان سیب قریب سالم از عفونت بصوفی یا کتانی پاک سازند و دانه و چوب ازان بیرون
کنند و در هاونی سنگین بکوبند و بفشارند و بجوشانند و کف بگیرند و صاف نمایند و در هر یک رطل نیم رطل
شکر اضافه کرده بقوام آرند در منهاج آورده که طبیعت آن سرد و خشک است غوره
قانون عصاره غوره آن مقدار بپزند که نصف بماند و صاف کرده یک شب بگذارند و دیگر در دیگ
کنند و ده درم قرنفل دران اندازند تا بوی بدان برد و بآتش غلیظ سازند و صاف نموده استعمال
نمایند و اگر خواهند که شیرین سازند شکر اضافه نمایند و بقوام آورند مختار آب غوره آن مقدار
بپزند که نصف بماند و بگذارند تا صاف شود بعد ازان در هر یک رطل ازین آب یک رطل شکر اضافه نموده
بپزند و بدسته نعناع پیوسته تحریک نمایند در تحفه از دستور ابن سان آورده که ربها
بیشتر از فواکه قابضه گیرند مثل سیب و به و ریباس و غوره و توت و جو سبز و انار و حصرم و جوز
و مقصود در بیشتر این ربها آنست که معده را سود دهد و در اسهالها و درد گلو و لهات فایده کند
و کیفیت گرفتن آن چنانست که میوه را بکوبند و آب بگیرند و بآتش معتدل بقوام آرند شیخ الرئیس
گفته رب سیب و به و انار و غیره بدستور شربتها سازند لیکن در ربها نفس عصاره بقوام آرند
بی شیرینی کامل بگیرد به مز عذب و مقشر سازد و منقی و بکوبد و بفشارد و آب آنرا بآتش معتدل
بپزد و آن مقدار که سه ربع برود و صاف سازد و بگذارد تا ساکن شود و دیگر در دیگ کند و بپزد
آنقدار که نصف بماند و صاف نموده در ظرفی نگاه دارد و اگر شکر داخل سازد آنقدار بپزد که نصف بماند

ودر هر یک رطل ازین نصف رطل شکر اضافه نماید و بقوام آرد منهاج الدکان بگیرد به بریده
خرد بصوف پاره زیر ظاهر آن پاک سازد و دانه از وی بیرون کند و بکوبد و بفشارد و بجوشاند آنقدر
که ربع برود پس صاف سازد و دیگر در دیگ کند و بجوشاند آن مقدار که ربعی دیگر برود و نصف بماند
و بمقدار نصف انچه مانده باشد شکر اضافه نماید و بقوام آرد و اضافه شکر بواسطه آنست که آنرا
از فساد نگاه دارد و الا رب آنست که دران شکر نباشد و اگر بی شکر توان ساخت اصلح است لکن
میوها و بیارسه ممکن نیست که مایه آن بی شکر منعقد شود و فرق میان شراب و رب آنست که
شراب شکر آن بیشتر است از میوه و رب میوه آن بیشتر است از شکر پس شکر دران نیست و معنی رب
تغلیظ است در جامع بغدادی آورده که سفینه بکار روی باید کرد که از طلا باشد یا از چوب آنقدار
باتش معتدل باید پخت که هشت یک باقی ماند در مختار آورده که اگر خواهند که کلی سازند آنقدار باید پخت
که نصف بماند و مثل دو دانگ آن شکر داخل ساخته و بقوام آورد در کامل آورده که بگیرد انار مز
و دانه اش بیرون آورده و بفشارد و صاف ساخته بپزد در دیگی سنگی آن مقدار که ربع باقی ماند و اگر
خواهد با قدر نعناع تازه در دیگ اندازد و بپزد که قی باز دارد و اگر خواهد که شکر داخل سازد و آن مقدار بپزد
که نصف بماند و در هر رطل یک رطل شکر اضافه نماید صاحب منهاج گفته تدبیر آن مثل تدبیر مقدم است
در جامع بغدادی آورده که طبیعت آن بارد است در دوم و خشک است در اول و رب انار ترش سازند
و اول از تخم و پوستها تنک کرده دانها بر آمده پاک کنند و تا کوفته بفشارند ترشی لطیف بیک
و بعضی در هر رطل از آب انار با قدر نعناع در وقت پختن اضافه کنند و گاهی رب از انار املیسی گیرند
و فایده کند در علتهاء سینه و سرفه و مادها را نرم سازد و جلا دهد لیکن ارغار معده کند و اصلاح آن
بمصطکی نمایند در کامل آورده که نافع است در ره صفرا و غلیان خون و درغم بگیرد سیب
فوقانی یا صامعانی و منقی ساخته بکوبد و آبش بگیرد و صاف نموده در دیگ سنگی باتش معتدل چندان
بپزد که ربع باقی ماند و دیگر صاف سازد و بردارد در جامع بغدادی آورده که رب از سیب حامض
حلب گیرند و طبیعت آن بارد است در اول و معتدل در رطوبت و یبوست در کامل آورده
که بگیرد غوره خوب فر پر آب و از خوشه جدا سازد و آب آن بعصر بیرون آرد و صاف کرده در
دیگی پاک ریزد و باتش معتدل آن مقدار بپزد که ربع باقی ماند و اگر خواهد که شکر داخل سازد آنقدار بپزد

که نصف بماند و در هر رطل ازین نصف رطل شکر اضافه نماید در جامع بغدادی آورده که از غوره
پر آب معتدل در عفوصه گیرد و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم در کامل آورده که بگیرد
ریباس تر و بکوبد و آب بگیرد و صاف سازد و در دیگ سنگی باتش معتدل آن مقدار بپزد که نصف
باقی ماند و مثل نصف انچه باقی مانده باشد شکر اضافه نماید و بپزد چندان که غلیظ شود و اندکی زعفران
سائیده داخل کند در جامع بغدادی آورده که بزرگترین دواها خار است و طبیعت وی بارد است در دوم
و یابس در اول و مضرت است بدرد سینه و مصلح آن رب انار املیسی است و آن مقدار باید پخت
که هشت یک باقی ماند چنانچه در رب به در منهاج آورده که بهترین وی آنست که در شیره از شود
در کامل آورده که بگیرد توت شامی فرو بکوبد و آبش بگیرد و صاف نماید و آن مقدار بپزد که ربع
باقی ماند و دیگر صاف سازد و در ظرفی نگاه دارد منهاج بگیرد از آب توت انچه خواهد و باتش
معتدل چندان بجوشاند که نصف برود و صاف ساخته دیگر باره باتش نرم چندان بپزد که منعقد شود و غلیظ
گردد و اگر خواهد آن مقدار عسل یا شکر اضافه نماید که حفظ کند او را از فساد و باید که در دیگ برامی بپزد
سازد در جامع بغدادی آورده که گاهی رب از توت سرخ شده گیرند پیش از آنکه برسد و شیرین شود
و طبیعت آن سرد و خشک است و منع استطلاق و قی و نزف دم کند و گاهی از توت نبطی رسیده
شیرین گیرند و این هنگام معتدل باشد و ملین و نافع در درد گلو و خناق چون بآن غرغره کنند و گاهی
از توت شامی گیرند و طبیعت آن سرد است و اطفاء حرارت و لهیب کند و باه را زیان دارد
در کامل آورده که بگیرد الو مز عذب و منقی سازد از دانه و در دیگی پاک کند و آن مقدار آب عذب در آن
ریزد که الو پوشیده شود و بجوشاند و بگذارد تا سرد شود و بفشارد و صاف سازد و دیگر در دیگ کند و باتش
معتدل آن مقدار بپزد که ربع باقی ماند منهاج بگیرد الو بعلبکی بزرگ خوب سالم از کرم و دفعه
باب پاک بشوید و در دیگ کند و بجوشاند آن مقدار که مهری شود و از غربالی بیرون کند تا استخوان
و پوست جدا کرده و دیگر در دیگ ریزد و بپزد و بکفچه چوبی متصل تحریک نماید تا ته نگیرد و نسوزد آن مقدار
که منعقد شود و ربع ماند و بوزن آن شکر اضافه نماید یا کمتر بمقدار انچه خواهد اترج در کامل آورده
که بگیرد آب حامض اترج و صاف ساخته در دیگ سنگی کند و باتش معتدل بپزد آن مقدار که ربع
باقی ماند و فرو آرند و صاف سازند در جامع بغدادی آورده که اترج را منقش سازند و بی آنکه بکوبند بفشارند

و طبیعة وی سرد و خشک است بسیار رقی باز دارد   منهاج گوید از خواص برق انجه خواهد و بجوشانند
در دیگی سنگی با آتش جر آن مقدار که نصف باقی ماند و دیگر برق سازد و کف بگیرد و در دیگ کند و بجوشانند
با آتش جر چندان که نصف ماند پس اضافه نماید با انچه باقی است بمقدار آن قند سفید و گاهی آن را بر آتش
یکبار دیگر و زیاده روز   در منهاج آورده که بارد است و قابض و مضرات باصحاب
اعتقال مصلح او است جلاب بگویند زرشک تازه رسیده و بفشارند و ثفلی که مانده باشد با اندک آبی
بجوشانند با آتش معتدل آن مقدار که ثلث ماند و از غربالی تنگ بیرون کنند و سرد و آب با هم مخلوط
سازند و بجوشانند آن مقدار که ربع ماند و اضافه کنند مثل وزن نصف آن یا مثل وزن آن شکر
و بقوام آرند و عصاره خشک که گاهی آورند و در وا اندک رطوبتی باقی باشد چندان نافع نبود زیرا
بدو شاب مخلوط ساخته بقوام آرند   در منهاج آورده که رب الو بالو مثل رب الو سازند
در مختار آورده که سرد و خشک است و مسکن صفرا   در مستخرج از دستور ابن بیان آورده
که قانون در اتخاذ ادهان حاره از انواع ازهار حاره مثل بابونج و سوسن و نرجس و غیری آنست که در یک
رطل از زیت چهار وقیه زهر اضافه نمایند و در شیشه زجاجی کنند و چهل روز در آفتاب نهند و در اتخاذ
ادهان بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل و امثال این امور آنست که در هر رطل از شیرج یا روغن
بادام شیرین چهار وقیه از زهر اضافه نمایند و در آفتاب نهند پنج روز و گاهی روغن گل از زیت انفاق
فراگیرند از برای تقویه اعضا و در اتخاذ ادهان از اصول و بزور و اثمار آنست که بخیسانند در آب تا نرم
شود و زیت اضافه نمایند و آن مقدار بپزند که آب برود و روغن بماند و مستعمل سازند در اقراباذین
بدر الدین قلانسی آورده که قاعده عمل ادهان آنست که ادویه بکوبند و در آب گرم بخیسانند یک شبانروز
بجا بجه آب دو انگشت بر بالای آن بایستد بعد از آن بپزند و بدست بمالند و صاف سازند و مثل
آب روغن اضافه نمایند و چندان بپزند که آب برود و روغن بماند و اگر ادویه کثیف باشد مبالغه کنند
در طبخ و هر ساعت آب گرم در دیگ بریزند و بپزند آن مقدار که کمال یابد و صاف سازند و اگر لطیف باشد
در قاروره یا دیگی چینی بخیسانند یک شب بعد از آن در دیگی کنند و با آب بپزند چندان که ادویه نضج یابد پس
صاف سازند و روغن اضافه نمایند و در دیگ مضاعف طبخ نمایند آن مقدار که آب برود و روغن بماند
شیخ الرئیس گفته نافع است در هر حرارة و وجعه که در جمیع بدن یافت شود و اگر در عضوی خاص

بران بمالند و اگر در شانه یا کلیه باشد هم بمالند و هم بپاشند و اگر در بدن حرارتی باشد بپاشند و اگر در بروت
بمالند و سعوط کنند و اگر در اعصاب حرارتی باشد بنوشند بگیرد کدوی بزرگ تمام و قشر سازند و بکوبند
و بفشارند و از آن آب چهار جزو فراگیرد و از شیرج تازه یکجزو و با آتش معتدل بپزد آن مقدار که آب
برود و روغن بماند بعد از آن صاف سازند و در شیشه کنند و استعمال نماید جالینوس و مسیحی گفته اند سرد
و تر است در جامع بغدادی و منهاج آورده که طریق دانستن اگر آب تمام رفته باشد آنست که قدری
پنبه بر سر چوبی بپیچند و در روغن فرو برند تا بقعر آن برسد و بیرون آرند و با آتش افروخته دارند اگر بسوزد
و نشیش و آواز نکند آب در آن نمانده باشد و اما استخراج روغن حب القرع چنانست که حب او را مقشر سازند
و نرم بکوبند و آب گرم بران پاشند و برشند آن مقدار که روغن تمام بیرون آید در تقویم الادویه آورده
که اکثار در آن مبلد حواس است و اصلاحش بروغن پسته ترجیح کنند و مقدار مستعمل از آن قدر ملعقه
و آنرا بفارسی روغن کدو گویند و بسریانی مشحا دقرا و برومی قولوقرنا و بیونانی اقیوفیون
در جامع ابن بیطار آورده که سرد است و مرطب و منوم و معدل حرارة و بدل آن روغن نیلوفر است بچینند
سرهای بنفشه و در طغاری کنند با شیرج تازه و بپوشانند یا در آفتاب گرم نهند ایامی که شیرج قوة آن
بگیرد و بعد از آن بفشارند و ثفل آن چند اندازند و روغن آن بردارند و می باید که در هر رطل شیرج چهار
وقیه بنفشه اضافه نمایند و روغنها دیگر بهمین طریق سازند و اهل عراق بطریقی روغن گیرند که ابن
الدوله بن تمید گفته و آن چنانست که بگیرند کنجد مقشر بریان کرده و بنفشه پاک مقطوع الساق آب
نارسیده که بسیار نماند و نه بشکسته باشد تا موجب عفونت نگردد و قلیل الغذاء هم نبود بلکه متوسط باشد
میان رطوبت و پوسته و در کیسه کرباسی نو کنند یک کف بنفشه بریزند و یک کف کنجد و همچنین تا تمام شود
پس سر کیسه ببندند و بحجره که باسی آنرا بپوشند و سه روز یا چهار روز بگذارند بعد از آن بیرون
آرند و بر روی کرباسی پاک پهن سازند و در غرفه که اصلا دود و غبار بآن نرسد آن مقدار که خشک شود
و بنفشه از آن جدا سازند و دیگر بنفشه بطبقی که گذشت اضافه نمایند و سه نوبت یا چهار نوبت یا بیشتر
بقدر اوقات بنفشه بهمین طریق عمل کنند بعد از آن پهن سازند و خشک نمایند و با بنفشه که آمیخته عمل
کرده باشند طحن کنند و روغن بگیرند و در شیشه ریزند و هر گاه که دردی ته نشیند صاف آنرا بشیشه دیگر
ریزند و مکرر باین طریق عمل نمایند تا صاف شود و روغن بنفشه بمغز بادام شیرین نیز باین طریق گیرند

و در روغن گل و نیلوفر و نرجس و بید و غیره بهمین دستور عمل کنند و مصلح روغن بنفشه روغن زنبق است
مشهور که در اختیارات آورده بادام شیرین سفید کنند و همراه و نیم سازند و خشک نمایند و در هر
یک من بادام نیم من بنفشه ضم کنند و در کیسه کرباس نو کرده همه شب در زیر جامه خواب نهاده و بر بالای آن
خواب کنند و روز پهن سازند و اگر در هر دو روز یا سه روز بنفشه دیگر اضافه کنند بهتر باشد تا چهل روز باین
طریق پرورش دهد بعد از آن روغن بگیرد در منهاج آورده که اکثر مردمان مرخی بدن است و اصلاح
آن بروغن زنبق کنند در تقویم الادویه آورده که مصلح آن زنبق و نرجس است و مستعمل از آن قدر حاجت
و آنرا بفارسی روغن بنفشه گویند و بسریانی شحا دستفا و برومی طرمه سون و بیونانی دین اسن
شرح منهاج مذکور شد در جامع ابن بیطار آورده که صنعت آن باین وجه از دیسقوریدوس
منقول بگیرند ادخر یخ رطل هشت وقیه و زیت چهار رطل و پنج وقیه و ادخر کوبند و در آب تر کنند
و آن مقدار که قوام کند زیاده کنند و در زیت پزند و در وقت پختن پیوسته تحریک نمایند پس صاف سازند
و زر از گل منتقی از اقماع که اصلا آب ندیده باشد در آن اندازند و دست بعسل خوشبوی بیالایند
و تحریک کنند بسیار و درین تحریک آنرا اندک عصری نمایند و یک شب بگذارند تا بخیسد بعد از آن بفشارند
و هر عصیر که در ته جمع شود در اجانه بعسل آلوده ریزند و مثل گل ما طرفی دیگر کنند و چهار رطل و سه وقیه
عقص ان ریخته یکبار دیگر بفشارند و اگر خواهند دیگر عصاره در زیت ثالث خیسانند و عصر نمایند
و در هر ترتیب ظرف را بعسل آلوده سازند و اگر خواهند یکنوبت دیگر گل منتقی آب ندیده بعد اول در روغنی
که اول عصر کرده بوده بخیسانند و بدستور بدست بعسل آلوده تحریک نمایند و بفشارند و در سوم و چهارم
چنانچه مذکور شد عمل کنند و اگر خواهند در روغن اول دیگر گل تازه چند اندازند و هر چند تجدید گل در آن نمایند
تقویه زیاده کنند و آنچه محتمل است که در آن تبدیل گل نمایند هفت نوبت است و معصره را بعسل باید آلود
و در تمیز روغن از عصاره مبالغه تمام کنند چه اگر بقیه باند روغن را فاسد سازد و اگرچه اندک باشد و بعضی
گل را کوبند و در زیت خیسانند و سه نوبت تبدیل گل نمایند و در هر هفت روز یکنوبت بعد از آن بدست مالند
و صاف سازند و بعضی زیت را بقصب الذریره و اشنان منقع سازند و بعضی حب البان در آن اندازند
از برای نیکو ساختن رنگ و ملح از برای عدم فساد   منهاج بگیرند کنجد عذب رسیده بی مستحکم شده
پاک قشر سالم از عفونت و گل تازه آب نرسیده منزوع الاقماع با آن مخلوط سازند و در آن مدتی مدید بگذارند

بیشتر از مدتی که بنفشه در کنجد گذارند و بدستور بنفشه روغن بگیرند و باید که در هر یک قفیز کنجد در دفعه اول پنج
رطل گل منتقی تازه چند اندازند و در دفعه دوم پانزده رطل و در دفعه سوم ده رطل   اختیارات
ورق گل سرخ تازه در شیشه کنند و روغن کنجد بر سر آن ریزند و چهل روز در آفتاب بیاویزند بعد از آن استعمال
کنند و روغن بنفشه و نرجس و یاسمین و خیری و سوسن و نسرین و زنبق بهمین طریق باید گرفت و درین
مخالفت قاعده کلیه منقوله از دستور این بیانست و تعیین مقدار گل در روغن هم کرده و عمل عامه اهل فارس
آنست که ورق گل در شیشه آن مقدار که می توانند منضغط سازند و در آفتاب می نهند و بعد از چند روز
آن مقدار روغن کنجد که در منافذ بگنجد داخل سازند و چهل روز در آفتاب بگذارند و استعمال کنند
در جامع ابن بیطار نقل از تمیمی کرده که ذرا بگیرند از فقاح خلاف روغنی بآن طریق
که در روغن بنفشه گذشت و فقاح خلاف عبارتست از شکوفه‌ای که در اطراف درخت بید در آخر ایام
ربیع ظاهر شود و تفصیل آن در شرح مهبه خلاف خواهد آمد انشاء الله تعالی و طبیعت وی چنانچه تمیمی گفته بارد
و مخفف و خاصیت وی آنست که تسکین کند صداع بسیار گرم را و بخار مره صفرا و خون تیز را و اگر آن
استنشاق کنند یا سعوط نمایند زایل سازد اجزاء حاره که بسر متصاعد شود و گاهی بجای روغن گل
استعمال کنند و قایم مقام آن شود   در جامع ابن بیطار آورده که بارد رطب است و اطبا
گفته اند منافع آن مثل منافع روغن بنفشه است الا آنکه در صداع حار فعل آن اقوی است و در غیر
صداع قایم مقام او شود و طریق عمل آن مثل عمل روغن بنفشه است بعینه در منهاج آورده که ورق
که بر بالای همه بود چند اندازند و ورق ازرق و زرد بعمل آرند و کنجد در آن اندکی بیشتر از بنفشه کنند و در هر
قفیزی کنجد مقشر در دفعه اول هزار نیلوفر یا هزار و دویست نیلوفر طرح نمایند و در دفعه دوم هشتصد یا ششصد
و در دفعه سوم از پانصد تا ششصد و اگر در دفعه چهارم و پنجم همچنین عمل کنند جایز است در تقویم الادویه آورده
که اکثر مردمان مرخی بدن است و روغن نرجس یا یاسمین اصلاح وی کنند و نقل از دیسقوریدوس کرده
که بارد و رطب است و آنرا بفارسی روغن نیلوفر گویند و بسریانی شحا دکرا دایا و برومی ایوتجا یون
و بیونانی دس اقرا   الوز الحلو در منهاج آورده که بهترین روغن بادام آنست که تازه و شیرین باشد
و طبیعت آن معتدلست و مایل ببرودی و رطوبتش بسیار است نافع کند در صداع و درد گوش و مضرات
باحشا ضعیفه و مصلح آن مصطکی است بادام شیرین نرم بکوبند و برشته و آب گرم بران بپاشند چندان

٧٣ کرو غن بیرون آید یا اگر با آب چندان بپزند که روغن بجاند ابن رشد گفته فاضلترین روغنها است از طیب
شیخ و بسیار فاضلتر است از روغن کنجد دیگری گفته اگر در مهرهای پشت مالند و بآن مداومت کنند از قوس
اشربه سالم مانند و تقوس لحدابی است که پیرا را عارض شود اسامی مذکوره درین فصل اشربه
سعود سجزی گفته چیزها را روانست که قند یا شیرینی دیگر دران داخل سازند بدر الدین قلانسی گفته
آب فواکه است و غیر فواکه که با شکر یا عسل بپزند آن مقدار که قوامی پیدا کند چون سکنجبین و شراب
جلاب تفاح جلاب مسعود سجزی گفته عسلی است که در گلاب جوشانیده باشند وگاهی از شکر و آب سازند
سکنجبین سکنجبین ساده مسعود گفته شربتی است که از سرکه و عسل سازند وگاهی از سرکه و شکر نیز اگر ندربوب
ربوب مسعود گفته عصیر میوها و نباتها است که دران حلاوتی باشد بدر الدین قلانسی گفته میاه فواکه و غیر فواکه
زیره باج که بپزند چندان که غلیظ شود زیره باج مسعود گفته مرقی است که فرا گیرند از سرکه و فواکه یابسه و بطیب سازند
بوارد زعفران و توابل مشهوره مثل زیره و دران اندازند وگلی تقنه نمایند بوارد مسعود گفته اصول بقول است
مزوره مثل سلق و جزر و شلجم و کدو که بپزند و در سرکه اندازند تا پرورده شود مزوره مسعود گفته عبارتست از مرقی که از
برای مریض سازند بی گوشت ابو منصور گفته اطعمه است که دران گوشت نباشد توابل مسعود گفته چیزها است
که در دیگ اندازند مثل کشنیز و کمون و نعنع و شبت ابو منصور گفته چیزها است که دیگ را با آن بطیب سازند
ابازیر مثل نمک و سرکه و زعفران ابازیر ابو منصور گفته بعضی تر است چون کشنیز تازه و نعنع تازه و بعضی خشک
مثل زیره و کرویا و کشنیز خشک و مثل اینها در ترویج الارواح آورده که ابازیر جمع ابزار است و ابزار جمع
توابل بکسر با و فتح با لیکن کسر افصح است و ابازیر در لغه توابل است و توابل جمع تابل است بکسر با و فتح با
و آن عبارتست از چیزی که دیگ را طیب سازد مثل کمون و کزبره خشک و فلفل و دارصینی و صعتر و نعنع
و بعضی افاضل گفته اند ابازیر مختص است باشیاء رطبه و توابل با مور یابسه و فایده آن در طعامها چند چیز است
١ ازاله تفاهه از طعام ٢ ازاله زهومه و کراهه رایحه از آن ٣ ازاله برودت مزاج آن و تحصیل اعتدال
٤ تلطیف طعام و ازاله عسر انهضام از آن ٥ تلطیف اخلاط غلیظه و فضول لزجه و تفتیح مجاری و مناسب
آنست که بحسب اغراض مطلوبه در طعام داخل سازند و افراط دران ننمایند زیرا که موجب لذع آلات غذا
افاویه گردد و کیموسات حاده حریفه از آن حاصل شود افاویه ابو منصور گفته داروهای خوشبو است مثل قرنفل و دارصینی
و خولنجان و امثال آن در ترویج آورده که افاویه جمع افواه است و در عرف اطبا اطلاق کنند بر ادویه حاره

٧٤ سعوطات اضمده که اصلاح اشیا باده کند سعوطات مسعود سجزی گفته چیزها را روانست که در بینی ریزند اضمده مسعود گفته
ادویه است که کوبند و مخلوط سازند بچیزی روان که موجب تماسک اجزاء آن شود و بر اعضا اندازند
و قید کوفتن در تعریف ظاهرا مخل است چه بسیاری از ضمادات متعارفه بیرون میرود مثل بزر قطونا
در سرکه و گلاب و روغن گل زده بدر الدین قلانسی گفته ادویه است که مخلوط سازند بروغنها تا کشند
و بصمغها لازم نمایند و بر عضو اندازند و این تعریف نیز محل بحث است زیرا که وجود صمغ و روغن در ضماد
اطلیه ضروری نیست اطلیه مسعود گفته فرق میان اطلیه و اضمده بآنست که اطلیه رقیق است و سیال و
بر اعضا مالند بدر الدین گفته فرق میان ضماد و طلا آنست که طلا رقیق تر است و مساعدت شود
و بحران دست جاری کرده و ضماد بحران دست جاری نگردد نفیسی در شرح اسباب آورده که طلا چیزیست
که بر عضو مالند و استعمال کنند در چیزی که تنک باشد و مساعدت شود و ضماد استعمال کنند در چیزی
شمومات غلیظ که مساعدت نشود شمومات مسعود گفته چیزیست که بویند تا رایحه آن بدماغ رسد بدر الدین
نطولات گفته چیزها است که بویند مثل یاسمین و ادهان و غیر آن نطولات مسعود گفته عبارتست از
آبهای نیم گرم که حشایش دران پخته باشند و مریضی بر بدن ریزند یا دران نشینند یا بر بالای کاران افشند
و در تعریف قصوری چند هست یکی آنکه اگر ادویه در شراب جوشانند و بر بدن ریزند هم نطول است
و درین تعریف داخل نیست مگر آنکه از آب مایع خواهند دیگر آنکه اعتبار حرارت دران خلاف ظاهر
اقوال ایشانست چه در بعضی نطولات تبرید اعتبار کرده اند دیگر آنکه نطول آب صرف هم اعتبار
نموده اند ابو منصور گفته نطول چیزیست که ادویه دران جوشانیده باشند یا آب خالص است گرم گرم
بر عضو ریزند و کتانی یا صوفی یا مثل آن در وی فرو برند و بر عضو اندازند و این تعریف هم خالی
از قصوری نیست نفیسی در شرح اسباب آورده که نطول آبها است که بر عضو ریزند خواه گرم باشد
و خواه سرد و استعمال کنند در چیزی که غلیظ باشد و فیه ایضا ما فیه بدر الدین گفته نطول چیزیست که ادویه
دران جوشانیده باشند و بر عضو ریزند و همچنین اطلاق کنند بر آبی گرم کرده که بر عضو ریزند یا آنکه
چیزی دران جوشانیده باشند و نیز اطلاق کنند بر صوفی که فرو برده باشند در آبی که ادویه دران
خل خمر پخته باشند و بر عضو اندازند و بر لبیب خبیر مخفی نیست که این تعریف هم ظاهر است خل خمر طریق عمل آن در
شرح مهینه خل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی قدر مضاعف عبارة از دیگی بزرگ است که آب در آن بند

وابخه خواهند که پزند در ظرفی دیگر نهند و این ظرف در دیگ بزرگ نهند و آب را با تش نرم یا نیم گرم دو د بجوشانند
تا اجزا پخته شود   در صداع حار بی ماده که حدوث آن بواسطه اسباب داخله
در بدن باشد چون خوردن دواهای گرم و طعامهای مضر بدماغ مثل خرما و تمر که موجب کثرة تولد اجزاء حارة
آن   تقدم سببیات از برای آنکه تاثیر اسباب داخله مسبوق است بتصرف   خشکی
اقتضا میکنی بسبب نقصان رطوبات از برای غلبه حرارة مجففه محلله   قلق و اضطراب که لازم غلبه حرارت
تغیر حواس و سوء فکر از برای اختلاط روح نفسی بنجارات مظلمه   بیخوابی بسبب خشکی دماغ و میل روح
بظاهر بواسطه غلبه حرارة   آن بالاجمال تبرید دماغست با قراص و اشربه و اطلیه و نطولات
و ادهان بارده که در ان تقبیض نباشد تا تسدید مسام نکند بسبب جمع و تکثیف و موجب احتقان بخارات
نشود و تغذی با غذیه بارده و بالتفصیل بستوری است که مسطور میگردد و صاحب کامل گفته بعد از اطفا
و تبرید سزاوار آنست که ساقها را بعصابه ببندد و قدمها را در آب گرم نهند و میل کند بخواب و سکون و ثبات
و شیر و غذاهای گرم نخورده و خود را نگاه دارد از خشم گرفتن و غضب نمودن و حرکت کردن و شنیدن آوازهای شدید
در معالجات بقراطی آورده که تسخین ادویه و اغذیه سخنه گاهی بمرتبه رسد که مودی شود بفساد مزاج اعضا از
بی آنکه ماده باشد و صداع از مجرد فساد مزاج فقط حاصل گردد و علاج آن همان علاج صداع حاصل از
احتراق آفتاب صیفی است و زیاده بران آنکه ماء الشعیر بیاشامند و آب نیم گرمی که در ان جو و برگ کاهو
یا تخم کاهو پخته باشند بر سر ریزند و علاجی دیگر آنکه قدری از شیر بزی که جو و کاشنی و اطراف بید خورده
باشد فراگیرند و انفحه بران زنند و ببندند پس برگهای رزان مقداری بر یکدیگر مرتب سازند که مثل ظرفی شود که شیر
توان بست و این شیر بسته در ان کنند و بر سر مریض نهند و بعصابه محکم سازند و مریض را بخواب کردن
در ان امر نمایند پس اگر صداع بهمین زایل شود خوب الا فراگیرند حنیصی [illegible] کوفته و در دستاره در روغن
بادام یا روغن دانه کدو و بر سر ضماد نمایند و اگر با این هم زایل نشود فراگیرند روغن نیلوفر یکدرم و روغن بنفشه
یکدرم و روغن دانه کدو یکدرم و شیر زنی صالح الغذا که دختر زاییده باشد مساوی جمیع روغنها و همه را جمع ساخته
و چندان برهم زنند که مختلط شود و اگر شیر بسته شود بریزند و استعمال نکنند زیرا که شیر فاسد بوده و علامت
صلاح شیر آنست که با این روغنها مثل آب آمیخته شود و نبندد پس چون امتزاج کامل میان این اجزا
حاصل شود آنرا صاف سازند و سرد کرده یکدرم سعوط نمایند مادام که با این صداع تب نباشد و این [illegible]

ضعیفانرا امر میکرد که مطلب معروف بتقطیر بر سر و صدغین اندازند و آن مطلبی است [illegible] که از نوایم
دو والیب بر میدارند و گاهی امر میکرد که اسفنج تازه در آب بارد کوره فرو برند و بر یافوخ اندازند و اهل
بغداد درین صداع ساعة فساعة شیر زنان اسپستان بر سر می دوشند و آب کافوری شویند و بهترین
علاجها درین صداع تفقد و تفحص قاروره و نبض است و تلطیف و تبرید آن مقدار که نبض و قاروره
تقاضا کند زیرا که این صداع بسیار هست که دل را گرم سازد و تبهای خلطی از ان پدید آید و بدانکه
تبرید دماغ زیاده از وسع و احتمال علیل موذی شود بفساد عظیم حتی آنکه تبرید بمخدرات بسیار
مثل یخ و افیون و بیروح و کافور منجر بهلاک گردد و یکی از اطبا نقل آورده که این صداع داشت بر که
و افیون و کافور تبرید کرد و بچه انداخت و سکته نمود و بعد از هشتاد و دو ساعت هلاک شد و این بواسطه آن
آوردم تا متفحص باشی از تغیر احوال علیل و نقصان حواس او و احتراز کنی از تبرید اگر این امارات ظاهر
گردد و علاج کنی بریختن آب نیم گرم و دلک قدمین و غمز اعضا با چستکی و نرمی در [illegible] گفته علاج برطوبات
کنند و بر بها فواکه ترش قابض و بکام   در ترویح الارواح آورده که صاحب صداع حار حادث از
اسباب داخله شربت سکنجبین و نیلوفر با آب بقلة الحمقا بیاشامد صاحب کامل گفته ماء الشعیر با جلاب یا جلاب
و سکنجبین قندی ساده یا آب تمر هندی با جلاب یا بزرقطونا و بزر بقلة با جلاب و آب انار یا کشنیز خشک نیم
کوفته با جلاب و آب سرد بیاشامد در حاوی صغیر آورده که جلاب بارد مثل تمر هندی یا آب انار ترش [illegible]
که با تخم فشرده باشند یا آب هندبا نه و شربت سکنجبین بیاشامد و طبیعت را با آب فواکه و ترنجبین و
شیرخشت نرم سازد شیخ الرئیس و صاحب ذخیره فرق میان علاج این قسم از صداع و قسم سابق
نکرده اند   صاحب کامل گفته مزوره کدو و ماش با آب انار و آب غوره یا اسفناج و اصول و بقله
حمانه بروغن بادام و کشنیز خشک و تر یا سمک با بار ضراضی تناول نماید و اگر ضعف غالب بود و تب
فروج و طیهوج و امثال آن بخورد در حاوی صغیر آورده که مزوره ماش و کدوی تازه یا ماء الشعیر تناول نماید
در شرح نفیسی بر اسباب آورده که مزوره ماش و کدو و خیار و اسفناج و کشنیز تازه با تمر هندی یا آلوچه
یا انار ترش بخورد صاحب اسباب و علامات گفته ماء الشعیر تناول نماید از برای آنکه افضل اغذیه است
در امراض حاره بقول بقراط بسبب ده خصلت که در اوست   آنکه سرد است   آنکه منضج اخلاط
آنکه مستفرغ اخلاط محترقه است   آنکه منقی معده است   آنکه سهل النفوذ است در جمیع بدن

الکه لذیذ الطعوات   الکه معتدل الغذات   الکه مسکن تشنگیات   الکه مهیج اخلاط فاسد نیست
الکه در معده منتفخ نشود   در کامل آورده که شفتالو و توت و آلو و شاهلوج برف سرد کرده خورد
در شرح نفیسی در اسباب آورده که قرصی که طلا کنند ذکر کرده از زروت و اقاقیا و صندل و حضض
و مامیثا و گل نیلوفر و تخم کاهو با آب کشنیز و حذر کنند از مخدرات مثل افیون و بیروح که در وقت اضطرار زیرا
که مورث امراض ردیه شود مثل غلظه بصر و گاهی موجب هلاک گردد چنانچه طبری ذکر کرده در علاج زن آبستن
بسرکه و افیون و کافور و قرصی که خورند ذکر کرده از تخم خیار و قثا و کدو و کشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و تخم
بادرنجبویه   در ترویح الارواح آورده که صندل طلا کنند در شرح نفیسی آورده که نیلوفر و صندل و حضض
با آب خیار و کاهو و کدو و کشنیز تازه و اندکی سرکه و گلاب و روغن گل طلا نماید در مختار ابن هبل آورده که صندل
و گلاب و آب حی العالم و آب بید بر سر طلا کنند   در شرح نفیسی آورده که عصاره کاهو و بقله و بید
نطول سازند در حاوی صغیر آورده که جو ادکه و برگ کدو و گل کدو بکوبند و نطول سازند هم در حاوی آورده
که آب بید و سرکه و صندل سرخ و سفید و گلاب نطول نمایند   در حاوی صغیر آورده که روغن بنفشه
و روغن کدو و روغن نیلوفر بر پیشانی سر مالند   در کامل آورده که گلاب و خل خمر قدری افیون در آن
حل کرده ببویند یا صندل و گلاب و نیلوفر و بنفشه تازه و گل ببویند در ترویح الارواح آورده که افیون ببویند
و سر بهتر ازین چیزی که موجب نجات گردد ندیدیم و هم در آنجا آورده که بوییدن کافور نافع است
صاحب کامل گفته گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو از هر یک ده درم صندل سفید و قشور خشخاش از هر یک
ده درم اکلیل الملک یکدرم و نیم جمیع ادویه بکوبند و با آب خیار و آب کاهو و اندکی روغن گل و خل خمر سرکه
و بر موضع الم ضماد نمایند هم او گفته آرد جو و خطمی و بابونج و اکلیل الملک و تخم کاهو و پوست خشخاش و بنفشه
و نیلوفر خشک از هر یک سه درم بزرالبنج یکدرم و نیم اقاقیا دو درم زعفران دانگی و نیم اجزا را نرم بکوبند و با آب
بقلة الحمقا یا آب حی العالم یا آب کاهو یا آب کدو بسرشند و ضماد سازند هم او گفته پوست خشخاش و برگ
آن و خطمی سفید و آرد جو از هر یک چهار درم پوست بیخ لفاح و بزرالبنج و تخم کاهو از هر یک دو درم مر دو درم
افیون یکدرم ادویه نرم کوفته بخل خمر بسرشند و بر موضع الم ضماد کنند یا طلا نمایند بر کاغذی و بر صدغین ضماد سازند
و اگر صداع بغایت شدید باشد صندل ابیض یکدرم عروق یکدرم افیون دو دانگ با آب کاهو و آب کشنیز
و آب حی العالم بسرشند و بر موضع الم ضماد کنند و هم او گفته گلاب و آب بقلة الحمقا و آب حی العالم و آب کاهو

و آب کشنیز و آب کاسنی و آب خیار و آب کدو و آب لسان الحمل و آب بید جمیع این آبها یا آنچه یافت
شود جمع سازند و قدری گلاب و روغن گل با آن مخلوط سازند و اندکی از کافور در آن حل کنند و خرقه کتانی
در آن فرو برند و بر شقیقه ضماد نمایند و چون گرم شود بردارند و دیگری بنهند در ترویح الارواح آورده
که آب بقله و آب حی العالم و آب بید ضماد سازند و در مختار ابن هبل آورده که ورق بنفشه و نیلوفر و پوست
خشخاش و کشنیز تازه نرم ساییده بگلاب بر آن سرشند و کافور خوشبو سازند و یک طسوج افیون داخل کنند
و ضماد نمایند   صاحب کامل گفته گل بنفشه در آب بجوشانند و نشوق نمایند در ترویح آورده
که روغن گل در سرکه زده نشوق کنند در مختار ابن هبل آورده که روغن گل با سرکه زده و آب خیار و کدو
و بید استنشاق نمایند   صاحب کامل گفته عصاره بقله و کاهو و عصاره کدو و حی العالم بخرقه
صاف سازند و قدری روغن گل و روغن نیلوفر معمول بحب القرع یا روغن حب القرع شیرین اضافه
کنند و بقدر حاجت سعوط نمایند و هم او گفته آب حی العالم و آب جراده کدو و آب خیار از هر یک
جزوی روغن نیلوفر نیم جزو طباشیر سدس جزوی شیر دختر مثل جمیع کافور قدری در آن حل کرده بقدر
حاجت سعوط نمایند و هم او گفته که نفع تمام دارد آب سرطان نهری نرم کوفته سرو ساخته قدری روغن
حب کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه اضافه کنند و بقدر حاجت سعوط نمایند هم او گفته طباشیر شکر
از هر یک نیم درم افیون و نشا از هر یک یک دانگ نرم حبها سازند هر یک مثل عدسی و یکی از آن با روغن
گل و آب حی العالم سعوط نمایند در ترویح الارواح آورده که اگر الم شدید باشد کافور و افیون از هر یک
قدری در روغن بنفشه حل کرده سعوط نمایند در مختار آورده که بزر بنج و تخم کاهو و گل و صندل و شیاف مامیثا
و بیخ لفاح و افیون و خل اجزا مساوی با خل خمر و روغن گل شیاف سازند و در وقت حاجت حل
کرده سعوط نمایند و اگر این نوع صداع باطلیه و نشوقات و سعوطات ساکن نشود متحد آن باید شد
بالکه فضله بسبب قوه حرارت منجذب شده بدماغ و بانقیرات برده جمع باید ساخت آنچه جذب فضول
از دماغ کند یا بفصد یا باسهال و درین وقت آشامیدن آب ترهندی با شراب نیلوفر و بنفشه نافع
باشد

بعضی مرکبات که درین فصل مذکور شده و در فصل سابق مبین گشته

در منهاج آورده که مبردات و مرطب و نافع در صداع بگیرند ورق نیلوفر تازه یک رطل و با چهار رطل
آب بجوشانند آن مقدار که یک رطل و نیم بماند و صاف سازند و در هر یک رطل ازین مطلی یک من شکر طبرزد اضافه

کنند و چندان بپزند که بقوام جلاب رسد و بردارند در مختار آورده که یک رطل ورق نیلوفر با چهار رطل آب بجوشانند
نیکو و در هر یک رطل ازین یکمن شکر اضافه نمایند و بقوام آرند الخ درین فصل مذکور شده
و در سابق بیان گشته ما؛ الشعیر در شرح نفیسی بر اسباب آورده که طریق صنعت وی آنست که جو سفید
خوب منقشر سازند و در هر یک کیل ازان چهارده کیل آب صافی عذب بریزند و بعضی گفته اند بیست و چهار
کیل با آتش معتدل بپزند و کف بگیرند و چون نضج پیدا کند بردارند و صاف سازند و جو خوب آنست که در
وقت پختن بسیار منتفخ گردد و متعفن نشود و آب آن سرخ باشد و ذهبی جو در جمیع اوقات دلیل خوبی
وی نبود نشوقات مسود گفته آنچه روانست که به بینی بالا کشند تا داخل شود در وی بکار آن اولی

در صداع حار مادی و حدوث آن اگر از برای غلبه خون است — آن

سرخی چشم و روی است در ذخیره آورده که از رنگ روی و چشم توان دانست که مادهٔ صداع کدام خلط است که اگر
خلطی دیگر جز آنکه سبب درد وی است اندر تن آراسته باشد و سبب درد انجا کشیده شود زیرا که عضو دردمند
زبون باشد و اخلاط بجانب او کشیده شود و درد نیز شوان کرد و باین سبب ممکن است که اگرچه مادهٔ صداع
بلغم باشد از برکشیده شدن خون بموضع درد و حوالی آن رنگ چشم و روی میل بسرخی دارد یا ملمس گرم باشد
تهیج درد و برکمال چشم — ثقل عظیم در سر — ضربان شرائین از برای شدة احتیاج بجذب هوا بارد
ظهور حالتی مشابه بخواب از برای رطوبة و غلظ خون که مانع انبعاث روح است بظاهر — قلة خواب
بسبب حرارة خون که موجب بسط اروح است و مانع آن از کمون در باطن — عظم نبض و زیادتی آن
در انقطار [illegible] از برای لین آن بسبب ترطیب خون و شدة حاجت بترویح بسبب حرارة خون — غلظ
از برای ضعف قوه ممیزه بسبب امتلاء و درحت ماده و عدم قدرة بر آنکه تمیز کند خون را از مائیة کما ینبغی
در حاوی صغیر آورده که سبب صداع دموی امتلاء عروق سرست از خون و تمدید خون آنرا و این امتلا
بر دو نوعست بحسب اوعیه و بحسب قوه و علامة امتلا بحسب اوعیه حمرة لون است و ثقل بدن و کسل و تمدد
و تمدد عروق و ثقل در درد و خاصه چشم و کثرة تمطی و تثاوب و خواب و عظم نبض و تبلد فکر و کلال حواس
و شیرینی دهن و خشونة حلق و حالتی شبیه بحیا و رفتن خون از بینی یا از بن دندان باندک سببی و غلظت
قاروره و حمرة یا شقرة آن و اگر باین امور منضم شود آنکه ایام ربیع باشد و بدن فربه و مزاج گرم و سن کودکی
و تدبیر متقدم شاید دلالة روشن تر خواهد بود و علامة امتلا بحسب قوه ضعف نبض است و سقوط شهوة

و ثقل حرکت و سرعت انفعال و قلة حمرة لون و عدم نضج قاروره در ترویح الارواح نقل از شیخ الرئیس کرده
که اگر ماده حار باشد با وجود ثقل حمره و حرارة هست و گفته اما حمرة در دموی ظاهر است و اما در صفراوی
بلکه نتواند بود با آنکه قیاس تقاضای جز و کند و در جواب آورده که گاهی که سر سخونة پیدا کند اخلاط را هم
سخونة عارض گرده و بسبب میل آن شود بظاهر و چون خون غالبست بر سایر اخلاط ظهور رنگ آن بیشتر
خواهد بود و اما سبب آنکه حمرة دائمی نیست آنست که خون گاهی در بدن غائر شود و ظهور رنگش کمتر بود
آن بالاجمال آنست که رگ قیفال بگشایند تا ماده از سر کشیده و مستفرغ سازد و بجائی از ساق کنند تا
بعضی از ماده مستفرغ گردد و باقی متوجه باسفل شود و شکم را بمطبوخ فواکه نرم سازند تا اخلاط مرئیه را پراکنده
و خون از بالا بپائین کشیده شود و بسبب استعمال غذا و شربتها که اطفاء خون کند چنانچه ماده و اگر با این صداع
سرفه باشد ما؛ الشعیر بهتر بود و غذا از و ربار ترش تناول نماید اگر سرفه نباشد زیرا که ترشیها خون را
کم سازد و کیفیة آنرا بشکند بسبب آنکه مادهٔ خون اغذیه و اشربه معتدله است و فاعل در ان حرارة معتدله
و ماده ترشیها جوهری است لطیف و فاعل در ان برودة پس بحسب ماده و کیفیة فاعله میان ایشان
مخالفة باشد و بحسب کیفیة منفعله هم از برای آنکه حموضات یابس است و خون رطب و بحسب طعم نیز مخالفة
تمام هست و لهذا کیفیة ماده را بطعم از طعوم مثل حموضة نشکند و بعد از تنقیه تمام اطلیه و سعوطات و
لخلخ بارده بعمل آورده و اگر حدوث صداع حار از برای صفراوات — آن — شدة حرارت زیرا که
حرارة صفرا از سائر اخلاط بیشتر است — راحت یافتن از اشیا بارده — خشکی دماغ — تشنگی تلخی دهن
زیرا که فضولی که از دماغ بحلق ریزد مختلط باشد بصفرا و طعم صفرا تلخ است — بیخوابی بسبب آنکه حرارة
و خشکی دماغ موجب اشتعال روح است و میل آن بظاهر — سرعة نبض بسبب شدة حرارة صفرا که مستلزم
کثرة حرکات و زیادتی احتیاج بجذب هوا بارد — صفا قاروره زیرا که ماده بسبب لطافة متوجه دماغ شود
زردی رنگ روی بواسطه آنکه صفرا بواسطه لطافة نفوذ کند بظاهر جلد و شیخ الرئیس لذع و نخس در اقلیه
ثقل هم ذکر کرده و در ذخیره خیالات زرد پیش چشم آمدن و زود خشم گرفتن در عداد علامات آورده
آن بالاجمال استفراغ صفراوات بمطبوخ هلیله بعد از ان تبدیل مزاج بانچه در قسم دموی
گذشت لیکن درین قسم مبالغه در تبرید بیشتر باید کرد و در قسم دموی مبالغه در تقلیل — و قسم
باتفصیل در اصل و وصل تحصیل می یابد — حنین و ابن ماسویه و ابن وافد و الی

گفته اند گل سرخ تازه بر سر ضماد کردن و بوییدن صاحب صداع گرم را فایده دهد جالینوس گفته اطفاء حرارة
دماغ کند دیسقوریدوس و ابن رضوان و مالقی گفته اند صاحب صداع گرم اگر گل سرخ خشک بشراب
بپزد و بر سر ضماد نماید نفع یابد ابن المدور و تیمیی گفته اند عصارهٔ گل تازه مسکن صداع گرم است
خواه بپاشانند و خواه ضماد نمایند رازی و غافقی گفته اند گلاب مفید است خواه بپاشانند و خواه ضماد
سازند تیمیی و مالقی گفته اند روغن گل فایده دهد رازی و ابن رضوان و ابن ماسویه و مهندس گفته اند
گل تازه و گل خشک و تخم آن صاحب صداع گرم را نافع است سرخ مهیه و سایر احوال بوحنیفه
دینوری گفته ورد در اصل لغه وضع کرده اند از برای شکوفه هر درخت و گل هر نبات و بعد از آن این
گل مخصوص تخصیص یافته باسم ورد و آن دو صنف است سرخ و سفید و سرخ را جوری گویند و سفید را وشر
و اصل آن فارسی است و ورده که بر حمرة مشبعه از طبقات الوان اطلاق کنند از ورد مشتق است
اسحق بن عمران گفته ورد دو صنف است سرخ و سفید و دیس بن تمیم گفته صنفی از آن زرد است
و شنیده ام که در عراق سیاه هم می باشد و بهترین وی فارسی است و مختار از آن آنچه قوی الرایحه
و شدید الحمره باشد و منضج الاوراق جالینوس گفته مرکب است از جوهر مایی حار و جوهر ارضی غلیظ قابض
و جوهری لطیف حار تلخ دیسقوریدوس گفته بارد است و قبض در گل خشک بیشتر از گل تر است و عصارهٔ
گل باین طریق گیرند که اطراف گل تازه و آن مقدار که سفید بود بمقراض بچینند و باقی را بکوبند و بفشارند
و این عصاره را در سایه چندان صلایه کنند که ثخین شود و قوام تمام پیدا کند و نگاه دارند و در وقت
ضرورة استعمال نمایند و ورق آن را هم در سایه خشک سازند و حفظ کنند و در وقت خشک کردن بسیار
برهم بایدزد تا متکرج نشود مسیح بن حکم گفته قوه وی سرد است در اول و خشک در دوم عیسی بن ماسه
گل و گلاب و روغن گل هر مقوی اعضا اند و هر نوع از لهیب و حرارة که در سر حادث شود تبرید کند
و صنف سرخ در فعل اقوی از سفید است اگرچه سفید بحسب بوی الطف است یحیی بن ماسویه گفته مهیج
عطسه است نسبت بکسی که دماغ و معدهٔ او گرم بود و رازی گفته مهیج زکام است شیخ الرئیس در قانون
آورده که گل مرکب است از جوهر مائی و جوهر ارضی و در وی حرافتی و قبضی و مرارتی هست با اندک حلاوتی و لطافتی
که سفید تقبض او کند و باین سبب احداث زکام نماید و مادام که تر و تازه است قوه تلخی در آن ثابت است
و چون خشک شود تلخی وی کم گردد و ازین جهة در وقت تری اگر مقدار ده درم بپاشانند اسهال آورد

و نوعی از گل که نام آن نسرین است گرم است و اصل وی مانند عاقرقرحا محرق و اما طبیعت گل جالینوس گفته
نسبت ببدنها را بسیار سرد نیست و اگر واجب باشد برودتش در درجهٔ اول خواهد بود و من میگویم که حس آن
در اول دوم است خصوص گل خشک و تجفیف در گل خشک بیشتر از قبض است بسبب آنکه تلخی در طعمش بیشتر
از قبض است بسبب آنکه تلخی در طعمش بیشتر از قبض ظاهر شود و قبض در گل خشک اقوی است از گل تازه
و در بزر و زبیبی که در میان وی است بیشتر از همه و تفتیح و جلا در همه موجود است با تقویت اعضاء باطنه و
تسکین حرکت صفرا و در ادویه قلبیه آورده که امتزاج جوهر گل نیز مستحکم نیست چنانچه در ورد دو جوهری
هست بارد در درجهٔ دوم و جوهری دیگر حار در اول و همچنین در وی جوهری هست طین و جوهری دیگر کثیف
یابس اصل طبیعت آن بسبب عطریه ملایم جوهر روح است خصوص روحی که نفوذ بر مزاجش غالب بود و بواسطهٔ
تبرید او را فایده دهد و بسبب قبض و یراستین سازد و ازین جهة تجرع گلاب اندک اندک در غشی و
خفقان گرم نافع است بسیار در ترویح الارواح آورده که گل جوهریست مرکب از جزو مایی و جزو ارضی
که در وی حرارتی و قبضی بود و در بعضی مزاجها موجب عطسه و زکام گردد بسبب آنکه در وی قبض و حرارة و حرافت
هست و اجزاء حاره رطوبتها دماغ را روان سازد و بواسطه ضعف تحلیل نتواند کرد و اجزاء قابضه مجاری
که از آن فضول و رطوبات بر بینی آید تنگ نماید و آنچه اجزاء حاره روان ساخته باشد محتبس گردد
و باین علة حادث شود یا باقی که محدث عطسه بود و رطوبات که مجری فضول را بواسطه تنگی منسد سازد و
موجب زکام گردد و کسی را که مجاری فضول بینی تنگ باشد یا مزاج دماغ گرم بود از گل زکام و عطسه
در مزاج او بیشتر پیدا شود و چه حرارت دماغ اعانت سیلان رطوبات و فضلات کند و مصلح گل در دفع
این مضرة کافور است در منهاج آورده که گل در بعضی از بدنها احداث ماشری نماید و مصلح آن بوی کافور
و بالخاصیه قاطع باه باشد و مزیل مضرتش تنقل بحب الزلم در تقویم الادویه آورده که بوی آن زکام
آورد و مصلح آن حسور نکاه است یا شکر و روغن بادام و شربتی از وی پنج درم است و آن را بفارسی گل
گویند و بسریانی اوردا و برومی آنیسن و بیونانی رودی اسحق بن عمران و ابن سمجون و
بن میمون گفته اند اگر شکوفه حنا بسایند و بر گل تند و روغن گل بر شند و صاحب صداع گرم بر سر
ضماد نماید منفعت یابد ملکی و غافقی و ابن المدور گفته اند اگر صاحب صداع حار روغن حنا ممزوج به برگ
تیز بر سر ضماد سازند فایده دهد دیسقوریدوس و مالقی و ابن جبل گفته اند شکوفه حنا بیان فایده کند

خواه بوبیند و خواه ضماد نمایند ابن صهاربخت گفته چون شکوفه خشخاش نوده با آب بپزند و بر سر ضماد
کنند صداع گرم را تسکین کند تمیمی گفته صاحب صداع حار خشخاش نوده بسرکه تیز بپزند و بر سر ضماد کنند یا بوید
تمیمی مهندس و ابن جزار گفته اند شکوفه خشخاش و گلاب بر سر ضماد کردن مسکن صداع گرم است شرح بهیه
و سایر احوال مذکور شد   سفیان گفته گل خشخاش صداع گرم را تسکین دهد خواه تازه بوبیند و خواه
مطلقا ضماد نمایند ابن جزار گفته با گلاب همین فایده کند ماتی گفته خشخاش سفید با سرکه تند ضماد کردن نافع
ابن وافد و سفیان گفته اند اگر گل آن را در وقت تری بوبیند و در وقت خشکی بر سر ضماد سازند مفید است
مسیحی و ابن ماجه و سفیان و ابن وافد گفته اند اگر سر خشخاش را با سرکه بر سر ضماد نمایند تسکین کند و آرد
سر خشخاش نیز همین عمل نماید ارساسلس و فولس و اسحق بن حنین گفته اند روغن تخم خشخاش سفید با روغن
گل سرخ بر سر ضماد کردن نافع است سمرقندی و ابن جبل گفته اند اگر گل خشخاش بر سر ضماد کردن مسکن است
و روغنی که از آن گیرند همین فایده کند خواه بپاشند و خواه ضماد نمایند مهندس گفته اگر سر خشخاش کوفته
و گلاب برشنده و بر سر ضماد نمایند فایده دهد جالینوس و رازی گفته اند اگر صاحب صداع گرم تخم خشخاش
سفید را شیره بگیرد و با شربتی از شربتهای ترش بیاشامد تسکین یابد شرح بهیه و سایر احوال مذکور شد
اسحق بن عمران و ابن صهاربخت و ماسرجویه گفته اند روغن کدو خواه بپاشند و خواه نشوق سازند
و خواه ضماد کنند مسکن صداع حارست شریف و ابن سمجون گفته اند آب کدو آشامیدن و ضماد ساختن نفع بخشد
ابن رطلان و ابن العین زربی گفته اند آب برگ کدو ضماد کردن فایده دهد جالینوس و عیسی و مهندس
گفته اند صاحب صداع حار اگر تخم کدو بیاشامد یا ضماد نماید فایده یابد ابن رطلان و ماتی و رازی گفته اند
صاحب صداع گرم آب کدوی بریان کرده بیاشامد یا ضماد نماید ابن ماه و سفیان و ابن وافد و ماتی گفته اند
عصاره کدو و آرد جو مفید است شرح بهیه و سایر احوال گذشت   ابن سینا و ابن وافد و مسیحی گفته اند
صاحب صداع حار سرکه را با روغن گل ممزوج نماید و قطعه صوف یا اسفنج را بآن تر سازد و بر سر اندازد
ابن مندویه و صاحب اقناع و ماسرجویه گفته اند اگر سرکه و گلاب بپاشند نافع است و اگر با روغن گل مخلوط
سازد و بر سر ضماد نماید هم فایده دهد اسحق بن حنین و رازی گفته اند مجرب صاحب کتابست که چون
سرکه و گلاب و روغن گل بهم آمیخته ضماد سازند فایده چند شرح بهیه و سایر احوال جالینوس و شیخ الرئیس
گفته اند خل مرکبست از جوهری حار و جوهر بارد و هر دو لطیف و جوهر بارد بیشتر است از جوهر حار و اگر با سرکه

موافق نباشد بارد محض است و اگر در طعم و بوی او موافق باشد گرم است و چون بپزند برودتش کم شود
و تجفیف خل ثقیف در منتهی درجه سوم است بقول جالینوس و دیسقوریدوس گفته مبرد است و قابض
رازی گفته ملطف اخلاط غلیظ است و اگر ضعیف المعده بآن مداومت کند بیم باستسقا شود و بقراط و
شیخ الرئیس گفته اند صفراوی مزاج را نافع است و سوداوی مزاج را مضر و زنان را بیشتر مضرت رساند
بسبب آنکه رحم را بدرد آورد و جالینوس گفته سرکه مضر است بعصب و جمیع اعضای عصبانی بشهادت تجربه
و دلالت قیاس از آن حیثیه که عصب بارد است و عدیم الدم و ضرر بوی از سرکه بارد بسهولت رسد خصوص
که بارد لطیف و سریع النفوذ باشد و مخالط تمام اجزاء او شود سنه حشار گفته سرکه آتش معده برافروزد و بلغم
بگدازاند یوحنا بن ماسویه گفته بادهای گرم را دفع کند و نگذارد که باعضا ریزد شیخ الرئیس گفته ملطف است
و مقطع و مضاد بلغم و ماده ها را نگذارد که بداخل ریزد رازی در دفع مضار اغذیه آورده که موافق صفراوی
مزاجست و دموی مزاج و مضر است بمردم سوداوی و سرد مزاج و کسی که بادهای غلیظ در پشت و مفاصل
داشته باشد و تدارک ضرر او بحلویات و اسفیدباجات و شراب سرخ مایل بکلاوه و غلظ باید کرد و کسی
که عرض او لاغری بدن باشد و تلطیف غذا اگر با این حال محروری مزاج بود سرکه او را موافق است و اگر
بارد مزاج بود دفع مضرت آن با فاویه حاره کند مثل کرویا و سیر و پیاز و اشترغاز و در طبخ آن این امور
و سایر ابازیر و بقول سخنه ملطفه مثل کاشم و دارچینی و سداب بسیار داخل سازد و اصحاب سعال و ضعف
عصب از آن حذر نمایند و اگر اتفاق افتد اصحاب سعال ضرر آن را بحلو ستالیق سازند و اصحاب ضعف
عصب بعسل ما العسل که با فاویه ترتیب داده باشند منصوری گفته مقوی سوداست و ملطف اطعمه
فاخر گفته محلل است و مقطع و در واندک حرارتی هست با غوص و قبض و بسبب قبض مقوی اعضاست
و دافع انچه بآن ریزد و در امراض ابدان خواه از حرارت باشد و خواه از برودت استعمال کند اما در امراض
حاره از برای تبرید و اما در امراض بارده از برای آنکه فضلهای بلغمی را لطیف سازد و دواها که با او آمیخته
باشند بغور رساند لیکن واجبست که در مرضهای گرم تنها استعمال نمایند یا با آب ممزوج سازند و در
مرضهای سرد با عسل جامع ابن بیطار آورده که بهترین سرکه ها خل خمر است اگر عذب الطعم باشد در منهاج
آورده که بارد یابس است در درجه سوم و گفته اند در اول طریق صنعت خل خمر چنانست که انگور را بفشارند
و صاف سازند و در هر ده رطل عصیر یک رطل سرکه انگوری اعلی داخل سازند و در ظرف سفالی مقیر کنند و در آفتاب

ودر کل گیرند واگر از خرما سازند در سه ده رطل از خرمای خوب نو فارسی جمع و یک رطل آب صافی عذب داخل سازند
در ظرف سفالی مقیر کنند و در آفتاب بگذارند یکهفته بعد از آن بدست برهم زنند و بمالند و صاف سازند
و در سه ده رطل از آن یک رطل سرکه خوب اضافه نمایند و در گل گیرند و در جایی نهند که آفتاب از آن منقطع
نشود و خل منصل عبارتست از سرکه که از پیاز عنصل داخل ساخته باشند در جامع بغدادی آورده که خل
ثقیف آنست که بحیثیتی باشد که اگر بوی آن بمشام رسد دغدغه ولذعی از آن در بینی پیدا شود و طبیعت
سرکه بارد است در دوم و یابس است در درجه سوم رسد و مضرتش بکودکان و زنان خصوص حبهای ایشان
پیشته بود و بهترین سرکها آنست که کهنه بوده باشد و بی علی سرکه شود در تقویم الادویه آورده که مضرت
با عصاب واصلاح آن بروغن بادام یا روغن پیه کنند و آنرا بفارسی سرکه خوانند و بسریانی خلا و برومی اکسوس
و یونانی فلیفون   وآن فرفخ است رازی وابو جریج وابن ماسویه گفته اند عصاره آن با
سویق شعیر بریا فوخ ضماد کردن صداع گرم را تسکین کند رازی وابن جریج وابن ماسه و محمد بن حسین
گفته اند عصیرانرا اگر حقنه کنند هم مسکن است ابن ماسویه گفته عصاره آن بر جبین و یا فوخ ضماد کنند
یحیی بن سعید وابن رضوان وابن سمجون گفته اند خواه ضماد کنند و خواه بخورند نافع است جالینوس ابن سینا
وابن صوری گفته اند اگر عصاره آنرا با سویق شعیر مخلوط سازند فعل او در تسکین صداع حار اقوی شود ابن
العین رزی و اسحق بن حنین وابن بطلان گفته اند عصاره آن و آرد جو ضماد کردن مسکن است
شرح مهیه و سایر احوال مذکور شد   تیمی و مالقی گفته اند اگر صاحب صداع حار مروارید محلول سعوط
نماید در ساعت تسکین یابد شرح مهیه و سایر احوال اسحق بن عمران گفته در معتدلست در حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست و بزرگ بهتر باشد از کوچک و مشرق بهتر از کدر و سفید بهتر از مغبّر و خون غلیظ
در دل صاف سازد ارسطاطالیس گفته کسی که واقف شود بر حل در جانجه آب زجاج شود و باین آب
سعوط کند در ساعت صداعی که بواسطه انتشار اعصاب بین عارض شده باشد زایل سازد و در جامع
ابن بیطار آورده که بعضی علما گفته اند طریق حل وی آنست که با آب حامض اترج بسایند نرم و در ظرفی کنند
چنانچه در آب حامض فرو رود و این ظرف را پاره پاره در حمی که سرکه داشته باشد و شم را در میان زبل
تر مدفون سازند چهارده روز که منحل شود در منهاج آورده که بهترین درها آنست که سفید باشد و بزرگ
و پاک و طبیعت آن سرد و خشک است و ملطف و بعضی گفته اند مضرت بمثانه و مصلحش کندر است و نیز

وده دانگ در تقویم الادویه آورده که بهترین وی آنست که سفید باشد و پاک و ناسفته و طبیعت آن پادوق
گفته معتدلست در گرمی و سردی و مضرتش بتحفیف است و مصلحش لعاب بهدانه و نبات و شربتی از آن
نیم درم تعیین کرده و گفته آنرا بفارسی مروارید گویند و بسریانی مکانیاثا و برومی معس تار و یونانی
مشورت   تیمی گفته در خواص آورده که صاحب صداع گرم اگر دهن آنرا ببوید یا سعوط کند
یا ضماد نماید شفا یابد شرح مهیه و سایر احوال ابن سمجون نقل از خلیل بن احمد کرده که کافور طلع است یعنی
بهار خرما و این صیغه از برای واحد مذکر است و جمع آن کوافیر است و از برای واحده مؤنث کفری گویند
و بعضی کفراه گفته اند و نقل از اصمعی کرده که کافور و عاء طلع نخل است و نقل از ابو حنیفه دینوری کرده
که کفرا یا کافور پوست طلع است و کافور از برای آن نام نهاده اند که طلع را پوشیده و کفر در لغت
تغطیه است سلیمان بن حسان گفته قنیقس بزبان یونانی پوست کفری است و نخل مذکر می باشد
و مؤنث می باشد و طلع نخل مذکر را کافور گویند و آن فحل است و طلع نخل مؤنث را کفری و کفری عفص است
و قابض و روغنها را بآن معطر سازند در صحاح اللغه نقل از ابو عمرو کرده که کافور طلع است و نقل از اصمعی
کرده که کافور وعاء طلع نخل است و همچنین کفری دیسقوریدوس گفته قشر کفری عطاران روغنها را بآن
عفص کنند و بهترین وی آنست که خوشبوی باشد و مفصص رزین و اندرون آن حب دقوه کفری
قابض است و نثری که در اندرون این پوست است و آنرا طلع گویند هم عفص است و قوتش مثل قوه قشر است
در جمیع امور غیر منفعتی که در روغنها دارد و بخار طلعش مثل گل کفری است جالینوس گفته در قشر طلع کفری
هست قابضه و تجفیفی در غایت مرتبه زیرا که در قوام جوهر آن اصلا رطوبت نیست   در خواص
آورده که صاحب صداع حار چون پوشی در بندی با سرکه تند و روغن گل ضماد کند شفا یابد شرح مهیه و سایر
احوال ابن جزار گفته نباتی است که با تمام کوبند و شیاف سازند و در اورام حاره استعمال کنند و طبیعت
آن سرد و خشک است در آخر اول و ملین است و بر ابن رضوان گفته عصاره ورق درختی است
شبیه بورق خار در حالتی که تر بود کوبند و شیاف سازند شیخ الرئیس گفته از ارمینیه بجا برند در اختیارات
آورده که بدل آن حضض بود یا شیاف مامیثا   حنین و قسطنطین و اسقف بصری گفته اند چون بیه
با سرکه تند و روغن گل بر سر ضماد کردن نافع است صاحب صداع گرم را شرح مهیه و سایر احوال شیخ الرئیس
در قانون آورده که اطبا شیرخشت فار سوخته است و گویند که بواسطه وزیدن بادهای تند اطراف شاخهای

نبات آن بر همه کر سایه دبا این سبب آتشی افروخته کرده و سوزد و از بیخ سوخته آن طباشیر فراگیرند و در ان
قبضی و دبغی و اندک تحلیل هست و تبریدش اکثرست و تغلیظش من مراره قلیل و تخفیفش بسبب قبض و تحلیل
و او مرکب القوی است مثل گل سرخ و نافعست در توحش و فم و مانع است از تخبن صفرا بمعده و در ادویه
قلبیه آورده که در افزایه حاره معتبر است در درجه دوم و در افزاچه بارده آنرا تعدیل نمایند بزعفران و با آن مانند
که بسبب آن تقویه و تفریح قلب نماید که محدث نورانیه و ستانذ است در جوهر روح و قوه قابضه درین امر
معین اوست صاحب جامع نقل از ماسرجویه کرده که طباشیر چیزیست که در جوف قنا هندی می باشد
و در حرف قاف گفته قنا هندی خیار شنبر است و نقل از علی بن محمد کرده که خاکستر بیخ قنا هندی است
و از جمیع سواحل هند آورند و اکثر از موضعی است که آنرا سندابور گویند و فلفل سیاه از انجا خیزد و نقل از هند
کرده که بهترین وی آنست که سفید تر باشد و مستدیر بشکل فلوس که نزه معقدها در اندرون قصبه بود و مقوی
اعضایی است که بسبب حرارة ضعیف شده باشد و گاهی در وقت گرانی مغشوش سازند با استخوان سوخته
سر گوسفند و قیمه یک من از ان در جای خود ... درم است تا هشت درم شیخ الرئیس و مسیح دمشقی
گفته اند طبیعه آن بارد است در دوم و یابس در سوم و نیکوست در احتراق صفرا و در منهاج آورده که بهترین
وی آنست که سبک باشد و سفید و زود متفرک شود و سحق یابد و مقدار ما خود از ان نیم درم است اسحق گفته
مضرات بریه و مصلح آن کلابست و گفته اند مصطکی و انیسون و بدل آن عصاره لحیة التیس است و گفته اند
سه وزن آن مغز تخم خیار زه و چهار وزن آن بزر قطونا و گفته اند بدل آن نیم وزن آن کافورست و گفته اند
بوزن آن گل مختوم و بوزن آن عصاره لحیة التیس گفته اند کاغذ مصری سوخته و گفته اند بوزن آن
تخم کاشنی و نیم وزن آن صندل در جامع بغدادی آورده که بعضی گفته اند طباشیر چیزیست که در جوف قنا
کهن یافت شود و بهترین آنست که نزه معقدها بود و بعضی گفته اند حراقه قناست و بهترین وی آنست که
بغایت سفید بود و قطعه قطعه مستدیر مثل و تقویه کند عضوی را که از حرارة ضعیف شده باشد چون بپاشند
و بر ظاهر طلا سازند در تقویم الادویه آورده که شربتی از ان یکدرم است و آنرا بفارسی تباشیر گویند و برومی
بطوسقولون و بسریانی و یونانی مشهورست   تعلیمی گفته و در خواص آورده که صاحب صداع حار
اگر اصل بروح را بکوبد و بر سر ضماد نماید فایده یابد بشرح مهمه بسیار احوال دیسقوریدوس گفته بروح
دو صنفست یکی معروف باشد رنگش مایل بسیاهی آنرا بروفس گویند یعنی خنثی بسبب آنکه ورق آن مشابه

ورق کاهوست اندکی باریکتر و کوچکتر و این صنف نرم و بدبوی و ثقیل الرایحه باشد و بروی زمین منبسط
و ثمره که آنرا لفاح گویند شبیه است بغبیرا و خوشبوی و حبش مشابه حب امرود و او را اصول با
دو یا سه بعضی ببعضی متصل ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و پوستی غلیظ و این صنف را ساقی نباشد
و صنفی دیگر معروف بذکر رنگش سفید و آنرا موریون گویند و ورق وی شبیه است بورق سلق در شکل
و رنگ و مقدار لفاح این صنف ضعف لفاح صنف اول بود زعفرانی و خوشبوی و ثقیل الرایحه رعاة و شبانان
آنرا خورند و اندک سباتی ایشانرا عارض شود و اصل این صنف مانند اصل صنف اولست قدری بزرگتر و غلیظتر
و این صنف را هم ساقی نیست و گاهی عصاره از قشر اصل این صنف گیرند در وقتی که طری و تازه بود و باین
طریق که آنرا کوبند و آبش گیرند و سحق کنند آن مقدار که ثخین شود و در ظرف سفالی نگاه دارند و گاهی عصاره
از لفاح این صنف هم گیرند همچنان که از پوست اصل لیکن عصاره لفاح ضعیفتر است و گاهی قشر اصل را
در رشته کشیده آویزند جالینوس گفته قوه برودة این نبات در درجه سوم است و مع هذا اندک حرارتی
دارد و در لفاح او رطوبتی هم هست و از این جهه محدث سبات است و اما پوست اصل بروح در غایت
قوة است و با وجود تبرید تخفیف هم کند و قشر اصل ز پوست ضعیفتر است دیسقوریدوس گفته گاهی شرابی
از پوست اصل آن مهیا سازند بآنکه بپزند باین طریق که فرا گیرند از شراب حلو مقدار یک مطریطس و مقدار سه
از پوست اصل در ان اندازند و کسی که محتاج بآن شود که عضوی از او ببرند و محل ببرین داغ کنند چون
مقدار سه قوانوس از ان بیاشامد احساس الم نکند و اما لفاح این اصل اگر بخورند یا ببویند موجب سبات
شود و اگر در عصاره آن سبب گفته و گاهی استخراج دهنه وی باین طریق نمایند که گوهای مستدیر
در زمین کنند و رطوبتی که از ان روان شود در انجا مجتمع سازند و عصاره اقوی است از دهن و بعضی گفته اند
اگر اصل بروح با عاج بپزند شش ساعت آنرا نرم سازد چون موم و از هم بعضی آنست که صنفی دیگر از موریون
در اکثر ظلیله و مغارها روید و ورق این صنف سفیدست و شبیه است بورق بروح اندکی کوچکتر و طول
ورقش نزدیک یک وجب است و رنگش سفید و اصل این صنف نرم است و سفید و طولش بیشتر از
یک وجب و در غلظ انگشت ابهام و بعضی گفته اند اگر از این اصل کسی مقدار یک جمی با شراب بیاشامد
یا با سویق یا نان یا طعامی پخته بخورد او را سبات عارض شود و بماند درین سبات بحالی که پیش از
آشامیدن و خوردن بران حال بوده باشد و قریب به ساعت یا چهار ساعت هیچ چیز ادراک احساس نکند

واطبا در وقتی که اراده قطع عضوی و داغ کردن آن دارند این اصل استعمال نمایند و بعضی گفته اند
این اصل را اگر با عنب الثعلب مشهور بعنی بخورند پادزهر آنست بولس گفته این نوع از یبروح ثمری ندارد
شیخ الرئیس گفته من برانم که طبیعت لفاح بارد است تا درجه سوم و رطب است مسیح گفته لفاح بارد است
در دوم رطوبتی فضلی یافت شود که نافع باشد در سهر و موافق است صفراوی مزاج را و بوییدن آن نه
خوردن رازی گفته لفاح بارد است و مشتمل بر رطوبات او زنند و اگر بخورند غشیان وقی آورد و بسیار
باشد که بکشد و در حاوی گیرآورده که بعضی از طبیبان پیر بغداد خبر داد که جاریه یخ عدد لفاح خورد
و بیخود شد و بغایت سرخ و افروخته گشت و آب برف چندان بر سر او ریختند که افاقه حاصل کرد و من شاهد
کدام زنی که اصل آن را از برای سمنه آشامیده و سرخ و افروخته گشت که چون کسی که شراب خورده باشد
یا از حمام بیرون آمده باشد ابن ماسویه گفته لفاح مسکن صداعی است که متولد از خون گرم و مره سودا باشد
و مخدر است اگر بخورند و بو بیند ما سرجویه گفته اگر بسیار خوردن آن اختناق و حمره وجه و ذهاب عقل عارض شود
در جامع آورده که شابیرج لفاح است و اکثار در آن کشنده بود و رازی در کتاب ابدال آورده که بدل شابیرج وزن
آن بزرالبنج است واما یبروح الصنم واما سراج القطرب که بندیتی در کتاب ارشاد آورده که اسم یبروح الوفا
داست و شجرة الصنم گویند و این شجره سید بایع سبعه است و زعم هرمس آنست که یبروح الوفا و شجره
بن داود علیهما السلام است و قطعه از ان درخت خفی خاتم آن حضرت بود که بسبب آن عجایب معجزات و غرایب
و بدایع مصنوعات الهی انو بظهور میرسید و بتاثیر آن نفوس و ارواح مرده از انس و جن مطیع و مسخر وی بودند
و اسکندر ذوالقرنین هم تبرک از شرق تا غرب بذریعه پرتو اشراق آن میشود هرمس گفته این شجره از میان
اشجار مبارکت و نافع از هر بلا که آدمی بنا و با آن مبتلا شود از جن و جنون و وسواس و دوار و سردا است
که او را عارض گردد از فالج و لقوه و صرع و جذام و نسیان و فساد عقل و امثال آن و اصل این شجره در روی
زمین بصورة صنمی است ایستاده صاحب دو دست و دو پای و سایر اعضا و شاخ و برگ آن که بر بالای
زمین است از میان سر آن برآمده و صورة ورق آن مشابه ورق علیق است و بدستور علیق بهر درختی که
نزدیک وی است بالا میرود و ثمره اش سرخ رنگ و خوشبوی شبیه ببوی عسل لبنی این نبات چشمه ها و کوه ها
و میان دره ها روید و زعم ایشان آنست که قطع آن بغایت صعبست از ان جهت که در بدوام احکام اختیار
وقت قطع لازم و محتوم دانسته اند و گفته اند عازم قطع آن نشود تا وقتی که مریخ مسعود باشد و مستقیم و در یکی

از

از خانهای خود و بهتر آنکه در حمل باشد که بیت اعلی است یا در شرف باشد که بیت و چهارم جدی است یا در یکی
از مثلثات بود یا در حدی از حدود که دران قوی التعل باشد و اجتناب واجب است از قصد کندن آن در حالتی
که مریخ هابط باشد یا راجع یا متحیر از برای رجوع یا در خانه وبال یا محترق و اگر در شرف باشد و مستقیم بود
افضل است و اگر بسعدین ناظر باشد بنظر دوستی اما سعادت بیشتر دهد و سزاوار آنست که حال قمر را
رعایت نماید و وقتی که اهتمام بکندن آن کند باید که قمر مقارن مریخ باشد یا در یک برج باشند و چون بموجب
مسطور اختیار وقت نماید در صبح روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب بشجره اعاده کند و اصحاب اعمال برانی
برانند که قطع آن ممکن نیست الا بآنکه اطراف آن را از گل خالی سازند و باقی نماند الا ریشه چند باریک
و سگی را که دو روز چیزی نخورده باشد بران بندند و از دور نان بنمایند و بانگ زنند و چون سگ میل
بجانب صاحب کند شجره کنده شود و زعم ایشان آنست که سگ در زمان بمیرد فاما برای من این باب طلب
و کندن آن جایز است و کنده ما باکی نیست و چون کنده شود در خرقه سفید بپیچد و باید که با ریشه و برگ
و ثمر تمام بکنند که منفعت ثمر از اصل بیشتر است و این شجره را فواید و صلاحیت اعمال کثیره غیر طبیعت
و ما آنها را در آخر کتاب در باب ذکر فواید و نکات متفرقه ایراد خواهیم نمود ان شاء الله العزیز صاحب جامع
ابن بیطار گفته سراج القطرب دو داروی بسیار اطلاق کنند یکی آنچه مذکور شد والقول علیه و یکی دیگر دوایی
که بزبان یونانی آنرا اوفیوس گویند و آن معروف و مشهور است بحدقی و من آنرا در حرف الف ذکر کرده ام
و زعم رازی در حاوی آنست که آن نباتی است که بزبان یونانی آنرا لوسیا خیوس گویند و من آنرا در حرف لام
آورده ام و در جایی دیگر گفته که دوایی است که بیونانی آنرا لیفیس گویند و آنرا نیز در حرف لام آورده ام غافقی
گفته زعم بعضی از محدثین آنست که آن نباتی است که در میان کتان روید و از ان بلند تر شود بسیار و
فقاح او مانند گل سرخ است و اصلی دارد مثل جوزی که در اندلس جفار کردم آنرا خورند شریف اندلسی گفته وجه
تسمیه سراج القطرب آنست که قطرب نام جانوری است که در شب چنان نماید که گویا شعله آتش است
و پوست چوب این نبات در وقتی که تر است در شب تاریک چنان نماید که آتش و چون خشک شود چنین
نباشد و اگر در خرقه تر کرده بچند روز رطوبه پیدا کند همان اثر باز ظاهر شود و در طب بجا این ظاهر ساخته اند
و مرا نظیر این چیزی اتفاق افتاده روزی در حضور من درخت سروی قطع نمودند و ریشهای آنرا بیرون
آوردند من ریشه گرفتم و بجانب منزل آمدم و آنرا در گوشه انداختم در اثنای شب بیدار شدم روشنی از گوشه

91 تر آیی شد تفحص نمودم یافتم که نور ازان ریشه سر و ساق میکرده و تار طوبته داشت همه شب این اثر ازان ظاهر
میشد و این غریبست و مجرب شیخ الرئیس گفته سراج اصل لفاح بری است و آن را اهل هر لفاح بزرگست
و شبیه بصورة آدم و ازین جهة آنرا بروح گویند جه بروح اسم صنم چینیها است یعنی نباتی که در صورة آدم باشد خوا
که معنی این اسم موجود باشد یا غیر موجود و بسیار نامها دلالت کند بر معنیهای غیر موجود و صورة بروح موجود چون جدار
بزرگ اغبر مایل تبخبت مثل قناطر کبر و طبیعة وی بارد ست و یابس در سیوم و ظن بعضی آنست که وی اندک حرارتی
هست و اصل آن در عمل قوی است تخفیف کند و پوست آن در عمل ضعیف است و ورق آن تر و خشک هر دو استعمال
کنند و فایده وی در نفس لفاح رطوبتی هست و خاصیة آن تخدیرست و او را معده باشد و عصاره باشد و عصارهٔ
اقوی است از وی و معده و اگر کسی خواهد که عضوی از بدن خود ببرد مقدار سه ابولوسات ازان در شراب بیاشامد
تا سبات کند و بعضی گفته اند که علاج را با اصل آن بپزند و بمدت شش ساعت آنرا نرم گردانند و مثل القیاد
و سراج القطرب نباتی است نزدیک بزوفا و مستعمل ازان تخم است و طبیعة وی گرم است در اخر اول
و خشک در آخر دوم و منضج است و بعضی بران غالب قطع نزف کند از هر جا که باشد و جراحتها و ریشها
بپساند و در جامع بغدادی آورده که وجه تسمیه سراج القطرب بعضی چنین گفته اند که قطرب نام جانوری است
کوچک بسیار حرکت که لایزال بر روی آب برجهد و درین نبات چون در شب افروخته گردد جانوران موانس
آن شوند و بران جمع گردند و بدین سبب سراج القطرب گویند در تقویم الادویه در حرف یا آورده که یبروح اصل
لفاح بری است شبیه بصورت آدم و طبیعة آن سرد و خشک در دوم بقول بولس و فایده بیخ وی در معجون
اسهال بلغم و مره صفرا است و مضرة وی آنست که سبات و سدر آورد و اصلاح آن بمعجون اطریفل کنند
و شربتی ازان در دوم تعیین کرده و گفته اسم آن بفارسی ابرو طلبست و بسریانی یبروح و برومی اوتروغوریس
و بیونانی مندغورس و در حرف سین آورده که سراج القطرب نباتی است مشابه بزوفا و جرم تخم آنست و طبیعة
آن گرم است در اول و خشک در دوم و فایده وی آنست که قطع نزف دم کند و منع نفث و نافع باشد
در بیخ و مضرة وی آنست که صداع آورد و مصلح آن کل است و نیل فر و مقدار شربتی ازان مثقالی است و آنرا
بفارسی خرم کیا گویند و بسریانی شر و سا و برومی کوخنوس و بیونانی قطوخیا و لفاح مخدر حواس است و موجب
سبات و مصلح وی عسل است و انیسون و شربتی ازان نیم درم است و آنرا بفارسی مهر گیاه گویند و بسریانی
سروحی و برومی مندراغورس و بیونانی اوسطوس و بعضی از احوال لفاح بعد ازین مذکور خواهد شد

92 رازی گفته و در خواص آورده که تعلق آن صداع گرم را تسکین کند بواسطه خلیط کار سرج هیئة و بسیار اموال
جالینوس گفته طعم سپستان قابض است لیکن قبض وی از قبض زعرور کمترست و ازین جهة حبس شکم
کمتر از زعرور کند ابن ماسویه گفته بارد است در وسط اول و یابس است در اخر دوم غذا اندک دهد و بطیع
معده بود و سویقی که ازان فرا گیرند همان عمل کند اگر با قند ممزوج نباشد ابن ماسه گفته خاصه اوست
قمع حدة صفرا ای که بیطن و امعا برزد رازی در حاوی آورده که بسیار نافع است در صداع تیمی
در کتاب مرشد آورده که شکوفه درخت آنرا قوتی عظیم است در شهوة زنان الکیمتن و نقل کرده که خبری
مرا خبر داد که در بلده از بلاد مشرق درخت غبیرا بسیارست و در ایام بهار که شکوفه این درخت بسته شود
زنانرا از استشمام روایح آن حال حالتی عارض شود که بسیار از بعضی از اوقات و کار ایشان اگرنه
شده ضرب شوهران باشد بفضیحت انجامد و اگر کسی که پوشاخی از درخت غبیرا که برگ و شکوفه بسیار داشته
باشد و ازان اکلیلی سازد و بر سر نهد فرحی عظیم کند و در نفس خود طربی و سروری بر کمال یابد شیخ الرئیس
گفته بارد است در اول اول و یابس است در آخر دوم و جیش تام سیلانها کند در منهاج آورده که بهترین
وی آنست که کثیر اللحم باشد و موافق مزاج اطفالست و معدل طبع ایشان در وقتی که شیر خورند
و مضرت بمعده و معص و مصلح آن فانیدست در جامع بغدادی آورده که غبیرا درختی است معروف
بزرگ در عظم نزدیک بزیتون و غیرا ازان جهة نام کرده اند که برگ آنرا غبرة تمام هست و ثمرة وی
شبیه است بعناب و بهترین آنست که فربه باشد و صادق الحمرة و آنکه بزرست طبیعة بندد و درخت
آن دو صنفست صنفی نر و غیر مثمر و صنفی ماده و مثمر و مصلح ثمرهٔ وی در مضرة معص شکرست و فایده
او را زود منحدر سازد در تقویم الادویه آورده که بطی الاستحالات و مصلح آن عسل است و انیسون
و شربتی ازان قدر کفایة و آنرا بفارسی سنجد گویند و بسریانی زه زقا و برومی زرقون و بیونانی
بالیوروس مؤلف اصل کتاب گفته لعاب آن با آب سرد ضماد کردن مسکن صداع
حارست سرج مهیه و بسیار احوال در جامع ابن بیطار آورده که سپستان را مخیطا گویند و معنی سپستان
بفارسی اطبا الکلبه است یعنی پستان سگ اسحق بن عمران گفته مخیطا بعربی بقی است و آن درختی است
طول آن بقدر قامت انسان و رنگ پوست آن مایل بسفیدی و برگش بزرگ و مدور و خوشها بار
آورد و طعم عنب وی شیرین است و در داخل آن رطوبتی است لزج سفید که منعقد شود و مستقد کرده در حکیم

[illegible] … سپستان … چهار … (marginal note, partly illegible)

شل حب زیتون جمع کنند و خشک سازند تا سوز شود و استعمال نمایند و طبیعت آن متوسط است میان حرارة
و برودة مسیح گفته قلیل الغذا است طبری گفته شبیه است بعناب در قوة و در قبض پست در جامع آورده
که در ادویه مسهله داخل سازند شیخ الرئیس گفته معتدل است و لین بطن در منهاج آورده که بهترین وی آنست
که تازه و صمغی باشد و طبیعت آن معتدل است و گویند بارد و بعضی گفته اند حار رطب و لین حلق است و سینه
و بطن و مولد بلغم و غذا اندک دهد و مقدار ماخوذ از آن سی عدد است و گفته اند مضرست بکبد و مصلح آنست
ماء العناب در تقویم الادویه نقل از ذو جانکرده که سرد و ترست و بسیار خوردن آن مضرست بکبد و مصلح
آن شراب صندل سپیدست و مقدار شربت آن سی دانه و اسم آن بفارسی معروفست و بسریانی حماد کبارا
و برومی کیاسولی و بیونانی فانیسطرون   مولف اصل کتاب گفته گلی است که گرد آن زرد است
و دیگری سرخ ابن رضوان و غافقی و ابن ماسه و مالقی گفته اند عصاره آن ضماد کردن مسکن صداع گرم است
شرح بهیه و سایر احوال در جامع بغدادی آورده که در دو الخار نیز گویند و آن گل خطمی است در جامع ابن بیطار
آورده که رازی در صداع حار وی ذکر کرده که آن نبات است شریف نقل از ابن وحشی کرده که نبات وی است خوشبوی
ورق آن مدور و غلیظ و بران و بر شاخهای آن اندک زغبی باشد مسیح گفته رنگ نبات زرد است و رنگ گل وی
سرخ مشابه گل خطمی لیکن شبیه بکاسه عمیق است و این درخت در زمین بابل می باشد و بسیار بلند نشود بلکه
بقدر قامت آدم شود و نوعی دیگر از این درخت هست که برگ آن باریکترست و رنگ گل آن سفید و سرخ و
خوشبوست و گل سرد و گرم و خشک است ابن ماسویه گفته در دو الخار گلی است اندرون وی سرخ و بیرون وی زرد
و مزاج آن سرد و خشک است ابن رضوان گفته مقوی اعضاست و مسکن لهیب که در سر پیدا شود و از
بخارات گرم و آب آن نافع است در صداع گرم در منهاج آورده که در دو الخیر گرم و خشک است در درجه اول
در تقویم الادویه نقل از بقراط کرده که گرم و خشک است باعتدال و در تحلیل است و تلطیف و اندکی تقوی
و تقویت دماغ کند بسیار و تحلیل ریاح از احشا نماید   ارساسیس و اسحق بن حنین گفته اند چون
با سرکه بپزند و بر سر ضماد نمایند صداع گرم را ساکن سازد مسیح بهیه و سایر احوال در جامع آورده که این نباتی است
مشهور در اندلس و بیشتر در کوهی و زمینی روید که خاک آن گرم باشد و در اسکندریه در موضعها بسیار کارند
و از جمله ریاحین است و دیسقوریدوس و جالینوس اکلیل الملک را ذکر کرده اند ابن غافقی گفته اکلیل الجبل
نباتی است خوش بوی معروف نزد مردم و از جمله نباتهای کوهی است و بلند شود و بیشتر از یک ذراع و ورقش

دراز و باریک بود چون برگ چشم لیکن متکاثف باشد و رنگ آن سبزی است مایل بسیاهی و چوب وی
صلب و گل وی در میان ورق باریک کبود و مایل بسفیدی و او را ثمری است صلب که چون خشک شود گرده
گرده و بزری سیاه باریکتر از خردل از وی بریزد و در طعم ورق آن حرافتی و مرارتی و قبضی باشد و طبیعت
آن گرم و خشک است در سوم و صیادان در بلده اندلس چون حیوانات صید کنند جوف آنرا خالی سازند
و از این نبات پر نمایند تا بسرعت متعفن نشود و کرم در آن نیفتد   مالقی و ابن ماجه و ابن وافد
و سفیان گفته اند عصاره آنرا چون در سر گرم طلا کنند صاحب صداع حار بر سر ضماد نماید فایده یابد مسیح
بهیات و سایر حالات مذکور شد   مولف اصل کتاب گفته که غرب صفصاف است
ارساسیس گفته اگر مقدار ده درم از عصاره ورق و اطراف تازه آن بپاشند صداع گرم را ساکن سازد
ابن سمجون و عبداللطیف و تمیمی و ابن جبل گفته اند بوییدن ورق و اطراف تازه آن مسکن است ابن جزله
گفته با آب نیلوفر بکار نیدره آشامیدن صداع گرم را تسکین کند شرح بهیه و سایر احوال دیسقوریدوس
گفته غرب درختی است معروف و قوة ثمره و ورق و قشر و عصاره آن همه قابض است جالینوس گفته
بعضی صمغ آنرا بزغ مشروط در ابتداء ظهور برگ بیرون آرند و در مرضهای بسیار استعمال نمایند بسبب جلا
و تلطیف و خاکستر برگ آن استعمال کنند در مرضی که محتاج باشد بتجفیف بسیار و قوة پوست مثل قوة برگ
و ثمره است قدری خشک تر مثل باقی پستها ابن ماسه گفته برگ غرب اگر بپاشند مورث عقم است
در جامع ابن بیطار آورده که گاهی چوب غرب تکمی سفید تنگ بندد و از الطلح الغرب گویند و بدستور بورق
و تکمهای دیگر استعمال کنند شیخ الرئیس گفته در غرب عفوصتی هست و بورقی که بر چوب آن بندد بهترین و قویتر
و گل آن و برگ آن و عصاره که از مرو و گیرند تجفیف کند بی لذع در منهاج آورده که غرب سرد و تر است
و خشک است و حقیقة غرب صفصاف در بیان مبهة خلاف بین خواهد شد انشاء الله تعالی در اختیارات آورده
که درختی است که آنرا اطا گویند و بشیرازی وزک خوانند در تقویم الادویه آورده که غرب بسبب تجفیف
مورث حکاکات و مصلح آن جلابست و لعاب بزر قطونا و شربتی از آن یکدرم و نیم است و غرب را
بفارسی بید گویند و بسریانی غزما و برومی ایلطا و بیونانی مشهورست   ابن بطلان و ابن وافد
گفته اند صندل مقاصری و سفید و سرخ با گلاب و اندکی سرکه ضماد کردن مسکن صداع گرم است ابن جبل
گفته نافع است شرابا و ضمادا اسحق بن عمران و مالقی گفته اند صندل چهار درم از روت ده درم بگلاب بشسته

ضماد نمایند ابو الصلت گفته صندل با گلاب و اندکی کافور بر پیشانی ضماد کردن نافع است شرح موجز سیاه
احوال اسحق بن عمران گفته صندل چوبی است که از چین آورند و سه صنف است سفید و زرد و سرخ و چون
استعمال کنند موافق مزاجهای محرورین است و طبیعت آن سرد است در سوم و خشک است در دوم و اگر
با گلاب اندکی کافور برسرشند و بر شقیقها طلا نمایند فایده دهد در صداع گرم و اگر مخلوط سازند با یک جزو
صندل نیم جزو از زروت و با سفیده تخم مرغ برسرشند و بر شقیقها چسبانند فایده دهد در صداع گرم
و اگر در حمام با نوره در بدن مالند بوی نوره ببرد و صندل سرخ سردتر است از سفید و صندل زرد چرب
بهتر است از همه و بعد از آن زرد خشک و بعد از آن سرخ و سرخ خشک تر است از زرد و سفید سرد است
در دوم بقراط گفته اگر با آب کاشنی بر پیشانی و شقیقها طلا کنند در صداع حار و شقیقه حار نفعی عظیم
دهد شریف گفته برودة صندل سرخ بیشتر است از باقی صنفها شیخ الرئیس در قانون گفته جالینوس
و ابن ماسویه برآنند که صندل سرخ قوی تر است و بعضی گفته اند سفید قوی تر است و طبیعت صندل
سرد است در آخر دوم تا سوم و خشک است در دوم و خاصه آن منع تحلب فضولات خصوص صندل
سرخ و در ادویه قلبیه آورده که سفید سردتر است و پوستش از صندل سرخ کمتر است زیرا که پوسته سفید در
اول دوم است و پوسته سرخ در آخر دوم و صندل صلاحیة کوفتن و مالیدن و با آسیا خورد کردن
ندارد و بالخاصیه مفرح است و مقوی دل و عطریت و قبض و لطف لطیف که در اوست اعانه او
کند درین خاصیت و در مزاجهای گرم بسبب برودة تقویه کند در جامع بغدادی آورده که بهترین اصناف آن
ابیض دسم است که خوش بوی باشد و برودة در سفید بیشتر است و پوسته در سرخ و گفته اند سرخ سردتر است
از همه و تجربه برخلاف این گواهی دهد و مقدار مستعمل از سرخ و سفید تا یک مثقال است و بعضی گفته اند
مضر است با واز و مصلح آن نبات است و سرد و صنف مضعف باه است بغایة در منهاج آورده
که صندل سفید بهترین وی مقاصری است و گفته اند از صندل سرخ قوی تر است و گفته اند ضعیف تر است
و طبیعت صندل گرم است در آخر دوم و گفته اند در سوم و خشک است در دوم و اگر بسایند بواسطه سائیدن
اندک حرارتی پیدا کند چنانکه در آرد و صندل مضر است با واز و مصلح آن نبات و جلاب و صندل
سرخ سرد و خشک در دوم و گفته اند سردتر است از سفید در تقویم الادویه آورده که اکثار آن
مجفف است و اصلاحش بروغن بادام و جلاب کنند و شربتی دو درم تعیین کرده و گفته آنرا بفارسی

صدن گویند و بسریانی صندراب و برومی طورطاو بیونانی دسدسلون   ابن بطلان و ابن سمجون
و رازی و تفلیسی ما تقی و ابن لدوزه ابو الصلت گفته اند عصاره ورق و خیوط و اطراف تازه درخت انگور
نافع است صاحب صداع گرم را خواه همه با هم استعمال نماید و خواه هر یک علحده غافقی و مسیحی ابن حوله
گفته اند عصاره لف انگور نافع است خواه بیاشامد و خواه ضماد سازد ابن بطلان و رازی و یحیی بن سعید
و شریف و مهندس و ابن ماسویه گفته اند و در اقناع آورده که عصاره برگ رز ضماد کردن تسکین صداع
گرم کند شرح مجمع سیاه احوال جالینوس گفته قوة رز بستانی ضعیف تر است از قوة رز بری شیخ الرئیس
در قانون نقل از دیسقوریدوس کرده که شاخهای رز صحرایی دراز و کوتاه دراز شود مثل رز بستانی و رز بری
شوکی است و ورقش شبیه به ورق عنب الثعلب بستانی قدری پهن تر و خوشه کند پر از انگور مدور که در
وقت پختن سرخ شود و فروع درخت رز در ابتداء نشو و نما با نمک خورند و خاکستر شاخهای آن در ادویه
کاویه داخل سازند و روغن کرم مثل روغن گل است الا در اطلاق و روغن عصیر مسکن است و منضج
و بهار درخت رز بری را قبض تمام هست دیسقوریدوس گفته رز صحرایی دو صنف است صنفی بهار نمی
ورند یعنی و صنفی دانهای کوچک بار آورد و در آخر سیاه شود و دوای قبضی باشد و قوة ورق و خیوط و قضبان
صنف بری شبیه است بقوة صنف بستانی و شرابی که از انگور بری گیرند میده است و قابض و نافع
کسی را که فضول معده و امعایش زیاد در جامع بغدادی آورده که کرم اسمی است عربی و مسمی آن دو نوع است بری
و بستانی و عسالیج و ورق سرد و نوع سرد و خشک است و کلای کرم را عسه شود و شبیه بعصی که بر شاخهای
وی بندد و شاخهای تازه از الف الکرم گویند و در اول طلوع مزاجش سرد و خشک باشد در درجه اول و اگر
کسی بعد از طعام قدری از آن مص نماید طعام را از فم معده نفشارد و خفتی که از آن کس یافت شود و کرم
بری شبیه است به بستانی و قوة تمام این درخت قابض است لیکن قوة بهارش در قبض و نفع از باقی اجزا
بیشتر است و اگر بهار کرم را در سایه خشک کنند و در ظرف گلینی با عرقی یا سرکه و روغن گل مخلوط سازند و بر پیشانی ضماد کنند
صداع را تسکین دهد و ماه‌ها باز کرد اند در تقویم الادویه آورده که درخت انگور سرد و خشک است حلق را
خشن سازد و کثیرا و صمغ عربی اصلاح وی کند و شربتی از وی عصاره آن سه درم است و آنرا بفارسی رز گویند
و بسریانی کبتا حراو برومی دسدون ایسا ماو بیونانی اوساطون   مؤلف اصل کتاب
گفته اگر با سرکه و گلاب بر روی سنگ سرتراشی بسایند و اندرون بینی را بآن بپالایند صداع گرم را تسکین دهد

ابن المدور وماتلی وابن برکات وابن رضوان وبلغزی گفته اند و مجرب مؤلف کتابست که شاه صینی
محلول بگلاب چون بر شقیقه و پیشانی طلا کنند صداع گرم را ساکن سازد شرح ماهیته و سایر احوال ابن رضوان
گفته شاه صینی عصاره نباتی است برده که بطریق لوحها سیاه و تنک ساخته آورند و در منهاج آورده که صینی
گفته اند حضار صینی است که بسر کرم خبر کرده خشک سازند و در جامع بغدادی آورده که شاه صینی اسم دوایی است
که از هند آورند و آن عصاره ایست جامد سیاه منعقد صمغی و طبیعة وی سرد و خشک است و قابض و تقویم
الادویه آورده که مضرت باعصاب و مصلح آن روغن بادام است یا روغن زنبق و مقدار ما خوذ از ان
قدر حاجت و آنرا بفارسی شاه صینی گویند و بسریانی مشهورست و بروی فیندا فیندو و بیونانی سختاییوس
هندس ابن سینا وماتلی وابن صهار بخت ابن خوز گفته اند با سرکه و گلاب و روغن گل ضماد کردن
صاحب صداع گرم را نافع است ابن المدور گفته چون با سرکه بجوشانند و بر سر ضماد سازند فایده دهد
ابن ماسویه و ابن سینا گفته اند بزر قطونا بر سر ضماد کردن نافع است ابن جمیل گفته با سرکه و روغن گل
آشامیدن و ضماد کردن مسکن است شرح ماهیته و سایر احوال گذشت   یابس ابن المدور و تلاشی
گفته اند و در اقناع آورده که سه درم گشنیز خشک با سه درم قند مسحوق بخورد که مفیدست   مسیحی ماتلی گفته اند
گشنیز خشک صاحب صداع گرم را نافع است   خضرا ابن بطلان و ابن جمیل ابن صهار بخت ابن المدور
گفته اند عصاره گشنیز تازه سبز بر سر ضماد کردن مسکن صداع گرم است   یابس یعنی بزر کزبره
جالینوس و رازی گفته اند چون بکوبند و با مثل آن قند سفید مسحوق بخورند نافع است شرح ماهیته و سایر
احوال دیسقوریدوس گفته و درون او دوا قوتی هست که تبرید کند و از این جهة اگر با سویق جو یا نان ضماد
کنند حمره و نمله را به سازد و اگر با عسل و زیت ضماد نمایند شقاقها از شری و ورم خنثین گرم و نار فارسی
و اگر با آرد باقلی طلا سازند خنازیر او خراجات را تحلیل کند او جمیع را سبب گفته کزبره سرد است در آخر سوم
و مخدرست و مورث غم و غشی و کزبره سمی است که حمره آورد جالینوس گفته دیسقوریدوس درین حکم مصیب
زیرا که کزبره مرکبست از قوتهای متضاده و غالب در وی جوهره لطیفه است و مایه فاتره و اندک عفص
دارد و بسبب این قوتها جمیع این افعال متضاده که دیسقوریدوس گفته ازو صادر شود نه آنکه منشاء آن
تبریدست بلکه بسبب یکی دیگر گشنیز والا کویم عضوی که حمره عارض آن شود و بعد از ان سبز و سیاه و
سرد گردد درین وقت محتاج به دوایی است که استفراغ کند و تحلیل نماید خلطی را که در وی رسوخ یافته چنانچه

و اطبای هجان به تبرید مشغول شوند و بسیار استعمال نمایند با دویه مخدره و مدعی آنکه ما دوای حمره کنند و چنین نیست
از برای آنکه ورم گاهی که بسبب غلیان دم و افراط حرارت ساکن باید لایق نیست که درین وقت آنرا حمره
نام کنند و اگر تغیر اسم نمایند و هجان حمره گویند و غذغه کنند که ادویه الخلاط دوائی سرد است چنانچه
دیسقوریدوس گمان کرده در کزبره که بارد است بدلیل آنکه با سویق ضماد کردن شفا دهد از حمره زیرا که کزبره
با سویق شفا دهد از حمره فاسده و بارد شده و اختلاط یافته نه از حمره خالصه و حمره خالصه آنست که عارض
شود نزد استیلای عضو از ماده حرارت و از اینجه دیسقوریدوس گفته که گشنیز تحلیل خنازیر است نتوان دانست
که بارد نیست چه هیچ دوای سرد در تحلیل خنازیر دوائی نیست شیخ الرئیس در قانون آورده که جالینوس گفته
قوه کزبره مرکبست و غالب از ان ارضیه مره است و مایه فاتره و در وی اندک عفوصتی هست از قبیل من
برای آنکه مائیه در کزبره سرد است البته نه فاتر مگر آنکه فتور بسبب جوهری لطیف حار باشد که مخالط او شود
و چنین گفته جالینوس نفی برودت از کزبره کرده معانده دیسقوریدوس و من بتکلیم روفس و اکاغانیس
و دیگران گواهی داده اند برودت آن و کزبره سردست در آخر اول یا دوم و خشک است در دوم و ابوجریج
بران رفته که سردست در سوم و من برانم که کزبره یابسه مائیت باندک تسخینی و نزد جالینوس جمیع مائیت
تسخین گویا موجب این جوهر لطیفست که تحلیل و دور و نزد آشامیدن آن باقی نماند و الا اکثر ره عصاره
آن بسبب تبرید گشنیزی بود و جالینوس گفته چون تحلیل خنازیر کند بلکه نه سرد باشد و گفته موجب شفا
نیست در حمره که حمره که سرد شده باشد یا مخالط سودا یا بلغم بوده و در جواب او میتوان گفت که بالخاصیه تحلیل
خنازیر کند یا آنکه در وی جوهری هست لطیف غواص که نفوذ کند و تحلیل نماید و جوهری بارد غوص کند و مزاج
فعل او نشود و در رساله شیخ آورده که در کزبره جوهری هست لطیف حار متقوی قلب و این جوهر زود
بدل رسد و تقویه نماید و جوهری دیگر هست کثیف بارد ارضی که مخدر شود و باعضای نخیله و فایده دهد در جمیع
و ترد احشا و اهل تجربه بتحقیق دانسته اند و دیسقوریدوس گواهی داده که گشنیز تازه با سویق جو تحلیل خنازیر
کند و سبب آنست که بواسطه حرارت غریزی جوهر لطیف ازو جدا شود و غوص کند و بماده خنازیر رسد و جوهر
غلیظ در بیرون ماند و مزاج جوهر محلل نشود و بسبب کثیف در ادویه قلبیه گفته کزبره یابسه بالخاصیه مقوی
و مفرح قلب است خصوص در مزاج گرم و عطریه و قبض معین اوست و مخفی نماند که چون دیسقوریدوس
مدعی است و جالینوس فی الحقیقه مانع سخن شیخ در اثبات تبرید محل منع و بحث است و خنازیر



کفته گشنیز تازه نافع است در هیجان مره صفرا اگر بیاشامند اسکندر گفته مانع بخار شود و نگذارد که بالا رود
و از این جهة در طعام صاحب صرعی که از بخار معده باشد داخل سازند حنین در کتاب اغذیه آورده که بقراط
بر آنست که گشنیز تازه گرم است و عاقل بطن رازی گفته در بعضی کتابها آورده که گشنیز منع بخار از سر کند
و در کتاب دفع مضار اغذیه گفته گشنیز تازه طعام را در معده نگاه دارد زمانی طویل و باین سبب اصحاب
زلق امعا و اسهال و کسی که معدهٔ او احاطه بطعام نکند فایده یابند خصوص که با سرکه و سماق خورند و اما گشنیز
خشک آن مقدار طعام را در معده نگاه دارد که نیک هضم شود و از این جهة مناسب است که در طعام کسی
که طعام را نیکو [illegible] کند بسیار داخل سازند و کسی که صاحب ربو باشد با گشنیز ادویه سخنه لطفه جمع نماید و صاحب
بلادة و مرضهای سرد دماغی گشنیز بسیار نخورد و اگر خورد با توابل لطفه سخنه جمع سازند غافقی گفته قول متاخرین
در آنکه گشنیز در مرتبه افیون و شوکرانست کذب و جهل است زیرا که جالینوس مقرر داشته که در ادویه مفرط
شک ممکن نیست چنانچه در برودة افیون و شوکران و حرارة فلفل و عاقرقرحا بلکه شک در ادویه نزدیک
بوسط واقع شود پس اگر گشنیز مفرط التبرید بودی خلاف در آن نشدی پس قول ایشان حجة نباشد خصوص
که بسیاری از دواهای گرم همان عمل گشنیز کند مثل مغزان به عمل گشنیز در کسی که عصارهٔ آن با فراط آشامد
جنونست و فساد ذکر و خواب بسیار روی تواند بود که سبب این امور بخارات ردیه او باشد که بسر رسد
و اگر گشنیز را تجربه کنند در مرض حاد بی ماده که عمل او در فعل دوا مبرد است نه در تبرید اثری چون ظاهر نشود
و گشنیز بری که [illegible] می باشد و آن شبیه است بگشنیز بستانی در تخم و در بوی و برگ وی باریکتر است و تخمش
دو دو بهم چسبیده و در فعل و اثر قوی تر از بستانی است و در [illegible] و هیئتش چنتره در کتاب سموم مذکور است
که چهار وقیه از عصیر گشنیز تازه کشنده است دیسقوریدوس گفته شرب این دوا پوشیده نشود زیرا که بوی
گشنیز از تمام بدن شارب وزد و آوازش غلیظ گردد و جنون ظاهر شود و دوا او را عالی دست [illegible] کال
مستان جیش بن حسن گفته گشنیز از جمله بقولی است که قتل است یا بقول و سم است با سموم در منهاج
آورده که مصلح وی سکنجبین سفرجلی است در جامع بغدادی آورده که مرکب القوی است از جزو بارد بسیار
که در وی اندک قبضی هست و از جزو حار لطیف آبی و حکم بر غالبست پس سرد و خشک باشد و از این جهت بسیار
خوردن آن بواسطه تبرید کشنده است و سزاوار آنست که کسی که ربو داشته باشد یا نزله در سینه از آن اجتناب
کند و اگر ضرورة شود در طعام با توابل و ملطفات و مسخنات تناول نماید در تقویم الادویه آورده که مورث

لسان

لسان و فشی است و اصلاح وی بعسل و قرنفل و مصطکی نمایند و مقدار شربة آن یکدرم و نیم تعیین کرده و نقل
از عیسی نموده که سرد است در درجهٔ اول و خشک در دوم و آنرا بفارسی گشنیز گویند و بسریانی کزبرتا و برومی
فیطون و بیونانی بروپاشون ابن بطلان گفته عصاره اطراف تازه آن بر سر ضماد کردن صداع
گرم را به سازد و ابن المدور و تمیمی گفته اند شکوفهٔ آن بوییدن و ضماد کردن نافع است ابن سینا
و سمرقندی و ابن هبل گفته اند عرق بید آشامیدن و بوییدن و ضماد کردن فایده دهد اسحق بن حنین و
رازی گفته اند عصارهٔ ورق آن بر شقیقه و پیشانی ضماد کنند شرح [illegible] بسیار او الغافقی گفته بید
اصناف بسیار دارد و بعضی از آن صفصافست و آن دو صنف است سرخ و سفید ابو حنیفه گفته [illegible]
تسمیه آنست که سیل بعضی از آن آورده و از عقب آن بسیار روید و پیدا شود و تمیمی در کتاب مرشد آورده
که خلاف صنفی از صفصافست و فرق میان ایشان اگرچه در شکل و بساطة اغصان و کیفیة ورق
برابرند آنست که نفاح صفصاف مشابه نفاح خلاف نیست زیرا که خلاف در اواخر ایام ربیع
ثمری آورد و آن قضبانی است باریک که از سرهای شاخها بیرون آید و سرهای این قضبان ازرنگ
ملتبس باشد بزغبی اکن اللون نام الملمس شبیه بکل در نرمی و رنگ مثل سنبلها که در ورق لسان الحمل
و آن زغبی است که بر لسان الحمل میان تضاعیف آنست و این سنبلهای نرم که خلاف بار آورد خوش
بوی و نرم است چون زغب طلع نخل خشک که از سوس آرند و درخت صفصاف این ثمر نیست البته بلکه
صفصاف در این ایام حبی سفید رنگ بار آورد مثل حب جاورس و منتفع به نباشد در معالجهٔ طبی ثمر
این خلاف که وصف کردیم در وقت تازگی جمع سازند و کنجد مقشر را با آن ترتیب کنند مثل بنفشه و روغنش
گیرند و آنرا دهن الخلاف گویند و آن روغنی است خوشبوی و پر فایده و حدود و صل این اصل مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی شیخ الرئیس گفته گاهی ورق آنرا شدخ نمایند و صمغی قوی شدید الجلاء و
لطف بیرون آورند و ورق و قشر بید قابضی است بی لذع و مجففی تام و در [illegible] وی تجفیف هست در
منهاج آورده که خلاف بلخی بهرامج است و طبیعة خلاف سرد و خشک است و مقدار ماخوذ از آب آن
پنج درم است در جامع بغدادی آورده که خلاف اسم عربی است موضوع از برای چوبها که سیل آورد
و از خلاف آن روید یعنی از ناحیهٔ اسفل لیکن اصطلاح بر آن واقع شده که آنرا صفصاف نامند و آن
انواع است و مراد از خلاف در اینجا نوعی است که سفید است و بفارسی آنرا بید مشک گویند و کل این صنف

بهترین و لطیفترین گلها است از جهت عطریه و بدل از همه انفع و طبیعتش معتدلست در حرارة و متوسط
در رطوبت و یبوست و در وی قبضی است پنهان و جمعی گفته اند سرد است و این ظاهرتر است و گل وی
پیش از برگ بیرون آید بشکل سنبلها بغایت نرم و خطهای زرد داشته باشد که بر سر آن نقطهای سیاه
بود و ثمر صفصاف حبی باشد سفید دراز که بر ساق شاخهای آن ظاهر شود و منبر فروع و گلهای او را
عرق گیرند بطریق گلاب و فایده آن تقویه قلب است خواه بپاشانند و خواه ببویند و تقویه احشاء و اعضاء
باطنه کند اگر بپاشانند و بعضی گفته اند مضرت به شراسیف و مصلح آن قند و گلاب است و برگ درخت آن
سرد و خشک است در اول درجه دوم و شطری از احوال بید بلخی در شرح ماهیة به رامج مسطور خواهد شد انشاء الله تعالی
در تقویم الادویه آورده که مضرت به شراسیف و اعصاب و اصلاح آن بادآورد و فانیذ کنند و مقدار [illegible]
از آب آن ده وقیه است و آنرا بفارسی بید گویند و بسریانی شهورست و برومی کیا و بیونانی سفرملوس
خوذ الصفادع هم گویند ابن ماسه و رازی و ابن رضوان و تمیمی گفته اند اگر سرکه تند بر او بپاشند
و بر شقیقه و شانی ضماد نمایند صداع گرم را ساکن کند و فایده عجب دهد شرح ماهیة و سایر احوال دیسقوریدوس
گفته طحلب نهری خضرتی است مشابه عدس در شکل که بر بالای آبها و چشمها باشد و اما طحلب بحری
چیزی است که متکون شود بر سنگها و خزفها که نزدیک بدریا باشد و باریک بود و شبیه بموی و آنرا ساقی نبود
و طبیعت آن قابض است جالینوس گفته مزاج طحلب نهری سرد و تر است در دوم و اما نباتی که بر حجاره متکون
شود و تش مرکبست از جوهر ارضی و جوهر مایی سرد و بارد است و ازین جهت طعم آن قابض است و او
مبرد است و اگر ضمادی از و بسازند فایده دهد در جمیع علتهای حاده شیخ الرئیس گفته طحلب
مشهورست و نهری مرکبست از جزو مایی و جزو ارضی و تقبیض در بحری اشد است و طبیعت طحلب بارد است
و حابس دم از هر جا که رود ما دام که طلا کنند در منهاج آورده که سرد است در سوم و تر است در دوم و جامع
بغدادی آورده که طحلب دو قسم است یکی خیوطی که در اطراف جویها و دریاها شود و در آب ایستاده کم باشد
و قسمی دیگر حب و بعضی از بعضی جدا و یافت نشود الا در آبهای ایستاده و اگر در آب جاری باشد بسبب
گذشتن بر چشمها باشد و گفته اند طحلب اگر در شراب ممزوج با آب اندازند آبها را بخود کشد و آنرا صرف ساده
در تقویم الادویه نقل از ابن جزله کرده که سرد و تر است در دوم و مضرت وی تخدیر عصبها است و مصلح آن روغن
نرجس الجوزی و مقدار مستعمل از وی قدر حاجت و آنرا بفارسی جغدانه گویند و بسریانی طحلبا و برومی بردنیا

و بیونانی اوسیون ابن الجزار و رازی و ابن ماسه و تمیمی و ابن سمجون و عبد اللطیف
و اسحق بن حنین گفته اند اگر صاحب صداع حار عصاره آنرا بر سر ضماد کند تسکین یابد و فایده بخشد
شرح ماهیه و سایر احوال شیخ الرئیس گفته عصا الراعی دو نوع است ذکر و انثی و ذکر اقوی است و در وی قبضی
هست لیکن جزو مایی بسیار دارد و بسبب آنکه مواد منصبه را بسیار ردع کند بعضی گمان برده اند که مجفف است
دیسقوریدوس گفته اما نوع ذکر بستانیست و در هر سال بتازه روید و او را قضبان بسیار باشد باریک
و نرم و سست و مثل شعر بر روی زمین دوده و پهن شود و برگ وی شبیه است ببرگ سداب قدری درازتر
و سست تر و نزد هر ورقی از و بزری است و ازین جهت آنرا ذکر گویند و شکوفه او سفید است و سرخ و ثانی
جالینوس گفته درین نبات جزوی هست قابض لیکن جزو مایی بارد در وی بیشتر است و سرد است در
درجه دوم یا در اول درجه سوم و بواسطه منع و ردع مواد منصبه بعضی گمان برده اند که مجفف است
و نوع ذکر در جمیع فواید و خصال قوی تر است از انثی دیسقوریدوس گفته صنفی که آنرا انثی گویند نباتی است
کوچک و او را یک قضیب است نرم مشابه قصب و عقدهای چند نزدیک بیکدیگر شبیه بورق صنوبر و ورق
وی در طب منتفع به نیست و نزدیک با آبها روید و قوة او قابض است و مبرد و در عمل از صنف اول
ضعیفتر در منهاج آورده که آنرا ابطباط و برساندارو گویند و سرد است در دوم و بعضی گفته اند در سوم
و خشک است و بعضی گفته اند تر است و بهترین آن بستانی است و مقدار ماخوذ از آن ده درم است
و اسحق گفته مضرت بریه و صندل مصلح اوست در جامع بغدادی آورده که شاخ این نبات مشابه
عصای چوبانان است سر آن معطف و کج شده دو نوع است ذکر و انثی و بعضی کبیر و صغیر گویند و ثمنش
نر بزرگتر است از ماده و ورق نر درازتر است و مایل بتدویر و در آبها و شطها و سایه‌ها روید و شکوفه وی
نر ورق بیرون آید در ماده سفید و در صنف نر سرخ و طبیعتش سرد است در سوم و قابض در اول و
گفته اند مضرت به شش و اخر مصلح اوست در تقویم الادویه نقل از اسحق کرده که طبیعة وی سرد است
در دوم و تر است در اول و مضرت به ریه و حوالی آن و مصلحش گلقند است و انیسون و مقدار شربت آن
مثقال نیم وقیه تعیین کرده و گفته آنرا بفارسی برسان دارو گویند و بسریانی ابطباطی و برومی سطاماس
و بیونانی بلمونیون ابن بطلان و ابن ماسه و ابن وافد و سفیان و مالقی گفته اند صاحب صداع
گرم اگر گشنیز را بپاشاند و ضماد سازد فایده یابد شرح ماهیة و سایر احوال دیسقوریدوس گفته طرافاغانا درخت

کثیرا است و او را اصلی است پهن خشبی و بعضی ازان بر روی زمین است و شاخهای بسیار متشعب
ازان بیرون آمده و برگهای کوچک بسیار و خارهای سفید محکم است که برگها آنرا پوشیده باشند و کثیرا از
اصل ظاهر شود و بهترین آنست که صافی باشد و نرم و تنک و پاک و مایل بشیرینی و قوة وی سفری است
و شبیه بقوة صمغ جالینوس گفته قوة کثیرا شبیه است بقوة صمغ مجفف و ملزق و مسوی و شکننده چیزهای حاد
مسیح بن حکم گفته سرد است در دوم و در رطوبات مکابه است منع کند اسحق بن عمران گفته سه صنف است سفید
و سرخ و زرد و جیدش گفته‌اند کثیرا اندک حرارتی و رطوبتی هست که اسهال کند و مصلح ادویه مسهل حاده باشد و دفع
مضرت آن کند و گفته‌اند که ادویه حاره زود آورند بر طبیعة در جامع ابن بیطار آورده که صلاحیة ندارد که بدل
صمغ شود در ادویه اسهال و بدل کثیرا صمغ کرده است باد وق گفته بدل آن مثل آن صمغ عربی است شیخ الرئیس
گفته کثیرا صمغ قتاد است و طبیعتش سرد است و مایل بخشکی و در قوه مثل صمغ است و در تخفیف هم نزدیک او
در منهاج آورده که معین ادویه است در اسهال و مقدار ماخوذ ازان از برای اسهال نیم مثقال است و مزاجش
معتدل است با اندک حرارتی و از صمغ عربی ارطب است اسحق گفته مضر است بسفل و انیسون مصلح اوست
در جامع بغدادی آورده که مقدار مستعمل ازان از یک درم است تا پنج درم در تقویم الادویه آورده که مضر است
بفم معده و مصلح او انیسون و مصطکی است و مقدار شربت آن یکدرم و نیم و نام آن بفارسی شوره است
و بسریانی انقلا و برومی طراغافیا و یونانی درمنون ابن بطلان گفته اگر بکوبند و با سرکه تند
بر سر ضماد کنند فایده دهد صاحب صداع گرم را فایده عجیب شرح مهیه و سایر احوال صاحب جامع گفته
بروآق است دسقوریدوس گفته نباتی است معروف و او را ورقی است شبیه بورق کراث شامی و ساقی
نرم که بر سر آن گلی است سفید و تخمی چند دارد و کوشبیه در شکل بلوط و قوة وی حرفات و سخن جالینوس
گفته انچه منتفع به است ازین دوا همین اصل است مجانچه منتفع به از او ف اصل است و قوة این دوا
جلا دهنده است و تحلیل کننده و خاکسترش تسخین و تخفیف و تلطیف و تحلیل بیشتر کند و باین سبب نفع بخشد
در داء الثعلب شیخ الرئیس گفته گرم و خشک است و بعضی گفته‌اند سرد و تر است جلا دهد و تحلیل کند خصوص
اصل آن و اگر آنرا تسخین کنند سخن شود و محلل و مجفف و قوتش مثل قوة لوف است در منهاج آورده که
بیخ آنرا اشراس گویند و بطلان بیخ نیلوفر دراز است و کرده در جامع بغدادی آورده که در مغرب آنرا بروق
گویند و انکس گفته اصل آن اشراس است غلط کرده و در اختیارات آورده که قول صاحب جامع است

که اشراس نه اصل الخنثی است و سهو کرده قول صاحب منهاج و صاحب تقویم درین معتبر است و اشراس
بفارسی سریش گویند در تقویم الادویه آورده که حنین گوید طبیعة آن گرم و خشک است و اسحق گوید سرد است
و اکثار آن مورث مرارت و مصلح آن آب ترمندی است با غوره و مقدار شربة آن یکدرم و آنرا
بفارسی گیاه سریش خوانند و بسریانی غیرونی و برومی قلوطین و یونانی فوراسا بختشوع
و ابن سهل رازی و ابن جریح و محمد بن الحسین گفته‌اند عصاره آن با سرکه تند بر سر ضماد کردن صاحب
صداع گرم را فایده دهد ابن سمجون و عبد اللطیف و جبریل ابن بختشوع و ابن الصوری گفته‌اند اگر بآن روغن
گل مخلوط سازند هم فایده دهد اسحق بن حنین و جالینوس و ابن بطلان و تفلیسی گفته‌اند عصاره آن با
سویق نافع است رازی و ابن رضوان و بطلان و مهندس و یحیی بن سعید و مالقی و اسحق بن حنین
گفته‌اند اگر با روغن گل مخلوط سازند هم نافع است شرح مهیه و سایر احوال گذشت ابیض در
خواص آورده که در صداع گرم گل سفید با گلاب بر شقیقه و پیشانی ضماد کردن نافع است مجرب مولف اصل
کتاب است که اگر صاحب صداع گرم حب زعرور سفید نرم کوبد و بگلاب بر شده بر صدغین ضماد نماید فایده
چند شرح مهیه و سایر احوال شیخ الرئیس گفته زعرور معروف و مثلث البجم نیز گویند و نوعی دیگر از زعرور
هست که اهل یونان آنرا مسفیلون و ساطون گویند و گاهی آنرا تفاح خوانند و درخت آن مشابه درخت سیب
لیکن ورق آن کوچکتر است و طعم این نوع خالی از عفوصتی نیست و قابض است و قابض تر از زنبیرا قمع صفرا
کند و سیلانات را ببندد بیشتر از تمام میوه‌ها ابن ماسه گفته قوة زعرور در برودة و یبوسة در درجه اول است
و دباغت معده کند و غذا دهد اندکی و اکثار آن مجوف نیست شیخ الرئیس گفته مسفیلون بداست بمعده رازی
گفته مسکن صفرا و خونست مسیح گفته ردی الکیموس نیست در جامع ابن بیطار آورده که غیر ان زعرور است
نزد عامه دیار بکر و اربل و اهل بلاد مشرق در منهاج آورده که تفاح بری مایل است بترشی و در وی عطریتی هست
و آنرا زعرور الملک گویند و بهترین وی آنست که رسیده و سرخ باشد و طبیعة او سرد و خشک است
تقویه معده کند و کبد حاره و مقدار ماخوذ ازان در مداواة سه درم است و بعضی گفته‌اند مضر است بمعده
و گرده و مصلح آن انیسون است و زعرور بستانی مثلث البجم خوانند و زعرور ضربی از غیران است
و بهترین وی آنست که رسیده و سرخ باشد و طبیعة وی سرد و خشک است و گفته‌اند تر است و اگر بشکنند
و در آب اندازند آب را صافی سازد و گفته‌اند مضر است بمعده و گرده و تولید بلغم کند و اصلاحش بمربای گلنج

در جامع بغدادی آورده که سرد است در آخر اول و تر است در اول و در وی قبضی هست و رطوبتی غلیظ بلغمی و لهذا
ترشی و قبض امساک طبیعت کند و زعرور دو نوع است جبلی و بستانی و بستانی دو صنف است زرد و ماده و صورة
همه یکی است لیکن زرد کوچکتر است و غارویی بیشتر و آنچه در ادویه باشد بزرگتر از کوهی است و کوهی را عیزران
گویند و اندکی زرد باشد و بستانی سرخ و قبض در جبلی بیشتر است و رطوبه و غلظ در بستانی و بسیار خوردن
زعرور مولد امراض بلغمیه است خصوص قولنج و مغص و فساد معده و زعرور جبلی رسیده زند در مردم گرم
مزاج مهیج باه است و عود و افیون دفع مضرت سرد و نوع کند در تقویم الادویه آورده که مصلح است و مرطب
معده و مصلح وی کمال است و سکرجوری و مقدار شربت آن حبات است و زعرور را بفارسی آلج گویند و بسریانی
عرنا و بروی سنیلون و بیونانی میتلون ابن وافد و ابن ماسه و مکی سفیان گفته اند چون
عصارهٔ ما پیشاد در سرکه حل کنند و بر صدغین طلا نمایند صداع گرم را ساکن سازد شرح مهیه و سایر احوال گذشت
ارباسیس رازی و اسحق بن حنین گفته اند عصارهٔ آن در روغن گل صاحب صداع گرم را نافعست
شرح مهیه و سایر احوال شیخ الرئیس گفته دو جنس است صغیر و کبیر و نقل از دیسقوریدوس کرده که آنرا اکثر الاضلاع
و ذو سبعة اضلاع گویند و ورق کبیر بزرگتر است و ورق صغیر کوچکتر و جوهر آن مرکبست از مائیه و ارضیه و مائیه
تبرید کند و ارضیه قبض نماید و کبیر نافعتر است و طبع اصل و ثمره و تر یابست بطبع ورق لیکن پوسته سرد و خشکتر
از پوسته ورق و برودهٔ سرد و کمتر و برودهٔ لسان الحمل بی تخدیر است و پوسته اولی لنفع و ازین جهت در قروح
نفع تمام دارد و فاضلتر از وچیزی نیست در اندمال جراحتهای کهن و دوا و منفح است بسبب جلایی که دارد
و لطیفات خصوص وقتی که خشک شود و طبیعت او جالینوس گفته سرد و خشک است در دوم و ورق
او قابض است و رادع و مانع سیلان دم با وجود مائیه بارده که در اوست در منهاج آورده که بعضی گفته اند
مضرت بطحال و مصلح آن مصطکی است در تقویم الادویه آورده که مصلح آن مصطکی و سکنجبین است و مقدار
شربت آن سه درم است و آنرا بفارسی بزگوش خوانند و بسریانی لسان امرا و بروی فولوطرخون و بیونانی
انطلفیون در اختیارات آورده که آنرا بشیرازی ورق بارتنگ گویند مالقی و اسحق بن حنین گفته اند
روغن برا کی بسرکه مخلوط سازند نافع است صاحب صداع گرم را اسحق بن حنین گفته لعاب سفرجل با روغن
گل هم نافعست در خواص آورده و مجرب صاحب کتابست که روغن بو خوردن و بوییدن و بر سر ضماد کردن
صاحب صداع گرم را نافع است ابن بطلان و مالقی گفته اند عصارهٔ سفرجل بر صداع حار بر سر ضماد کردن

فایده دهد و همچنین بوییدن به مفید است شرح مهیه و سایر احوال مذکور شد ابن بطلان و مالقی
گفته اند مرکب از عصارهٔ لیمو و شراب لیمو آشامیدن در صداع گرم مفید است شرح مهیه و سایر احوال
ابن جمیع گفته لیمو مرکبست از سه جزو مختلف القوی اول پوست و طبیعت آن نزدیکست باعتدال مسخن
و تخفیف به دلیل آنکه در وقت خاییدن ظاهر شود از ان تلخی بسیار و تیزی اندک و قبضی پنهان و عطریتی
ظاهر و ازین جهت مزاج او گرم است در اول دوم و خشک در آخر آن و مقاومت کند با تمام سموم شرب به سبب
بواسطهٔ قوة پادزهری که در وست این حکم اوست از حیثیت دوا و اما از حیثیت غذا دشوار هضم شود و دیر انحدار
یابد و کم غذا دهد به دلیل آنکه جرم وی محکم است و به دشواری توان خایید و در جسم طعم و بوی آن مدتی دراز ماند
دوم حامض و مزاج آن سرد و خشک در سوم و گاهی عصاره آن گیرند بی آنکه تغیر شراب زند و این عصاره سرد
و خشک است در درجه دوم و لطیف الجوهر و شدید الجلاء و قوی التقطیع و ملطف اخلاط غلیظ لزجه اما برودهٔ و
پوسته به سبب ترشی و اما لطافت جوهر به سبب آنکه بهر چه مخلوط شود مثل قند یا نمک زود بجوهر او استحاله یابد
و اما شدة جلا به سبب اثرها که از و پدید آید در ظاهر بدن آدمی و جسمهای دیگر مثل آنکه بدن را پاک سازد از چرکها
و از کلف و بهق و تو باد و رنگ از مس ببرد و اثر از جامها زایل سازد و اما قوة تقطیع اخلاط غلیظه به سبب آنکه
غلطهای لزج بلغمی و غیر آن از بدن با تپالی بیرون کند و این احکام اوست از حیثیت دوا و اما از حیثیت غذا
تغذیه اش بسیار کم است بلکه اصلا غذا ندهد و آنرا از جمله غذاها نتوان شمرد سوم تخم و آن پادزهر
سم ذوات السموم است مثل بزر اترج لیکن اندکی از ان ضعیفتر است و شربتی از تخم مقشر وی از یک مثقال است
تا دو درم با شربتی یا آب گرم بیاشامند و اما لیموی بآب نمک پرورده نان خورشی است که بوی دهن و اشتها را
نیکو سازد و اما لیموی مرکب مرکبست از لیمو و اترج و تلخی و تیزی در پوست آن زیاده از پوست اترج نیست و
کمتر است از پوست لیمو و اندک شیرینی دارد که در اترج و لیمو نیست و بدین سبب در وغذائیتی هست که
در لیمو و اترج نیست و در گوشت مرکب حلاوتی و رخاوتی و مشاشتی ظاهر هست که در گوشت اترج
نیست و ازین جهت با عتدال نزدیکتر است از گوشت اترج و زود هضم شود و در معده سبکتر باشد و اما
حامض آن مثل حامض اترج است در افعال و آثار و قایم مقام اوست در منهاج آورده که فعل و اثر او
در دماغ شبیه بفعل و اثر اترج است و حب لیمو [illegible] خشک در اول در تقویم الادویه آورده که مضرت
با عصاب و آلات منی و مصلح آن جلاب است با روغن بادام و مقدار شربتی از آب آن یک وقیه است

ونام آن بفارسی مشهورست وبسریانی معروف وبرومی فیوس یونانی مشمون وآن شجره
ای مالک است وبزرگ که معروفست بصابون العافر بحربه ای اصل کتابت کرا کر صاحب صداع گرم
آنرا بر سر ضماد سازد فایده عجیب چند شرح مهیة وسایر احوال گذشت **تمر هندی** ارساجیس ماسیس
وعلیمی مالقی گفته اند آشامیدن نقیع آن سودمندست صاحب صداع گرم را شرح مهیة وسایر احوال
ابو حنیفه دینوری گفته تمر هندی ثمرهٔ گیاهی است وبعضی اعراب حومر گویند ودرخت آن بزرگ شود مثل جوز وبرگ
آن مثل برگ بید مجنون است وثمر آن شاخها باشد مثل ثمر قرظ ودر بلاد عمان بسیارست ابن حسان گفته
این درخت در بلاد هند ویمن وبلاد سودان روید ودر بصره کاشته شود وبرگ آن مثل برگ لوبیا وصلب ومحکم است
وثمر آن غلافی چندست تنگ سیاه که در آن عسلیتی هست چسپنده ودر اندرون غلافها حبهاست صلب
سرخ رنگ غیر مستطیل ودر آن شیرینی هست با ترشی بسیار وشربتی از آن مشتهی است وگاهی
بسبب ترشی قی اعاده کند شیخ الرئیس در قانون گفته بهترین وی آنست که تازه وبسیار ترش باشد
ونوشیده ومتحفف نبود وطبیعت آن سرد وخشک است در سوم واز آلو لطیفترست ودر رطوبت از آن کمتر
وشربتی از طبیخ آن نزدیکست نیم رطل ودر ادویه قلبیه آورده که بعضی گمان برده اند که مقوی قلب است وآن نه
که این تقویت نسبت بکسی است که او را سوء المزاج صفراوی عارض شده باشد وتمر هندی بتبرید تعدیل
مزاج او کند وبقوت مسهله تنقیه صفرا نماید ودر منهاج آورده که بعضی گفته اند سرد وخشک است در دوم ومضر
بسعال وسینه وشراب بنفشه وخشخاش مصلح آنست در تقویم الادویه نقل از ماسرجویه کرده که سردست
ودر دوم رطوبتی هست واکثار آن مضرست باسعال ومصلح آن آب بادست وشراب سیب ومقدار شربة
آن پنج درم وآنرا بفارسی خرما هندی گویند وبسریانی تمر هندی واناه وبرومی فسارقون سقی وبیونانی
بوقراتیمون ابن بیطار وغافقی ومالقی گفته اند عصارهٔ آنرا بر سر ضماد کردن وجرم آن پختن وبا زیت
اتفاق یا روغن بادام خوردن در صداع گرم نافع است شرح مهیة وسایر احوال مذکور شد **سدر** ابن
العین رازی گفته سدر وسرکه وکافور بر سر ضماد کردن صداع گرم را ساکن سازد شرح مهیة وسایر احوال
ابو حنیفه گفته سدر دو صنف است بعضی را عبری گویند وبعضی ضال وعبری آنست که خار ندارد وضال آنکه
[illegible] وبرگ سدر دو صنف پهن است ومدور وبعضی را دوحه پهن واسع هست وثمره را نبق گویند وبعضی
آنچه بری است ضال خوانند وآنچه در کنار جویها شود عبری گویند ونبق ضال کوچکست وبعضی اعراب آنرا

دوم خوانند وبهترین نبق آنست که در محلی از زابلستان از برای سلطان ضبط کنند شیرین وخوشبوی
بمرتبه که بوی خوب آن از دهان فایح شود وچوب کنار قصیف وضعیف است وآنرا اصفهنیست ابن
ماسویه گفته نبق سرد وخشک است در وسط اول وپوسته در وکمترست از زفر وخوردن آن پیش
از طعام بهترست اسحق بن عمران گفته از برای انگشتی است ونبق در برودت مثل زعرور است
ودر پوست از آن بیشترست دیگری گفته نبق بسبب آنکه سردست وپوستش بسیارست اگر در معده
واسعا برطوبتی رسد نفشاره وشکم براند چنانچه هلیله بواسطه برودت وعفونت بعضی اسهال آورد وطبری گفته
در نبق اختلاف بسیارست از جهت تری وخشکی وترشی وشیرینی وپختگی وخامی آنچه خشک است قوت قابض
او بیشترست که شکم بندد وآنچه تازه وتر وترش است همین حال دارد وآنچه پخته وشیرینست قبضش
کمترست ونبق از معده زود منحدر شود مسیح گفته آنچه ترش است دباغ معده کند وغذا که از او دهد غلیظی
غلیظ از او پیدا شود بصری گفته دیر هضم شود اما کیموس آن بد نیست ابن سرابیون گفته نبق شیرین صفرا
که در معده و امعاست اسهال نماید وحرارة بنشاند وشربتی از دو دانگ مثقال است تا نیم رطل ببشکر پانیذ
شیخ الرئیس گفته تر وخشک سرد ومطفیست ومجفف واین قوه در تمام اجزای درخت اوست
ودود سدر قبض تمام دارد ونبق قابض است تخصیص سویق آن در منهاج آورده که بهترین سدر آنست
که سبز وپهن باشد ومزاج آن گرم وخشک است وصمغ آن قوه را زایل سازد اسحق گفته دود دم سدر قوی
امعاست ومضرست بسپرز ومصلح آن کثیرا است ودر منهاج آورده که نبق سرد وترست در اول
وگفته اند خشکست در اول ودر برودت نبق شیرین کمترست ونبق مطلقا تولید بلغم کند ومحرور مزاج بعد
از تناول آن سکنجبین پاشامد وسرد مزاج ضغیمن در جامع بغدادی آورده که نبق تازه ترش طبیعت بندد
واز رطوبت فضولیه خالی نیست اگرچه بطبع خشکست ومسهل نیست کوبعضه واگر خلطی باید بلزوجت منحدر سازد
ونبق خشک را برودت کمترست وطبیعت را بیشتر بندد واز این جهت کسی که اسهال صفراوی دارد سویق آن
تناول نماید ونشاره درخت آن سردست در آخر اول وخشکست در آخر دوم قطع نزف کند اگر پاشند
ومقدار شربة آن تا هفت درم است ودر اسهال معدی فایده کند وگاهی سویق نبق از برای اسهال
وقرحه امعا حقنه کنند در تقویم الادویه آورده که سدر صداع آورد واصلاح آن بروغن کدو وسرکه کنند
ومقدار شربة آن یکدرم است ونقل از ضغین کرده که مزاج آن معتدلست ودر قبض وتجفیف هست

و سدر را بفارسی برگ نبق گویند و بسریانی ... و برومی فیلون لیطوس و بیونانی قرقطیس و در حرف نون
آورده که نبق میوه درختی است مشهور و نقل از طبری کرده که انچه ترست مزاج آن سرد و ترست و آنچه خشک است
سرد و خشک و مضرت آن بپیچان چپ است و مصلح آن عصاره زرشک و مقدار شربت آن یک درم است
و نام آن بفارسی مشهورست و بسریانی کنارا و برومی لوطوس و بیونانی لاسوطون ابن زهر
و مالقی گفته اند اگر خون آن را بر نافوخ ضماد نمایند صداع گرم را تسکین کند شرح هیئة و سایر احوال الاطباء گفته
بعضی خاکستر خطاطیف را در کحل چشم داخل سازند از برای حدة بصر و بعضی خطاطیف را خشک کنند و سحق
نمایند و مقدار یک مثقال از آن خورند این نیز در خواص آورده که چون سر پرستوک را بر ماده با آتش بسوزند و خاکستر
آن در شراب ریزند شارب آن مست نشود و خون وی اگر بخورد زن دهند خیانة ... بشتی و شهوة
او را زایل سازد و در جامع بغدادی آورده که مزاج او گرم و خشک است و از این جهت طاقت سرما ندارد و در زمستان
در بلاد گرم مثل هند وطن سازد و در تابستان به بلاد معتدله انتقال نماید و در تقویم الادویه آورده که خطاف
مرغی است مشهور و مختار دماغ اوست و خاکستر او و مزاج این سرد و سرد و خشک است بقول اوحش
و مضرت باحشا و مصلح آن عود هندی و قرنفل است و مقدار شربت آن یک درم و آن را بفارسی پرستو
گویند و بسریانی سوفیانا و برومی خلیدونی و بیونانی تسنافیون ملکی و مالقی گفته اند کل باقلی
بوییدن سکن صداع گرم است شرح هیئة و سایر احوال شیخ الرئیس گفته باقلی سه صنفاست معروف
و مصری و نبطی و قبض در نبطی بیشتر است و رطوبة در مصری و مصری غذا اکثر دهد و فضول در باقلی تر بیشتر است
و اگر باقلی نبطی الهضم نبودی و نفخ بسیار نداشتی مرتبه تغذیه او کمتر از گندم نبودی بلکه خونی که از آن
حاصل شود غلیظتر و قوی ترست و بهترین وی آنست که فربه باشد و سفید و بی کرم خورده باشد و بهترین
وی آنست که تر و تازه باشد و اصلاح باقلی آن کنند که بسیار بخیسانند و نیک بپزند و با فلفل و نمک و حلتیت
و صعتر و ادویهای مناسب بخورند و طبیعت آن نزدیک باعتدال است میلش ببرودة و یبوسة بیشتر است
و در رطوبة فضلی هست خصوص که تر باشد بلکه حق آنست که در باقلی تر حکم کنند ببرودة و رطوبة و قوی که
گفته اند باقلی سردست در درجه دوم افراط کرده اند و در باقلی جلا اندکست و نفخ بسیار و اگر چه نیک بپزند
و مثل کشک جو نیست که اگر بسیار بپزند نفخ آن برود لیکن اگر مقشر سازند و بپزند و در دیگ بجوشانند ...
نفخ آن کم شود و همچنین اگر بریان کنند اما دیر هضم شود و اگر با پوست بپزند نفخش زیاده شود و گویا آرد باقلی

نفخ کمترست و قبض در باقلی نبطی بیشترست و در پوست او قوی تر لیکن از جلا خالی است و مصری قابض
از باقلی صنفها است و جلائی دارد و گوشت نرم ازو متولد شود و خلطهای غلیظ پدید آورد و بافراط کرده
که غذای نیکو دهد و صحت نگاه دارد و از خواص وی آنست که اگر مرغ آن را بسیار خورد تخم ننهد جالینوس گفته
باقلی در تمام کیفیتها مثل تخفیف و جلا نزدیکست بمزاج وسط و در اصل جرم او جلائی هست و اما در پوست او
قوة جلا نیست بلکه در وی قوة قبض است و بسبب از این جهت صاحب قرحه امعا و صاحب استطلاق بطن باقلی
بپزند و خورند و نفخ باقلی از همه طعامها بیشترست و دشوارتر از همه هضم شود لیکن در نفث رطوبة از سینه و
شش اعانه تمام کند و اگر بر سبیل دوا از بیرون استعمال نمایند و بر بدن اندازند تخفیف کند بی آزاری
و از این جهت آرد باقلی با آرد جو ضماد سازند بر ورم گرم انثیین و ثدیین و بر عصبها که بسبب زدن و افتادن
ورم کرده باشد بواسطه آنکه این اعضا درین حال محتاجات یابند از هر چه تبرید کند باعتدال و منضج سازند
با آرد جو تخصیص که ورم پستانها بسبب بستن شیر باشد چه این ضماد شیر بسته را بگدازد و دفع کند و در کتاب اغذیه
گفته نفخ از باقلی بسبب پختن جدا نشود چنانکه در جو جدا شود و جوهر باقلی سستاست و در وی جلائی هست و
از این جهت در انحدار زیاده توقف کند و باقلی تر متولد فضولت و غذا کم دهد و میوهای نا پخته همه این حال دارد
دیسقوریدوس گفته اگر اول آن را در آب بجوشانند و از آب بیرون آرند و آبی دیگر بر آن ریزند و بپزند نفخش کمتر
شود و باقلی نو معده را بیشتر زیان دارد و نفخش بیشتر باشد از باقلی کهن رازی گفته در پوست باقلی تلخی و قبضی
هست که دهن را بجوشاند و حلق را زبر سازد و گاهی باقلی با پوست بپزند تا قبض کند و در لب آن درو است
رطوبة چیزی از این ضررها است و دفع مضرت آن باید کرد که بعد از خوردن باقلی دهن را با آب گرم بشویند
و دیگر با آن مضمضه و غرغره نمایند تا خشونة از حلق و دهن زایل گردد و بعد از آن قدری روغن بادام
یا روغن کنجد یا زبد در دهن نگاه دارند که دفع این مضرة کند ابن ماسویه گفته کیموسی که از آن حاصل
شود نیکوست و جلائی خوب دهد و موجب سده نیست بزنوس گفته سو عن فکرست و منع کند از دیدن
خوابهای راست قسطس گفته خوردن آن موجب هموم و احزان شود و در منهاج آورده که باقلی مصری ترمس است
در جامع ابن بیطار آورده که اهل مصر باقلی قبطی را ابا مسه گویند لحم و بن سهل و انگس گفته ترمس است
غلط کرده و دیسقوریدوس گفته باقلی قبطی را خام و پخته هر دو تناول نمایند و گاهی بتازه خورند و چون خشک
شود سیاه گردد و جرم وی کوچکتر از باقلی یونانی مشهورست و قوة او قابض است در تقویم الادویه

آورده که باطلی از جهای شوربت و مزاج او سردست در اول و خشک در دوم بقول عیسی و مضرت بجگر
و بدن راست کند و مصلح آن سعتر فارسی و نمک است و مقدار مستعمل ازان قدر حاجت و اسم آن
بفارسی شوربت و بسریانی کوکی برومی قراوس و بیونانی خیریون بری ابن المدور و ابن جبل
و مهندس و مالقی گفته اند زیت بری بر سر ضماد کردن صاحب صداع گرم را نافع است جالینوس و رازی
گفته اند زیت معتصر از زیتون بری در همان سال بر سر ضماد کردن مفیدست شرح میسی ابو الحاکم
گفته برودت در ورق درخت زیتون و چوبهای تازه آن بمقدار قبض است و اما مزاج ثمره آنچه بغایت
رسیده گرم است باعتدال و آنچه خام است برودت و قبض آن بیشترست دیسقوریدوس گفته ورق
زیتون بری قابض است و اگر با آرد جو ضماد کنند فایده دهد در اسهال مزمن و عصاره آن و طبیخ آن بعینه
این عمل کند و اگر خواهند که عصاره ورق آن بگیرند ورق را بکوبند و در اثنای کوفتن آب یا شراب بران پاشند
و چون کوفته شود بفشارند و آب را در آفتاب خشک نمایند و ازان قرصها سازند و هنگام ضرورت استعمال
کنند و گاهی ورق را نرم سوزند و بعوض توتیا استعمال نمایند باین طریق که در دیگی از گل کنند و سرش گل گیر کنند
و در میان تون حمام نهند تا بریان شود و خزف گردد و بعد ازان شراب بران پاشند و سرد سازند
و دیگر بشراب خمیر کنند و بدستور یکنوبت دیگر بسوزانند و بطریق سفیداب رصاص غسل نمایند و قرصها سازند
و این در منفعت چشم کمتر از توتیا نباشد و قوت برگ زیتون بستانی مثل قوت برگ زیتون بری است
لیکن بستانی ضعیف ترست فاما بچشم موافق تر از بری است بسبب آنکه سبکترست اسحق بن عمران گفته
زیتون سبز سرد و خشک است غذای بد دهد و دیر هضم شود و چون با نمک ترتیب دهند کسب حرارت ازوی کند
و لطیفتر شود و از آنکه در آب خیسانند دیسقوریدوس گفته زیتون نوکه برگ یا قوت باشد موافق معده است
و زیتون سیاه پخته زود فاسد شود و معده را زیان دارد و چشم را مضرت رساند اسحق بن عمران گفته
زیتون سیاه گرم و خشک است و زودتر هضم شود از زیتون سبز و چون در معده هضم یابد اول صفرا شود
و بعد ازان عفونت حاصل کند و منقلب بسودا گردد و ابن ماسویه گفته خلط متولد از زیتون اندکست و مذموم
در منهاج آورده که زیتون جبلی آنرا عتم گویند گرم و خشک است در اول درجه اول و شهوت را برانگیزد و زیتون سیاه
غذا بیشتر دهد و احداث سهر و صداع و خلط سوداوی کند و در میان غذا باید خورد و زیتون الماء قابض
و خام آن باردست و پخته معتدل و گفته اند گرم است و مقوی شهوت و معده خصوص با سرکه زیتون سبز

بطری

بهترین وی ترست و طبیعت آن سرد و خشک و آنچه بنمک پرورده باشند مقوی معده است و کاسر شهوه
و غیر ملوح اسحق گفته پنج درم از آب آن نافع است در مره صفرا و مضرت بشش و مصلح آن عسل است
در جامع بغدادی آورده که سزاوارتر آنست که زیتون با طعام خورند نه تنها و نه بعد از طعام زیرا که اگر با طعام
خورند مدد معده کند در هضم و اشتها آورد و طعام را زود بگذراند در تقویم الادویه آورده که زیتون سبز
سرد و خشک است و سیاه گرم و تر و سبز مضرت بشش و سیاه بشانه و مصلح آن انیسون و عسل
و مقدار مستعمل ازان قدر حاجت و نام آن بفارسی معروفست و بسریانی زیتا و برومی فرده و نوس بیونانی
اوفریا جالینوس گفته زیت عذب که از زیتون رسیده گرفته باشند مرطب است و سخن باعتدال و اما
زیتی که از زیتون عفص گیرند و آنرا زیت انفاق گویند برودت در وی بمقدار قبض است و زیت عذب کهن
گرمی و تحلیل در وی بیشترست و زیت انفاق کهن اگر قبض در ان باقی است محلل است و اگر قبض در و نمانده
شبیه است بزیت عذب و اما زیتی که از زیتون با برگ و اغصان گرفته باشند نزدیکست بزیت انفاق
و طریق شناختن زیت آنست که بچشند اگر دران قبض یابند برودتش بمقدار قبض است و اگر قبض نیابند
و صادق العذوبه باشد گرم است باعتدال و اگر زیت با وجود عذوبت لطیف باشد بغایت فاضل و نیکوست
و لطافت چنان معلوم شود که اگر دست بران نهند و بردارند همراه دست بسیار کشیده شود و کسل و بدن آنرا
نشف نکند و زیت را اگر غسل کنند لذع ازو زایل شود دیسقوریدوس گفته زیتی که از زیتون عفص تازه
گیرند زیت انفاق است و آن موافق صحیحان است خصوص که نو باشد و خوشبوی بی لذع و آنچه برین
صفت است در دهنهای خوشبوی داخل سازند و زیت کهن که از زیتون رسیده گرفته باشند لایق
داروها است و تمام اصناف زیت گرم است و بشره را نرم سازد و حرکت را نشاط آورد و نگذارد که برودت
عارض بدن شود و کهن گرمترست و اگر زیت کهن یافت نشود زیت را چندان بپزند که غلیظ شود مثل
عسل و قوتش مثل زیت کهن گردد و زیتی که از زیتون بری گیرند قابض است و منفعت آن در طب کمتر از منفعت
زیتهاست که مذکور شد و فایده آن بصاحب صداع مثل فایده روغن گل باشد جالینوس گفته قوت زیتی که از
زیتون بری گیرند مرکبست هم جلا دهد و هم قبض کند و در غایت پوسته باشد شیخ الرئیس گفته زیت از
زیتون بری و بستانی بر دو گیرند و گاهی از رسیده و گاهی از زیتون سبز که متوسط است میان خام و پخته
و در فعل او نیز مرتبه وسط دارد و زیتی که از زیتون خام گیرند زیت انفاق است و قوت زیت کهن در ضمادها

مثل توتیا و روغن خروع و روغن فجل و روغن شونیز است و بهترین زیتها از برای مردم صحیح زیت انفاق است
و بهترین صمغهای زیتون بری آنست که زبان را لذع کند و اگر نکند هیچ فایده در آن نباشد و چون خواهند
که برگ و شاخهای زیتون بسوزانند اول بگل بپالایند و زیت انفاق سرد و خشک در اول و روغنی که
در وی رطوبتی هست و زیت زیتون رسیده گرم است باعتدال و مایل برطوبت و اگر آنرا غسل کنند معتدل
شود در رطوبت و یبوست و بالجمله زیتون رسیده گرم است و زیت آن مایل برطوبت معتدله و زیتون خام سرد است
و برگ و چوب آن سرد و زیت انفاق چون کهنه شود در طبیعت مثل زیت زیتون شیرین باشد و زیت زیتون
بری در دیگ مسی چندان بپزند که بسته شود و در قوت نزدیک است بحضض در منهاج آورده که طریق شستن
زیت آنست که آنرا در آب عذب نیم گرم زنند چند دفعه و صاف سازند و جالینوس گفته زیت گرم است
در درجه دوم و طریق گرفتن زیت از زیتون آنست که زیتون بکوبند و باش نصف و یک آن نمک بزنند
و بفشارند و زیت و آب که بیرون آید بگذارند تا صاف شود و زیت از بالای آن بردارند و زیت
رکابی منسوبست برکاب یعنی شتر زیرا که بر شتر بار کنند و از شام آورند در تقویم الادویه آورده
که مختار زیت انفاق است و مزاج آن گرم است در اول و تر است بقول یا ذوق و مضرة وی آنست
که صداع آورد و مصلح آن روغن گل و غل فرست و استعمال آن بقدر حاجت و آنرا بپارسی روغن زیت
گویند و بسریانی مشحادزیا و برومی غاریون و بیونانی آالاوون رازی گفته زیتار مثل زیت است
جالینوس گفته این مثل از جوهر ارضی است و حرارتش بسیار نیست و اگر بپزند غلظ و تجفیفش زیاده
گردد و بدرجه دوم رسد در حرارت و تجفیف و دیسقوریدوس گفته اگر بپزند در دیگ مسی قبرسی چندان
که بقوام عسل آید قابض شود و در عمل مثل حضض گردد و زیاده ابن باجه و ابن وافد
و سفیان و ماتنی گفته اند اگر با سرکه و روغن گل آمیخته بر سر ضماد سازند فایده دهد شرح مهیته و سایر احوال
شیخ الرئیس گفته اسفیداج خاکستر ملح است یا اسرب و آنچه از اسرب سازند اگر بمبالغه در سوختن
آن کنند اسرنج شود و زیاده لطافت پیدا کند و اسفیداج گاهی بسرکه سازند و گاهی بنمک و آنچه بسرکه سازند
تلطیف و غوص آن بیشتر است و سمی است خصوص اسرنج و طبیعت اسفیداج سرد و خشک است در دوم
مسیح دمشقی گفته سرد است در دوم و دیسقوریدوس گفته گاهی اسفیداج را مشوی سازند باین صفت که اسفیداج
سائیده در ظرفی فخاری آب نارسیده ریزند و بر بالای اخگر نهند و پیوسته متحرک سازند آن مقدار که اسفیداج

برنگ خاکستر شود و بردارند و طریق غسل اسفیداج و رصاص مثل غسل اقلیمیاست و مذکور خواهد شد و قوت اسفیداج
مبرد است و سمی و ملین در قروح گوشت زاید را بگدازد و از گوشت نو پر سازد و طریق احراق اسفیداج
آنست که آنرا سائیده در ظرفی کنند عمیق و بر بالای اخگر نهند و پیوسته متحرک سازند تا وقتی که برنگ زرنیخ
سرخ شود و از روی آتش بردارند جالینوس گفته اگر اسفیداج را محرق سازند اسرنج شود و لطیفتر گردد و لیکن
تسخین کند ابن سمجون گفته اگر اسرنج با زیت بجوشانند و از آن مرهم سازند ریشها را پاک کند و گوشت
فاسد ببرد و خشک سازد احمد بن ابی خالد گفته بدل اسفیداج خبث الرصاص محرق است در منهاج آورده
که قسمی اسفیداج از سنگی صنوبری شفاف گیرند و آنرا اسفیداج الجصاص گویند و اگر محرق سازند لطیفتر گردد
و لزوجت و تجفیفش کمتر شود و نفعش بیشتر و آن هم سرد و خشک است در درجه دوم و سمی است در تقویم
الادویه آورده که مختار آنست که سفید و صلب و پاک باشد و مزاج آن سرد و خشک در سوم بقول بعضی
و مضرت با عصاب و مصلح آن شکر و صمغ عربی است و استعمال آن بقدر حاجت کنند و نام آن بپارسی
سپیداب و بسریانی سباداج و برومی فقسین و بیونانی رسینی ارمحانس گفته در اقناع
آورده که خبث با سرکه و گلاب برای نوع طلا کردن فایده دهد شرح مهیته و سایر احوال جالینوس گفته تمام خبثها
تجفیف کند بغایت لیکن خبث الحدید از همه قوی تر است و خبث الفضه در مرهمهای مجفف داخل سازند دیسقوریدوس
گفته خبث النحاس مثل نحاس محرق شوینده و قوتش شبیه بقوة اوست اندکی ضعیفتر و اما قوت خبث الحدید
شبیه است بقوة زنجار الحدید لیکن از وی ضعیفتر است و اما خبث الرصاص بهترین وی آنست که رنگش شبیه
رنگ کبریت زرد باشد و مثل آبگینه در صفا و کثیف بود و بدشواری کوفته شود و مطلقا رصاص را او آمیخته
نباشد و قوة قبض در وی بیشتر است و گاهی در صلایه او را شویند باین طریق که آب در وی ریزند و شویند و آن
آب از وی در ظرفی دیگر ریزند و باین دستور عمل کنند چندان که خبث الرصاص کم شود و بگذارند تا لزوجت او
کم شود و همچنین عمل کنند آن مقدار که غلظ از وی برود و پس بگذارند تا خبث الرصاص ته نشیند پس آب
از آن بریزند و بردارند و خبث الفضه قابض است بغایت و قوة او شبیه است بقوة مولیبدا و از جهت
آمیخته سازند در مرهمها که ختم قروح کند و در مرهمها که معروف و مشهور است برکن غافقی گفته اگر آنرا بکوبند
و بشویند چند نوبه یا بیشتر و در دیگی کنند و آن مقدار زیت در آن ریزند که مقدار سه انگشت بر بالای آن
بایستد و چندان بپزند که دو دانگ برود و یک و نیم درم کوفته بنجه اضافه کنند و در صباغ قدری از آن آمیزند.

فضول بدن را ببرد و رنگ را صاف سازد و شیخ الرئیس گفته قوی ترین خبثها از جهت تجفیف خبث الحدید است
و خبث النحاس نزدیک است باو باقی را حرارة کمتر است و طبیعة آن گرم و خشک است در سوم در جامع ابن بیطار
آورده که خبث الحدید آن جزوی است که ساییده شود و بر بالای آهن ایستد در وقتی که آنرا سرخ کنند
و روان سازند صاحب منهاج گفته خبث الحدید را انخونی گویند و آن چیزی است که روان شود از آهن
در وقتی که بآتش سرخ کنند و سبک سازند و بهترین وی آنست که از فولاد روان شده باشد و صافی رنگ
باشد و پارهای او نرم و کوچک باشد و در وی هیچ خشونت و زبری نباشد و نقل از اسحق کرده که شربتی از آن و لیکن
استعمال آن بعد از غسل باید کرد و وجوه غسل بسیار است بعضی از اسحق کرده در خل خمر خیسانند چهار روز و روز
خشک سازند و صلایه کنند و قلی نمایند و بعضی خبث را صلایه کنند و در آب کنند تا خیسانند هفت روز و تبدیل
هر روز کنند به آب تازه بران ریزند و بعضی در خل خمر خیسانند هر روز بیرون آرند و چهار ده روز در آب
وصل خیسانند و بعضی خبث را سایند و در خنبه دیگر بالا گذارند چند نوبه و بعد از ان صلایه کنند و استعمال نمایند
و بعضی در سرکه خیسانند هر روز و بیرون آرند و در شکر خیسانند یک شبانروز و بیرون آرند و در آب وصل خیسانند
و باین ترتیب عمل کنند تا سه هفته بعد از ان در سایه خشک سازند و صلایه نمایند آن مقدار که کحل شود و استعمال
نمایند و خبث الفضه سفلی است که از فضه بیرون آید در وقت سبک کردن و بهترین وی آنست که سبز و تنک باشد
و او بغایت قابض است و مجفف و جاذب و خبث النحاس نزدیک بخبث الحدید در افعال و خبث الرصاص
ثفلی است که بیرون آید از وی در وقت سبک و قوة او مثل قوة رصاص محرق است و طبیعة آن بارد است
و یابس محمد بن ابراهیم [illegible] در قرابادین آورده که تدبیر خبث الحدید آنست که آنرا بتابند و سرخ کنند
چون جمره آتش و در سرکه تند اندازند و همچنین عمل کنند تا هفت نوبه بعد از ان خشک نمایند و بکوبند و بسایند
مثل کحل و تصویل اولی است و بعد از ان در آب اندازند و خوب بر شسته کنند و مستعمل سازند در جامع بغدادی
آورده که خبث و ریخ و چرک اجساد متطرقه است که در وقتی که سبک و تنقیه کنند یا از معادن بیرون آرند و صاف
سازند ظاهر شود و بهترین و قوی ترین همه خبث الحدید است و زیاده از دو دانگ استعمال نباید کرد و خبث الذهب
قوی تر و لطیف تر است از خبث الفضه و اعراضی که از زیاده خوردن خبث الحدید عارض شود مثل اعراضی است
که از خوردن براده الحدید عارض شود و علاجش مثل علاج آن در تقویم الادویه آورده که از تمام خبثها مختار
خبث الحدید فولادی صافی است و مضرت بآلات تنفس مصلح آن رب السوس و خشخاش است و مقدار

شربة آن نیم درم است و خبث را بفارسی ریم گویند و بسریانی سحا و برومی اسفرذوس ابن بیطار
و ابن ماسه و مهندس گفته اند در اقرباذین و حاوی مذکور است که بوییدن آن صداع گرم را تسکین کند و حل
آنرا بر سر ضماد کردن فایده دهد و همچنین کحل آن دیسقوریدوس در ارزی گفته اند بوییدن لفاح صاحب صداع
گرم را نافع است شرح مبسوط بسیار احوال در منهاج آورده که لفاح را بفارسی سابیج گویند و مقدم
نام او نهاده اند و مقدم نام بادنجان نیز کرده اند و بهترین لفاح آنست که بزرگ و تیز بوی و رسیده
و زرد باشد و طبیعة آن سرد و تر است تا درجه سوم و بعضی گفته اند در وی حرارتی است و بعضی گفته اند خشکی است
در سوم در بلادت و خواب آورد و بسیار بوییدن آن موجب سکته شود خصوص بیخ و ورق آن سفید است
و اگر کسی بغلط خورده قی و اسهال کند تا بحدی که بکشد در اختیارات آورده که بدل آن نیم وزن آن جوز
ماثل است و نیم وزن آن بزر البنج و گفته اند بوزن آن عود القرح و بعضی از احوال لفاح در ذکر یبروح گذشت
مولف اصل کتاب گفته خمیر مایه چون ببرگ در روغن گل و گلاب حل کنند و بر سر ضماد سازند
فایده دهد شرح مبسوط بسیار احوال جالینوس گفته قوة خمیر لطیف است و کم حرارة و از ین جهة بادها را
از عمق بدن کشد بی اذیه و تحلیل نماید و او مرکب است از قوتهای متضاده زیرا که در وی حموضتی بارده هست
و حرارتی از جانب عفونة و مع هذا حرارتی طبیعیه دارد از جانب نمک دیسقوریدوس گفته قوة خمیری که از آرد
گندم باشد سخن است و حاد و ملطف مواد بتخصیص آری که زیر قدم باشد شریف گفته اگر خمیر معدوم شود
آرد را با اندکی زیت و آب بر شده و شب بگذارند که صباح خمیری باشد خوب شیخ الرئیس گفته در خمیر
حرارتی هست و اما پوسته و رطوبت او بعد رکرده و قطر نمک و بورقی باشد که در وست و قوه تبریدی
از برای حموضه است و قوة جلا از برای نمک و بورقیه گندم و از ین جهة مادها که در عمق بدن باشد
بظاهر کشد و تحلیل نماید در منهاج آورده که خمیر تازه گرم است در دوم و خمیر کهن گرم و خشک است در سوم
در جامع بغدادی آورده که خمیر مرکب است از قوتهای متضاده مثل حموضه بارده و عفونه حاره و بورقیه
نمک و حرارة با برودة آرد و مراد از خمیر مطلق خمیر گندمی است و حرارة برو غالب لیکن بدرجه دوم
نمیرسد و طریق ساختن خمیر آنست که آرد گندم یا جو بزیت یا شیرج یا شیر ترش بر شسته و یک شب بگذارند
تا خمیر شود در تقویم الادویه آورده که مضرت بمعده و احشا و مصلح آنست رب ترنج و شراب انار
و استعمال آن بقدر حاجت کنند و نام آن بفارسی معروفست و بسریانی حمرا و برومی بروزمی و بیونانی

ابو سهل **افیون** رازی و ابن هیثم و امین الدوله و صاحب تقاعع گفته اند چون مقدار یک نخود افیون
در سرکه تند حل کنند و بر پیشانی از شقیقه تا شقیقه طلا کنند صداع گرم را تسکین کند دیسقوریدوس
و مالقی گفته اند اگر مقدار عدسی بروغن مورد یا روغن گل حل کنند و طلا نمایند ساکن سازد جالینوس
گفته این تدبیر خواب آورد و موجب خلاصی گردد از صداعی که موجب حرارت باشد در خواص آورده که اگر مقدار
یک نخود از ان شیاف ساخته بخود بر دارند صداع قدیم را تسکین دهد تمیمی گفته مقدار سه جو از ان بر سر ضماد
کردن صداع گرم بغایت صعب را زایل سازد ابن قیصر و رازی و ابن رضوان و ابن سمجون گفته اند مقدار
یکدرم افیون در ماء الشعیر آشامیدن تسکین کند صداع مبرح شدیدی که از شرب تریاق عارض شده باشد
شرح مهیه و سایر احوال در جامع ابن بیطار آورده که افیون شیر خشخاش سیاه است تمیمی گفته در صبح شهر
معروف نیست الا در بلاد مصر خصوصا در موضع اسیوط از دیار صعید و از انجا بشهرها برند دیسقوریدوس گفته
تبرید و تخفیف و تغلیظ در صمغ و عصاره خشخاش سیاه بیشتر از بزر است و اگر مقدار یک کرسنه از ان تنها
دردها را تسکین کند و خواب آورد و نضج دهد و سعال مزمن را فایده دهد و اگر بسیار از ان تناول نمایند خواب
گران آورد و چون کسی که اثر قتل داشته باشد آن را فرکند و بهترین صمغهای خشخاش آنست که کثیف باشد و در بوی
قوی و نرم و سفید و بوی آن خواب آورد و چون در آب حل کنند تند و جانجه موم بسته گردد و چون در آفتاب نهند
بگدازد و اگر بچراغ نزدیک سازند برافروزد و زبانه آتش آن مظلم نبود و چون طلا کنند بوی آن قوی باشد و انچه
مغشوش سازند بشیاف ماثیثا چون در آب گداخته شود بویی دهد مشابه بوی زعفران و انچه مغشوش سازند
بعصاره خس بری نیز بود و چون گداخته شود بوی آن ضعیف باشد و انچه مغشوش سازند بصمغ قوتش
ضعیف بود و رنگش صافی بود و دیاغورس حکایت کرده که ارسطاطلیس افیون را در علاج رمد و علاج گوش
استعمال نکرد زیرا که بزعم او ضعف بصر و موجب سبات است و زعم اندراوس آنست که اگر افیون بچیزی مغشوش
نباشد هر که در چشم کند کور شود و زعم منسرس آنست که بوی آن تنها منفعت با ست از برای خواب و دیگر
چیزها مضرت و این جماعت غلط کرده اند و مخالفت نموده اند با اموری که بتجربه معلوم است و بعضی افیون
چنان گیرند که سرهای خشخاش با برگها بکوبند و عصاره آن بیرون آرند و در هاونی کنند و بسایند و از ان قرصها
سازند و این صنف را مقونیون گویند و قوتش ضعیف باشد و افیونی که صمغ خشخاش است چنین گیرند که در وقتی
که نبات آن بنیاد کند که خشک شود گرد سر خشخاش شق کنند بکارد شقی باریک و از ابتدای این شق از همه طرف تیغ بنهند

باستقامه اندکی نه بسیار عمیق و صمغی که بیرون آید بانگشت بردارند و در صدفی جمع سازند و بعد از زمانی
باز گردند و انچه دیگر پیدا شده باشد بردارند و گاهی در روز دوم چیزی جمع شود و چون اگیرند و این صمغها
در هاونی بسایند و از ان قرصها سازند رازی گفته دو درم کشنده است در جامع ابن بیطار آورده که
بدل آن سه مثل آن بزر البنج است و نصف آن بزر لفاح یا پوست آن یا عصاره آن شیخ الرئیس گفته
افیون عصاره خشخاش سیاه مصری است که در آفتاب خشک شده باشد و گاهی افیون از خس بری گیرند
و آن هم مخدر است ضعیف و افیون را گاهی بتابه سرخ کرده بریان کنند و سرخ شود و طبیعت آن سرد و خشک
در چهارم فهم و ذهن را باطل سازد و تخدیر نماید و تسکین هر وجع کند خواه بیاشامند و خواه طلا کنند
و شربتی از ان مقدار عدسی است بزرگ و زیاده بر دو دانگ کشد در منهاج آورده که از جمله علامتهای خوبی
افیون آنست که در آب گرم آسان بگدازد و آب را رنگین نسازد و مقدار دو درم از ان کشنده است برود
و یک درم اگر تنها بیاشامند هضم را باطل سازد و مضرت بریه و از تناول آن عارض شود برد اطراف و خدر اعضا
و عارضی که از ان بوی افیون آید و دوار و تاریکی چشم و تنگی حلق و عسر نفس و بستن زبان و فرو رفتن چشمها
و مصلح آن اگر خواهند که تناول نمایند فلفل است و دارصینی و بدل آن سه مثل آن بزر البنج است و مثل
آن بزر لفاح در تقویم الادویه آورده که بهترین وی آنست که رزین باشد و حاد الرائحه و مضرت او
تخدیر اعصاب است و سدر و مصلح آن عود هندی است یا عود الوج و مقدار شربت آن دو قیراط و آنرا بفارسی
شیر کوکنار مصر گویند و بسریانی و قشا مسقونی و برومی امسون و بیونانی او فاطوس مالقی
گفته و در خواص آورده که اگر آنرا بسایند و بسرکه خمیر کنند و بر پیشانی و شقیقه ضماد نمایند صداع گرم را تسکین دهد
شرح مهیه و سایر احوال اسحق نقل از ارسطو کرده که طبیعت آن سرد است در دوم و خشک است در سوم و معدن
آن در جزایر دریای چین است و آن سنگی است گویا مرکب از ریگ ریزه و چون بسایند مثل او زیاده گردد و گاهی
اجزا بر آن سایده شود و اگر بران مالند خواه خشک خواه تر و اگر با آب تر کنند فعل او بیشتر شود و در وی جلایی
ست شدید و دهن بسیر و استعمال کنند در ادویه محرقه و مجففه و دواها که فایده دهد در تحلیل لثه و تغیر اسنان
جالینوس گفته در وی قوتی ست حاد که بسبب آن در ادویه محرقه و مجففه داخل سازند و قوتی دیگر که بسبب آن جلا تمام
دهد و دلیل کی اکثر نقاشان و خراطان چیزها را بآن جلا دهند و هم اکثر مجربست در جلا دادن و پاک ساختن
دندانها ابن رضوان و بیطار و ابن باجه و ابن وافد و سفیان و مالقی گفته اند سوتی چو با آب نارکی

برسر ضماد کردن صاحب صداع گرم را نافع است جالینوس و ماتقی و حبیش گفته اند آرد جو نیز همین فایده کند
در خواص آورده که اگر جو با سرکه بپزند و بر سر ضماد کنند صداع گرم خاری را تسکین دهد شرح مهمه و سایر احوال
جالینوس گفته جو سرد و خشک است در درجه اول با وجود این خالی از حرارتی نیست و تجفیف او از باقلی بیشتر اندکی
بیشتر است و در باقی غلطا اگر از بیرون استعمال کنند مشابه باقلی است و اگر بپزند و بخورند فاضلتر از باقلی است
زیرا که بسبب پختن نفخ او زایل گردد و باقلی هر چند بپزند نفخ در و باقی باشد بواسطه آنکه جوهر او غلیظتر از جوهر جو است
و ازین جهة غذا بیشتر دهد و اما سویق تجفیف او بیشتر از تجفیف جو است شیخ الرئیس گفته نوعی از جو بی پوست خواهد
و آنرا سلت گویند و در فعل و اثر نوعهای جو همه متشابه اند و طبیعة آن سرد و خشک است در اول و در و جلای
هست و غذا اکثر از گندم دهد و غذا ماء الشعیر از سویق بیشتر است و سرد و حدة غلطها بشکند و ماء الشعیر
اگر از نوع سلت سازند رطوبتش بیشتر است و همه نافع است و صنعة ماء الشعیر و فواید آن در فصل دوم
از باب اول مذکور شد در منهاج آورده که بهترین وی آنست که نو باشد و سفید و بزرگ و او مولد ریح و نفخ است
و از برای این برشته سازند و گفته اند مضرت بمثانه و مصلح او انیسون است در تقویم الادویه آورده که
مضعف احشا است و اصلاح او بمصطکی و شکر عوری کنند و مقدار شربتی از ماء الشعیر رطل است و آنرا
بفارسی جو گویند و بسریانی صعاری و برومی فرنما و بیونانی اینون   جالینوس و ابن سمجون و ماتقی
گفته اند صبر با سرکه و روغن گل بر سر ضماد کردن نافع است شرح مهمه و سایر احوال دیسقوریدوس گفته
ورق صبر شبیه است بورق اسقیل عریض است و غلیظ و مستدیر شکل و مایل بخلف [illegible] و طرف سر ورق آن
زیاده چند باشد مشابه خار کوتاه و متفرق و ساق صبر شبیه است بساق نبات [illegible] و جمیع این شجره
ثقیل الرایحه است و در بلاد هند بسیار روید و در بلاد عرب و دیگر بلاد هم شود و عصاره آن دو نوع است
بعضی رملی شبیه بود و بعضی جگری و بهترین وی آنست که چسبنده باشد و جگری و براق که بسرخی زند و آسان
بسر انگشت خرد شود و در غایت تلخی بود و در و سنگ و ریگ نباشد و آنچه سیاه است و بدشواری خرد شود
از آن اجتناب باید کرد و گاهی مغشوش سازند بصمغ و تیز آن تلخی کند و شده بوده خورده شدن بسر انگشت
و بعضی آنرا مخلوط سازند با اقاقیا و قوة صبر قابض است و مجفف جالینوس گفته صبر مجففی است بی لذع و طبع آن
بسیط و مفرد نیست بجای طعم چه در طعم او قبض و تلخی هر دو یافت شود ولیکن قبضش اندک است و تلخی بسیار و اطلاق
بطن هم کند و ازین وصفها معلوم شود که مجففات در درجه سوم و تسخین در آخر درجه اول یا اول درجه دوم

و شان وی آنست که منع کند ماده که ریزد و تحلیل نماید آنچه ریخته باشد و در و با وجود این اندک جلایی هست
که از غایت تلخی جراحتها پاک را منع کند ابو جریج گفته صبر سه صنف است سقوطری و عربی و سمجانی و بهترین همه
سقوطری است که زرد زعفرانی باشد و بسر انگشت زود خرد شود و براق و درخشنده بود مثل صمغ عربی و بوی آن
نفس بران و مینه بوی تر کند و اما عربی در زردی و شتانه و درخشیدن کمتر از سقوطری است و اما سمجانی
بدست و بد بوی و بد رنگ و تیره و چون کهن شود حدة او برود رازی در حاوی نقل از جالینوس کرده
که طبیعة صبر صفرا را جانب خود کشد و بیرون فرستد و صبر ناشسته اسهال بیشتر کند و فعل قوة او را بسیار
کم سازد و از مرتبه دوائیه بیرون برد بوجهی که تسخین کند جور گفته صبر عربی از سقوطری بهتر است در طلا کردن
بر ورمها و سقوطری در طلا استعمال کنند و عربی در آشامیدن مهراریس گفته صبر مضرت بجگر و علاج او بمیر
در منصوری آورده که شربتی از آن از یک مثقال است تا دو مثقال و کسی که او را سنبل و علتی باشد و محرور مزاج
نباشد با شیل پاشامد و اگر محرور مزاج باشد با کثیرا و اگر در معده یا جگر او علتی باشد با گل و مصطکی
بیاشامد حسن بن حسن گفته قوه صبر عربی و آنرا یمانی گویند ضعیفتر است از قوه سقوطری و بسیار باشد
که موجب کرب و مغص شود و در طبقات معده بچسبد و ماند که نتوانست با ماده که بعد از یک روز یا دو روز
اسهال بطن کند و سقوطری بر عکس این است و چون پاشانند لطایف آن متصاعد شود و دماغ را
از فضول بلغم پاک سازد و بخارات که از معده متصاعد شود و بالا رود منع کند و تقویة بصر کند از برای که
اجزاء لطیفه متصاعده چون بسبب جوف رسد که مشابه انبوبه پرآست فضول را از آن بطریق ریح منع
سازد و ضوء بصر زیاده گردد زیرا که کل نور بصر است و ازین جهة اوایل آنرا در ایارجات کبار و معجونات
داخل ساخته اند و باید که صبر در سرهای سرد و گرم نکارم نیاشامند بلکه در ایام معتدل تناول نمایند ابن
سرابیون گفته صبر مقدار یک مثقال بامداد با ماء العسل بیاشامند و بعضی مردم در شب آشامند و بر آن
خواب کنند و این غلط است زیرا که آشامیدن آن بعد از طعام بهتر است در جامع ابن بیطار آورده که
اطبا سابق گفته اند خاصیت صبر تنقیه و تقویه امعا است و طلا آن دو نفع آنچه در او هست و با وجود
این فایده مضرتی نیست بمعده بلکه مفید است بخلاف باقی دواهای مسهل که معده را مضرت رسانند و ازین
جهة نافع است جمعی را که معده ضعیف باشد و فضول در معده مجتمع و جمعی را که ثقلی در سر یابند و خواهند
که معده و امعا را پاک سازند از فضلها که مرتقی شود بجانب سر و جمعی را که رید صفراوی عارض گردد و جمعی را

گر بسیار تشنه شوند از قبل صفرا و جمعی را که تخیل موذی و احلام بد در خواب لاحق شود بسبب مره صفرا و سودای
تب و جمعی را که شوره در بدن ظاهر شود بسبب صفرا و سودا با هم و جمعی را که از اسفل معده بخار حاده صفراویه
صعود کند نفع شود و دفع امعا نماید یا در معده تلهبی حرارتی یابند یا ثقل نفس داشته باشند بسبب ریختن صفرا بمعده
و جمعی که از برای بسیاری اجتماع فضلهای محتبس در اعالی بدن معالجه بقی نتوان کرد و طبیعت صبر خشک
در درجه سوم و آشامیدن صبر تنها با مصطکی مضرت بمقعد از برای آنکه مقعد عضوی عصبی است و مزاج
عصب سرد و خشک است و چون بر سطح متخذ شود و بمقعد رسد موجب انشقاق وی گردد و پیوسته مفرده
رساند باعصاب ابن سمجون گفته که این حالت جمیع ادویه مسهله که صبر آنرا متخذ سازد و ابن ماسویه گفته
نیکو صلایه کند تا بخمل معده چسبد و سبب درنگ بقیه معده پیشتر کند و فضلها را از سر پیشتر کشد شیخ الرئیس
گفته قومی برانند که نبات صبر مثل نبات راسن است و چنین نیست و بهترین آن سقوطری است و آب
وی چون زعفران باشد و بوی آن مثل مر و متفرک بود و درخشنده و پاک از سنگ ریزه و صبر چون کهن شود
سیاه گردد و طبیعت آن گرم است تا درجه دوم و خشک در دوم و گفته اند گرم و خشک در سوم و چنین
نیست و قوتش قابض است و مجفف و منوم و صنف هندی منفعتش بسیار دارد و مجفف گندنا لیوع و قبض
در و اندکست در منهاج آورده که صبر عصاره ایست بسته رنگ آن میان سرخی و زردی و نبات آن مثل
نبات سوسن آزاد است الا آنکه ورق صبر دراز تر و پهن تر و گنده تر است بسیار و پر آب بغایت و قوت او
قابض است و مجفف و فضول صفرایی از سر کشد و پاک کند و بعضی گفته اند مسهل سودا است و صفت عصاره وی
چنانست که در معصره اندازند و بچوب کوبند و در زیر پای نهند و عصیر از آن گیرند و گذارند تا غلیظ شود و در
آفتاب نهند تا خشک گردد و بهترین وی سقوطری است و سقطری جزیره ایست نزدیک بساحل یمن و قدر شربت صبر
اگر تنها آشامند از نیم درم است تا دو درم با آب گرم و اگر با ادویه آشامند اندکی باشد تا نیم درم و صبر مضرت
بمعا و سفل سازند و کثیرا و مضرت بجگر و مسهل و اصلاحش بگل و مصطکی و نقل نماید و بدل آن مثل آن
حضض است در تقویم الادویه آورده که فضول صفراوی و بلغمی از معده پاک کند و مضرت بجگر و احشا و مصلح
آن لسان الحمل و نبات است و نام آن بفارسی شهورست و بسریانی علوی و برومی سقوطا و یونانی فیقرا
در جامع بغدادی آورده که سجانی را فارسی گویند و بعضی برانند که فارسی غیر سجانی است و سزاوار است
که صبر نو استعمال کنند و آنچه از سه سال زیاده بران گذشته باشد بعمل نیاورند و بهتر آنست که یکسال

بران بگذرد تا چهار سال بعد از آن ضعیف گردد و سقوطری در مشروبات استعمال کنند و عربی در طلاها که از
بیرون بدن بکار دارند و فارسی نفع آن ضعیف است از خارج و مضرت در داخل و گاهی صبر را مشوی
سازند در ظرفی پاک آن مقدار که از تمام اطراف آتش در آن گیرد و در کحلها استعمال نمایند و گاهی مسهل کنند
بمستو راطیقا و استفراغ چندان که رشک و رمل از آن بیرون رود و اسهال در مفصول کثرت و حدت در پیشتر
و مبالغه در غسل معده و حرارت از وی ببرد و عمل صبر در اخراج طاقی وی شود قوی است و در اخراج ده ربا ضعیف
پس تنقیه تمام بدن کند و بهترین دواهاست در هر علتی که در معده و جگر و نواحی غشا یافت شود
و اگر مخلوط سازند با ادویه لطیفه مقویه قوه گیرد در اخراج اخلاط غلیظ و صبر مضعف جدت و غلیظ
گرده و بخیس که گمان برده که شرب آن نافع است چشم را بالذات بلکه بالعرض گوید محق است و تفتیح
سدها کند مگر کبدی و جوانان صفراوی مزاج نیاشامند و همچنین کسی که خون او بسیار باشد و عروق
او تنگ و کسی که احشا او ضعیف باشد خصوص جگر و کسی که در اسفل او علتی باشد یا ضعیف المعا باشد
و سرد مزاج سقل ازرق اضافه نماید و گرم مزاج کثیرا و ضعیف المعده و ضعیف الکبد با گل و مصطکی استعمال کند
و اگر عمل و گاهی بر حسب ضرر و بعمل آرند بگلاب بشویند و ورق گل و مصطکی مقوی سازند و بعضی اصلاح سقوطری
باین وجه کنند که یک رطل از آن صلایه نمایند و بغربال تنگ بیزند و اگر بیندازند افسنتین رومی چهار یک رطلی
و از مصطکی و حب بلسان و عود و دار صینی و سنبل و اسارون از هر یک سه درم و افاویه را در دو رطل آب
عذب بپزند چندان که نصف ماند و چون سرد شود بدست مالند و صاف سازند و صبر سا و ییده را دیگر در آن
کنند و این آب در آن ریزند و نیکو صلایه نمایند و هرچه صاف شود در ظرفی جمع سازند آن مقدار که آب تمام
آخر شود و صبر تمام نشسته گردد و اگر چیزی از صبر در کعب ظرف مانده و اگر زعفران در آن اندازند
و تحریک نمایند چندان که با آن مخلوط شود و بردارند و اگر پاره از مرهای ادویه مسهله یعنی مصطکی و گل و هلیله
زرد و سقل و کثیرا با صبر مخلوط سازند نفع آن بیشتر شود و ضررش منع گردد و کسی که صبر استعمال کند روغن
گل و روغن بنفشه بسیار بکار دارد در تذکره سعدیه آورده که چون با سرکه استعمال نمایند صاحب
صداع گرم را نفع عظیم رساند شرح مهذبه و سایر احوال ابوحنیفه گفته عصفر گلی است که جزها با آن رنگ کنند
بعضی بستانی است و بعضی بری و هر دو در طبرستان شود و تخم وی قرطم است و عصفر را بعربی خریع و
بهرم و بهرمان و مریق گویند با سروه گفته گرم است و قابض با اعتدال شریف گفته نفس آن طبخ را نیکو

وخوشبو سازند و گوشت را مصری کرد و اند شیخ الرئیس گفته گرم است در اول و خشک در دوم و در و
تبیخ الغذا چیست باعتدال در منهاج آورده که صنف بری گرم و خشک در سوم در اختیارات آورده
که آنرا بفارسی خسق خوانند و باصفهانی گل کاویشه و رنگ زعفران نیز گویند و جالینوس گفته بدل وی
زهره الملح بود در تقویم الادویه آورده که گرم و خشک در اول بقول عیسی و مصلح آورده و مصلح آن روغن
و گلابست و شرقی گندم و آنرا بفارسی گلگو گویند و بسریانی حرنیغا و برومی سوریغا و یونانی زهرمانا
تعلیقی گفته و در خواص آورده که نشاسته گندم با برگ و روغن گل بر سر ضماد کردن خلیده تمام
شیخ بهنه بسیار احوال ویسقوریدوس گفته بهترین النشا آنست که از گندم خوب فربه سازند باین
طریق که گندم پاک کنند و در آب عذب بخیسانند و بشویند و آب بریزند و دیگر آب تازه کنند تا پنج نوبت و چون
نرم شود آب آنرا با چیزکی بریزند تا شیره گندم بیرون نیاید که همراه آب ریخته شود و چون آب از آن
ریخته گردد نیک بهم زنند و بمالند و دیگر آب بران ریزند و آنچه بر بالای آب باشد بصفایه برداریند
بعد از آن صاف سازند و بر بالای بوریا نو پاک ریزند در آفتاب گرم تا زود خشک شود زیرا که اگر دیر
در آن ماند ترش شود و جالینوس گفته نشاسته گندم تبرید و تجفیف بیشتر از گندم کند و رازی گفته مولد سده است
و چون خورند اصلاحش بمنضجات نمایند و مناسب سینه است و خشونت و خشونه از سرد و برد و منع نزله
زکام کند شیخ الرئیس گفته سرد و خشک است در اول و در دوم و تقویه و تلیین است و می باید که با سه مثل آن
آب بپزند در منهاج آورده که بعضی گفته اند سرد است در دوم و تر است و بهترین وی آنست که سفید باشد
و نرم و نشاسته منفخ است و ملین و لزج و گفته اند غذا دادن وی کمتر است از هرچه از گندم سازند و دیر
از معده منحدر شود و ازین جهت در هضم بد و سده آورد و گفته اند مولد سوداست و اصلاح آن
بشیرینی کنند مثل شکر و عسل و فانیذ و بادام ابرد ارطب است و نشا گندم الطف و کاهی در حلواها و غیره
از نشاسته سازند و حلوا از نشاسته بادام کنند و دیگر از نشاسته گندم و بسیار خوب شود و صنعت
وی چنانست که بادام را بیندازند و منقش سازند تا تلخ در آن نباشد و بسایند چندان که نرم شود و در آب نهند
و اندکی بگذارند تا ثقل و چوب آن ته نشیند و آنچه با آب آمیخته باشد در ظرفی پاک ریزند و بگذارند تا سکون
شود و آب از بالای آن بریزند و آنچه ته نشسته باشد خشک کنند در اختیارات آورده که آنرا یونانی
اسول گویند و بدل آن کرسیابا است و گویند از معمول در تقویم الادویه آورده که مرخی معده است

و مصلح آن عسل کف گرفته و مقدار شربت آن بحسب حاجت و آنرا بفارسی نشاسته گویند و بسریانی
نشا و برومی اسلون و یونانی سمیطیر ابن الدوررا القی گفته اند سعوط کردن آن نافع است
ابن هیثم و رازی و امین الدوله گفته اند شیره وختر یا روغن بنفشه سعوط نمایند که موجب شفا گردد و شیخ
مهیه و سایر احوال شیخ الرئیس گفته شیر مرکبست از سه جوهر مایئیه که اطلاق بطن کند و جبنیه که منعقد شود و دهنیه
و در شیر گاو چربی بیشتر است و در شیر شتر روغن و چیز از همه کمتر است و تنک است بغایة و در شیر خر نیز
روغن کم است و جبن بسیار کمتر مثل لبن لقاح است تنک ابی و فاضلترین شیرها از برای آدمی شیر زنانست
و بهتر آنکه از پستان بمکند یا در زمان که بدوشند بنوشند و بهترین شیرها آنست که شدید البیاض باشد
و مستوی القوام که بر روی ناخن بایستد و روان نشود و چون آن در ظرفها خوب جا کند و طعم آن
غریب و ترش و تلخ و تیز نباشد و بوی آن غریب و کریه نبود و واجبست که چون دوشند در زمان بنوشند
پیش از آنکه مستحیل شود و شیر هر حیوان که مدت حمل او بیشتر از انسان باشد بدست و ازین جهت حیوانی
که مدة حملش نزدیک بآدمی بود مثل گاو شیر آن انسب است و طبیعة اجزای شیر مختلف است مایئیه گرم است
و جبنیه نزدیک باعتدال اگرچه میلی بحرارة دارد و مایئیه شیر لطیفست و غسال و اطلاق کند بی لذع و شیر
معتدل کیموسات و مقوی بدن لیکن نفاخست مگر آنکه بجوشانند و چون با عسل بیاشامند قروح باطنه
از اخلاط غلیظ پاک سازد و نضج دهد و غسل کند و جید الکیموس بود و مغذی و مقوی دماغ خصوص شیر زنان
و قریب الهضم باشد زیرا که متولد شود از خونی در غایت انهضام که طاری گردد بر وی اندک سختی و گرم و مایل شود
ببرودة و هیچ عضو باو تغذی کند تا در عداد غذیه در آید و محتاج شود بهضم بسیار و تصفیه بعد از تصفیه
بلکه چون مستولی شود بر وی حرارتی فاضله زود طبیعة خون معتدل باز گردد و از برای میل او ببرودة معتدل
باصحاب بلغم از برای کم حرارة ایشان آنرا کالعنی احاله بخون شود اندک و پیش از استحاله بدن آنرا
بواسطه ترطیب استعمال کند و ازین جهت نافع است اصحاب مزاج گرم و خشک اگر در معده ایشان صفرای
نباشد که آنرا احاله نماید و بعضی شیرها را مناسبت ببعضی بدنهاست که سبب آن معلوم نیست و کسی که شیر
آشامد واجبست که از عقب آن سکون اختیار کند تا فاسد نشود و ترش نگردد لیکن بخواب نرود و عقب
آن غذاها دیگر نخورد تا زمانی که آن منحدر شود و شیر مناسبت از برای معتدل المزاج و جوانان گرم
مزاج را مناسب نیست زیرا که در ایشان مستحیل بصفرا گردد و مشایخ را هم نافع است از برای ترطیب

وازالهٔ خارش و ریدنی که مخصوص سن ایشانست لیکن وجهت که باعسل نادل نخایند تا اعانه هضم آن کند و بسیار
واقع شود که شیر فضولی که در نواحی معده باشد اول بالطلاق بیرون کند و بعد ازان شروع در تغذیه نماید و
نفخ کرده و در بدن وجع کند و اما بیاری دیر هضم شود و دیر منحدر گردد و خلط غلیظ پدید آورد و وصل سطح
آنست و بدن غذای بسیار ازوی گیرد و لبن حامض سرد و خشک است و خلط خام ازان حاصل شود و
و مطبوخ آن چسپنده بود خصوص آنچه غلیظ باشد و لبن حامض و تنها گرم سبخ جامع است بسبب رطوبة
و نفخ در شیر سده آورد خصوص بجگر که شیر شتر و مثل آن از برای آنکه جبنیه دران کم است و جلا و مائیه دران
بسیار و فایده دهد در ماده‌ها که با عضاء باطنه ریزد و بسبب حدة و نفع ادویه بوی رساند زیرا که شیر بواسطه جلا
غسل این ماده‌ها کند بیشتر از آب و بسبب مناسبة با عضو حایل شود میان ماده و عضو و تعزیه کند و نگذارد که خلط
روی سوی ملاقی عضو کرده و شیر مضرت با صحاب سیلان دم و اشیار ازیشان دارد و ضرر شیر بز با حشا
بیشتر است زیرا که بیشتر در علفها قابض چرا کند و شیر میش بخلاف آنست لیکن محمود نیست در درد آنها
و هیجانی هست و شیر زود استحاله یابد خصوص بصفرا و حرارة و هیچ چیز بیشتر از شیر مضرة ببدن نرساند
و لبن اتان آبی است و شیر خوک آبی و نارسیده و شیر بهاری قیاس بیشتر تابستانی آبی است زیرا
که طراوة و مائیه در نبات بهاری بیشتر است از نبات تابستانی و هر چند تابستان بفصل پاییز نزدیک‌تر شود
شیر غلیظ‌تر گردد و بهترین آنست که در میان تابستان گیرند زیرا که معتدلست در غلظ و لطافت و خوف
آن هست که چون چاشنه حرارة آنرا استحیل بصفرا سازد و در بهار این ترس نباشد و شیر گاو روغن
بسیار است و شیر میش را روغن و پنیر هر دو بسیار است و جبنیه در شیر شتر کم است و بعد ازان در شیر
اسب بعد ازان در شیر خر و ازین جهة کم واقع شود که این شیرها در معده منجبن گردد و بدانکه احکام شیر
مختلف شود بسبب اختلاف سن در کوچکی و بزرگی و اعتدال و بسبب اختلاف در لینة و صلابت گوشت
و لاغری و فربهی و سفیدی و سرخی و رنگهای دیگر و ضعیف‌ترین شیرها چنانچه گفته‌اند شیر حیوان سفید است
و اما زود منحدر شود رازی در حاوی آورده که جالینوس در حیلة البرء گفته که حرارة و برودة در شیر برابر است
و در ادویه مفرده گفته شیر را حرارتی است فاتر از آنکه از خون کمتر و خون معتدلست در حرارة و صفرا از
اعتدال تجاوز کرده بجانب حرارة و بلغم بجانب برودة و اما حرارة شیر متوسط است میان بلغم و خون
بلکه بخون نزدیک‌تر است از بلغم و در ترا... گفته حرارة و رطوبة در شیر ظاهر است خصوص وقتی که غلیظ باشد

ابن ماسویه گفته شیر در وقت دوشیدن گرم و تر است لیکن حرارتش اندکست و دلیل بر حرارة او شیرینی
اوست و زود استحاله یافتن و هم او گفته حرارة شیر در وسط درجه اولست و رطوبتش در اول درجه دوم
جالینوس گفته شیرها که ما احکام و فواید آن ذکر میکنیم شیرهای طیب صحیح است که کیفیة بدی برو غالب نباشد
و آن شیری است که شیرین باشد و خوشبوی و صافی و پاک از کدورة و خالی از حموضة و حرافة و ملوحة و بدانکه
شیر از همه چیز زودتر متغیر و مستحیل شود و بمجرد حرارة هوا که باو رسد از کیفیة خود بگردد و موافق‌ترین شیرها
شیر زنان صحیح الابدان است که بسیار سن و بغایة جوان نباشند و لطیف و معتدل المزاج و نظیف
باشند و غذاهای خوب و شرابهای مرغوب خورند و بعد از شیر زنان در جودة و موافقة شیر حیوانی است
که از طبیعة انسان دور نباشد و بوی گوشتها دلالت کند بر جودة شیر و خون و صحة و فساد آن و دوری و نزدیکی
بمزاج انسان مثلا گوشت سگ و گرگ و شیر و یوز و امثال آن بسبب آنکه بد بو است بعیدست از طبع انسان
و گوشت حیوانات خوشبوی مثل میش و بز و گاو و آهو و گورخر و خوک نزدیکست بطبع انسان و شیر اینها را
بسیار استعمال کنند و روغن و پنیر ازان گیرند بخلاف شیر خوک که بواسطه آنکه بسیار رقیق و آبی است پنیر و چربی
و غلظ دران نیست و اما شیر میش غلیظ است و روغن دران بسیار و شیر بز متوسط است و بدانکه
شیر مرکبست از سه جوهر پنیر و آب و روغن و اگر این سه جوهر از یکدیگر ممتاز شوند فعل خاص هر یک پنیر تمیز
کرده و بواسطه آنکه چربی در شیر گاو و بیشتر است روغن ازان بیشتر گیرند جالینوس در کتاب اغذیه آورده
که شیر گاو غلیظتر و چرب‌تر از دیگر شیرهاست و شیر شتر از همه ارطب است لیکن چربی دران کمتر است
و بعد ازان شیر اسب است و بعد ازان شیر خر فاما شیر بز معتدلست میان غلیظ و رقیق و شیر میش
غلیظ‌تر ازوست و شیری که در عقب ولادة آید ارطب از همه شیرهاست و هر چند زمان بران گذرد غلیظ‌تر شود
و در میان تابستان متوسط الحال باشد و شیر خوب که در کل اعداد از اصناف حیوانات بر شیر همه فایق آید بجهة آنست
از تمام غذاها که خون محمود ازان حاصل شود و مداومت کردن بشرب شیر و غذا نرا و ... ازیشان دارد و تدارک
چنان باید کرد که بعد از آشامیدن آن مضمضه کنند بشراب عفص ممزوج بعسل و چیزی که بر دندان و لثه
چسپیده باشد ببرد و جلا دهد در کتاب کیموس آورده که تمام طبیبان گفته‌اند که کیموس شیر بهترست از هیچ چیز
و ازین جهة قومی از اطبا بران رفته‌اند که شیر تنها قروح ریه را بپالاید و ظاهرست که این بیش از آن
خواهد بود که قرحه عظیم شود و محکم گردد و شیر زنان درین امر بهترست از تمام شیرها رازی در حاوی آورده

که شیر معده را ممتلی سازد و اکثار آن تب آورد و طق و اضطراب روفس در کتاب اغذیه آورده که شیر
فاضلترین دواها است زیرا که دفع اخلاط سوداوی و دفع سموم و عقود اعضا و طبیعتی قوی است
در حرارة و رطوبة زیرا که در اصل خون بوده و باز بخون استحاله یابد و چنین گفته طبیعت شیر به برودة بازگشته
زیرا که ثقل آنرا هضم ساخته اند و هر چیز که دیگری را هضم سازد آن چیز دیگر را مشابه نفس خود کرده اند
و مزاج پستانها سرد است روفس گفته شیر چرب است و نضیج و ازین جهة زود حرارة را افزوده سازد
و تشنگی آورد و چنین گفته سبب آنست که زود مستحیل شود بهر چه مصادف و ملاقی او شود در روفس در کتاب
لبن گفته حکم شیر مختلف شود بحسب نوع حیوان و سن و غذا و ریاضت و صنعت و قرب عهد بولادة و بحسب
بدنها نیز اختلاف یابد چه بعضی از شرب آن اگر چه اکثار کنند مضرة نیابند و بعضی بضد این باشند
و گفته از تنگی پوست حیوانات و قطره موی و ریختن موی و علف خوردن استدلال توان کرد بر صحت
و سقم شیر زیرا که این امور دلالة بر مرض کند و لازم است اجتناب کردن از شیر حیوان سقیم مگر اگر قصد
اسهال کند زیرا که انحدار درین شیر بیشتر است و شیر حیوان صحیح غذا بیشتر و بهتر دهد و شیر حیوان سفید
ضعیف است لیکن زود منهضم شود و شیر حیوان سیاه بهتر است لیکن دیر منهضم شود و شیر بهاری ارطب
و ارق و شیر صیفی اجف و اغلظ زیرا که درین وقت رسوبة و غلظ در زروع و نباتات بیشتر است
و شیر حیوانی که در آجام و مروج چراکند ارطب است و شکم براند و شیر حیوانی که در کوه چراکند خشکتر
و کم تر است و شیر حیوانی که در ادویه مسهله چراکند مسهل است و بهترین شیرها شیر متناهی السن است چه
شیر صغیر السن ارطب است و شیر هرم کبیر السن خشک است و شیر حیوانی که تعبش اندک باشد غلیظ است
و شیر حیوانی که تعبش بسیار باشد تنک است و سریع الانهضام و شیر حیوانی که مدة حمل او بیشتر باشد
از حمل انسان یا کمتر باشد مناسب انسان نیست و حیوانی که مدة حمل او مساوی باشد موافق است ازین جهة
شیر گاو اعدل است و گفته اما صبیان باید که شرب نمایند تا [illegible] رسیدن موی عانه و بعد از آن
ترک کنند خصوص محرور مزاج که در معده او متعفن شود و موجب [illegible] و همچنین است در معده
که مزاج آن گرم باشد و شیر نافع است کودکان را تا موجب ترطیب و نشو و نما گردد و مناسب نیست جمعی را
که در سن شباب و جوانی باشند بسبب غلبه حرارة و اما بعد از انتها خوب باشد زیرا که مرطب و معدل اخلاط
و تسکین کند حدة عارضه در بدن پیران و شیر مردم شیرها اگرم را موافق نیست زیرا که مزاج ایشان مستحیل شود

بمرار و نفخ در احشا پدید آورد و موجب ثقل گردد و مضرت بصاحبان سده و خلط بصره و رزقه مین
و فشا و کسی که جشار حامض کند و مناسب آنست که شیر در صباح بیاشامند و بعد از آن ترک کنند جمیع اطعمه
و اشربه تا هنگامی که از معده بگذرد و حذر کنند از تعب بعد از شرب آن زیرا که تعب اطعمه قویه را ترش سازد
چه جای شیر و شیر در اول مرتبه بیرون کند آنچه در امعا باشد و بعد از آن در عروق داخل شود و غذایی
خوب دهد و تعدیل نماید اخلاطی که در آنجا باشد و حبس طبیعت کند و اگر شرب شیر از برای اطلاق باشد
بیشتر تناول کنند و اگر از برای تغذی و ترطیب باشد اندکی فزا گیرند تا موجب ثقل نگردد بقراط در فصول
آورده که شیر بد است از برای کسی که صداع و تب کند و کسی که ما دون شراسیف او نفخ و متورم باشد
و قراقر و نفخ داشته باشد و کسی که تشنه باشد و کسی که صفرا بر مزاج او غالب باشد و کسی که خون بسیار
از شکم او رود و نافع است اصحاب سل را اگر تب قوی نداشته باشند و اصحاب دق را در وقتی که بدنها
ایشان گداخته باشد ابن ماسویه گفته بهتر آنست که اجتناب کنند از شیر کاهی که بدن پاک نباشد
رازی گفته شیر رطوبات اصلیه نگاه دارد و مدة نشو و نمو دراز شود و باید که اجتناب کند از شیر کسی
که او را قولنج یا بهق عارض شود و کسی که شیر در مزاج او سبب صداع و موجب قی گردد اما کسی که در مزاج او
موجب نفخ شود اصلاح نماید آنرا بجوارشنات که ریاح را براند و بادمان ریاضت و حمام و کسی که در مزاج او
مستحیل بصفرا گردد و فزاگیرد شیری که ترشی در آن ظاهر شده باشد و بر بالای آن ربوب فواکه حامضه بیاشامد
سامر گفته بهترین اوقات آشامیدن شیر ایام بهار است زیرا که در خریف مائیه در شیر بیشتر است و اما در
ایام پاییز مائیه کم است و پنیر بسیار و در زمستان و بعد از ولادة حیوان تا چهل روز نباید آشامید تا لبا
آن کم شود و ایمن گردند از تجبن دیسقوریدوس گفته شیر بز مضرة بشکم کمتر رساند از شیرهای دیگر از برای که
بیشتر در نباتات قابضه چراکند مثل درخت مصطکی و بلوط و زیتون و حبة الخضرا و ازین جهة معده را مناسب
باشد روفس گفته شیر بز کمتر از شیر گاو اسهال کند و در سایر احوال منفعة آن معتدل است رازی گفته
شیر بز معتدلست میان شیر گاو و شیر خر و اما شیر نعاج فضول آن بیشتر است دیسقوریدوس گفته شیر
ضان غلیظ است و شیرین و چرب و معده را زیان دارد بخلاف شیر بز روفس در کتاب لبن گفته بیشترین
غلیظترین شیرهاست و پنیر در آن بیشتر از همه و دیر منهضم شود و سوزش شکم آورد طبری نقل کرده که شیر شتر
بدترین شیرهاست و موافق بدن نیست و صفرا و بلغم و قراقر را هیجان در آورد دیسقوریدوس گفته

الفتق ما دهش و ماده گاو
و شبیه و النعاج بعد
اول الاسما

در شیر گاو و اسب بیشتر از شیرها و دیگرست طبری از بعضی کتب هند نقل کرده که شیر گاو فاضلترین شیرهاست
و دیر آدمی یا پر پسا زود رازی گفته شیر گاو غلیظترین شیرهاست و موافق است کسی را که فربهی خواهد
روفس گفته شیر اسب زود منحدر شود رازی در کتاب شراب آورده که بآن ماند که شیر اسب از تمام شیرها
گرم ترست و بعضی از ترکان برانند که مست کننده است و کان بهر کردار فعال بمثل شراب رسد لیکن
بوجهی طعام را منحط سازد و لین بطن نماید جالینوس در کتاب تدبیر اصحا آورده که سزاوار آنست که در
بعض اوقات شیر بز استعمال کنند و در بعض اوقات شیر خر زیرا که هر یک را خصوصیتی هست چه شیر خر
لطیفتر است و مائیه در آن بیشتر از شیر بز است و شیر بز غلظ آن مختلفست و ازین جهة غذا بیشتر
دهد که ای که احتیاج بکثرت غذا باشد و اما شیر اتن استعمال آن در جمیع احوال مناسبست زیرا که اگر [illegible]
تناول نمایند زود منحدر شود و نفخش کم باشد و در شکم تجبن نکرده و مخصوص که با نمک و عسل مخلوط سازند [illegible]
ابن بیطار آورده که بدل شیر خر شیر بز است طبری گفته در شیر شتر حرارتی هست و [illegible] و مهیج شهوة غذا
و جماع است جالینوس گفته معده بارده [illegible] ابن ماسویه [illegible] ذکر کرده و این [illegible] ظاهر و معده
معتدل [illegible] شواری منضم کند و اما معده که بجای گرم باشد خواه بالطبع و خواه بسبب عارضی از آن مضرة نیابد
بلکه منتفع شود و تحمل شرب آن تواند کرد اگر چه برف سرد کرده باشند رازی گفته و اما ماست و شیر از وقایت
همه بیرند و مطفی حرارة و مهیج [illegible] و اجتناب از ین سه امر لازم است کسی را که [illegible] پیش شده باشد و کسی
که صاحب قولنج و وجع [illegible] ظهر و ورک باشد الا الکواماست و شیر از غلیظند و بطئ النزول و دوغ زود تر
نزول کند و اطفای حرارة بیشتر نماید و نفخش بیشتر باشد و هر چند ترش تر باشد این حال در و قوی تر باشد
جالینوس گفته و اما لبا و آن شیریست که در وقت ولادة دوشند اگر با عسل مخلوط نسازند دیر تر منهضم شود
و تولید اخلاط غلیظ بیشتر نماید و از معده دیر منحدر گردد و در امعا نفوذ کند و اگر با عسل ممزوج سازند غذا
بیشتر دهد ابن ماسویه گفته [illegible] مضرست مرطوبی مزاج را و مهیج قولنج است رازی گفته لبن رطب که آنرا
لبا گویند در دفاع و بیرون شهوة طعام بیشتر است از پنیر لیکن از پنیر زود تر نزول کند و اگر تشدید نماید و لین
طبیعت آورد در معده منعقد شود خصوص بجهة غلیظ و متین بود در منهاج آورده که شیر سرد و تر است در درجه
طبیعت گفته است از پنیر و مستحیل شود در معده صفراوی بصفرا و لبن حامض بهترین وی آنست که روغن او
بسیار باشد و اگر روغن آن بر دارند و ترش شود آنرا مخیض گویند و آنچه روغن و مائیه آن هر دو برداشته باشند

آنرا دوغ خوانند و طبیعة آن سرد و خشکست و گفته اند ترست و مخیض موجب جشا و دخانی نشود زیرا که
روغن از آن انتزاع کرده اند و با سرد و ترست و مخصب بدن و مصلح مزاج کبد حار و محدث جشا
دخانی در تقویم الادویه آورده که لبن مضرست بکیات و لثه و اسنان و مصلح آن قشش است و مضمضه
بالعسل استعمال آن بقدر حاجة کنند و آنرا بتازی حشیر خوانند و بسریانی طلا و برومی [illegible] و بیونانی [illegible]
ابن رضوان و رازی گفته اند عصارهٔ آنرا چون بر جبهه و صدغین و یا فوخ ضماد سازند صداع
گرم را تسکین کند تفلیسی گفته بزر کاهو ضماد کردن نافع است ابن ماسویه و ابن وافد و سفیان [illegible]
اگر صاحب صداع گرم کاهو بخورد تسکین یابد ابن سینا و مسیحی گفته اند و در خلاصه آورده که نافع است خواه
خواه بخورند و خواه ضماد سازند نهندس گفته اگر اندکی کافور در عصارهٔ کاهو حل کرده در بینی چکانند صداع گرم
تسکین کند و اگر کاهو با سرکه بخورند و عصارهٔ آنرا با سرکه بر سر ضماد سازند فایده دهد شرح مهیة و بسیار احوال
شیخ الرئیس گفته خس بری در قوة خشخاش سیاه است و نقل از جالینوس کرده که برودة خس بستانی نه بسیار
بلکه مثل برودة آب چشمه است و رطوبتش غلیظتر است از رطوبة بقل و لطیفتر است از رطوبة حبازی و گفته اند
در ترطیب و تجفیف مثل کرنب است و قطف و حماضه و جالینوس گفته سردترست در سوم و حکم کرده که غذا
دهد و کم دهد غلظ کرده و چنین نیست و بآن ماند که برودة وی در درجه دوم باشد و چون طعم کاهو خالی است
از شوری و قبضی و مثل این طعامها و جلایی و قبضی و اطلاقی نیست و خونی که از و حاصل شود بهترست از خونی
که از بقول دیگر حاصل شود و کاهو اگر پخته غذا بیشتر دهد و نافع باشد در اختلاف آبها و کاهو ناشسته بهتر
چه غسل موجب زیادتی نفخ او شود و تمام تر با این حال اره و کاهو زود منهضم شود و اگر در میان شراب
خورند منع کردن شراب کند دیسقوریدوس گفته مناسبست معده را تبرید و تسکین کند و خواب آورد
و کاهو ناشسته ضعیف المعده را موافق است و هنگامی که ساق و تخم پیدا کند قوة عصارهٔ آن و شیر
آن مشابه عصاره و شیر کاهوی بری شود و اما کاهوی بری در شکل مشابه کاهوی بستانی است لیکن
ساق او بزرگتر از ساق بستانی است و برگش سفیدتر و زبرتر و تنک تر و طعم وی تلخ باشد و شیر او مشابه شیر
خشخاش سیاه و کاهی شیر کاهوی بری در آفتاب خشک کنند و در ظرفی از خزف نگاه دارند جالینوس
در اغذیه آورده که غذای کاهو بهتر از غذا و تمام تر باشد زیرا که خونی که از وی حاصل شود اگر چه در غایة
خوبی و بسیاری نباشد لیکن بدهم نباشد و خلطی که از و متولد شود سرد و ترست و ردی الا استمرا نیست

در منهاج آورده که [illegible] نوعی از [illegible] است

الاتان الانثی من الحمر [illegible]
والاتن جمعه [illegible]

چون باقی تر با و در انجا کو ذکر حجازی کرده گفته اگر کاهو بروی کرم ضماد کنند ظاهر شود که سرد است در
درجهٔ دوم و غلظ و لزوجه در کاهو و ملوخیه بیشتر است و رطوبت بلغمی در میان ایشان متوسط و کاهو
در ترطیب و تخفیف در میان کرنب و میان بقلهٔ یمانیه و قطف متوسط است روفس گفته اگر کاهو در میان
شراب خورند فایده دهد در تمام علتها که از مستی پیدا شود و کاهو مرغی بدهضم است ابن ماسویه گفته سریع
الهضم است و غلطی محمود و خونی صالح از وی متولد شود و بیشتر از تمام ترها قسطس گفته اگر بابره که خورند
تسکین صفرا کند و در اختلاف هواها و تغیر آبها و ز مینا دوا ایجاب است نافع رازی در کتاب دفع مضار الاغذیه
آورده که اجتناب کند از خوردن آن کسی که در سینهٔ او غلطی باشد که باید انداخت و کسی که صاحب ربو بود
زیرا که موجب تخفیف و استحکام این اخلاط شود و اگر درین حال اتفاقا تناول کرده باشد در زمان قی کند
بماء العسل و بعد از آن معجون ربو و طبیخ زوفا بیاشامد در منهاج آورده که سرد و ترست در سوم و گفته اند
تخم آن در درجه دوم است و کاهو مضرست بصر و باه و مصلحش کرفس نعنع است در تقویم الادویه آورده
که سرد و ترست در دوم بقول مسیح و اکثار آن کند حواس است و مصلحش بلیلهٔ مربی است و استعمال آن بعد
کفایت کند و آنرا بفارسی کاهو گویند و بسریانی خاسی و برومی ترادوس و بیونانی ترذوان قیمی گفته
بوییدن آس و بر سر ضماد کردن صداع گرم را ساکن سازد مصدسی گفته اگر حب آن بکوبند و بیزند و بر سر ضماد
کنند یا بویند فایده دهد و حب سفید قوی ترست از حب سیاه در فعل و اثر در اقناع آورده که عصارهٔ آن
با سرکه بر سر ضماد کردن صداع گرم را تسکین کند و اگر مورد سبز بویند و عصارهٔ آن با سرکه بر سر ضماد نمایند
نافع است شرح معینه و بسیار احوال ابوحنیفه گفته مورد در مغرب زمین در کوه و صحرا بسیار است و همیشه سبز بود درخت
وی بزرگ شود و گلی کند سفید خوشبوی و ثمری سیاه که چون برسد شیرین گردد و در وی علقمه تلخی باشد و آنرا
فیطس گویند جالینوس گفته این نبات هم مرکبست از قوای متضاده و غالب در وی جوهریست ارضی بارد
و جزو حار لطیف هم هست و ازین جهت تجفیفش قوی است و در قوة قبض میان شاخ و برگ و ثمره و عصارهٔ
او بسیار تفاوتی نیست دیسقوریدوس گفته مورد بستانی که سبزی او مایل باشد بسیاهی در علاج انفع است
از انچه مایل باشد بسفیدی خصوص که در اصل کوهی باشد و ثمره که سیاه باشد ضعیف ترست از ثمری که
سفید باشد و قوة مورد و ثمرهٔ مورد قابض است و عصاره که از ثمره تازه گیرند همان اثر کند جالینوس گفته
تجفیف در برگ خشک بیشتر از برگ ترست و رب مورد نه از برگ تنها گیرند بلکه از برگ و ثمر هر دو گیرند

و تمام اجزاء این درخت را قوتی است حابسه مانعه خواه از بیرون بر بدن اندازند و خواه از اندرون
وارد سازند زیرا که اصلا قوة مسهله و مضار مخالط او نیست شیخ الرئیس در قانون گفته در مورد تلخی هست
با دفعی و شیرینی و برودتی که بسبب آن دفعی است و نیک آس در تمام افعال قوی ترست و نیک چیزی است
که در ساق درخت مورد روید منقرّس برنگ مشابه آن و بشکل و صورة مانند کف انسان و کامی نیکی
کوبند و بشراب دفش خمیر کنند و از ان قرصها سازند و در سایه خشک نمایند و این قرص نیز در جمیع افعال
قوی ترست و روغنی که از مورد گیرند جمیع منافع مورد بر ان مترتب است و قوی ترین و بهترین
اصناف مورد خسروانی است که برگ او گرد باشد و رنگش بسیاهی زند تخصیص کوهی و بهترین گلهای
مورد آنست که رنگش سفید باشد و عصارهٔ ثمرهٔ آن قوی تر و نیکو ترست و عصاره اگر کهن شود تلخ
و ضعیف گردد و بهتر آنست که قرص سازند و اما طبیعت مورد غالب برو برودتست و در وی حرارتی لطیف هم
هست و قبض او بیشتر از برودة است و با آن ماند که برودتش در درجهٔ اول باشد و یبوستش در درجهٔ دوم
و تغذیهٔ وی اندکست و هیچ شرابی نیست که [illegible] عاقل طبیعه باشد و هم نافع درد و جامع ریه و سعال غیر شراب
مورد و در ادویهٔ قلبیه آورده که مزاج آس مستحکم الامتزاج نیست و طباع در وی یک قوة غالب غایه نشده
بلکه با آن ماند که در وی دو جوهر باشد یکی غالب البرودة و دیگری غالب الحرارة که تفاعل و امتزاج میان
ایشان چنان استحکام نیافته باشد که مزاجی متوسط در وی تقرر یابد و آنرا درین دادی نظایر بسیار است
و با آن ماند که جوهر لطیف غالب الحرارة که در وست کمتر باشد از کثیف غالب البرودة و بنا بر عدم استحکام
امتزاج آن حار غریزی که در بدنهای ماست جوهر حار و بارد را از هم جدا سازد اول جوهر حار لطیف در بدن
نفوذ کند و آنرا گرم سازد و بعد از ان جوهر بارد در آید و تقویه و تشدید کند و ازین جهت منفعت او در ردوبا
سوی عظیم باشد چه جوهر حار لطیف اول جذب ماده کند و مسامات را گشاده سازد و بعد از ان جوهر
بارد تشدید عضو و قبض مسام نماید پس از ماده که جوهر حار جذب کرده باشد سوی منعقد شود و مرکب
عطریت که در وست جوهر حارست و مرکب عفوصت جوهر بارده و اگر آس را اعتبار کنند بمزاج اغلب اقوی
باردست در اول و یابس در دوم و او را با وجود این تلطیفی هست و بسبب عطریه ملایم روح است
و بسبب قبض و تلطیف او را متین سازد و تنقیه نماید و جوهر او را منبسط گرداند و از برای اجتماع
این آثار نافع است در خفقان و ضعف قلب ابن ماسه گفته مورد سرد است در اول و خشک در دوم

۱۴۴

ابن ماسویه گفته نافع است در اورام حادث از حرارة و رطوبة و چون بویند بخارات گرم و تر نشاند
در جامع ابن بیطار آورده که آس بری در دمشق و ارض شام معروفست و عامه اهل اندلس آنرا
نیز دان بلدی گویند دیسقوریدوس گفته آن نباتی است که برگش مشابه برگ آس بستانی است اندکی
ازان پهن تر و طرف آن تیز باشد چون طرف سنان نیزه و ثمرش که دست متصل ببرگ و چون
برسد سرخ شود و در اندرون آن حبی است صلب و شاخهای او بسیارست از یک اصل بیرون آید
مشابه شاخهای اوتس و طول این شاخها نزدیک بیک ذراع است مملوا از برگ و اصل او شبیه است باصل
نباتی که آنرا افرطس گویند و چون بخایند ترش و تلخ باشد و گاهی قضبان این نبات در وقت تری
خورند و در طعم وی تلخی باشد در منهاج آورده که بوییدن آن سهر آورد و مصلحش بنفشه تازه است و بدل
آن برگ توت یا عصاره انبرباریس و آس بری مورد اسفرم است و در حرف میم گفته مورد اسفرم گلی چند
و شاخی چندست باریک مایل بغبرة و صفرة و قوة آن مثل مورد و روست و بعضی گفته اند آس بری است
و بعضی گفته اند عقاری رومی است و بهترین آن رومی است و طبیعتش گرم و خشک است در درجه
دوم در اختیارات آورده که مورد اسفرم صداع و رطوبات دماغ را نافع است در تقویم الادویه آورده
که آس حبس بطن کند و سهر آورد و مصلح آن بنفشه سکری است و مقدار شربتی ازان دو درم و نیم است
و آنرا بپارسی مورد گویند و بسریانی آسا و برومی مورذیس و بیونانی اطیغونس توتیا
و تفلیسی گفته اند اگر اثمد و اقلیمیا ذهبی و عسل کف گرفته از جانب صحیح در چشم کشند صداع از جانب
مریض ساکن یابد شرح مهیة و سایر احوال اما اثمد ارسطاطالیس گفته حجری است مخلوط برصاص و
ازین جهت اگر داخل نقره سازند در وقت سبک نقره را بشکند و آنرا در اطراف مشرق معدنها باشد محمد
بن عمران گفته اثمد حجر کحل سیاه است و معدن آن در طرف مغرب اصفهان بسیارست و آن
سنگی است سیاه صلب لمع براق کحلی رنگ دیسقوریدوس گفته بهترین وی آنست که چون تنفت شود
محل آن لمعان کند و صفحه صفحه باشد و زود بشکند و اندرونش املس بوده او ساخ دران نباشد جالینوس
گفته درین دوا با قوة مجففه قوتی باشد قابضه و ازین جهت در شیافات و برودات داخل سازند
دیسقوریدوس گفته قوة اثمد مغری است و قابض و مبرد و بالجمله قوة او شبیه است بقوة رصاص
محرق ارسطاطالیس گفته اثمد نافع است چشمها را و در بسیار کحلها داخل سازند و اعصاب چشم را القوی کند

۱۳۴

و دفع آفات و اوجاع ازان نماید و کسی که معتاد نباشد باکتحال آن اگر در چشم کشد موجب رمد شود و
در زمان چرک کند و اثمد نافع است عجایز و مشایخ را و کسی که چشم او بواسطه کبر سن ضعیف شده
باشد اگر اندکی مشک دران داخل سازند محمد بن حسن گفته سرد و خشک است در درجه چهارم دیسقوریدس
گفته گاهی مشوی سازند باین طریق که با شحم بسرشند و بر بالای آتش جمر نهند و گذارند تا افروخته
شود و از بالای جمر بردارند و بشیر زنی که پسر زاییده باشد یا ببول کودکان یا بخمر کهن اطفا نمایند
و گاهی محرق سازند باین طریق که بر بالای جمر نهند و باد بران دمند تا افروخته گردد و بعد ازان بردارند
از برای آنکه اگر پیشتر ازین بسوزانند نزدیک برصاص شود و گاهی غسل نمایند مثل اقلیمیا یا مثل نحاس
محرق و بعضی مثل خبث الرصاص غسل نمایند شیخ الرئیس گفته اثمد جوهر اسرب میت است و قوتش
شبیه بقوة رصاص محرق و طبیعة او سردست در درجه اول و خشک است در درجه دوم قبض کند و تجفیف
نماید بی لذع و نزفها را منقطع سازد و در تجفیف از زاج سرخ اشد است در منهاج آورده که اثمد کحل
اصفهانی است و آن معدنی است و جوهر او مثل جوهر آبارست و قایم مقام آن شود در اختیارات
آورده که اثمد را بروغن گاو چرب کنند و بسوزانند تا اندک نقطه سیاه که بران باشد بسوزد پس
بسوزند و بکار برند و نقل از بولس کرده که اگر اثمد با اقلیمیا و عسل کف گرفته رقیق در چشم کشند صداع
زایل کند باید که در جانب صحیح کشند در تقویم الادویه آورده که اثمد جوهر اسرب میت است و بهترین آن
صفاهانی است که زود سفت شود و طبیعتش سرد و خشک است در دوم بقول اسحق و منفعت آن قطع
نزفهاست و جلای چشم و حفظ صحت آن و مضرت آن تحفیف ریه و حوالی است و مصلح آن کثیرا است و کثر
و صمغ و مقدار مستعمل ازان نیم درم است و آنرا بپارسی سرمه گویند و بسریانی صدیدا و برومی سمطین
و بیونانی سمطاوس و اما اقلیمیا جالینوس گفته گاهی یافت شود در اتونها که مس دران گدازند و از برای
همین کار از آهن بوضع همین ترتیب داده باشند و چون مس درین اتون سرخ شود و بخارات ازان
متصاعد گردد و بجوانب و سر اتون چسپد یک صنف یا دو صنف یا سه صنف اقلیمیا حاصل شود و گاهی
یافت شود در معدن نقره در وقتی که صاف نمایند و گاهی حاصل شود از سنگ مرقشیثا در هنگام گداختن
و گاهی یافت شود در جزیره قبرس در آب یا در مجاری آب و این نوع از اقلیمیا فاضلتر و بهتر است
از باقی انواع و این اقلیمیا حجری است و اما اقلیمیا که در اتون حاصل شود بعضی ازان عنقودی است

العنقودی [illegible]

کرجمع شود درا عالی او نهار مذکور و بعضی از آن صفائحی دیسقوریدوس گفته بهترین اقلیمیا قبرسی است
و آن عنقودی است سیاه و کثیف و متوسط در خفه و ثقل بلکه بخفه مایل و بشکل او شبیه است بشکل
عنقود و چون بشکنند رنگ اندرون آن مشابه برنگ زنجارست و بعد ازین صنف در خوبی صنفی است
که رنگ ظاهر آن شبیه باشد برنگ آسمان و رنگ باطنش سفید و در آن رگها یافت شود و شبیه بسنگی که آنرا
ابو حلس گویند و این صنف ظفری است وگاهی یافت شود از اقلیمیا صنفی دیگر رقیق که آنرا اسقطراقیس
گویند یعنی خزفی و اکثر این اصناف سیاه رنگست و ظاهر آن یا بشکل خزف است یا شبیه بطین یابس
و اقلیمیا عنقودی و ظفری در دواهای چشم استعمال کنند و باقی اصناف در مرهمها و غیرها که قروح و جراحات
را مندمل سازد جالینوس گفته بودن نوع عنقودی لطیفتر و نوع صفائحی غلیظتر امری است معلوم و قوة
هر دو صنف مجفف است و جالی جلای باعتدال بی لذع و پر کند قرحها چشم و قرحها بجمیع بدن و بالجمله
قوة او مجفف است و جالی اندکی بسیار و اما در حرارة و برودة معتدلست و دیسقوریدوس گفته قوة
اقلیمیا قابض است وگاهی تعریه و تجفیف کنند وگاهی بیرون آورند اقلیمیا از معادن در کوه بلندی که آنرا
صولادر گویند و زعم بعضی آنست که گاهی یافت شود در بعضی از معادن حجاره و منشأ غلط مشابهة آن
حجاره است با قلیمیا و حال آنکه در آن هیچ قوة اقلیمیا نیست وگاهی اقلیمیا از نقره گیرند سفید تر و سبکتر
و ضعیفتر از آنچه گذشت وگاهی اقلیمیا سوزانند برین صفت که بر جمره آتش نهند تا سرخ و براق شود
و لمعان پیدا کند و نفاخات در آن ظاهر گردد چنانکه در خبث الحدید بعد از آن در خمری که آنرا افسانین
گویند اطفا نمایند و اگر در دواهای چشم مستعمل سازند در سرکه اطفا نمایند و بعضی اقلیمیا محرق بصفت مذکوره
بسرکه صلایه کنند و در کوزه سفالی آب نارسیده ریزند و دیگر سوزانند تا سفت شود مثل قشور و دیگر
سحق کنند و بسوزانند در نوبه سوم تا خاکستر شود و درو خشونت نماند و بجای توتیا استعمال کنند وگاهی
غسل این صفت نمایند که با آب سایند و آب از روی آن ریزند تا وقتی که بر آب هیچ وسخ نماند بعد از آن
بدست جمع سازند و استعمال کنند شیخ الرئیس گفته افضل انواع اقلیمیا ذهبی عنقودی خاکستری رنگست
که تازه باشد و صفائحی غلیظتر است و طبیعت آن معتدلست در حرارة و برودة و خشک است در سوم و لطیفتر
از اقلیمیا فضی و در تجفیف و جلا است وگاهی فرا گیرند اقلیمیا از زر و نقره وگاهی از مس و مرقشیثا و
آن قلعی است یا دخانی که بر بالای سبک باشد و آنچه رسوب کند و بته نشیند صفائحی باشد و طبع اقلیمیا

فضی

فضی نزدیکست بذهبی اندکی سردتر و در وی تجفیف و جلا باعتدالست بی لذع و خصوص آنچه مغسول شده
و این اقلیمیا موافق ترست در مرهمها و تجفیف و جلا او در بدنها معتدلست نزدیکی گوشت آن
صلب باشد در منهاج آورده که نزد او آنست که در دواهای چشم آنرا محرق سازند باین طریق که در کوزه
سفالی نو کنند و سرش بگل گیرند و در تنور نهند و بهترین اقلیمیا فضی آنست که رقیق باشد و شبیه بود بسنج
و اقلیمیا ذهبی وسخ ذهب است گاهی که بگدازند یا مثل آن بورق و آنچه بر بالای ذهب باشد در وقت
گداختن آنرا اقلیمیا ذهب گویند و در آنچه شیخ گفته نظر است وگاهی اقلیمیا گیرند از قلعی که بر بالای
زجاج است در وقت سبک و این صنف لطیفتر است از اقلیمیا نقره و بهترین اقلیمیا اقلیمیا عنقودی
لاجوردی رنگ ظفری است و صفائحی غلیظتر است اینست تمام کلام صاحب منهاج و در بعضی از
نسخ قدیمه اعتراض بر شیخ که وجهی ظاهر ندارد مسطور نیست در تقویم الادویه آورده که مختار از انواع
اقلیمیا صفائحی است که بته آب نشیند و طبیعت آن سردست در اول و خشک در دوم بقول اسحق
و آن منفخ احشاست و موجب سوء هضم و مصلح آن گل خشک یا انیسون و شربتی از وی نیم مثقال است
و آنرا بفارسی اقلیمیا گویند و بسریانی بعصاثا و برومی طیبا و بیونانی ارفیلون روفس و بقلیسی
گفته اند که خوردن الو و آشامیدن نقیع آن فایده دهد در صداع گرم شرح مهیه و سایر احوال اسحق
بن سلیمان گفته اجاص دو صنف است سیاه و سفید و در حقیقة اجاص آن صنفی است که سیاه باشد
و سفید معروفست بشاهلوج جالینوس در کتاب اغذیه آورده که بهترین اجاص آنست که بزرگ باشد
و نرم و عفوصة در وی کم باشد و بدترین اصناف آنکه کوچک باشد و سخت و عفوصة در وی بسیار
اسحق بن سلیمان گفته مختار از وی آنست که فربه باشد و تنک پوست و در طعم آن مرارتی با اندک
قبضی بود و قوة آلوی سیاه رسیده شیرین سردست در اول درجه اول و ترست در اواخر اول و قوة
آلوی سیاه ترش شیرین سردست در وسط دوم و ترست در آخر دوم دیسقوریدوس گفته اجاص
درختی است معروف و ثمره آن مشهور و ماکول مضرت بمعده و ملین بطن است و اما ثمره اجاص
شامی تخصیص آنچه در دمشق است چون خشک شود معده را نیکو باشد و امساک بطن نماید جالینوس
گفته ثمره این شجره مطلق بطن است تخصیص در وقت تری و چون خشک شود اطلاق او کم گردد
و اما دیسقوریدوس نیز دانم از کجا حکم کرده که اجاص دمشقی حبس بطن کند و حال آنکه اطلاق آن ظاهرست

ابن ماسویه گفته سرد و ترست در دوم و غذا اندک دهد و تبرید و ترطیب معده کند بزوجة و برودة
و سیاه در فعل اقوی است و کوچک بدست و آلو را پیش از طعام باید خورد خصوص که محروری مزاج
تناول نماید زیرا که اطفاء حرارة کند و اسهال مرة صفرا و اصحاب بلغم بعد از تناول آن ماء العسل
بیاشامند و صنفی دیگر که سفیدست و آنرا شاهلوج گویند علی الخصوص است و در قوة اسهال مثل صنفهای
دیگر نیست رازی در دفع مضار اغذیه آورده که اجاص بیرون است و مطلق و هرچند ترش تر باشد
و غلیظتر سردتر باشد و اسهالش کمتر و محروری مزاج در خوردن آن محتاج باصلاح نیست مگر از برای
ضعف معده و تدارک ضعف گلنجبین کهن باید نمود و اما بارد مزاج و اصحاب معدهای ضعیف شراب
قوی بر بالای آن بیاشامند و در آن اکثار کنند و جوارشات مناسب تناول نمایند و در موضعی دیگر گفته
اصلاح بمصطکی بالبان کنند اسحق بن عمران گفته آلوی ترش سرد و خشکست و موافق صاحبان حرارة و در فلاحة
آورده که اجاص جبلی درختی است و برگ آن مدور و کوچکتر از ورق اجاص و ثمر آن مثل اجاص ترش است
و آن در بساتین نمی‌ماند البته جالینوس گفته تر اجاص تری قبض کند و حبس بطن نماید قبضی و حبسی ظاهر
شیخ الرئیس گفته اجاص فستقی اقوی است از سیاه و اجاص زرد اقوی از سرخ و اجاص سفید بزرگ
ثقیل است و قلیل الاسهال ارمنی شیرین و شدید الاسهال و بهترین همه آنست که بزرگ باشد و فریة آلوی
نارسیده در و قبضی هست و طبیعة اجاص سردست در اول دوم و ترست در اخر دوم و صمغ آلو
ملطف است و قطاع و مغزی و آلو پیش از طعام باید خورد و مرطوب بعد از آن ماء العسل و نبید بیاشامد
در منهاج آورده که آلوی بزرگ شیرین بیشتر لین کند و برودتش کمتر باشد و ترش تلیین کمتر نماید و برودتش
اکثر باشد و تولید خلط مایی کند و دفع مضرة آن گلنجبین سکری کند و گفته اند مضرست بسر و مصلح آن
عنابست در تقویم الادویة آورده که شربه آن سی عددست و آنرا بپارسی الو گویند و بسریانی حاحا و برومی
فقالا و بیونانی توفامالین ابن بطلان گفته خوردن و بوییدن و ضماد کردن آن صاحب صداع
گرم را فایده دهد شرح مهیبه و سایر اقوال جالینوس گفته اما قثاء نضیج که آن بطیخ است جوهر او لطیف است
و اما غیر نضیج جوهرش غلیظ بود و قوة سرد و منقطع است و جالی و ازین جهة مدر ند و معنی طاهر بدن
و طبیعة ایشان سرد و ترست در درجه دوم و بزر و اصل هر دو چون خشک شود مجفف باشد در درجه اول
تا ابتداء دوم و در بزر و اصل قثاء و بطیخ جلا بیشتر است از لحم قثاء و لحم بطیخ که تناول نمایند شیخ الرئیس گفته

بطیخ غیر نضیج در طبع قثاءست و نضیج است بهر کیفیة که هست در شرح نفیسی برهم جزو آورده که قثاء بطیخ خام است
و نوعی از آن مستدیرست که چون برسد بطیخ نشود بلکه ترش گردد و اندرون آن سرخ بود رازی در دفع
مضار اغذیه آورده که قثاء سبکترست از خیار و زودتر نزول کند و محروری مزاج در خوردن آن
محتاج باصلاح نیست مگر آنکه بسیار خورده و گاهی اصلاح ثقل و نفخی که در شکم احداث کرده باشد بجوارش
کمونی و سفرجلی و مثل آن کنند و بعد آنکه قثاء و خیار در تبع طعام محروری مزاج حبست و بارد مزاج را مضرة رساند
و سزاوار آنست که اکثار آن ننمایند و ضررش را بشراب قوی صرف و جوارش گرم تلافی سازند
شیخ الرئیس گفته بزر آن بهتر از بزر خیارست و نضیج لطیفترست و طبع وی سرد و ترست تا درجه دوم مسکن صفرا
و حرارتست لیکن کیموس آن بدست و مستعد عفونة و مهیج حمیات صعبه و دفع مضرة آن ناخواه کند
یا شدة التهاب معده در منهاج آورده که قثاء و انرا قشعر خوانند و کوچک را شعارید و صغار بیش بهتری وی
خیار بوری است و طبیعة وی سرد و ترست در درجه سوم بوییدن آن نافع است در غشی حادث از حرارة
و کیموس آن معده را زیان دارد و بد رو آورد و خلط وی مستعد عفونة باشد و تبهای صعب آورد و بسیار آنکه
خام در عروق رود و دفع ضرر او بعسل کند یا مویز شیرین یا ناخواه در اختیارات آورده که قثاء را بپارسی
خیار زه گویند در تقویم الادویة آورده که قثاء مدر بول است و نافع در تبهای گرم و آنرا بپارسی خیار بادرنگ
گویند و بسریانی قرصا و برومی قرمیا و بیونانی قیوطیشور ابن بطلان و اسحق بن حنین گفته اند
صاحب صداع گرم اگر خیار خورد یا بوید فایده دهد شرح مهیبه و سایر اقوال شیخ گفته بعید الاستحالة است
نسبت بقثاء و آنچه خام است متولد شود از وی در عروق خلطی که موجب تبهاء عفن گردد و دفع مضرة آن
ناخواه کند یا شدة التهاب معده در منهاج آورده که آنرا قثد خوانند لطیفترست از قثاء و سرد و ترست
از آن و اندک قبضی در وست و طبیعتش سرد و ترست در دوم در معده و خواص آورده و مصلح آن
عسل است و مویز اسحق بن سلیمان گفته خیار سردتر و ثقیل تر و غلیظترست از قثاء زیرا که برودة او در آخر
درجه دوم است و برودة قثاء در وسط دوم و ازین جهة در تطفیه و تبرید و تولید بلغم غلیظ و اضرار بعصب
و خام ساختن غذا بیشتر از قثاء باشد و چون عسر الانهضام بود و مولد خلط بارد غلیظ که آنرا خام گویند
متعفن شود و از و خلطی ردی مذموم شبیه بکیفیة ادویه مسمومه حاصل گردد و جمیع فواکه عسر الانهضام را
این صفة باشد لیکن خیار درین امر از همه بیشتر و بیشتر بود از برای آنکه هضم وی از همه دشوارترست بالطبع

چگونه سرد و تر باشد و حال آنکه برودة وی در درجه سوم است

ومختار از خیار آنست که جرم او صغیر باشد و حب او رقیق و متکاثف و فاضلترین انچه تناول نمایند از آن
لب است زیرا که زودتر هضم شود و آسانتر انحدار یابد و غافقی گفته موافق است کبد ملتهب را و معده ملتهب را
و لب آن از لب قثا لطیفتر است و چون اندکی خورند تطییب نفس کند ابن الدول گفته بزر خیار سرد
و تر است در سوم رازی گفته در دفع مضار اغذیه جرم خیار بطی الانهضام است و مدر و مبرد بغایه و گاهی
بسبب آن وجع خاصره هیجان کند و ازین جهة مناسب آنست که محروری مزاج از خیار طلب اختصار نماید
و بعد از آن شکری یا جوارش مرکب از نانخواه و کندر و زبیب تناول کند و حذر کند از اکثار در خیار کسی که گاهی
او را قولنج یا ریاح غلیظ یا وجع خاصره عارض گردد و در موضعی دیگر گفته خیار بسیار که پرورده مبرد است
و مطفی حدت ترشی و کهنگی لیکن در معده بسیار درنگ کند و آنرا با اطعمه غلیظ مثل هریسه و مصلیه حصرمیه
نخورند و صلاحیت دارد که بعد از اسفیداج تناول نمایند در اختیارات آورده که خیار را بفارسی
خیار بالنگ گویند در تقویم الادویه آورده که منفعت خیار تر بدانستن محروری مزاجست و تسکین تشنگی
و نام آن بفارسی شهورست و بسریانی خاری و بردی و یدراکون و بیونانی سکوس و چون ماهیت قثا و خیار
بترتیب اصل کتاب بوجهی تفصیل و تبیین یافت مناسب نمود که درین مقام شرح ماهیت بطیخ هم ایراد
نماییم تا کلام درین مقام مجتمع و تمام باشد و مزید تبیین ماهیت قثا و خیار گردد پس میگوییم جالینوس
در اغذیه آورده که جمله طبیعت بطیخ بارد است با رطوبتی بسیار و درو جلایی هست و ازین جهة مدر
بولست و منحدر شود از معده زودتر از قرع و ملیون و دلیل بر جلاء بطیخ آنست که چون بر بدن مالند
وسخ و کلف و بهق رقیق از وی برود و پاک سازد و جلاء در بزر بطیخ بیشتر از لحم بطیخ است و خلطی که ازو
حاصل شود خلطی است ردی غیر محمود خصوص که چنانچه باید استمرا نیابد و این هنگام بیشتر آنست که عفونت
عارض شود و پیش از آنکه فاسد شود هم موجب غثیان و قی گردد و ازین جهة اگر اکثار کنند در آن و بعد از آن
طعامی که غذای محمود ازو متولد شود نخورند البته قی آورد و اما ملیون یعنی خربزه تابستانی که از قثا حاصل
شود رطوبة او از خربزه کمترست و خلطی که ازوی پدید آید در او ترش کمتر است از خلطی که از خربزه متولد گردد
زیرا که موجب هیجان قی نشود و چنانچه در خربزه در معده هم فاسد نگردد بدستوری که خربزه فساد یابد و اگر
ملاقات خلطی ردی کند در معده باشد یا بسببی دیگر و با وجود که عادت مردم نیست که جوف خربزه خورند یعنی لبی که
تخم خربزه در آنست لب ملیون خورند تا اعانت جرم وی کند در خروج ابن ماسه گفته اما خربزه که در مرو شود

ومشهورست بخربزه مامونی و در وی شیرینی تمام هست و سرخ رنگست شیرینتر و بهتر از آنست که در همین شناخته
و اگر بگویند طبع او گرم است غلط کرده باشند شیخ الرئیس گفته اگر خربزه در معده فاسد شود بطبیعت سم
بازگردد و نزد افراغ باید نمود و خربزه مستحیل شود بهر خلطی که موافق شود در معده دیگری گفته بوی
خربزه تبرید دماغ کند رازی در دفع مضار اغذیه گفته خربزه مستعد و مهیاست از برای آنکه مستحیل
شود بصفرا بتخصیص که شیرین باشد و خربزه نخته بغایه شیرین که انچه مهری باشد از آن خورند با تعویف
آن خورند و انچه نزدیک بکله باشد رها کنند زودتر مستحیل شود بصفرا و چون در عروق بسرعة نفوذ کند
موجب تب غب و محرقه شود و یحیی بن ماسویه خطا کرده درین حکم که بعد از خوردن خربزه شراب بیاشامند
و کندر و جوارشات تناول نمایند زیرا که خربزه در حد ذات خود مستعد آنست که بصفرا مستحیل شود و نفوذ
در عروق نفوذ کند بدلیل آنکه بول براند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و محتاج نیست بچیزی که تنفیذ او را
وحدة او را و سرعة نفوذ او را زیاده سازد مثل شراب و کندر و جوارشات چه بسبب این امور خلطی
که متولد شود تیزتر گردد و سرعة نفوذش بیشتر شود و ازین جهة من میگویم سزاوار آنست که از عقب
خربزه چیزی تناول نمایند که زود او را منحدر سازد پیش از آنکه نفوذ کند در عروق و مضرة رساند مثل
سکنجبین ترش و زمانی طویل حرکت کنند با آهستگی بطرف راست البته بخسبند پس اگر باین تدبیر زود
نزول نماید و دیگر از عقب سکباج یا حصرمیه خورند یا انار ترش و مثل آن مص نمایند تا مستحیل بصفرا
نشود و بدترین صورتها آنست که خربزه بعد از گرسنگی بسیار خورند و از عقب آن در حال طعام نخورند
و بدستوری که گفتیم عمل ننمایند بلکه بعد از آن خواب هم کنند زیرا که مواد فاسده تولید نماید و بسرعة
تب آورد مگر کسی که بغایة سرد مزاج باشد و انچه یحیی بن ماسویه گفته در هیچ کدام از اصناف خربزه
بعمل نتوان آورد الا خربزه که ترش باشد و کسی که مزاج او مستعد سنگ گرده و مثانه باشد باید که
اجتناب کند از آنکه با خربزه پنیر یا نان فطیر تناول نماید زیرا که بسرعة اینها با گرده رسانند ماده
تکون سنگ گردد و مناسب حال این نوع مزاج آنست که بعد از تناول خربزه جلاب بیاشامند
اگر محروری مزاج باشند و اگر حرارة مزاج و حدة والتهاب بغایة باشد سرکه صرف تجرع نمایند و اما خربزه
در از ترش با وجود که مستحیل بصفرا نشود هم محتاج بآن نیست که از عقب آن شراب بیاشامند
و کندر و جوارشات تناول نمایند زیرا که این خربزه از برای لذة نخورند بلکه صاحبان تب و حرارت

واقب بآن مداوا کنند و از تبرید آن فایده یابند و این خربزه با وجود ترشی خالی از جلا و جوع نیست
پس اگر این امور بعمل آورند مضرت رساند چه جای آنکه فایده کند و اما بطیخ سندی در جامع ابن بیطار
آورده که آن بطیخ سندی است و ده لاغ هم گویند رازی در دفع مضار اغذیه آورده که بطیخ سندی در ترطیب
و تطفیه بسیار قوی است و معده آنست که مستحیل شود ببلغم شیرین و ازین جهت نافع است در تب
غب و محرقه و کسی را که محتاج باشد بآنکه در مزاج او متولد شود بلغمی تر تا معاوقه کند با صفرای گرم تیز
که در جگر و معده و عروق باشد و ازین صفرا بواسطه رداءة کیفیت و کثرت مقدار و چسبندگی بدوا مسهل
بیرون نتوان کرد و انقیاد مسهل نکند و چون بدن صاحب این صفرا ضعیف و نحیف و لاغر باشد
در تبدیل مزاج این صفرا اغذیه با ترشی است از برای آنکه ترشی از تلطیف و تقطیع خالی نیست و مثل این
بدن تحمل آن نتواند شد و اگر این کس سکنجبین خورد لاغری او را زیاده کند و قوتش ضعیف
گرداند و معده اش سست سازد و گاهی سحج اعقاب کند و اگر مرکب حامض قابض مثل غوره و ریباس خورد
این صفرا کثیف و ردی گردد و اگر در جگر یا غیر سده باشد محکم تر شود و در حامض کیفیت مطلوب درین علاج
که رطوبت است نیست و اما تمر هندی خصوص که در جرم او غلظتی با اندک حلاوتی باشد مثل بطیخ سندی تبدیل و
ترطیب مزاج گرم کند و تولید خون لایق در کبد که باین خون اصلاح یابد حولی اراری که در عروق است چون
آن ممتزج شود و خیار گاهی نزدیک باین اثر کند لیکن چون ادرار بول بسیار نماید منفعتش درین امر
کمتر است تمیمی در کتاب مرشد آورده که نوعی از بطیخ هست کوچک و سفید رو خطهای سرخ و زرد بشکل
عبایی بران کشیده و آنرا دستنبویه خوانند و بعضی گمان برند که لفاح است و حال آنکه با او مناسبت ندارد
و این بطیخ را در عراق و خراسان شمام خوانند و طبیعتش متوسط است میان بطیخ حقیقی مشهور و میان بطیخ
هندی و جرمش غلیظتر است از بطیخ معروف و رطوبتش کمتر و رقیق تر است از بطیخ هندی و رطوبتش بیشتر
و خاصه دستنبویه آنست که بوی وی سرد و نیکوست و تسکین حرارت کند و خواب آورد و ازین جهت گمان
افتاده اند که لفاح است در منهاج آورده که اصل بطیخ فارسی است و بهترین وی سمرقندی شیرین است
و طبیعت آن سرد است در اول دوم و تر است در آخر دوم و این قول اکثر است و بعضی گفته اند گرم است
و جلا تخم خربزه قوی تر است از جلا جرم و خربزه مستحیل شود بهر خلطی که در معده زیاده باشد و ارخا
احشا کند و احداث هیضه و اگر فاسد گردد مثل سم شود و مصلح آن سکنجبین صرف است و اگر در معده فاسد گردد

آنرا نگذارند بلکه بقی معده را ازان پاک سازند و خربزه را در میان دو طعام باید خورد و اما بطیخ فرنگ
بهترین آن نضیج است و طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در سوم و گفته اند گرم است و بطیخ
که از قثا حاصل شود و آنرا سلیق گویند شبیه قثاست و سزاوار آنست که آنرا در میان دو طعام خورند
یا مخلوط سازند بطعام و اما زنی و آنرا بطیخ هندی گویند بهترین وی آنست که شیرین و پر آب باشد
و طبیعت آن سرد و تر است در دوم فایده وی آنکه از حرارت ملتهبه را و قوت هاضمه را مضرت رساند و اخلاط را
خام سازد و پیران و اصحاب امزجه بارده را زیان دارد و مصلح آن شکر است یا عسل خواه با آن
جمع سازند و خواه بعد ازان آشامند در اختیارات آورده که بطیخ سندی نیز گویند و بزبان
تبریزی هندیانه و بشیرازی خیار کدو و آب وی چون با قند خورند در تبرید زیاده شود و مضر بود مبرد جگر
سرد و مصلح وی قند بود و عسل با وی خوردن یا بعد از وی و در ظاهر این کلام تنافی ظاهر شود که
مخفی نیست در تقویم الادویه آورده که بطیخ دو صنف است حلو هندی و مختار خراسانی شیرین است
و طبیعت وی سرد و تر است در دوم و شیرین گرم و تر است و مضرت وی ارخاء احشا و معده است و مصلح
آن سکنجبین است یا آب لیمو و قند و مقدار مستعمل ازان قدر حاجت و آنرا بفارسی خربزه گویند و بسریانی
بطیخی و برومی سیین و بیونانی نار صامان از رساس و اسحق بن حنین گفته اند صاحب صداع گرم
نقیع عناب بپاشامد و حب آنرا بکوبد و بگلاب سرشته بر سر ضماد سازد شرح مهیه و سایر احوال سبع
گفته عناب گرم و تر است در وسط درجه اول و حرارتش در دو چند است از رطوبت است و چون بخورند یا آب
آن بپاشامند خلطی محمود ازان حاصل شود و معده و حرارت خون را بنشاند و مختار از عناب آنست که جرمش
درشت بود و اگر پیش از طعام خورند بهتر است اسرائیلی گفته از عناب تر خون بلغمی متولد شود و عناب
فاسلتر ازیابس است الا در سینه و ریه و عناب نضیج تلیین طبع کند خصوص عناب خشک که گاهی
که تازه باشد و عفص حبس طبع کند رازی گفته خشونت سینه را نرم سازد و بطی الانهضام باشد و جالینوس
در عناب غیر ازین نگفته و قدما هم در تصفیه دم چیزی گفته اند لیکن تجربه شاهد است بتصفیه او و مطفی
و مبرد است و مسکن نایره دم خصوص که با عدس بپزند و آب آن بپاشامند و بسیار خوردن عناب
منفخ است و تهدید بطن کند و چون جلاب بر بالای آن بیاشامند او را منفخ رساند و اگر در آب سرد
و اندکی قند خیسانند و در حین آشامیدن بنوشند با آن مقل نمایند صلاحیت دارد خصوص محروری مزاج را

[illegible]

وجه دراس سوده

شیخ الرئیس گفته طبیعت عناب باروست تا اول و معتدلست در یبوست و رطوبت و مایل است بانک
رطوبتی و نافع است در حدت خون و کان من آنست که بسبب این تغلیظ دم خواهد بود و انچه بعضی
گمان برده اند که خون را صاف سازد و غسل کند ظنی است که او را اصلی آن نیست و تغذیه او بجائی است
و منفعتش بسیار عسیر در منهاج آورده که معتدلست در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و بطی الهضم است
و اصلاحش بکشمش کنند   در تذکره سعدیه آورده که صاحب صداع گرم اگر بهرامج بوید یا
ضماد سازد فایده چند شرح مهیه و سایر احوال مولف اصل کتاب گفته بهرامج بیرم است در جامع
ابن بیطار آورده که بیرم شکوفه درختی است در بغداد و خانه خوشبوی که در بساتین ترتیب کنند در منهاج
آورده که بهرامج بید بلخی است و آنرا ریف گویند و از ریاحین طیبه لذیذه است و در یبوست و رطوبت معتدل
ابو حنیفه گفته بهرامج ریفات و ریف خلاف بلخی است و آن دو صنفست سرخ و خوشبوی
تیمی گفته بهرامج ثمر شجره بلخیات و شجره بلخیه بزرگ شود و شاخها او قوی گردد و در مرتبه درخت انار
و در بساتین و منازل کاهی غرس کنند و ترتیب نمایند و گلی بیرون آورد نرم و تیز بوی و خوش رنگ که رنگ
ورد زرد و شابه رنگ زعفران باشد یا رنگ گل بادام و شابه پری مختلف الالوان که در فارس و عراق
است و طبیعت وی گرم و خشکست در درجه اول تحلیل ریاح کند و تفتیح سده ها نماید ماسرویه گفته شجره بلخیه معتدلست
و لطیف و بر طبیعتها خفیف چون ورق آنرا بویند ریاح غلیظه که در سر باشد زایل سازد شیخ الرئیس گفته
بهرامج از ریاحین است و مناسبت از برای ریاح غلیظه که در سر باشد و اگر ورق آنرا بویند همین
فایده کند در تلخیص البیان آورده که بهرامج و بید بلخی بید مشکاست در مقاله رابعه از حاوی آورده
که بهرامج را بفارسی بید مشک گویند معتدل است و محلل نفخ و مطلق بطن و بوئیدن آن ریاح غلیظه
که در سر باشد تحلیل نماید در تقویم الابدان آورده که مضرت او اسهال بطن است و مصلح آن
رب به ساده و مقدار شربتی از آن سه درم تعیین کرده و گفته آنرا بفارسی بیرام گویند و بسریانی شوق
و برومی اوستقوس و بیونانی ذویس و بعضی از احوال بید مشک در شرح مهیه خلاف مذکور شد
ابن باجه و سفیان و ابن وافد و مالقی گفته اند عصارهٔ آنرا بر سر ضماد کردن نافع است شرح مهیه و سایر
احوال در ذکر بطیخ و خیار و دستنبویه گذشت   ماسح عیلسی گفته اند بزرالبنج سفید کمی نافع است
در صداع گرم ببرکه معده و غذا ان پاک و مزوره انار ترش بگلی چند مناسبت شرح مهیه و سایر احوال

بسم الله الرحمن الرحیم

کسی که کش لکد در تب و ورم غلیظها هرکس تب کند و این دوا را بخورد شفا یابد عناب زنجفیل و پوشی در بندی
بید مشک این کسرا داخل همدیگر کنند
تا شفا یابد که کلد

٥٢٩

دیسقوریدوس گفته ایستواش تمنشی است شاخهای وی غلیظ و ورقش پهن و مشقق الاطراف
و مایل بسیاهی و زغب دار و ثمرش شوک و در شکل شبیه بگلنار متفرق در طول شاخها بسیار و این
ثمر منطبق باشد بچیزی مشابه سپر و از بزری شبیه بزر خشخاش و آن سه صنف است صنفی گل او
زرفیری و ثمرش شوک و مشابه بجلنار و برگش مشقق الاطراف و سیاه و صنفی گل او برنگ تفاح و گل
و برگش نرم تر از صنف اول و بزرش سرخ رنگ مشابه بزر توری و این دو صنف مجنن و منبتند و سرخ
و ایشان نیست از اعمال طبیه و اما صنف ثالث منتفع به است در اعمال طبیه و در لمس نرم تر است
از همه و در وی رطوبتی هست که بدست چسپد و گل و بزر این صنف سفید است و در سواحل دریا و خرابهائی
و اگر این صنف یافت نشود بدل آن صنفی سازند که بزر آن سرخ باشد و اما صنفی که بزر آن سیاه است
البته استعمال نباید کرد و گاهی ثمرنج با ورق و قضبان همه کوبند در وقت تری و عصاره وی گیرند
و در آفتاب خشک کنند و تا نزدیک یکسال استعمال نمایند نه بیشتر زیرا که زود متعفن و فاسد گردد
و گاهی بزر خشک آنرا کوبند و در میان آب گرم بران بپاشند و عصاره بیرون آورند و عصارهٔ این نبات
بهتر از صمغ است و تسکین درد بیشتر کند و گاهی این نبات را کوبند و با آرد گندم ممزوج کنند و از آن
قرصها سازند و نگاه دارند جالینوس گفته آنچه که بزر او سیاه باشد محرک جنون و سبات است و آنچه
که بزر او سرخ باشد سرخی باعتدال در قوت هم نزدیک بسیاه است و اجتناب از هر دو واجبست و آنچه که بزر او
و گل او سفید باشد نافعتر از همه است در معالجه طبی و گویا برودت وی در درجه سوم است عیسی بن علی گفته
دو درم از بزرالبنج سیاه کشنده است و از تناول آن رفتن عقل و چاهیدن بدن و زردی رنگ
و خشکی زبان و تاریکی چشم و تنگی نفس و گفتهٔ زبان عارض گردد ابن جزار گفته اگر بعلاج مشغول نشوند در
دوم بمیرد و بیشتر سبات و گل و زردی رنگ بر اطراف ظاهر شود رازی در کتاب ابدال آورده که بدل بنج
ثقل و زن او افیون است شیخ الرئیس گفته خبیث ترین اصناف سیاه است و بعد از آن سرخ و سفید
از همه سالم تر است و گل سیاه ارجوانی است و گل سرخ زرد و گل سفید سفید یا مایل بزردی و اجتناب
از سیاه لازم است همیشه لیکن عصارهٔ شاخها درخت او گاهی بدل افیون استعمال کنند و طبیعت
سیاه سرد و خشکست در آخر درجه سوم و سفید در اول قطع نزف کند و تسکین اوجاع ضربانی نماید
بسبب تخدیر در منهاج آورده که بهترین سفید است و استعمال آن جایز است و اگر یافت نشود سرخ و اما

در هیچ حال استعمال او جایز نیست در تقویم الادویه آورده که طبیعت آن سرد است در سوم و خشک
در دوم صداع آورد و تحدید بصر کند و مصلح آن عسل است و انیسون و شرتی ارزوی یم شمال
و آنرا بفارسی تخم بنگ گویند و بسریانی سجروی و برومی مشایونس و بیونانی انیورراس
جالینوس و رازی گفته اند صاحب صداع گرم عدس پخته با روغن بادام شیرین و سلق و کشنیز غذا سازد
شرح مهیه و سایر احوال دیسقوریدوس گفته فاوتس بهترین وی آنست که زود پخته شود و چون در آب
خیسانند آب را سیاه نسازد و سزاوار آنست که با سرکه پزند نیکو و اگر با سرکه پزند قراقر و ریاح در شکم پدید
آورد و معده را فاسد سازد جالینوس گفته عدس قبض کند اندکی و اما در حرارت و برودت متوسط است و
تجفیف کند در درجه دوم و جرم عدس مجفف است و حابس بطن و اما آبی که عدس در آن پزند شکم را
و از این جهت اگر از برای شکم بستن استعمال کنند دو نوبت پزند و آب اول بریزند رازی گفته عدس مقشر
حابس بطن است و مسکن نایره دم و سزاوار آنست که کسی را که مرضهای سوداوی عارض شود از آن
اجتناب نماید و استعمال نکند البته و اگر کسی را از ادمان عدس گزیر نباشد گاهی دفع ضرر آن بطبوخ افتیمون
نماید و از اخراج سودا بهلیله سیاه و افتیمون و بسفایج غافل نشود تا از مرضهای سوداوی ایمن گردد و شیخ
الرئیس گفته صنفی از عدس که کول است و معروف و صنفی از آن بری است و رومی و عدس تلخ مزه و ارش
ظاهر است و در وی سوسی و قبضی و تحلیلی هست و نبات عدس چنانچه دیاقوریدوس گفته حشیشی است بلند
کثیر الاغصان مرتفع القضبان منحط الالوان و در آن خشونتی هست و ماهیت بسفیدی بهتر
عدس آنست که زود پزد و سفید و پهن باشد و آب را سیاه سازد و وجهت که در پختن آنرا تلخ نسازد
دهند و اما طبیعت آن جالینوس گفته یا معتدلست در حرارت و برودت یا مایل است باندک حرارتی و او
مرکبست از قوه قابضه و جالیه و در پوست او قبض بسیار است و در تمام او نفخ تمام و خون را غلیظ سازد
بمرتبه که در عروق روان نتواند شد و متولد شود از آن خلط سوداوی و مرضهای سوداوی مثل جذام و چون
کشک جو ضد اوست از اجتماع هر دو غذای نیکو حاصل گردد که توان گفت فاضلترین غذاها است
لیکن باید که کشک جو کمتر باشد از عدس و عدس با سلق هم غذایی خوبست از برای آنکه هر دو معتدلند
و در احوال ضد یکدیگرند و در آن قدری سعتر و فودنج باید کرد و بدترین چیزها که با عدس پزند نمکسود است
و ابو جعفر گفته در امر عدس گفته اند که نافع است در استسقا بدان مانند که از برای تجفیف باشد و در آب

کرده یک من عدس هفت من آب بریزند و نیک تمام دهند و با عدس شیر نخورند زیرا که موجب سده جگر
شود در منهاج آورده که بعضی گفته اند پوست او گرم است در درجه اول و عدس مقشر سرد است در دوم و گفته اند
در اول و خشک است در سوم و اگر با گوشت شتر فربه یا با روغن گاو یا روغن بادام پزند ضرر نکند و بدل
آن فودنج نهری است و گفته اند دو برابر او حب خطل عدس مرقومی زبون است از عدس بری و طبیعت
او گرم است و عدسیه هر که میل بر دو کند و حرارت خون را تسکین دهد و در این صفت سازند عدس مقشر با آب
چندان پزند که مهری شود و در ربعی از آن نصف رطل مغز خیار و مثل آن شکر طبرزد با صلح اندکی کشنیز و شیرج
و اندکی نمک داخل سازند و نیک دهند و بردارند در جامع ابن بیطار نقل از غافقی کرده که عدس مر برنباتی
که آنرا بیونانی سقار غاسوفی گویند و در تریاقات داخل کنند و در ادویه نافعه از برای سموم در تقویم الادویه
آورده که مختار از عدس آنست که نو باشد و دانه درشت و طبیعت او سرد و خشک است در اول و منفعت آن تقویت
معده است و تسکین حدت خون و صفرا و مضر است بمالیخولیا و بچشم و مصلح آن اسفناج است و سلق
و مقدار مستعمل از آن بحسب مزاج و آنرا بفارسی نوسک گویند و بسریانی طلانخا و برومی مسی و بیونانی
سونس رازی گفته در صداع گرم پیشانی و صدغین را بحضض ضماد نمایند شرح مهیه و سایر
احوال در جامع آورده که فولان حضض است دیسقوریدوس گفته لونیون درختی است خاردار و طول
شاخهای آن سه ذراع و بیشتر و برگ آن شبیه بورق درخت بقس و ثمرش مشابه فلفل سیاه و تلخ و املس
و پوستش زرد و شبیه بحضض که انداخته در آب و گاهی عصاره آن بیرون آورند باین طریق که ورق را
نرم بکوبند و با شجره بپزند یا مدتی مدید در آب خیسانند و بعد از آن رند و بردارند و دیگر اعاده پختن کنند
با شش آن مقدار که ثخین شود مثل عسل و بعضی مغشوش سازند بدرد زیت یا عصاره افسنتین یا زهره گاو
و درهم پزند و سزاوار آنست که آنچه بر بالا استاده باشد مثل کف گرد کنند و نگاه دارند و در ادویه چشم عمل آید
و باقی در مواضع دیگر استعمال کنند و گاهی عصاره ثمره آن در آفتاب نهند و غلیظ شود و حضض خوب
آنست که بآتش افروخته شود و چون منطفی سازند کف کند برنگ خون و بیرون وی سیاه باشد و اندرون
برنگ یاقوت و آنچه بدبو نباشد و در وی قبضی باشد یا تلخی رنگش مثل رنگ زعفران باشد چنانچه در حضض
هندی مشاهده کنیم بهتر است و در فعل و اثر قوی تر جالینوس گفته حضض از درختی خاردار گیرند و آن دواء
است مستعمل در مرضها مختلف قوه او مجفف است و مرکب از قوتها متباینه یکی لطیف و محلل و جالی

ودیگری ارضی بارده وباین قوة قبض کند لیکن قبض درین دوا کم است بسیار فاما تحلیل وتجفیف
درو کم نیست بلکه در درجهٔ دوم است ودر حرارة وبرودة معتدلست وازین جهة استعمال کنند
این دوا را در دردهای مختلف پس درد اورده های چشم داخل نمایند تا انچه برروی حدقه باشد پاک سازد
بسبب آنکه جلاء شافی دهد ودر مداواء استطلاق وقرحه امعاء ونزف دم بکار آورند بسبب آنکه جمع کند
اجزاء عضو را ومحکم سازد واین نوع از حضض در بلاد لوقیا بسیار باشد واما نوعی دیگر که هندیست داخل
وآثار اقوی وابلغ است دیسقوریدوس گفته نوع هندی از شجره ایست که آنرا لیقیطس گویند وصنفی است
از شوک که طول اغصان او نزدیک بسه ذراع است ومخرج اکثر آن یک اصل وپوست این شجره سرخست
شبه خون وبرکش بشکل زیتون شیخ الرئیس گفته غالب ظن آنست که هندی عصارهٔ فیلزهرج است ومغشوش
سازند بعصارهٔ رزشک ودر آب پزند چندان که بسته شود وقوة او مرکبست از جوهر ناری لطیف وجوهر
ارضی بارد واملکی چیزیست مصنوع وهندی اقوی است در امر شعر وتقویهٔ آن وکمی در ادرار وتحلیل
آن وطبیعت حضض معتدلست در حر وبرد ویابس در دوم در منهاج آورده که حضض مکی مغشوش سازند
بدوشاب بصری که در دو جوشانیده باشند صبر وزعفران وورق وماء الآس وآب پوست انار
وبدل آن مثل وزن آن فیلزهرج است یا فوفل صندل یا بره تقویم الادویه آورده که منفعت آن در ریاح
اسودست وسماق منتفع ومضرت آن غلیظ طحال است ومصلح آن حماما است ومصطکی ومقدار شربت
آن نصف درمست وآنرا بفارسی فیلزهره خوانند وبسریانی مرارث ییلاء وبرومی لوقیون وبیونانی
لیقیطوس ثیل رازی واسحق بن حنین گفته اند عصارهٔ آنرا چون صاحب صداع گرم بر سر وجبهه ضماد
سازد فایده دهد بی شرح مهیة وسایر احوال در جامع آورده که ثیل را بزبان عربی نجم گویند ونجیل ونجم
نیز معروفست دیسقوریدوس گفته اغرسطس نباتیست معروف که اغصان او را عقدها است وشیرین
است وبرگهای وی درازست وصلب اطراف آن تیز شبه ورق کوچک نی وگاو ودیگر حیوانات
دران چرا کنند وخورند جالینوس گفته اصل این نبات در وقت طراوة خورند وشیرین است وبی تلخی
ودرو اندک تیزی وقبضی هست وازین اوصاف معلوم شود که اصل این حشیش سرد وخشکست مایل باعتدال
وازین جهة جراحتهای تازه را مندمل سازد ونفس حشیش هم طعمش سیخ است وبی تلخی واگر ضماد سازند
تبرید کند لیکن نه بسیار ودر رطوبة ویبوسة متوسط است واما اصل حشیش لذاع است ولطیف اندکی

دهن

وخفت حصاة دیسقوریدوس گفته صنفی از انست که آنرا فالاغرسطس گویند وشاخ وبرگ و
ریشهٔ او بزرگترست از اغرسطس واگر مواشی خورد بمیرد واما صنفی که در بلاد فریسوس روید اغصان او
بیشترست وورقش شبیه بورق لبلاب وگلی سفید کند خوشبوی وثمری کوچک منفعت بود واو را پنج ریشه
باشد یا شش ریشه در کندی انگشت سفید ونرم وشیرین وسمین واگر عصارهٔ آن بگیرند ودر مثل آن
شراب یا عسل بپزند ونصف مقدار عصاره مر وده وکک آن وطفل ومثل آن کندر داخل سازند در وقت
پختن دوائیست نافع از برای چشم بسیار وسزاوارست که در ظرفی مسی نگاه دارند واما صنفی از اغرسطس
که در بلاد قلقطا روید اگر گاو آنرا خورد متورم شود وعربان پوست آنرا خورند در تقویم الادویه آورده که
بهترین آن سبزیست مایل بسرخی وطبیعت او سرد وخشکست در اول بقول اسحق ومنفعت آن منع نزف است
وبیرون آوردن حصاة ببول زاید واکثار آن مضرت بجگر ومصلحش انیسون است وسکنجبین ومقدار شربتی
از ان دو درم وآنرا بفارسی پیدگیاه گویند وبسریانی اشلا وبرومی اغرسطس ویونانی معروف طلاء
رازی گفته مقدار یک عدس افیون در آب عنب الثعلب حل کنند وصاحب صداع حار مزمن را بآن سعوط
نماید که در زمان به سازد واین مستغنی است از شرح مهیة شیخ الرئیس گفته
اگر در علاج صداع دموی فصد عروق ساعد کافی نباشد ووجع ودرد در عروق باقی باشد ودر سر
وروی امتلا ببیند واجبست فصد عروقی که ماده از نفس دماغ بیرون کند مثل رگهای پیشانی نهر جانب
فصد رگ پیشانی که استعمال الم از سر کند وواجبست رعایة جانب وجع پس اگر الم در عقب سر باشد
رگ پس سر گشایند واگر در جانبی دیگر باشد رگی که در طرف مقابل باشد بگشایند واگر در طرف مقابل کند نیاید
عوض فصد حجامت کنند چه ارکاغانیس گفته اگر فصد کافی نباشد واجبست که حجامة کند از کاهل وخون
بسیار از انجا بکشد وبر موضع حجامة نمک سحق کرده افشانند وصوفی در زیت زده بر ده متصل بر ان نهند
واین علاج مخصوص این قسم نیست بلکه جاریست در تمامی انواع صداع مزمن که ماده آن خبیث باشد
مرماده که باشد ودرین نوع صداع فصد صافن وحجامة ساق نفع بسیار دهد وغایة تدبیر مرض از
جهة فصد واگر درین صورة شاید از ماده صفرا باشد استفراغ طبیعت نماید بملین ومزلق ماده بطریقی
که در علاج صداع صفراوی می آید وبالجمله واجبست که طبیعت را نرم سازند بمثل مرق الوو مرق عدس
ومانند این برد وغذای دهند که خوبی سردبال پیوسته وقبض وغلظ از ان حاصل شود وتبرید کند مثل

فروره سماق وانار و عدس بر سر کرده طشل کرده تا که از پوست طبیعه رسند چه در معالجه امراض سر
احتیاج بتلیین طبیعه بسیار است و درین حال این قابضها را تعدیل کنند بترنجبین و شیرخشت و
می باید که غذا را کیموس خوب باشد و تقلیل مقدار غذا لازم است و از امتلا احتراز واجب و چون
نطولها و روغنها را استعمال کنند چیزی بعمل آورند که قبض و تبرید کند و ردع نماید و بسیار ترطیب نکند
مثل آب انار و عصارها باردة قابضة از فواکه و اوراق و اصول و در علاج صداع صفراوی اگر با این
صداع فی الجمله جوش حرکت کند اندکی خون بیرون کنند و اگر اصلا خون بحرکت در نیاید اول استفراغ
صفرا نماید بمثل هلیله اگر تب نباشد و اگر تب باشد بزلفات تلیین کنند و بچیزی که در آن خشونتی و عطری
بسیار نباشد مثل شیرخشت و شراب فواکه و ماء اللبلاب و شاهترج و بحقنها نرم هم مناسبت
و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا در طبقات معده نفوذ کرده باشد و بقی بیرون نیاید و بمسهلات مزلقة
مندفع نگردد احتیاج افتد بایارج فیقرا یا سقمونیا منضم با مذکوره و تنها بعمل آورد یا زیاده سازد
بر زلقات یا ماده را مستفرغ نسازد بطبیخ هلیله بعد از آن تبدیل مزاج کند بچیزی که در آن تبرید و ترطیب
باشد اما از بدن باغذیه و اشربه و اما از سر بعلاجات مذکوره در قانون و بهرجه سوء المزاج حار یابس
بآن علاج کنند و روغن زعفران بر صدغین طلا کردن در صداع گرم بغایت نافع است و مبالغه در استنشاق
سرکه و گلاب فایده تمام دهد و صداع گرم اگر در حمیات باشد مناسب نیست که طلاها و بخارات باز گرفته
بر سر اندازند صاحب کامل گفته در صداع دموی اگر قوه قوی باشد و سن منتهای شباب یا سن فتوة
و مانعی نباشد از فصد فصد قیفال کنند و استفراغ خون نماید بمقدار حاجت اگر بهمین تخفیف حاصل شود
خوب و اگر نشود فصد صافن نماید و حجامت بر ساقین و اگر مدت صداع دراز شود یا صداع در مقدم سر باشد
عرقی که در موخر سر است بگشاید و اگر در موخر سر باشد عرق پیشانی گشاید بعد از آنکه بدن را بمسهلات
و بفصد عرق دست پاک ساخته باشد و اگر مریض کودک باشد حجامتی از گردن کند یا از ساقین و اضمده
و نطولات و سعوطات مذکوره در علاج صداع حادث از سوء مزاج حار بعمل آورد و اگر صداع
صفراوی باشد فصد کند و اندک خونی مستفرغ سازد زیرا که صفرا با خون بیرون آید و حرارة کم شود
و بعد از فصد استعمال مسهل نماید بمستفرغات صفرا و بعد از استفراغ اضمده و اطلیه و نطولات مذکوره
در باب صداع گرم بعمل آورد و صحیح از رصاص بر شقیقه بندد و پیش از استفراغ و تنقیه بدن از اخلاط

چیزی بر سر ضماد نماید و نطول نسازد زیرا که دوا موجب جذب مواد شود از سایر بدن بسر و سبب
عظم آفه گردد و در ترویح الارواح آورده که در صداع دموی بعد از فصد قیفال و تقلیل طعام و
تلیین طبیعه اطفای حرارة خون نماید باشربه حامضه مثل شراب انار و شراب تمر هندی و سکنجبین
و شراب عناب و نیلوفر و تلیین طبیعه بمطبوخ فواکه و شیرخشت و ترنجبین و شراب ورد مکرر و شراب اجاص
مسهل و آب انار مز و آشامیدن ماء الشعیر اگر با صداع حمی باشد و اگر نباشد شراب تمر هندی و شراب لیمو
و ریوب فواکه حامضه و اگر با آن سعال بود بنفشه مربی با سپستان و نیلوفر و عناب و علاج صداع
صفراوی قریب بعلاج صداع دموی است لیکن فصد نباید کرد و تبدیل مزاج باید نمود بمبردات
و تلیین طبیعه باید کرد بملینات و حقن نرم بقی زیرا که قی در صداع ضرر تمام رساند مگر صداع مشارکه
معده و درین صداع میل بچیزها سرد و تر باید کرد و در دموی بچیزها سرد و خشک و شیخ الرئیس در قانون گفته
استفراغ نماید بهلیله اگر با آن حمی نباشد و الا زلق و حب نمع هلیله با وجود تب آنست که استعمال
هلیله در تب گاهی جایز است که نضج تمام حاصل شود و نضج تمام محتاج به زمانی طویل که صداع و بیخوابی
در آن بکشد پس فایده هلیله در سهر و بیخوابی کم است بلکه هلیله بیخوابی آورده و بوسهل گفته در صداع گرم که با هم
باشد هیچ چیز بهتر از شیر دختران نیست که مخلوط سازند با روغن بنفشه و برف سرد نمایند و بآن سعوط
کنند محمد گفته چون سحق کنند خیار را با سرکه و بر پیشانی مالند صداع زایل سازد و اگر زیاده شود مخوف است
و آیل بسرسام گرم شود و مبالغه در اسهال طبیعه باید کرد و بحقنها نرم و در ذخیره آورده که در علاج صداع
صفراوی بجهت تدبیر استفراغ صفرا و تسکین حرارة باید کرد اما آنجا که حرارة سخت عظیم باشد استفراغ
بشراب بنفشه و سفوف بنفشه و شراب آلو و آب میوها و فواکه هندی و آب انار ترش و شیرین و شیرخشت
باید کرد تا هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارة با آن عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقیع صبر
و مانند آن باید کرد و تسکین حرارة بسکنجبین و شراب غوره و آب تمر هندی و سکر باید کرد و آنجا
که در حلق و سینه درشتی باشد تسکین هم بشراب بنفشه و شراب آلو و گشکاب و لعاب اسبغول باید کرد
و آنجا که حاجة آید که اندکی بخار از دماغ باز دارند و حرارة را تسکین کنند هیچ شربت موافق تر از
اسبغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ بکوبند اجزا مساوی و شکر بوزن همه
و بامداد و شبانگاه مقدار دو درم سنگ یا سه درم با آب سرد بخورند بخار باز دارد و حرارة بنشاند

و آنرا که طبع خشک باشد و اندر شکم باد و قراقر بجه دارد شیافی سازند از صابون تا طبع فرود آرد
یا بوره و نمک بسیار اندر آب کنند و پشم پاره یا پنبه بآن تر کنند و بردارند و از پس آنکه استفراغ کرده
باشند آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کوک و آب عنب الثعلب فرا آن بر سر وی نهند
چنانچه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد این آبها با
روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن بید بکار دارد و استفراغ کرده را شیر زنان و روغن مغز کدوی
شیرین با روغن مغز تخم خیار یا روغن نیلوفر اندر بینی چکانند و آب کوک اندر چکانند خداوند خشکی
و بیخوابی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر دوشیدن و شیر خر بر نهادن
سود دارد و لیکن اگر قوه ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل سپید و کنگب و واکلی
بابونه اندر آب پزند و روغن بنفشه بر وی آب ریزند و چهار سر به بخار آن دارد و ازاری بر سر افکنند
تا بخار پراکنده نشود و هر گاه که این تدبیرها کرده باشند و کهنه گردد و صداع زایل نشود باید دانست
که تحلیل حاجت است ز بابونه و خطمی ضمادی سازند و اگر تب نباشد اندر گرمابه آب جوش و فاتر بسیار بر سر او
ریزند و از پس گرمابه طعام کوک و سرکه خورد و اندر دهنها روغن بابونه بکار دارد و آنرا که تب باشد این ضمادها
و روغنها از وی دور دارند و بعوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن ببویند و در
علاج صداع دموی نخست رگ قیفال یا اکحل باید گشاد و اگر قوه و فصل و سال و عمر مساعد بود خون بمقدار
حاجت بیرون کنند و اگر قوه ضعیف باشد حجامت کردن و طبع را پس از فصد بمطبوخ هلیله و مسهلات که گذشت
نرم کردن و شربت و غذا و ضماد و نطول همه از آن نوع ساختن و اگر همه تدبیرها کرده شود و هنوز درد مرتقی
باشد رگ بینی یا رگ پیشانی یا رگ صافن بباید زد یا بر ساق حجامت باید کرد و در حاوی آورده که علاج صداع
دموی فصد قیفال است و اخراج خون بسیار اگر قوه وی قوی باشد و خون ثخین و خاثر و سیاه و بیخ
و غلیظ و زمان و سن ملایم و اطفاء خون بمبردات و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و آشامیدن ماء الشعیر اگر
با صداع تب باشد و اگر تب و سرفه نباشد بیاشامد جلاب سرد از ترهندی ده درم و ترنجبین یا شیرخشت
هر کدام که باشد ده درم یا حل طبیعت کند بآب فواکه مثل آب عناب و آلو و ترهندی و سپستان و بنفشه
و ترنجبین و خیارشنبر و شکر یا گیره بنفشه و نیلوفر از هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم قند سفید ده درم ترنجبین
ده درم و ادویه بجوشانند و بدست بمالند و صاف ساخته بیاشامد یا بنفشه مربی ده درم با ترنجبین ده درم بجوشانند

و صاف ساخته بیاشامد و علاج صداع صفراوی نزدیکست بعلاج صداع دموی الا آنکه در معالجه
صفراوی بیشتر میل باید کرد بچیزها سرد و تر و فصد نباید نمود و مطبوخ هلیله از برای اسهال طبیعت باید
آشامید و بآب فواکه مثل آلو و عناب و ترهندی و سپستان و هلیله زرد و کابلی و سکنجبین ساذج
و شراب ورد و شراب بنفشه و بنفشه مربی طبیعت را منحل ساخت اگر با صداع سرفه باشد و اگر با صداع تب باشد
غذا ماء الشعیر باید خورد و اگر تب نباشد ماش مقشر و اسفاناخ و شیره مغز بادام باید نوشید و اگر با صداع
سعال و سرفه نباشد جلاب آب انارین با تخم خرفه و قند سفید و ترنجبین مناسبست و غذا مزوره
آلوی حلی و ترهندی یا انار دانه یا زرشک با مغز بادام و قند یا کشمش و اگر صداع مشتد شود و مخوف است
زیرا که قصه بر سام گرم کشد پس مبالغه باید کرد در اسهال طبیعت بآب فواکه و حقنها نرم و سعوط
نمود بر روغنها سرد مثل روغن بید و کدو و شیر زنان و نافع است اگر جراده قثا و کدو بر تارک سر اندازند
و همچنین نافع است عنب الثعلب تر و کاهو و خبازی و برگ نی تر اگر بکوبند و بر سر ضماد سازند تنها یا با سرکه
و آب سرد هم مناسبست اگر چیزی دیگر یافت نشود و آن مقدار بر سر بریزند که اثر برودت بقعر آن برسد
و بوی کافور و صندلین و گلاب فایده رساند و سویق جو با سرکه و گلاب بر سر ضماد ساختن و شیاف
ماشا و صندل و گلاب و بزرقطونا با روغن بید یا بنفشه بر جبهه و صدغین و رگها مطلا نمودن مفیدست
و اگر وجع سخت باشد اندکی کافور زیاده کنند و اگر در سر بخارات غلیظ دودی و طنین باشد مبردات قوی
استعمال نماید بلکه سرکه و روغن بابونه ضماد سازد و تلیین طبیعت کند بحقنهاء مناسب که در ان حشائش
ملطفه باشد مثل بابونج و شبت و مطبوخ اشال این و جلاب مرکب از اصل السوس مسلوخ مرضوض سه درم
بنفسج خشک سه درم قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم و تغذی نماید بمزوره ماش مقشر و حمص مقشر
با مغز بادام و اطراف بآب گرم و کلاله بشوید و اگر با صداع قلق و اضطراب و زردی چشم باشد جلاب
آب انار مز مناسبست که با تخم خرفه داده باشند و گلاب و سرکه و آب ریباس و آن آبی است
ترش که بر بالای ریباس ایستد و غذا انواع بوارده و سکون در منزلهای سرد و نشستن در شیب خیشها
بگلاب تر کرده مفیدست و آنچه فایده دهد بخاصه آلوی خشک و زردآلو و حماض و به و امرود و در مختار
ابن جبل آورده که اگر ماده صداع دموی باشد فصد قیفال مقدم دارد و اگر کافی نباشد صافن گشاید
مادام که قوه و سن احتمال داشته باشد و الا حجامت کند بر ساق و گردن و حجامت بر کاهل نفع تمام دارد

بعد از ان طلاها سرد بر سر اندازد و غذاها از ترش مثل حصرم و زرشک و طفیشل و عدس مقشر مطبوخ بآب انار
و فروره از آب غوره و کدو و شیره بادام و خشخاش تناول نماید و اگر با صداع حرارة قوی باشد شیره تخم
ترک با سکنجبین یا آب تمرهندی و شراب بنفشه بیاشامد و اگر ماده صداع صفراوی باشد فصد نماید
و اندک خونی بیرون کند خصوص که متحدس شود باینکه ماده صداع صفرا ایست مخالط خون بعد از ان
اضمده و اطلیه بارده بر سر اندازد و اخراج صفرا نماید بطبوخی که در ذکر مطبوخات تفصیل خواهد یافت
و بعد از استفراغ و نقا بدن اگر اثری از صداع بماند تبدیل و تبرید مزاج کند باین طلا که مخلل بقایا صداع است
گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش اجزا مساوی اکلیل الملک نیم جزو مجموع کوبند و بگلاب تر سازند
و طلا نمایند و طلا کردن آبی که دران بنفشه و گل و نیلوفر و بابونج و اکلیل الملک و جو و پوست خشخاش جوشانیده
باشند هم مفید است در مغنی آورده که صداع گرم یا دموی است و سبب وی آنست که عروق و قها سر از خون
پر شود و آنرا متمدد و سازد یا صفراوی است و سبب او بخارات گرم است که بالا رود و در رگهای سر تنگ شود
و علاج هر دو قسم نزدیک بهم است و من علاج هر دو بوجه اجمالی آوردم و ماهر در علم طب قادر است بر تمیز
باینکه در علاج دموی میل کند بکم کردن خون و استعمال نماید هرچه سرد باشد و در و قبضی باشد و در علاج
صفراوی میل کند باسهال و استعمال چیزها سرد که در و رطوبتی باشد و طریق علاج آنست که رگ قیفال بکشاید
از جانبی که درد و الم در و بیشتر است و اگر میسر نشود ساقها را حجامت کنند و اگر میسر نشود گوی که در عقب سر است
حجامت کنند و اگر ثقل و درد در عقب سر باشد رگ پیشانی بکشایند و طبیعت را نرم سازند باب فواکه مثل
هلیله زرد و آلو و تمرهندی و عناب و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیارشنبر و شکر
یا پانزده درم هلیله زرد کوفته در یک رطل آب آلو سحق کنند یا و نهی آن مقدار که متحد شود و صاف سازد
و باده وقیه جلاب یا ترنجبین بیاشامد یا آب انار ترش و انار شیرین با شحم بگیرد و مقدار چهار دانگ رطل
با شکر یا ترنجبین بنوشد یا آلو در جلاب و آب بخیسانند و آلو بخورد و آن آب و جلاب بر بالای آن بیاشامد
یا ده درم بنفشه مربی تا پانزده درم در جلاب ممزوج باب گرم حل کند و بیاشامد یا بهمین وزن خیارشنبر
دران حل کند و تناول نماید یا سی درم ترنجبین در جلاب ممزوج باب گرم حل کرده بیاشامد یا پنج درم قند
تا سی درم در آب گرم حل نموده بنوشد یا بنفشه خشک و قند درم بسایه و از پنج درم تا ده درم تناول نماید و اگر قی
سرکه باب گرم ممزوج سازد و بیاشامد که زود اسهال کند یا گل سرخ تازه بکوبد و آب بگیرد و در چهار دانگ

رطل از ان آب یک وقیه و نیم وقیه قند یا ترنجبین حل ساخته بیاشامد یا بگیرد بنفشه خشک تخم خیارین برابر
و سقمونیا نیم دانگ و درم بسایه و قرص سازد و از ده درم تا ده درم و نیم تناول نماید یا حل سازد و سقمونیا در جلاب
یا شراب ورد یا شراب بنفشه یا شراب آلو یا آب انار با شحم فشرده یا رب یا آب به یا آب سیب با آب
شمس بنوشد یا بگیرد صد عدد هلیله و قدری آب دران ریزد و بگذارد در آفتاب گرم شد بعد از ان آب
در ظرف دیگر نگاه دارد و دیگر آب تازه بران ریزد و همچنین عمل کند آن مقدار که در هلیله هیچ طعم نماند و سفید
شود بعد از ان آبها را همه جمع سازد و بنهد چندانکه غلیظ شود و حب سازد و مقدار پنج درم از ان حب تناول
نماید که اسهال کند اسهالی صالح و چون التهاب تسکین یابد و خواهد که طبیعت منحل سازد درین حب داخل نماید
صبر و کتیرا و گل سرخ و طریق حب ساختن بیاشامد و گاهی عصاره افسنتین داخل سازند باین وزن صبر جزوی
عصاره نصف جزوی کتیرا و گل سرخ از هر یک چهار یک جزوی و گاهی آب کاسنی گیرند و جوشانند و کفش بردارند
و یک وقیه صبر دران نمایند و مدتی در آفتاب نهند و از ان یک وقیه تا سه وقیه آشامند و اگر علیل وجعی از
اوجاع سفلی داشته باشد یک درم کتیرا اضافه نماید و اگر با این صداع غثیان و کرب باشد قی کند و منزل
علیل باید که خانه باشد سرد آب زده و فرش آن از برگ درختهای سرد کرده مثل برگ بید و برم و شاهسفرم گلاب
و یخ و برف و ظرفها آب دران نهاده و بوی گل و صندل معطر ساخته و ظرفها برف سرد نموده یکی بعد
از یکی بر سر نهند چندانکه اثر برودت بقعر سر رسد و هر روز یک درم کشنیز خشک با ده درم قند سفوف ساخته تناول
نماید و گاهی نقیع زرد آلو و آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش و مثل آن آشامد و روغن گل و خرفه
و گلاب و تخم خرفه از هر یک جزوی برهم زنند و جنبانند چندان که متحد شود و این خلطه برف سرد ساخته بر سر اندازد
یا روغن بنفشه برف سرد کرده بر یافوخ نهد یا بزر قطونا در گلاب سرکه زده سرد کرده بر سر اندازد یا آبهای
بارده مبرده بر سر ریزد مثل آب برگ بید و آب خطمی آب بنفشه و آب گل تازه و آب کشنیز و آب کاهو و آب
عنب الثعلب و آب اطراف درخت گل و آب برگ نی و آب خیار و آب قثا و آب کدو و آب قطف و آب
بقله یمانیه و آب حی العالم و آب عصی الراعی و مانند آن خواه جدا جدا و خواه باهم آمیخته یا این دواها را کوبیده
و بر سر ضماد سازد یا این آبها را همه یا بیشتر با روغن گل بجوشانند آن مقدار که آب برود و روغن بماند و آن
روغن سرد کرده بر سر مالد و اگر این آبها نباشد آب سرد بر سر ریزد و لیکن بسیار نریزد چه اگر اندکی ریزد موجب
زیادتی صداع شود و بر و رفقها سرد سعوط کند مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن بید و بادام و خیار

وبشیر دختر و برطوبة سرطان که زنده کوفته باشند و بآب آن خشیشها که مذکور شد بعد از تصفیه و اگر صداع
اشتداد کند یک طسوج کافور و یک طسوج افیون در روغن بید حل کرده سعوط نماید و قدری در گوش بچکاند
یا بگیرد طباشیر و قند از هر یک ده درم افیون و نشا از هر یک درمی و حبها سازند هر یک مثل عدسی و یکی از آن
در روغن بنفشه یا شیر دختر یا سفیده تخم مرغ حل کرده سعوط نماید و شیاف ماميثا و صندل و گل و افیون و
کافور و بزر قطونا با بعضی از این روغنها یا آبها که گذشت بر شقیقه و پیشانی طلا کنند و اگر وجع بسیار باشد
از روت و اقل سازد و بر شقیقها طلا نماید و قطعه اسرب تنک بر بالای آن بندد تا منع شریان کند از ضربان
و اگر در سر بخار بسیار باشد روغن بابونه و سرکه بعمل آرد و سرد نسازد و از عصاره خشخاش و بیخ و مرو و مثل
آن احتراز کند مگر زمانی که سهر افراط نماید و این هنگام بگیرد خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو نیم کوفته و بپزد و آب
آن بر سر نطول سازد و شیر زنان بر سر دوشد یا شیر زن و اگر علیل ضعیف باشد بپرهیزد از دوشیدن شیر و بجای
آن بابونه و خطمی و پوست خشخاش و نیلوفر ضماد سازد و صندل و کافور و عصاره بروح و عصاره بیخ سرد کرده
بر شقیقها طلا کند ولس گفته در صداع گرم که با سهر و بیخوابی باشد هیچ چیز بهتر از شیر دختران و روغن بنفشه
نیست که برف سرد کرده سعوط نماید و آب سرد پاشند و چیزهای تر سرد کرده بر سر اندازد و غذا آب جو و
سویق جو با قند بخورد و سویق گندم هم مناسبت بعد از آنکه چند نوبت آنرا غسل نمایند و آشامیدن آب برف
و نان خواری مغسول نیز نیکوست و صفت غسل وی آنست که نان در آب شکنند یکساعت پس آب از آن بریزند
و آب تازه کنند و همچنین عمل نمایند تا سه نوبت پس آب از آن بریزند و با آبهای ترش مثل آب انار مزو آب سرکه
و آب رایب خورد و آب رایب آبی است ترش که بر بالای رایب ایستد و اگر مغز تخم خیار و مغز تخم قثا و مغز
تخم کدوی شیرین و تخم بقله یمانیه کوبیده و ماپست جو و قند بخورد هم نافع است و انواع بوارد که از کدو و بقله یمانیه
و یمانیه و سرمق و خیار سازد و با ماست یا آب غوره یا آب انار یا آب سیب یا آب به یا آب امرود
یا آب توت شامی یا آب زرشک یا آب ریباس یا آب آلو یا آب حماض خورد هم مناسبت و قلیه
که از عدس مقشر و نشا و سرکه و قند و بادام مقشر کوفته ساخته باشند نافع است و اگر ماهی کوچک
بسرکه بپزد یا کباب کند فایده دهد و اگر از بیخوابی زحمت کشد حسو که از کدو و کاهوی مربی و قطف و خیار
بروغن بادام سازد و خورد و اگر ضعف غالب شود با گوشت دراج و طیهوج و فراریج تناول نماید و اگر
در صداع گرم معده رساند شراب است و خواه طبیخه با قثا و شهدانه و کردکان و انجیر و جرجیر و با درج و حمد

خواری و خواری بکار معمول نان سفید ...

الزوجة واحدة الزوازیج دجاجة ... ذات قوارع ۱۲ ع

دو کشتا و بادنجان و پیاز و گندنا و شیر و زعفران و حب صنوبر و جوز و سیر و تمام افاویه و ابازیر
جالینوس گفته بوی صبر در مردم صحیح موجب صداع است چه جای مصدوعین و آنچه مضر است بدماغ
بالخاصیه ماهیات و فراخ و تمام شیرها و کرنب و چربی بسیار بتخصیص روغن و سرکه اگر خورند مضر است
بدماغ و اگر ببویند فایده رساند بقراط گفته اگر روان شود از بینی علیل بعد از صداع یا ضربان شدید خون
یا چرک صداع تسکین یابد و منقطع شود زیرا که دلالت کند بر آنکه ماده پخته و طبیعت آنرا بیرون کرده
جالینوس گفته اگر صداع بعد از خواب عارض گردد در ساعت طعام خورده هم جالینوس گفته بسیار
واقع شود که بسبب صداع شدید آواز منقطع گردد و چون این حالت روی نماید آب گرم بسیار
بر سر ریزد و روغن نفط در گوش بچکاند که در ساعت سخن گوید در معالجات بقراطی صداع گرم مادی در یک باب
آورده و تمیز میان قسم دموی و صفراوی نکرده و گفته خطر این صداع بیشتر از باقی اصناف است
زیرا که ماده حاد نزدیکست بدماغ و مزاج اعضاء بسیطه بگاورد دماغ فاسد و از مثل این صداع پیدا
تشنج در عصبهاء دماغ و انتشار نور در چشم بسبب تمدد طبقه و اتساع ثقبه و اگر تقصیر کنند در علاج بیشتر
آنست که منجر شود ببرسام گرم و اختلاط ذهن از آن لازم آید بسبب آنکه بخارات غلیظه بجانب سر بالا
رود و آنرا ممتلی سازد و این ماده گاهی از معده بالا رود و گاهی از عمق بدن و تمیز میان این دو بر طبیب
مخفی نیست زیرا که اگر بخارات و فضول از معده و سینه و باقی چون غبار بزرگ بالا رود شریانها شقیقه و دماغ
منتفخ گردد و اگر از عمق بدن بالا رود دو عرق که در پس گوش است منتفخ و ممتلی شود و علاج آن اول
فصد سر و قیفال است اگر دو روز متصل اعراض قوی باشد و آشامیدن هشتاد درم ماء الشعیر و
دو حبه کافور با سکنجبین و کم و زیاد ماء الشعیر منوط برای طبیب مطلع بر قوانین است بعد از آن حل
طبیعت بمطبوخ هلیله که نسخه آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و چون استفراغ باین مطبوخ حاصل
شود غذا سلق و کاشنی جوشانیده که طبیب ساخته باشند بسرکه و کشنیز تناول نماید و طبیعت مایل سازد
بنرمی و نگذارد که بسته شود و اگر با وجود این معالجه هنوز ماده بسیار باشد و قوة یاری کند و مانعی
ظاهر نگردد اعاده استفراغ نماید بحسب قوة ماده و اگر ماده خون باشد بفصد بیرون کند و اگر غیر خون باشد
دفعه دیگر بمطبوخ هلیله که در وصل این اصل مسطور است مستفرغ سازد و چون معلوم شود که فضول کم شده
و شروع در انقضا نموده و نبض و قاروره برین گواهی دهد یا آنکه نبض لینه پیدا کند و سرعة و حدة دواء

الفرخ ولد الطائر والانثی فرخة وجمع القلة افرخ و افراخ و جمع الکثرة فراخ ۱۲ ع

از وبرود و قاروره قرار گیرد و قوامش بصلاح آید و سرخی کم گردد و در رفت کردن وقت سر تراشیده
و خرقه که بسرکه و گلاب و روغن گل تر کرده باشد بران اندازد یا بگیرد آب کدو و آب کاسنی و آب خیار
و آب برگ بزرقطونا و آب بنفشه و آب بید و بجوشانند اندکی تا صاف شود و قدری گلاب و روغن
گل خالص و سرکه که بسیار کهن نباشد اضافه نماید و در هم زنند و بگذارند تا اندکی سرد شود و خرقه با آن
تر سازد و بر یافوخ اندازد و هر مقدار که از علت کم شود ازین آبها کم کند و بر آب کاسنی افزاید تا وقتی
که علت بالکلیه زایل گردد و اگر محتاج شود بتبرید زیاده درین آب اندکی کافور آرد و جو داخل سازد و اگر زیاده
ازین تبرید ضرورة باشد قدری خطمی آرد باقلی اضافه نماید و هر گاه که متیقن شود که علت زایل شده و آنچه
مانده بقیه ایست عسر العلاج و ماده علت باقی نیست بنفشه و خشخاش و نکاله جو در آب بپزد و بر سر ریزد
و در اقراص ازین صداع مبالغه درین آبها و در نطولات قویه مغلظه نماید و اگر ریش کرده و که هنوز ماده
مانده قصد صافن کند و حجامه بر ساقها نهند و پوسته پا بیار ماله و بآب گرم شوید و اگر بعد از استفراغ
و دفع ماده احتیاج افتد بترطیب و تبدیل مزاج آب عصی الراعی اندکی بجوشانند تا صاف شود و دو دانگ از ان
با دو دانگ روغن بنفشه و چهار دانگ مری شیر دختر جمع سازد و پس مسواک کند و دندان پاک بشوید و بیخ دانه
جو بجاود چندان که در دهن لیج و نرم گردد و مقدار یک دانگ و نیم ازین آب لیج که در دهن کرده شده
صاف سازد و اضافه کند و در قاروره همه را بر هم زند آن مقدار که متحد شود و دیگر صاف نماید و در شبانروزی
سه نوبت پی در پی سعوط کند که ترطیب تمام حاصل گردد و بعضی از اطبا درین وقت از برای ترطیب شیر که از
اصول خشخاش پیدا شود با روغن بنفشه جمع سازند و در هم زنند و علیل را بسعوط کردن آن مامور دارند و در ترطیب
هیچ چیز ازین تمامتر نیست و تمام اهل بصره در تمام اقسام صداع گرم بعد از استفراغ اگر محتاج شوند بترطیب
آب طلع و آب جاره و آب کدوی بریان کرده و گلاب جمع نمایند و قدری سرکه و روغن گل اضافه کنند و خرقه
کتانی بآب تر سازند و بر سر علیل اندازند و چون گرم شود بردارند و دیگری بجای آن نهند و باین تدبیر باقی
صداع گرم تحلیل برند و اگر این صداع با تب باشد نظر باید کرد بدو رتب اگر بطریق غب آید معلوم شود که
که بیشتر ابخره بجانب سر بالا رود و اخلاط و بخارات صفراوی است و اگر تب بالکلیه زرد و تا دو روز دیگر باقی
و با این حال اندک شقی در جهتها و سرخی در چشمها باشد ظاهر شود که اخلاط متصاعده دموی است و بحسب عادتی
اهتمام در معالجه خلط غالب باید کرد و بدانکه اگر تب پیش از صداع باشد تب مرض است و صداع عرض و اگر

بعد از صداع باشد تب مرض است و صداع عرض و اگر با هم باشند کل واحد هم مرض است و هم عرض و ترجیح
یکی بر دیگری ممکن نیست الا بعوذ سبب و سو و اعراض خاصه و تمام علاجها که مذکور شد بترتیب عمل باید
آورد و کمان نبرند که تقدیم موخر و تاخیر مقدم جایز است والا فساد معالجه لازم آید و مرض مزمن گردد
واقعه درین اصل و فصل   انار در حاوی آورده که نافع است در قی و غلظه
صفراوی و تقویه معده کند و منع غثیان نماید و صداع را ساکن سازد صنعه آن آب انار مز را بجوشانند
چندانکه نصف برود و آن مقدار قند سفید اضافه نمایند که عذوبت آن ظاهر گردد و اگر خواهند در حال
غلیان چند طاق نعناع تازه دران اندازند   سناج انار مز و انار سازند و بفشارند و صاف
ساخته بجوشانند تا نصف ماند و در هر دو رطل ازین یک رطل شکر اضافه نمایند و بپزند آن مقدار که نصف
برود و صاف سازند و اگر خواهند در وقت غلیان آب انار چند شاخ نعناع تازه چندانکه در اختیارات
آورده که در هر یک من آب انار بجوشانیده بقیه باز آمده همین قند صاف اضافه کرده بقوام آورند در مستخرج
از دستور این چنان آورده که در برابر هر یک من شکر یک رطل باده و قیه آب انار ترش داخل سازند و بدستور
اتمام نمایند   انار منعنع شیخ الرئیس گفته نافع است در قذف و غثیان و تهوع و فواق
و غلظه بکوبند انار ترش و شیرین با شحم و آب بگیرند و بپزند چندانکه نصف آید و ازین آب دو رطل و از
عصاره نعناع یک رطل و از عسل یا شکر یک رطل آن مقدار بپزند که غلیظ شود و صاف نمایند در کامل آورده
که دانه انار مز و شیرین با شحم بکوبند و آب بگیرند و صاف سازند و بپزند آن مقدار که نصف برود و دیگر صاف نمایند
و یک باقه نعناع دران اندازند و در هر دو رطل ازین آب یک رطل شکر اضافه کنند و چندان بپزند که نصف بماند
و صاف سازند در مستخرج از دستور آورده که دانه انار مز و انار شیرین بکوبند با شحم و آب بگیرند و بگذارند
تا صاف شود و چهار رطل از ان با دسته نعنع بپزند چندانکه نصف برود و بعد از تصفیه با یک رطل قند بپزند
آن مقدار که نصف آید و بر دارند در قرابادین بدر الدین قلانسی آورده که آب رمانین مصعود با شحم از هر یکی
جزوی بر نیق بپزند و کف بگیرند و قند سفید و عصاره نعنع برابر اضافه نمایند و بپزند چندانکه بقوام آید و دیگری
گفته آب نعناع آن مقدار اضافه نمایند که تلخ نشود و در وقت پختن اندکی پوست پرون البسته و برگ اترج
یا پوست اترج دران اندازند و بپزند و دران بگذارند و علیل آن را مص نماید و اگر تقویه زیاده خواهند قدری
مصطکی و سنبل و قاقله بحق کرده زیاده کنند   تمر هندی در حاوی آورده که مبرد است و مطفی حرارة

غرب پیه و قاطع صفرا و مقوی معده و مسکن تشنگی و دفع قی شود بگیرند تمر هندی بیابادری خوب بی نمک
سرخ رنگ تازه منقی از لیف و دانه یک من و در هشت رطل آب عذب صافی بجوشانند چند انکه ربع آن
و صاف سازند و دو من قند سفید اضافه نمایند و بآتش معتدل بقوام آورند در مستخرج از دستور
و در منهاج الدکان مرو و آورده مانند کرفس لیکن بطئ است و مسکن قی خصوص که با نعنع حل کنند با این
طریق که در آخر غلیان دسته نعنع داخل سازند و چون پخته شود صاف نمایند و شکر بدستور اضافه
کنند و بقوام آورند عناب در حاوی آورده که سرد و تر است و نافع در سرفه و غلبه خون و حرارة
و حدت و حصبه بگیرند چهار یک رطلی عناب جرجانی و با چهار رطل آب بجوشانند چند انکه یک رطل و نیم باقی
ماند و صاف سازند و یک من شکر طبرزد اضافه کنند و بقوام آورند نسخه منهاج همین است در اختیارات
آورده که یک چهار یک در دو من آب بجوشانند تا بازده دو دانگ آید و شربتی از ده درم تا ده مثقال تعیین کرده
که در ترویح الارواح آورده و گفته اطفای خون کند و نافع است در تمام مرضهای دموی عناب
یک رطل گشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم بیخ کاشنی ده درم صد درم در سرکه بخیسانند سه روز بعد از ان
بجوشانند بسیار و صاف سازند و قند بقدر حاجة اضافه نموده بقوام آرند شربتی ده درم با آب زرشک
سی درم بنوشند ورد مکرر صاحب کامل گفته نافع است در تب و تشنگی و معده را گرم سازد
و طبیعت را نرم برگ گل سرخ یک رطل با ده رطل آب بجوشانند بسیار و صاف سازند و اگر خواهند که اسهال
کند در همین آب دیگر گل کنند و خوب بجوشانند و صاف نمایند و دیگر در دیگ کنند و سوم بار گل در ان ریزند
و بجوشانند و همچنین تکرار کنند تا پنج نوبت یا بیشتر و هر چند بیشتر تکرار کنند اسهال بیشتر کند و چون در نوبة
آخر آب صاف سازند هر یک جزو از ین آب جوشانیده دو جزو قند اضافه نمایند و بجوشانند و کف
بگیرند و در ظرفی کنند و نزد حاجة شربتی چهار وقیه با دو وقیه سکنجبین با آب سرد یا آب برف پاشانند
که اسهال صفرا کند در منهاج الدکان برگ گل منقی از زیرا اعتبار کرده و گفته گاهی مقوی سازند بسقمونیا
در وقت حاجت و اگر تشنه شود سکنجبین با آب سرد پاشانند نسخه مستخرج از دستور موافق نسخه منهاج
صاحب ذخیره گفته ده رطل گل در ده رطل آب بجوشانند و باقی بدستور آورده در جامع نقل از
دیسقوریدوس کرده که طریق صنعة شراب ورد چنانست که بگیرند گل سرخ که در همین سال خشک کرده
باشند و کوفته باشند یک من و در خرقه بندند و در چپت قسط عصیر انگور اندازند و سر ظرف محکم کنند

و بشتاب بگذارند و صاف سازند و در ظرف دیگر کنند و استعمال نمایند و فایده وی در اسهال و در قرحه
امعاء و شراب ورد بهر طریق که سازند اراده بآن تقویه جمیع اعضاء باطنه کنند چون در وقت تشنگی با
آب آشامند و گاهی شراب ورد چنین ترتیب دهند که عصاره گل مخلوط سازند بعسل این را شراب
وردی گویند و شراب ورد مکرر اطلاق صفرا کند و صنعة وی چنانست که مکرر گل در آب ریزند چند انکه
تلخی در آب بسیار ظاهر شود و بدستور قند اضافه نموده بقوام آورند در قرابادین بدر الدین قلانسی
آورده که این شراب وردی است لیکن طبع که از گل خشک ترتیب دهند گل خشک یک رطل در چهار رطل
آب پزند و صاف سازند و یک رطل شکر طبرزد در ان ریزند و بقوام آرند شربتی چهل درم با آب سرد پاشانند
و شربة تمام شصت درم است و هرگاه که آب سرد از عقب آن بیاشامند یک مجلس اطلاق کند و اگر با
ده درم تا پانزده درم سکنجبین مخلوط سازند بهتر باشد در مستخرج از دستور این چنان آورده که بگیرد
گل سرخ و در ده جزو آب بپزد تا یک جزو برود پس بفشارد و دیگر گل بریزد و آن مقدار گل مکرر سازد
که قوة اسهال در وی پیدا شود و از آب نصفی باقی ماند و درین آب که باقی مانده مثل آن شکر صاف داخل سازد
و بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و شربتی چهار وقیه است با سی درم برف و اسهال جمع کند و برف
اعانت وی نماید و اخلاط رقیقه هم براند و دیگری گفته بگیرند گل تازه دو من و در ده من آب بپزند چند انکه آب
طعم و رنگ گل گیرد پس بفشارند و دیگر ده من گل تازه در ان ریزند و بدستور بپزند و صاف سازند بعده
دو من عسل داخل نمایند و بقوام آرند و اگر سه نوبة گل مکرر سازند بهتر است و اگر بجای عسل قند کنند در مزاجها
گرم موافق تر باشد که اسهال صفرا استفراغ کند ثابت قره گفته ترنجبین سفید کوفته نیم رطل
در چهار رطل گلاب بپزند چند انکه دو دانگ ماند پس صاف سازند و یک من قند سفید در ان اندازند و بقوام
آرند و یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران در ان حل کنند شربتی دو وقیه بیاشامند و اگر بجای گلاب عصاره
گل تازه کنند اسهال بیش آرد اجاص در قانون آورده که نافع است در تشنگی و حل طبیعة کند
آلوی شیرین منقی بقدر حاجة در دیگ کنند و آن مقدار آب که زود بر وی در ان ریزند و چندان بپزند که منحل
شود و صاف سازند و باز در دیگ کنند و شکر طبرزد بقدر حاجة اضافه نمایند و بپزند تا بقوام عسل رسد
در ذخیره آورده که بگیرند آلوی سیاه و بشویند تا غبار خاک از وی دور شود و آنرا اندر آب تر کنند چند انکه
آب سه انگشت بر سر او بایستد پس بجوشانند تا پخته شود و بدست بمالند و هم چند آن که از خشک آب

دیگر باره آب یا گلاب باوی بپایزند و پالایند و چندانکه وزن آلو بوده است نیم وزن آن شکر نهند
و بقوام آرند طبع را نرم کند و اندر همه چهار بیماری گرم نافع باشد و اگر حاجت افتد نیم دانگ سقمونیا تا دانگی
در وی حل کنند و بدهند طبع را نرم کند و استفراغی تمام حاصل شود در حاوی آورده که بگیرند آلوی سیاه
منقی و در دیگی پاک کنند و آن مقدار آب که فرو برد بریزند و نیک بجوشانند و بدست بمالند و صاف کنند
و باز در دیگ ریزند و قند صاف بقدر حاجت اضافه نمایند و بآتش معتدل چندان بپزند که ربع ماند نسخه اختیارات
آلوی سیاه فربه خوب یکمن پاک بشویند و در پنج من آب بجوشانند چندانکه دو دانگ بماند و بدست بمالند و صاف
کرده یک من و نیم قند صاف دران ریزند و بقوام آورند نسخه منهاج آلو منقول بخیسانند و بجوشانند
بآتش معتدل و در دست بمالند و از غربالی بگذرانند و مثل آن شکر اضافه کنند و بقوام آورند و اگر خواهند در برابر
مرده رطل شکر سه رطل و دو دانگ رطل آلو اضافه نمایند و تا چهار رطل هم میسرست   ابو سهل که در
ترویح الارواح آورده و گفته نافع است در صداع صفراوی و تمام مرضهاء صفراوی آلو صد عدد و
عناب صد عدد و تمر هندی سه وقیه بنفشه دو وقیه سقمونیا مشوی یکدرم زعفران نیم درم ترید یکدرم زنجبیل
یک رطل قند یک رطل شربتی چهل درم   در تحفه آورده دستور ابن چیان آورده که قانون عمل
مربیات اما در از بار آنست که آنرا پاک سازند از اقماع و چوبها و زواید و در هر یک رطل ازین زمر دو رطل
و نیم شکر صاف نیک کهن اضافه نمایند و درهم بکوبند نرم تا نیکو آمیخته شود پس در ظرف آبگینگی کنند و در آفتاب
نهند و هر سه روز درهم زنند و بیست روز در آفتاب گذارند و اما در میوه ها و ثمرها تازه مثل به و سیب و کدو
و مثل اینها قاعده آنست که پاک کنند از پوست و دانه و پرده و در آب بجوشانند و بر روی کتانی پهن سازند
تا خشک شود و در ان آبی که میوه ها در ان جوشانیده بودند قند صاف و اندکی عسل داخل نمایند و بقوام
آرند و میوه ها در ان بپزند چندان که رطوبتش برود و از ترش شدن ایمن گردد و اگر خواهند افاویه اضافه
کنند و اما در ثمرها خشک مثل زنجبیل و هلیله کابلی و مانند آن قاعده چنانست که در آب اندک بخیسانند
و در میان دیگ پنهان سازند تا نرم و تازه شود و در قند و عسل چنانچه گذشت بپزند و اما در اصول
و بیخها مثل راسن و جزر و شقاقل و نحو آن قاعده آنست که مثل جزر بدستور اترج و غیره مربی سازند و مثل
شقاقل و راسن بخیسانند و در آب بجوشانند تا نرم شود پس در عسل کف گرفته اندازند و آن مقدار بپزند
که مائیتش برود و اگر خواهند افاویه اضافه نمایند   جلنجبین سکری در حاوی آورده که نافع است در طعم

و تقویه معده نماید و اعانت هضم کند بگیرند برگ گل سرخ تازه و نداوه و تری از و ببرند و بکف محکم بمالند
در ظرف چینی و در هر یک من گل یک من قند داخل سازند و دیگر بمالند مکرر و در آفتاب نهند و سر ظرف بغربالی
بپوشند و هر روز صباح و شب برهم زنند و اگر قند بخود کشیده باشد قدری دیگر قند با اندک آبی بگدازند
و اضافه نمایند و دیگر برهم زنند تا سی روز یا چهل روز نسخه کامل بعینه همین است   عسلی هم در حاوی
آورده که نافع است در برودت معده و کبد و در مفاصل و قطعها غلیظ و بلغمها لزج را نضج دهد و صنعت آن
مثل گلقند شکری است و بجای قند عسل کف گرفته باید کرد در قانون آورده که بگیرند برگ گل سرخ و رگها
سفید محکم از ان بکشند و بر بالای کرباس پاک پهن کنند تا خشک شود و در ظرفی کنند و بمالند چندان
که ترترش شود پس عسل کف گرفته در ان ریزند آن مقدار که فیر کرده خمیری نرم و در ظرفی آبگینگی کنند
و در آفتاب نهند چهل روز و صباح و شب برهم زنند و اگر عسل ضرورت شود دیگر اضافه نمایند و بعد
از شش ماه بعمل آرند و بنفشه را نیز بهمین طرق مربی سازند و اگر جلنجبین و مربی بنفشه قندی خواهند قند
در آب عذب بگدازند چنانچه مثل عسل شود و بدستور تمام کنند   بنفشه در حاوی آورده که نافع است
در سعال و خشونت حلق و حنجره بگیرند سر بنفشه تازه دو دی خوشبو و در هر یک رطل از ان یکمن قند سفید اضافه
نمایند و بکف نیکو درهم مالند و در آفتاب نهند و مدتی برهم زنند و اگر شکر تمام بخود کشیده باشد دیگر داخل سازند
و بدستور جلنجبین تمام کنند و چون مستحکم شود از آفتاب بردارند نسخه کامل همین است   الورد
در حاوی آورده که نافع است در اورام کبد گل سرخ فارسی چهارده درم سوسن آسمانجونی هفت مثقال
ریوند چینی و گل مختوم از هر یک مثقال و نیم فروز عفران از هر یک نیم مثقال زعفران و مرو دو رطل فرنجمشک
داروها را خرد بکوبند و بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال   شیخ الرئیس گفته ایارج نام
مسهلی است که اصلاح بدن کند و تغییر دوار الهی است و اول مسهلی که مشهور شده ایارج روفس است
و در زمان قدیم اطلاق ایارج بر غیر این نمی کرده اند و بعد از ان عموم پیدا کرده و مسهل دوار الهی از برای
آن گویند که عملش امری الهی است که از وی تنها ، طبیعت ترتر ند و سبب آنکه در زمان قدیم ایارجها بسیار داده اند
آنست که طبیبان نیز رسیده اند از غوائل مسهلات صرف مثل شحم حنظل و فربیون و اندیشه تمام داشته
و بعمل نمی آورده اند و گاهی که میخواسته اند که این مسهلها را بکار دارند مخلوطی ساخته اند مصلحها و فاد زهرها
و چیزها که بدرقه شود و همراهی نماید و بعد از ان جرات بیکرده اند و بعمل می آورده اند و بعد از الف و استیناس

براة یافته اند و بدستوری که هست معمول ساخته اند و جمعی ترکیب کرده اند و ایارجات سالم‌تر است
از مطبوخات و حبوب و سبب ترک ایارجات نه مضرة است بلکه سببش کمی آنست که از استعمال آن
مستغنی شده اند و سبب دیگر آنکه جذب ماده از عروق و اعضاء بعیده نتواند کرد و شربتی از ایارجات
تا چهار مثقالست و گاهی طبیخ الهلیلج در آن کنند و موافق‌ترین آنچه با آن بیاشامند ماء الافتیمون است
بالموید خصوص این نسخه افتیمون چهار درم مویز منقی ده درم هلیله سیاه منقی هفت درم اسطوخودوس سه درم
زوفا ده درم در سه رطل آب آن مقدار بجوشانند که نیم رطل ماند و چهار درم ایارج و یکدرم طبیخ الهلیلج در آن
حل کرده بناشتا بیاشامند و از پی آن تخم خطمی یکدرم تخم خیار نیم درم با اندکی روغن بادام شیرین آب
نیم گرم بکشند و غذا سه روز ماء الدجاج بنوشند شارح نفیسی در شرح اسباب و علامات آورده که نسبت ایارج
با لله تعالی با وجود آنکه همه از جانب اوست بسبب آنست که فعل آن از وجوهی است و خواص قوی از عالم
امرست و آن عالم اعلی و اشرف است از عالم خلق و بعضی گفته اند معنی ایارج شریف است فیقرا
معنی فیقرا بزبان یونانی تلخ است شیخ الرئیس گفته این ایارج صبر است و مزوج ساخته اند بدارصینی از برای
لطافت و فایده که با حشاء معده رساند و بمصطکی از برای تقویه معده و احشاء و حفظ قوة و بسلیخه و زعفران
از برای انضاج و تقویه قلب و معده لیکن چون زعفران موجب صداع است بهتر آنست که وزنش
کم نمایند یا مطلقا داخل نسازند و باسارون از برای مدد اسهال فرود آوردن رطوبتها و گاهی کبابه
بدل آن سازند از برای لطافت و حب بلسان و عود بلسان از برای تقویه معده و تحلیل و فادزهر و بعضی
نعناع او فوداخل سازند تا کمتر آرد که صبر اسهال ایجاد کند و بعضی گل سرخ اضافه نمایند از برای دفع مضرة
گرمی صبر از معده و سر و گاهی اجزا بدو مثل آن عسل خمیر کنند و گاهی خشک گذارند و سن با آب تخم صلایه کرده
قرص سازند و در سایه خشک کنند و بعمل آورند و این بابهتریافته‌ام و قدما اختلاف کرده اند در مقدار صبر بعضی
وزن ادویه شش برابر صبر کرده اند و بعضی هشت برابر و بعضی زیاده و کم کرده اند و در اصناف صبر نیز اختلاف
بعضی صبر مغسول ذکر کرده اند و آن در اسهال ضعیف‌تر است لیکن محرور المزاج را و صاحب تب را مناسب‌تر است
فاما در تمام اصناف تب بلکه در تبهای سبک و بعضی صبر غیر مغسول داخل ساخته اند و آن در اسهال قوی‌تر است
لیکن صاحب تب را مضرة بیشتر رساند با وجود آنکه جمعی آشامیده اند و مضرة نیافته اند و ایارج در اسهال
سرعت نماید بلکه برفق و آهستگی اندک اندک عمل کند و منفع سازد و گاهی در روز دوم عمل تمام نماید و جذب

وکشش او هم از بعید نباشد بلکه آنچه در معده و امعا ملاقی وی گردد اسهال کند و نهایة جذب او ناحیه کبد است
غیر عروق معروف نزد جمهور مصطکی و دارصینی و اسارون و سنبل و حب بلسان و زعفران
و عیدان بلسان و سلیخه از هر یک یکدرم صبر دو برابر ادویه اجزا کوفته و بیخته برشته شربتی ما دو درم
با عسل و آب نیم گرم بیاشامند نسخه کامل بعینه همین است در نسخه مغنی شی گل سرخ اضافه شده در حاوی
شربتی یکمثقال تعیین کرده در منهاج الدکان او فرو زیاده نموده و گفته اگر تنها آشامند شربتی از یکمثقالست
تا دو درم و با آب کرفس بستانی یا آب رازیانج یا جلاب برشته حب نمایند و در وقت خواب بلع کنند
و اگر با غیر ترکیب کرده آشامند شربتی از یک درم است تا یکمثقال در مستخرج از دستور زرد و ید اضافه کرده
و گفته معده و دماغ را از رطوبات پاک سازد و حواس را روشن دارد در اقرابادین بدرالدین قلانسی
آورده که بعضی درین ترکیب زیاده کرده اند عصاره غافت از برای تنقیه جگر و بعضی زیاده کرده اند قرنفل
و جوزبوا و بسباسه و اسطوخودوس اما قرنفل و جوزبوا و بسباسه از برای تلطیف خلط غلیظ و اما اسطوخودوس
از برای تنقیه دماغ از خلط سودا در مختار آورده که بعضی کبابه و جوزبوا اضافه کرده اند و شربتی خشک
سه درم تعیین نموده و گفته با عسل و جلاب بقوام آورده برشته و گاهی در رطب پیچند و بلع کنند
فیقرا یحیی بن ماسویه که در اقرابادین مذکور آورده و گفته صاحب بواسیر را نافع است سلیخه عود بلسان
حب بلسان مصطکی سنبل اسارون قرنفل دارصینی عصاره غافت جوزبوا بسباسه از هر یک یکدرم
زعفران نیم مثقال صبر مثل تمام ادویه دیگر هم از یحیی که در اقرابادین مذکور آورده و گفته نافع است
در تنقیه سر و دماغ و اصلاح کبد و طحال و بهتار کهن دارچینی و سنبل و اسارون و سلیخه و مصطکی و عود بلسان
و حب بلسان و قرنفل و جوزبوا و نعناع او فوداسقیتین و ریوند چینی و عصاره غافت و قصب الذریره
از هر یک جزوی زعفران خوب مغسول نیم جزو صبر اسقوطری مثل وزن تمام ادویه دوا ها را بکوبند و بیزند
و در ظرفی آبگینگی کنند و استعمال نمایند ایارج در کامل آورده که نافع است در علتهای سر
و معده و فضول از سر دو منحدر سازد ایاره فیقرا شش درم تربد و هلیله زرد از هر یک چهار درم نمک هندی
دو درم و نیم ادویه همه را خرد بکوبند و با آب کرفس برشته و حب سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم
و نیم تا سه درم و اگر خواهند که اسهال صفرا کند بجای تربد شحم حنظل یکدرم داخل سازند دیگر در کامل آورده
که نافع این مثل اول است ایارج فیقرا و تربد سفید از هر یک پنج درم افتیمون و هلیله زرد و کابلی منقی از هر یک

سه درم نمک هندی یکدرم و نیم همه را بکوبند و بیزند و بآب کرفس برشند و حب سازند و در سایه خشک کنند
شربتی سه درم بآب کرم   دیکر در کامل آورده که تنقیه سر و معده کند تربد سفید یک درم ایارج فیقرا یکدرم
نمک هندی نیم درم سقمونیا یک دانک شحم حنظل یک دانک و نیم همه را بکوبند و بآب برشند و حب سازند
و در سایه خشک کنند و در سحر بآب نیم کرم بپاشانند   دیکر که در ذخیره آورده ایارج فیقرا یک درم سنک
شحم حنظل دانکی و نیم تربد نیم درم افیتمون دو دانک سقمونیا نیم دانک مثل کثیرا از هر یک دانکی حب کنند چنانکه
رسم هست بآب کرفس   دیکر هم در ذخیره آورده ایارج فیقرا شش درم سنک بلیله کابلی مقشر چهار درم
تربد سفید هشت درم سنک نانخواه و افیتمون از هر یک دو درم سنک نمک هندی دو درم سنک و نیم شحم حنظل
سه درم سنک کثیرا دو درم سنک حب کنند بآب کرفس   شیاره در کامل آورده که نافع است درد و جاع سر
و معده صبر اسقوطری سه جزو مصطکی یک درم کل سرخ یک درم همه را فرو بکوبند و بآب عنب الثعلب برشند
و در سایه خشک کنند شربتی یکمثقال تا دو درم در وقت خواب بپاشانند بآب نیم کرم   دیکر تربد و بلیله زرد
و مصطکی و کل سرخ از هر یک جزوی صبر سقوطری مثل جمیع بکوبند و بیزند و بآب کاسنی برشند و در سایه
خشک کنند شربتی یکمثقال تا دو درم در وقت خواب بپاشانند   الذهبی کامل آورده که نافع است
درد و جاع سر و چشم را جلا دهد و بدن را پاک سازد صبر اسقوطری پنج درم بلیله زرد دو درم مصطکی و کثیرا
و سقمونیا از هر یک سه درم ورق کل سرخ پنج درم زعفران سه درم همه را فرو بکوبند و بآب برشند و حبها
بزرک سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم تا دو درم و نیم   الذهب که در ذخیره آورده و گفته فخاوند
درد سر و درد چشم را سود دارد صبر هشت درم بلیله زرد دو درم مصطکی و کثیرا و سقمونیا از هر یک سه درم کل سرخ
پنج درم زعفران سه درم همه بکوبند و بیزند و بکلاب برشند و حب کنند شربتی دو درم و نیم   دیکر
صبر ده درم تربد هفت درم مصطکی و کل سرخ از هر یکی ده درم و نیم زعفران یکدرم و نیم بلیله زرد پنج درم
سقمونیا سه درم و نیم حب کنند چنانکه رسم است شربتی دو درم و نیم تا سه درم   قوقایا در کامل
آورده که حب جالینوس است و فایده کند درد و جاع سر و بلغم و چشم را جلا دهد و فضول ردیه بدن کم سازد
مصطکی و عصاره افسنتین و صبر اسقوطری و سقمونیا و شحم حنظل اجزا همه برابر بکوبند فرو و بآب برشند
و در سایه خشک کنند شربتی از آن یکدرم تا یکدرم و ربع   دیکر ایارج فیقرا دو درم سنک شحم حنظل سه
درم سنک و دو دانک سقمونیا دو درم سنک و نیم تربد و اسطوخودوس از هر یک پنج درم سنک حب کنند چنانکه رسم است

باب

بآب کرفس بجوشانیده و صافی کرده این جمله شربتی معتدل باشد   دیکر صبر و سقمونیا و شحم حنظل و
مصطکی و عصاره افسنتین رومی اکر عصاره حاضر نباشد افسنتین از هر یکی راستا راست حب کنند
بآب کرفس شربتی یکدرم سنک تا یکمثقال این نسخه جالینوس است و اکر یک درم سنک ازین حب با
یکمثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع باشد و نواحی دماغ را پاک کند و مراعات معده و پاک کردن
آن تنقیح صبر و بغضا و دار و قوی کننده باید   نافع از برای پاک کردن سر و درمرض صداع و در کلی
مسیحی آورده که اخلاط ردیه بیرون کند ایارج فیقرا پنج درم غاریقون و افیتمون و بلیلج کابلی و تربد از
هر یک چهار درم سقمونیا و شحم حنظل از هر یک سه درم افیتمون و نمک هندی و عود خام از هر یک یکدرم بکوبند
و بیزند و برشند و حب سازند شربتی سه درم   نافع هم در کلی مسیحی آورده که فایده دهد در صداع مزمن
بیست درم مصطکی شش درم شحم حنظل و سقمونیا از هر یک دو درم و نیم همه را بکوبند و بیزند و برشند و
حب سازند شربتی سه درم   نافع هم در کلی مسیحی آورده که فایده دهد در صداع صبر از هر یک ده درم مصطکی   دو دانگ بنفشه مرکند تربد دو درم
شش درم شحم حنظل و سقمونیا از هر یک سه درم افیتمون و نمک از هر یک یکدرم بکوبند و بیزند و برشند
و حب سازند شربتی سه درم   بنفشه در ذخیره آورده که نافع است در صداع صفراوی بنفشه یکدرم
کل سرخ دانکی سقمونیا دانکی بکوبند نرم و بلعاب اسبغول برشند و حب سازند   در حاوی آورده
که اسهال صفرا کند و از دماغ کشد بقوت تمام بی ضرر و فضلات از بدن بیفشاند بکمال بنفشه خشک دو درم
سقمونیا ازرق خوب مشوی نیم دانک و دو حبه تربد سفید مجوف محکوک ملوث بروغن بادام یکدرم
رب السوس نیم درم بلیله زرد یکدرم بکوبند و بآب برشند و حب سازند و این یک شربت است که
در صباح بنوشند   دیکر در حاوی آورده که اسهال صفرا کند برفق بنفشه خشک یکمثقال شیرخشت
یکمثقال رب السوس یک دانک همه را بکوبند و بعسل خیارشنبر برشند و سحر فرو برند و اکر حب نتوانند خورد
نیم دانک سقمونیا مشوی در شراب آلو اندازند و بپاشانند که در اسهال صفرا عمل بیشتر کند   دیکر
هم در حاوی آورده که این حب از برای مسافران بلیلج زرد فربه صد عدد در دیکی سبز کنند و آن مقدار
آب بر آن ریزند که چهار انکشت بر بالای آن بایستد و سر دیک را ببندند و دو هفته در آفتاب کرم نهند و
صاف سازند و دیکبار دیکر قدری آب بر بالای بلیله ریزند و باز در آفتاب کذارند پس صاف سازند و هر دو
آب را جمع نمایند و در چند ظرف کنند و سر ظرف را بپوشند تا غبار نکیرد و بکذارند چندان که خشک شود و چنانچه

وشربتی از چهار درم است تا هفت درم با جلاب بنوشند که برفق اسهال کند   در ترویج الارواح
آورده که جذب صفرا کند از دماغ بقوة تمام بنفشه خشک دو درم انطاکی مشوی نیم دانگ تربد سفید بروغن
بادام چرب کرده یکدرم بلیله زرد یکدرم ادویه را بکوبند و باب صرف بسرشند و حب سازند و این یکشربت است
دیگرهم در ترویج آورده که اسهال صفرا کند برفق بنفشه یکمثقال شیرخشت یکمثقال سقمونیا مشوی نیم دانگ
تربد صمغ یکدرم رب السوس یک دانگ بعصیر خیارشنبر بسرشته حب سازند و این یک شربت است
زعفران شیخ الرئیس گفته این قرص در سهر نافع است زعفران هفت مثقال مر دو مثقال
عصاره حصرم و قلقدیس و صمغ از هر یک مثقالی و نیم شب یمانی هشت درم قلقطار پنج مثقال و دانا زرم بکوبند
و بشراب عفص بسرشند و قرص سازند و نزد حاجت قرصی بسرکه و گلاب حل کنند و بر صدغین طلا نمایند
شیخ الرئیس گفته این قرص حکیم انطوفوس استعمال کرده جبا نفار و سقمونیا و دار فلفل و عصاره ماء الحصرم
از هر یک چهار مثقال بزر الکرفس و زعفران و نانخواه از هر یک هشت مثقال بسرکه بسرشند و قرص سازند
و نزد حاجت طلا نمایند   بنفشه در کامل آورده که مسهل صفرا و بلغم است بنفشه ریکانی دو درم تربد سفید
محکوک یکدرم و نیم رب السوس نیم درم سقمونیا شش جبه همه را خرد بکوبند و باب خمیر کنند و یک قرص سازند
و با قند و آب گرم بیاشامند   بلیله در حاوی آورده که مسهل صفراست و منقی معده از اخلاط
رقیقه صفراویه سنارکی پنج درم بلیله زرد و کابلی از هر یک هفت درم تخم کاسنی و نیلوفر و بنفشه خشک از
هر یک پنج درم اصل السوس سه درم مویز سرخ طایفی منقی ده درم عناب و سپستان و اجاص از هر یک
بیست عدد مجموع در سه رطل آب بپزند آن مقدار که یک رطل بماند و از آتش برداشته خیارشنبر و ترنجبین
از هر یک پانزده درم در آن حل کرده صاف سازند و بنوشند   معالجات بقراطی بلیله زرد بیست درم
ترهندی منقی سی درم ترنجبین پانزده درم پرسیاوشان و پنج نمک از هر یک سه درم شاهتره پنج درم افتیمون
هفت درم عناب سی دانه آلو بیست دانه مویز منقی ده درم کشنیز خشک کلی مجموع خیارچنبر رسم مطبوخ است
بپزند و بیفشارند و صاف سازند و در شربتی ازین مطبوخ سه طسوج سقمونیا و چهار دانگ یکدرم تربد
حل کنند و بیاشامند   مختار ابن جبل بلیله زرد منقی ده درم بنفشه پنج درم ترهندی بیست درم
آلوی بزرگ سی دانه در سه رطل آب بپزند آن مقدار که صد درم بماند و بیست درم ترنجبین در آن حل کرده
صاف سازند و نیم دانگ محموده اصلاح نموده در آن اندازند و بیاشامند   دیگرهم از مختار که اخراج

صفرا کند مادام که التهاب شدید باشد ترهندی بیست درم آلو چهل عدد بلیله زرد منقی هفت درم
شاهتره و سنارکی و بنفشه و نیلوفر و افتیمون از هر یک پنج درم مجموع در چهارصد درم آب بپزند چندان
که صد درم بماند پس بمالند و صاف نموده بیست درم خیارشنبر و ده درم گلقند داخل کنند و بیاشامند
و خیره بلیله زرد منقی بیست درم اندر یک من آب بپزند تا دو بهره برود و یک بهره بماند و بپالایند و بعداً
سی درم شیرخشت اندر هفتاد درم ازین مطبوخ حل کنند و باز بپالایند و بخورند و اگر شیرخشت حاضر نباشد
سی درم از جلاب که پیشتر نقل شده با چهل درم ترنجبین برافکنند   مخرج فضل صفراوی در کامل آورده
که بگیرند بلیله زرد منقی کوفته پانزده درم اجاص عناب از هر یک بیست دانه سپستان سی دانه مویز سرخ
منقی بیست درم ترهندی منقی از لیف و دانه پانزده درم سنا پنج درم شاهتره هفت درم بنفشه ریکانی
چهار درم گل سرخ منقی شش درم افتیمون رومی پنج درم ورق لبلاب ده درم شکاعی و بادآورد از هر یک
سه درم تخم کاسنی و کشوث از هر یک چهار درم تخم رازیانه و انیسون از هر یک یکدرم اصل السوس محکوک
کوفته چهار درم با پنج رطل آب بپزند تا یک رطل برسد و صاف سازند و یکدرم غیقرا و یک دانگ و نیم سقمونیا
مشوی داخل نمایند و اگر خام بود بوزن یک دانگ پس نیک بمالند و در سحر بیاشامند نیم گرم   اقرابادین
بدرالدین قلانسی پوست بلیله زرد ده درم ترهندی بیست درم آلو سی عدد عناب سی عدد سپستان چهل
بنفشه جفنه تخم کشوث جفنه تخم کاسنی جفنه برگ عنب الثعلب باقی بپزند چنانچه رسم است و صاف سازند و
پانزده درم طلوس خیارشنبر در آن حل کنند و بیست درم شیرخشت   دیگر بلیله زرد ده درم آلو بیست عدد
ترهندی سی درم شاهتره هفت درم سپستان پانزده عدد بپزند چنانچه رسم است و سی درم شیرخشت در آن
حل کنند و صاف ساخته بیاشامند   دیگر بلیله زرد و کابلی و سیاه از هر یک هفت درم شاهتره و سنا
مکی و بنفشه و گل سرخ از هر یک پنج درم عناب و آلو و مویز سرخ منقی و سپستان از هر یک سی عدد تخم
کاسنی و تخم کشوث و تخم خرفه از هر یک سی درم انیسون دو درم تخم رازیانه دو درم برگ کاسنی و برگ
لبلاب و برگ عنب الثعلب و برگ کرفس از هر یک اوقیه بچون کاهو طلوس خیارشنبر و ترهندی از
هر یک پانزده درم شیرخشت سی درم همه را بپزند نیکو و صاف سازند و چهار دانگ درمی غاریقون و چهار
دانگ درمی تربد و چهار یک درمی سقمونیا مشوی اضافه نمایند   بنفشه در ذخیره آورده که بگیرند عناب
بیست دانه پنج سوسن محکوک ده درم بنفشه خشک هفت درم بپزند و بپالایند و بیست درم شکر

و پنج درم ترنجبین و پنج درم فلوس خیارشنبر در وی حل کنند و باز بپالایند و بخورند دیگر در حاوی آورده ۱۶۹
که مسهل صفراوات و منقی عروق از اخلاط رقیقه حاره و لهیب تبها را کم تسکین کند سنا مکی هفت درم بنفشه خشک
پنج درم نیلوفر و تخم کاشنی از هر یک سه درم آلوی سیاه و جبلی و عناب و سپستان از هر یک پنج عدد تمر هندی
ده درم گل سرخ چهار درم همه را بپزند در سه رطل آب تا بیک رطل رسد و از آتش بردارند و بدست بمالند
و خیارشنبر و ترنجبین از هر یک پانزده درم دران حل کنند و صاف ساخته بپاشانند مشهور بمطبوخ مستخرج
از دستور ابن بیان مسهل اخلاط مختلفات از صفرا و بلغم و سودا احتراقی بی غایله و نفعش بسیار دارد
و پیشتر مردم در بهار و پاییز خورند مویز منقی پانزده درم هلیله کابلی و هلیله هندی و هلیله زرد منقی و گاوزبان
و بیخ بهمن و گشنیز و عود و تخم شاهتره و دند شک از هر یک سه درم سنا مکی و بسفایج و افتیمون بروغن بادام
در کیسه کتان بسته در آخر طبخ داخل ساخته از هر یک چهار درم آلو پانزده عدد تمر هندی منقی دوازده درم
سپستان و عناب از هر یک پانزده عدد گل بنفشه سه درم نیلوفر و گل تازه از هر یک هفت گل تخم کشوث کسکسا
تخم رازیانه نیم درم انچه کوفتنی است بکوبند و همه را در چهارصد درم آب بخیسانند یکشبانه روز و بعد از آن
بجوشانند آن مقدار که چهار یک ماند و صاف سازند و دوازده درم فلوس خیارشنبر و ده درم ترنجبین دران
حل کنند و دیگر صاف سازند و دوازده درم جلاب اضافه نمایند و یکدرم غاریقون کوفته پخته و نیم درم ریوند
چینی سائیده و یکدانگ محموده بریان کرده و ملعقه روغن بادام سرد او ساخته بنوشند و گاهی یکمثقال
ایاره فیقرا این سرد او اضافه کنند و آب کاشنی و رازیانه نیز سرشته پیش از این مطبوخ بچهار ساعت تناول
نمایند و این مسهل تنقیه دماغ و اعصاب کند و مرض صداع و چشم کهن شده به سازد در حاوی آورده که
مسهل صفراوات برقی هلیله زرد منقی ازده درم تا پنج درم بکوبند و با سه رطل آب بپزند برقی تا بیک رطل
رسد و صاف سازند و پنج درم شکر طبرزد یا پانزده درم ترنجبین دران حل کرده بشربه بپاشانند و اگر
با صداع سرفه باشد هلیله نخورند و این دوا استعمال کنند بنفشه خشک پنج درم نیلوفر چهار درم عناب و سپستان
از هر یک بیست عدد تخم کاشنی سه درم بیخ بهمک ملوکه مغز خرشف سه درم آلوی شیرین و داکا کانی بیست عدد و
تخم خبازی سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا نصف ماند و بیست درم قند یا ترنجبین ده درم فلوس خیارشنبر
دران حل کرده صاف نموده بپاشانند در ترویح الارواح آورده که نافع است در صداع صفراوی
هلیله زرد پنج درم هلیله کابلی پنج درم تمر هندی پانزده درم شیرخشت پانزده درم ترنجبین ده درم بدستور

ترتیب دهند و در سحر بنوشند هلیله که در ذخیره آورده هلیله زرد مقشر پانزده درم ۱۷۰
آب آلوی سیاه صد و سی درم هلیله را بکوبند اندر هاون سنگی و از این آب آلو اندک اندک بروی میچکانند
و می سایند تا آب قوت هلیله بستاند پس بپالایند و سی درم جلاب یا سی درم ترنجبین در وی افکنند و
بپالایند و بخورند دیگر هلیله زرد مقشر و خرما هندی و مویز منقی دانه بیرون کرده و سپستان
از هر یک سی مثقال فلوس خیارشنبر و بنفشه خشک از هر یکی دوازده مثقال آلوی سیاه شصت عدد همه را
در سه من آب گرم تر کنند و یکشبانه روز بنهند سحرگاه مقدار هفتاد درم از آن بپالایند و پنج درم
شکر داخل سازند و بخورند حاوی آورده که نافع است در صداع گرم و صفرا از بدن بیرون کند
هلیله زرد منقی ده درم آلوی سیاه و عناب و سپستان از هر یک سی عدد تمر هندی منقی از لیف ده دانه
بیست درم بنفشه خشک و تخم کاشنی و تخم کاهو از هر یک سه درم فلوس خیارشنبر ده درم همه در سه
رطل آب گرم بخیسانند یکشبانه روز و ده درم ترنجبین دران حل کنند و در سحر یک وقیه بنوشند
صبر در ذخیره آورده که نافع است در صداع صفراوی عاب گشته فشارده یک من صبر اسقوطری
بیست درم مرده در شیشه کنند و در آفتاب نهند بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و اگر کسی را
اندر اسافل سوزشی و دردی باشد بر سر شربتی یکدرم کثیرا سوده داخل سازند و آنرا که حرارت سخت
غالب باشد و اندر حلق و سینه درشتی نباشد اگر مقداری سرکه با آب گرم بیامیزد و بخورد طبع اجابت
کند و صفرا بیارد صبر نسخه ابن سرابیون که در ذخیره آورده هلیله سیاه و هلیله و آمله و بیخ بادیان
و بیخ کرفس و بیخ سوسن از هر یک یکدرم سنبل و قصب الذریره از هر یکی سه درم سکاعی و بادآورد از هر یکی
پنج درم شحم حنظل دو درم همه را در دو من و نیم آب بپزند تا یکمن از یکمن باز آید و بپالایند و یک وقیه
صبر سقوطری سوده اندرین آب کنند و اندر شیشه آبگینه کنند و اندر آفتاب نهند شربت از یک
وقیه تا دو وقیه در خورد قوت شخص دهند از برای صداع دموی در ترویح الارواح آورده
که تمام مرضها دموی را نافع است عناب پنج عدد زرشک پنج درم تخم کاشنی دو درم راوند
یکمثقال کشوث ده درم تمر هندی ده درم گل سرخ سه درم همه را یکشبانه روز بخیسانند و صاف سازند
و ده درم شیرخشت و بیست درم ترنجبین دران حل کرده صبح بپاشانند که اسهالها را اصلح کند
نسخه صاحب کامل تربد و بیخ سوسن آسمانجونی و زراوند طویل و سکبینج و سعتر فارسی و ورق غافث

وافسنتین و حنظل و اشق و جاوشیر و بزرکرفس و تخم رازیانه و افیسون اجزا برابر کوفته در شراب ریحانی
یا نبید سوریزی و عسل بیغشانند و صاف ساخته بقدر حاجة پاشانند   دیگر هم در کامل آورده که فایده
دهد در بقایا امراض حاده و تبها که بقیة ازان در بدن مانده باشد و عروق را پاک سازد آلو ترشی بلخی
سی عدد مویز فرخپانی پت درم عناب پت عدد سپستان سی عدد تر هندی منقی انداند ولیف
تخم کاشنی و کشوث از هریک چهار درم کشنیز خشک سه درم همه را جمع سازند و آب جوشانیده دران ریزند
آن مقدار که فرو برده سه روز در آفتاب نهند بروز و شب در محلی پوشیده گذارند و بعد ازان صاف
و در نصف رطلی ازین آب صاف ده درم شکر ترنجبین داخل کنند و پاشانند بعد ازانکه در سحر یکمثقال
حب صبر مرکب از مصطکی جزوی و از صبر دو جزو تناول کرده باشند دو ساعت پیشتر   در ترویح
الارواح آورده که نافع است در صداع و سوی آب رمانین معصور با شحم نیم رطل شراب ورد مکرر با
گل بغدادی پانزده درم شیرخشت ده درم ترنجبین پانزده درم چنانچه رسم است ترتیب دهند
لینه در کامل آورده که در ضماد حاده استعمال نمایند کاسی که طبیعة محتبس باشد عناب و سپستان از
هریک کفی بنفشه خشک چهار درم انجیر ده عدد خطمی و خباز از هریک قدر حاجة در دو کیسه کرده همه را در سه رطل
آب بپزند چندان که دو دانگ باقی ماند و چهار وقیه ازان آب صاف سازند و چهار یک رطلی آب سلق کوفته
فشرده و دو وقیه شیرج تازه و یک وقیه و نیم مری اضافه نمایند و نیک برهم زنند و نیم گرم حقنه کنند
دیگر هم در کامل آورده که در ضماد حاده استعمال نمایند عناب و سپستان و بنفشه خشک و جو مقشر کوفته
و خطمی و خباز و کفی حسک و کفی اکلیل الملک و پنج دانه انجیر دوبار در سه رطل آب بپزند آن مقدار که رطل
باقی ماند و نصف رطلی ازین صاف سازند و پنج درم شکر سرخ و شیرج و روغن بنفشه از هریک ده درم دران
ریزند و نیکو برهم زنند و حقنه کنند و اگر در شل این حال با آب سلق فشرده چهار وقیه و شیرج و مری از هریک
دو وقیه حقنه کنند طبیعة روان سازد   حاوی گفته در ضماد حاده عمل نمایند عناب و سپستان از هریک
سی عدد سنا مکی هفت درم جو مقشر نیم کوفته ده درم خطمی و خباز و حسک و اکلیل الملک از هریک کفی بنفشه خشک
پنج درم انجیر ده عدد همه را در سه رطل آب بپزند آن مقدار که یک رطل باقی ماند و صاف سازند و ده درم شکر
سرخ و روغن گل تازه و روغن بنفشه و مری از هریک ده درم اضافه نمایند و نیکو برهم زنند و حقنه کنند و اگر
درین حال با آب سلق چهل درم شیرج و مری از هریک پت درم حقنه نمایند طبیعة را نرم سازد   دیگر

هم در حاوی آورده که استعمال کند در تبها گرم کاسی که طبیعة محبوس باشد جو مقشر کوفته و خطمی در کیسه
کتان کرده و بنفشه از هریک کفی عناب و سپستان و مویز طایفی منقی از هریک پت درم همه در سه رطل
آب بپزند چندانکه دو دانگ باقی ماند و صاف سازند و روغن حل و روغن گل و روغن بنفشه از هریک ده درم
دران ریزند و ده درم ترنجبین و نیم درم ملح العجین و نیم درم بوره دران حل کنند و همه با هم آمیخته ساخته
در محقنه ریزند و عمل نمایند   در ترویح الارواح آورده که نافع است در ضماد صفراویه
دماغیه و اسهال کند برفق و موجب حرارة نشود و خباز در کیسه کرده جفته جو مقشر جفته بنفشه خشک سه درم
تخم خطمی سه درم عناب پت دانه سپستان پت عدد ساق نیلوفر چهار درم سنا مکی پنج درم در سه
رطل آب بپزند آن مقدار که کمتر از یک رطل باقی ماند و ده درم قند یا ترنجبین و پنج درم روغن بنفشه یا شیرج
دران حل کنند و حقنه نمایند   دیگر در ترویح آورده که همان فایده دارد و تسکین حرارة و تشنگی
کند آب کشک جو دو وقیه لعاب بزرقطونا و روغن بادام شیرین و روغن کدو از هریک وقیه همه در هم ریزند
و حقنه نمایند که اطفا تب و لین کند بغایة   مستخرج از دستور ابن پیان آورده که استعمال است
در ضماد حاد و تبها جو مقشر کوفته کف بنفشه خشک و نیلوفر و خطمی و خباز از هریک پنج درم همه در سه رطل
آب بپزند تا دو دانگ باقی ماند و صاف سازند و یک وقیه و نیم روغن بنفشه یا روغن بادام و یک وقیه و نیم
شکر سرخ و دو درم ملح العجین مسحوق اضافه نمایند و مخلوط ساخته عمل کنند   البابونج نسخه
قانون روغن حل یک قسط طبیخ فقاح بابونج مغسول در سایه خوشیده از هریک دو وقیه در شیشه
کنند و چهل روز در آفتاب نهند و استعمال کنند صاحب کامل گفته فایده دهد در اعیا و کوفت و یک قسط عبارت
از یکرطل و نیم است و نسخه موافق قانونست در حاوی آورده که گرم است باعتدال تسکین درد ها کند و
فایده دهد در تبی که بواسطه تکاثف پوست عارض شود و اعضا متعدده را ارخا کند و ریاحی که در امعا
باشد تحلیل برد و او را از میان روغنها این خاصیتاست که تحلیل کند بی جذب بخلاف روغنها
دیگر و در عمل آن گفته دو وقیه فقاح بابونه مغسول در سایه خوشیده در پت وقیه روغن حل اندازند
و چهل روز در آفتاب نهند   در اختیارات آورده که پت درم گل بابونه در سایه خشک کرده
با نیم من روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب بیاویزند تا چهل روز و بعضی پت درم طلا اضافه کنند
و بعضی بابونه خشک پت درم با چهار من آب جوشانند چندانکه ثمن ماند و صاف ساخته یکرطل روغن

۱۷۴ بر سر آن ریزند و آن مقدار بجوشانند که آب بسوزد و روغن ماند   در ترویح الارواح آورده که
نافع است در صداع گرم خصوص که با بیخوابی باشد بنفشه و جو مقشر کوفته و تخم کدو کوفته و بزر قطونا
و پوست خشخاش و تخم کاهو و گل سرخ و برگ بید از هر یک جزوی بپزند و کرر نطول سازند و اگر درد قوی باشد
افیون اندکی اضافه نمایند   در ترویح آورده که در وقت شدت وجع استعمال کنند تخم کاهو و بزر
البنج و شیاف مامیثا و قوفل گل سرخ و صندل از هر یک جزوی افیون عشر جزوی با زروت مخلوط سازند
و بر شقیقه چسبانند و بر بالای آن قطعه تنگ از اسرب ببندند   در ترویح آورده که نافع است
در صداع گرم و سردردی که سبب آن حرارت باشد تخم کاهو و پوست خشخاش و تخم خرفه و باقلا مقشر و کاکنج
از هر یک یکدرم افیون یک طسوج بلعاب بزر قطونا جمع سازند و بنوشند   در ترویح الارواح
آورده که در صداع صفراوی نافع است سویق جو و سرکه و گلاب بهم آمیخته بر پیشانی دایم ضماد نمایند
دیگر هم در ترویح آورده که همان فایده دارد شیاف مامیثا و صندل و گل و کاهو و آب خالص مخلوط
ساخته ضماد کنند   در ذخیره آورده که بگیرد تخم کوک و شیاف مامیثا و صندلین و گل سفید و قوفل از
هر یکی یک جزو افیون نیم جزو همه را بکوبند و بیزند و بسرکه و گلاب تر کنند و بر سر نهند و خرقه بسرکه تر کنند و
بر سر ضماد بپوشند و آنرا که درد بی طاقت باشد و قوت قوی و حرارت عظیم افیون اندر آب کوک حل
کنند و طلا نمایند اگر ساکن نشود و درد بیقرار باشد یک طسوج افیون اندر روغن بید حل کنند و در گوش
و بینی چکانند و این همه پس از استفراغ کنند و طعام از آن نوع که در باب گذشته یاد کرده آمده است
در کلی مسیحی آورده که نافع است در صداع گرم صندل سفید و صندل سرخ از هر یک سه درم ورق
نیلوفر گل سرخ از هر یک چهار درم مامیثا دو درم تخم کاهو سه درم زعفران یکدرم افیون دو درم بیخ لفاح
یکمثقال بکوبند و بیزند و بعصاره کاهو خمیر کنند و قرص سازند و نزد حاجت بگلاب بسایند و بر پیشانی
و شقیقه طلا نمایند   در حاوی آورده که صداع گرم را در ساعت تسکین کند افیون یک طسوج پوست خشخاش
یک درم سحق کنند و با آب کاهو طلا کنند یا تخم کاهو بسایند با آب کاهو بکرده و سر و شقیقه با آن طلا نمایند و خوردن
کاهو نافع است بسیار   در کلی مسیحی آورده که نافع است در صداع حادث از حرارة
و پوست عصاره کاهو و روغن نیلوفر از هر یک جزوی شیر زن دو جزو جمع سازند و نیک بهم زنند و با آن
سعوط کنند چند نوبت در شب و روز   محمد زکریا گفته در صداع گرم هیچ چیز نافعتر از روغن بنفشه نیست

۱۷۴ که بشیر مخلوط سازند و ببرف سرد کرده سعوط نمایند   در ترویح آورده که افیون و بیخ و کافور برابر ان
جمع سازند هر یک مقدار یک عدس و یک حبه از آن در روغن بنفشه گداخته سعوط کنند و در گوش هم چکانند
در ترویح آورده که کافور و صندل سفید و صندل سرخ و بید و گلاب ببویید   محمد زکریا گفته در
بینی چکانند سه قطره از آب عنب الثعلب که از تمام اجزاء درخت آن گرفته باشند حتی شاخها و برگها و
از آن چند قطره روغن بنفشه بچکانند که صداع صفراوی زایل سازد   در ترویح آورده که حق
آنست که استعمال مخدرات و تبریدات قوی مخوف است و ممنوع مطلقا خواه بپاشند و خواه بوجهی دیگر عمل
آورند مثل ضماد و طلا و سعوط و قطور و غیره مگر آنکه درد شدید شود و بر حد غشی رسد و چون ضرورة شود
استعمال آن از بیرون بدن اولی است از داخل بتبدیل مزاج آن تخلخل باید نمود   در ترویح
آورده که مبرد است و مقوی دماغ و نافع در صداع و سرسام گرم صندل سفید و صندل سرخ و گلاب
و آب خیار و سرکه و شیر زنان و روغن گل بهم آورند   نفیسی در شرح اسباب آورده که آب
خیار و کاهو و کشنیز تازه و روغن گل و اندکی سرکه بزنند و در قاروره سرتنگ کنند و در زیر دماغ بجنبانند
اسامی و الفاظ واقعه درین فصل و وصل   ابو منصور گفته مرکبی است
از ادویه که تلخی بران غالب است و غرض از آن تنقیه سر و دماغ است مسعود سجزی گفته مرکبی است
از دواها مسهل اصطلح و معنی آن دواء الهی است   ابو منصور گفته انواع است بعضی از برای
اسهال ترکیب کرده اند و بعضی از برای سرفه و بعضی از برای نیکو ساختن بوی دهن و تمام انواع آن
گاهی مدور سازند و گاهی دراز و گاهی کوچک و گاهی بزرگ   ابو منصور گفته آبی است که دواها در آن
بپزند از برای اسهال و نرم ساختن شکم   ابو منصور گفته چیزی است که بچیز دیگر ترکیب کنند و هر دو
از یکدیگر قوت فرا گیرند یا نکه متحد شوند مثل بلیله مربی و زنجبیل مربی   صاحب ترویح گفته
مایعی است خوشبو مثل آب سیب و آب به و گلاب و غیره که در قاروره کنند و بصندل و کافور و مشک
و روغنها خوشبو معطر سازند   ابو منصور گفته آب گیاهها و نباتها است که بکوبند و فشارند و در آفتاب
نهند تا غلیظ شود   ابو منصور گفته فرق میان معجون و جوارش آنست که معجون شیرین و تلخ
و خوشبو و بدبو همه می باشد و جوارش نمی باشد الا خوش طعم و خوشبو مسعود سجزی گفته معجون دوایی
است مرکب که بعسل جمع آن کرده باشد یا ربهای بقوام آورده و جوارش معنی آن هاضم طعام است

سعود گفته شرابی است که از خمر و به سازند از برای قوه معده و جبر ضعف او   سعود
گفته دوایی است مرکب مسهل که حب ساخته باشند مثل فلفل و کوچکتر و بزرگتر و در شب خورند و بران خواب کنند
نفیسی در شرح اسباب گفته بسیار لفظی است فارسی و وجه تسمیه آنست که در شب خورند مثل ایارج و بران
خواب کنند تا بیداری و حرکت بسبب آنکه موجب نزول انحدار است از معده فعل آنرا باطل نسازد و پیش
از اتمام در منهاج آورده که بسیار بفارسی صبر است و برین مرکب از برای آن اطلاق کنند که جزو درین
مرکب صبر است   سعود بجزی گفته آبی است که بیرون آرند از دوا یا خشک که آب بران ریزند
و زمانی گذارند   سعود گفته آبی است که در جوف اعضا بچکانند ابو منصور گفته چیزی است که روان
باشد و در بینی و گوش و احلیل بچکانند   سعود بجزی گفته مرقی است که در ان توابل و ابازیر
و هر چه در وطعمی غالب باشد داخل نسازند   سعود گفته چیزی است که با آتش گرم کنند مثل خرقه و نخاله
و جاورس و غیر ذلک و بر عضو نهند از برای تسکین درد ابو منصور گفته چیزیست که با آتش گرم سازند
و بر عضو علیل نهند   ابو منصور گفته آبی است که با دوا یا دوره غذا و مثل آن پزند در مقعد ریزند
چهارم در صداع گرم بشارکت معده کاهی صداع گرم بشرکت معده عارض بدن شود
زیرا که معده بواسطه عصب راجع و عصبهای بسیار که معده از ان مرکب است متصل است به پرده های دماغ
و در گاه گاه برابری دوم واقع است و هر بخار که متصاعد شود یا در رسد و دلیل بر مشارکت ایشان اول
آنست که اگر کسی بوی کریهی بشنود او را غثیان عارض گردد دوم آنکه اگر آب سرد آشامد سردی آب
در دماغ یابد و معده و دماغ اگرچه بواسطه مشارکت ترکیب باذیه و الم دیگری متاذی گردند لیکن دماغ
از الم معده بیشتر متضرر یابد بسبب آنکه بخارات بسیار از و مرتفع شود و بدماغ رسد و دماغ بواسطه
لطافت جوهر و ضعف جرم قبول این بخارات کند و از ان منفعل گردد و معده اگرچه در تحت دماغ است
و فضول دماغ بآن ریزد لیکن این فضول بسبب غلظ در جرم معده نفوذ نکند بلکه در جوف معده حاصل شود
و باسهل مندفع گردد و اذیه بسیار نرساند و صداع گرم مشارکی یا از برای سوء المزاج معده است یا امتلاء
معده از خلط گرم و این صداع را دوری باشد بحسب اختلاف احوال معده و کیفیتهای که از و بدماغ
رسد و قسم اول که بواسطه سوء المزاج معده است بی ماده   وی چنانست که اگر معده ثقیل باشد
صداع شدید پیدا کند و اگر معده خفیف باشد صداع خفیف پیدا کند اما اول بسبب آنکه تمام انواع سوء المزاج

قوه را ضعیف سازد و منع کند او را از هضم تام و تصرف در غذا و بنابرین غذا بر معده گران آید و معده ممتلی
گردد و نفس الم او موجب الم دماغ شود و بخارات بسیار هم که بسبب امتلاء و ضعف قوی از طبخ و احاله
غذا متصاعد شود علاوه مزید الم صداع گردد و اما دوم بسبب آنکه خفت معده موجب قلت الم و انعدام ابخره است
و گاهی در سوء المزاج حار ساذج حال بر عکس این باشد و در حین خوا و خلو معده صداع قوت گیرد
بواسطه اشتداد حرارة و ضعف معده   این قسم اصلاح حال معده است و تبدیل مزاج آن
چنانچه بتفصیل در باب خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و قسم دوم که بواسطه امتلاء معده است
از خلط حار   آن غثیان است و آن حالتیست در معده شبیه بآنکه تقاضای قی کند و باعث
بر آن آنست که فم معده بواسطه حس بسیار متالم شود از لذع صفرا و طبیعت قصد دفع موذی کند و این
حالت حادث شود   زردی چشم است که بسبب تصاعد صفرا بدماغ عارض گردد   مغص و پیچش معده
بسبب لذع ماده چه صفرا بواسطه لطافت و خفت که در جوهر او است بآسانی میل باعالی کند و در معده بسیار
ماند و پیچش آورد   تلخی دهن است از برای اتصال سطح دهن بسطح معده   تشنگی است   تسکین
یافتن صداع است بعد از قی صفرا و در غنی منی تسکین یافتن صداع در وقت سیری و زیاده شدن آن
در وقت گرسنگی از علامات شمرده و در حاوی خفقان قلب و غشی و قلق و کرب و سوزش دهن و خشکی بدین اضافه
کرده و در ذخیره ضعف شهوة طعام و قلت هضم نیز آورده   آن بالاجمال ولا تقی کردن است
بسکنجبین و آب گرم بسبب آنکه آب گرم ترقیق رطوبات معده کند و روان سازد و جوهر معده را
بمرتبه ارخا نماید که رطوبات را نگاه نتواند داشت و بآسانی مندفع شود و سرکه بواسطه برودت و حده
صفرا کند و تعدیل آن کند و معده را عاجز سازد از نگاه داشتن آن زیرا که معده عضوی عصبی است
و سرکه مضرترین چیزها است باعضاء عصبانی و بواسطه حرافة و حدة رطوبات بلغمیه را برده و نفوذ کند
در جوهر معده و صفرایی که در وی در رفته باشد مندفع سازد زیرا که حدة و حرافة تفتیح مسام کند و
اعانه نمایند در غوص کردن برودة سرکه در داخل و از این جهة تبرید سرکه زیاده از ترشیهای دیگر است
چه در باقی ترشیها قبضی هست که نگذارد که اثر تبرید خوصه بداخل رسد و قند جلاء دهد و ترطیب نماید
و لذع و حدة سرکه را تعدیل کند و معین تاثیر او باشد چه طبیعت بواسطه شیرینی بآن جانب منصرف شود
و ثانیا تنقیه معده است از خلط و صفرا و بعد از ان تسکین حرارة سر و معده و تقویه معده بربها و قابض

مثل رب به و انار و غوره و تقویه سر بانچه در صداع صفراوی گذشت و بانچه می آید تا دفع موذی و بخارات
که از معده متوجه او شود تواند کرد و با تفصیل در اصل و وصل مذکور میگردد

جالینوس و رازی گفته اند که اگر صاحب صداع گرم بشرط که معده به شیرین نخورد تسکین یابد بشرح مهیه و سایر
احوال گذشت   رازی گفته چون صاحب صداع گرم بشرط که معده امرود پیش از طعام و بعد از طعام
بخورد تسکین یابد بشرح مهیه و سایر احوال جالینوس گفته برگ و شاخ این درخت قابض است و اما در
میوه اش با وجود قبض علاوه و مایه‌ست و ازین توان دانست که مزاج اجزای این میوه متشابه
نیست و مرکبست از جزو ارضی و جزو مایی و از وجهی دیگر گویم بعضی از اجزای آن سرد است و بعضی معتدل
المزاج و ازین جهة تقویه معده کند و تسکین تشنگی نماید و چون بر کلی ضماد سازند تخفیف کند و اندکی جلا
دهد و من بسیاری از جراحات را دیدم که دوای دیگر نبوده بضماد آن مندمل ساخته ام و در امرود بری
قبض و تخفیف بیشتر است و ازین جهة جراحات عظیم به پیوندد و منع ریختن ماده باعضا نماید دیسقوریدوس
گفته اصناف امرود بسیار است و همه قبض کند و نگذارد که ماده باعضا ریزد و ازین جهة در ضمادات
استعمال نمایند و اگر خشک کنند و بخورند یا طبیخ آن بپاشانند شکم ببندد و اگر در خلو معده خورند مضرت
رسانند و امرود بری دیر پزد و قبض وی بیشتر باشد از بستانی و خاکستر چوب آن را فایده در خناقی که از خوردن
قطر عارض شود بیشتر باشد و قومی گفته اند اگر امرود بری با قطر بپزند از خوردن قطر مضرت نرسد اسحق بن
سلیمان گفته دیسقوریدوس حکم کرده که امرود ناشتا خوردن مضرت رساند و سبب آن بیان کرده
و نگفته کدام صنف را این حکم است و ظاهرا مضرت آن وقتی است که از برای غذا و لذت خورند و سبب
مضرتش آن خواهد بود که اکثر آن مولد ریح است و در وقت خلو معده مانعی از قبول اثر نیست و احتمال
دارد که موجب قولنج شود که گشودن آن دشوار باشد و اما اگر بر سبیل دوا ناشتا خورند بهتر است زیرا
که خوردن آن بعد از طعام شکم براند و ضعف معده آورد چه بسبب افراط قبض معده را جمع سازد و قوة
ممسکه که در قعر معده است باین علت مقهور گردد و دیسقوریدوس گفته امرود مختلف است در فعل و انفعال
بحسب اختلاف طعم و مزاج زیرا که بعضی از آن ارضی است و بعضی غلیظ و بعضی قابض و بعضی ترش
و مرکب از جوهر هوایی و ارضی و بعضی شیرین و معتدل مایل بحرارة و بعضی تند و مایی اما بعضی غذا آن
کمتر است و قطع اسهال و قی صفراوی نیز کند و مضرت بمعده و امعا بیشتر رساند زیرا که بواسطه افراط خشونة

و بری غلظ جسم و بعد از انحدار عصب امعا و معده را زیان دارد و ازین جهة واجبست تلطیف آن بچیزی
که غلظ و خشونت او ببرد مثل آنکه در آب بجوشانند یا بر بالای بخار آب گرم معلق سازند یا در گل گیرند و بریان
کنند یا بتپند و عسل مربی سازند و اما قابض لطیف تر است و باعتدال نزدیکتر و غذا بیشتر دهد زیرا که مرکبست
از جوهر مایی و ارضی و جسمش نرمتر است و رطوبتش تنک تر و ازین جهة معده را کمتر زیان دارد و مستغنی
باشد از چیزی که تلطیف و تلیین او کند و اعانت هضم او نماید و در قطع قی و اسهال نیکو باشد شیخ الرئیس
در قانون گفته نوعی از آن در بلاد ما هست که آن را شاه امرود گویند بزرگ و گرد و خوش رنگ و خوش بو و تنک
پوست گویا آب نباتی است بسته و از غایت نازکی شکننده بمرتبه که چون از درخت بیفتد خرد شود
و این صنف معتدلست و تر و بی مضرت و صنفی که در خراسان بشاه امرود مشهور است طین طبع است و
حسن الکیموس و در ادویه قلبیه آورده که در امرود عطریت هست با قبض و متانت جوهر و برودت مایل است
و بالخاصیه تقویت دل کند و کیفیات مذکوره درین خاصیت اعانت وی نماید و سیب درین خاصیت از وی قوی تر
بصری گفته سرد است در درجه اول و خشک است در دوم و صنف صینی سرد و تر است در اول اسحق بن عمران
گفته نوعی که ترش است دباغ معده کند و اشتهای طعام آورد و ادرار نماید بقراط گفته آنچه صلب است
تبرید و تخفیف کند و شکم ببندد و آنچه نرم است و پخته و شیرین گرم و تر است و شکم براند روفس کتاب تدبیر
گفته در لذت کمتر از سیب نیست و خلطی که از و حاصل شود بهتر از خلطی است که از سیب حاصل شود و زود تر
هضم یابد رازی در حاوی آورده که نوعی که شیرینی او خالص است سرد نیست و تمام انواع آن شکم ببندد
مگر اگر بعد از طعام خورند که طعام را زود منحدر سازد و بعد از آن شکم را ببندد و نوع صینی آب کمتر دارد و ثقل
و اثر و بستن طبیعة قوی تر است و تشنگی بیشتر نشاند و در کتاب دفع مضار اغذیه آورده که ریح و ثقل بسیار
و دیر هضم شود جمعی که مزاج ایشان مستعد قولنج باشد از آن حذر کنند و دیگران آب سرد بر بالای
آن ننوشند و بعد از آن طعام غلیظ نخورند و آن را در وقت اشتهای صادق تناول نمایند و از عقب
آن یا شراب صرف کهن بپاشانند یا زنجبیل مربی و خواب بسیار کنند و در آن روز نان خورش مخصر سازند
و در ق سنبداج یا مرق مطجنه و گوشت نخورند خاصه گوشت لاغر و متعرض بریان و کرد ناک نشوند و
اگر گوشت فربه با چند لقمه خورند مضرت نرساند و امرود تقویه معده کند و مضرت رساند بمردم سرد مزاج
و کسی که قولنج عارض شود و هر چند خام تر باشد و شیرینش کمتر ضرر بیشتر نماید و تمام سیما از چنین آت

و هرچند شیرین تر و پخته تر باشد زود تر نزول کند و بیرون شدنش کمتر بود لیکن بهر حال از وی جلاء نبود و اگرچه در غایت
شیرینی و پختگی باشد و بنا براین سرد مزاج را لازم است که از انچه گذشت بعد از تناول آن جوارش آرد و کسی
که معده او نرم باشد و مزاجش بغایت گرم محتاج بمسهلی نباشد بعد از پختگی بلکه ازان فایده بیند در منهاج آورده
که غذای او از تمام میوه ها بیشتر است سیما انچه بزرگ و شیرین باشد و اگر بعد از غذا خورند منع بخار کند و بایع
قولنج آورد و شاخ را مضرت رساند و مصلح آن ماء العسل است با افاویه و زنجبیل پروردی در تقویم الادویه
نقل از بو حنا کرده که سردست در اول و خشک است در دوم و اکثار در ان قولنج آورد و مصلح آن ماء العسل
است با افاویه و شربتی ازان قدر حاجة و آنرا بفارسی امرود خوانند و بسریانی سورفت و برومی اسدی
و بیونانی لونوس   رازی و ابن فلوس گفته اند چون معده و سر بروغن بر چرب نمایند
صداع گرم بشرکه معده تسکین یابد بشرح میه و سایر احوال بشرح گذشت و طریق ذکر فن روغن
آن در وصل مذکور میشود   رازی و ابن فلوس گفته اند اگر صاحب صداع گرم بشرکه معده
سر و معده را بروغن گل سرخ تدهین نماید فایده یابد بشرح میه و سایر احوال مذکور شد
که از زیت انفاق تازه گیرند رازی و ابن فلوس گفته اند چون صاحب صداع گرم بشرکه معده سر و معده
بروغن مصطکی که از زیت انفاق تازه گرفته باشند تدهین نمایند فایده بیند شرح میه و سایر احوال
در وصل خواهد آمد انشاء الله تعالی   شیخ الرئیس گفته صداع بمشارکة معده
اگر سبب آن ضعف معده و حضوض فم معده باشد که باین علت قبول مادها کند و کیموسات در ان فاسد
گردد و در بیشتر اوقات در فم معده هیجان نماید علاجش آنست که چند لقمه نان با دبها ترش مثل رب غوره
و رب ریباس انار یا رب میوها قابض خوش بو تناول کند یا حسوی سازد از نان یا آرد گندم چاشنی آن
رب انار و مثل آن زیرا که چون مداومت باین علاج کند فم معده قوة گیرد و مرض مندفع شود و اگر غثیان
باشد قی کند و صفرای که در معده بود برخیزد و استراحت کند و اگر معده سرد باشد افاویه گرم خوشبوی که انچه
گذشت منضم سازد یا جلابی با افاویه ترتیب دهد و بآن منضم کرده اند و با نان خورد و اگر ترشی نتواند خورد
و موجب هیجان درد سر شود نان با جلاب ساده خورد یا جلاب با افاویه ممزوج سازد بحسب حاجة و
مبادرة باین امور پیش از ظهور صداع فایدة تمام دهد و هرگاه که طعام منضم شود و متحذر گردد چیزی
که دران قبضی باشد تناول نماید مثل میوها یا نان یا رب خوا که یا نان با قسب یا با زیتون و اگر سبب آن

غلطی

غلطی باشد که در معده پدید آید علاجش آنست که اول قی کند و بعد ازان غذایی خورد که لطیف باشد و
محمود و سبک و خوب کیموس و کیفیة آن مایل باشد بکیفیة مطلوب و با وجود این دران تحلیل و منع و اطلاق
باشد و اگر غذایی باین صفت یافت نشود غذایی اختیار کند که محمود باشد و خون صالح خوب ازو پیدا شود
و بهتر آنست که طعام بعد از دخول حمام تناول نماید و صاحب این مرض را واجبست که تخفیف بخارات کند
و اگر این خلط صفرا باشد علاج بدستوری نماید که در قانون گذشت و تقویة دماغ بروغن گل و مورد
مناسبت در کامل آورده که اگر سبب صداع خلطی باشد که در معده بود باید که قی کند بدوایی که مقی آن
خلط باشد پس اگر خلط صفرا باشد بسکنجبین و نمک و آب گرم قی کند یا بسکنجبین و ماء الشعیر و اندکی
نمک یا تخم خربزه و سپیج و خبازی و تخم شبت نرم کوفته با سکنجبین و آب گرم و اگر ماهی تازه و خربزه و خیار
و سپیج بخورد و بعد ازان سکنجبین و آب گرم بیاشامد قی بیشتر آورد و اگر باین علاج صداع تسکین نیابد
نقوع صبر بنوشد   نقوع صبر افسنتین رومی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاشنی و کشوث از
هریک سه درم شاهترج ده درم شکاعی و بادآورد از هریک سه درم هلیله زرد منقی کوفته ده درم مویز طایفی
بی دانه و تمر هندی از هریک پنج درم در شش رطل آب بآتش معتدل بپزند چندانکه ربع برود و از آتش
بردارند و در ظرف آبگینگی کنند و در روز بآفتاب نهند و شب جایی سرپوشیده گذارند و در سه روز پنجم
چهار یک رطلی بردارند و با یک درم صبر اسقوطری بیاشامند و غذا فروجی بزیره باج بپزند یا دراجی بروغن بادام
و اگر این سکنجبین استعمال کنند نفع تمام دهد   که دفع صفرا از معده کند تخم کاشنی و تخم کشوث و تخم
شاهترج و برگ گل سرخ از هریک ده درم و پنج رطل سرکه تند و دو رطل آب بپزند بآتش معتدل ان مقدار
که نصف ماند و صاف کنند و سه من شکر طبرزد اضافه نمایند و دیگر بپزند و کف بگیرند و از آتش بردارند و دقیقه
صبر اسقوطری سائیده دران اندازند و در ظرفی کنند و نزد حاجة شربتی از ده درم تا پانزده درم با آب سرد
بیاشامند و اگر خواهند این حب بعمل آورند که معده را از صفرا پاک کند   منقی معده از صفرا هلیله زرد
پنج درم برگ گل سرخ سه درم سقمونیا یکدرم تمام اجزا خرد بکوبند و آب برشته و حب سازند شربتی یکدرم
و نیم و بعد از حب آب شاهترج فشرده شده کف گرفته چهار یک رطل تا دو دانگ رطلی با ده درم شکر سلیمانی
بیاشامند و چون بدن پاک سازند ضمادی که در علاج صداع گرم گذشت بر سر اندازند و این ضماد که
منع بخار کند از قبول فضلات   مقوی سر گل سرخ و صندل سفید از هریک سه درم اقاقیا و حضض از هریک

یکدرم گل ارمنی دو درم همه را خرد بکوبند و تر کنند با آب مورد و پیه یا آب عصی الراعی یا شافهای گل سرخ
یا برگ رز یا طلع و مرجه بقوة عضو کند و منع فصول صفراوی نماید و بر سر اندازند و باید که عضل ساق بعصابه
محکم ببندند و پایها را بمالند تا فضول را به پایین کشد در ذخیره آورده که آنرا که صفرا اندر معده باشد و صداع
بشارکت معده تولد کند بسبب تدبیر قی باید کرد خاصه بسکنجبین و آب نیم گرم و اگر تخمه های تازه خورده
و بعد از آن سکنجبین با آب برگ خیار خورد قی تمامتر آید و هر بامداد اقراص چند نان با آب غوره یا با شراب غوره
و شراب انار و شراب لیمو و شراب ریباس بخورد و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بنهند و اگر با سهال صفرا حاجت
آید تدبیر آن چنانچه اندرین باب یاد کرده آمد بکنند و از پس استفراغ بابونه و برگ مورد و گل سرخ اندر آب
بپزند و سر بدان آب می شویند و روغن بابونه یا روغن مورد یا بنفشه و مغز سر و در وی حل کنند و بر سر می نهند
تا دماغ را قوی کند و اگر برگ سرو اندرین روغنها بپزند صواب باشد و استفراغ بهلیله زرد یا ایارج فیقرا
سرشته سخت نافع باشد و مختار ابن جبل آورده که صداع بشارکت معده اگر بسبب آن سوء المزاج معده باشد
یا خلطی که در معده پدید آید علاج آن بتبدیل مزاجست و استفراغ خلط و تقویه نمودن و در برساختن فم
معده پس اگر این خلط صفرا باشد علاج آن قی کردن است بسکنجبین و آب گرم و نمک یا تخم خربزه و سرتق و ...
یا بنقوع یا سکنجبین و آب جو و خوردن غذاها که از مرغ و جوجه و گوشت بره با غوره و سماق و زرشک و انار
ترش شیرین ترتیب داده باشند و اگر صفرا بسیار باشد و در جرم معده نفوذ کرده باشد دواها که مسهل صفرا
باشد استعمال باید نمود مثل نقیع صبر و بلیله زرد و با ایارج   دوایی نافع درین صورت بگیرند بلیله زرد ده درم
پرون کرده و افسنتین و بنفشه از هر یک پنج درم گل سرخ و تخم کاسنی و تخم کشوث و شاهتره از هر یک سه درم
ترهندی بی دانه بیست درم آلو چهل عدد مجموع با سه رطل آب چندان بپزند که صد درم بماند و بمالند و صاف
سازند و بیست درم شکر طبرزد در آن حل کنند و محموده انطاکی اصلاح کرده شده یک دانگ اضافه نمایند و بیاشامند
که اسهال صفرا کند بلیله زرد دو درم صبر یک درم گل سرخ نیم درم کتیرا نیم درم محموده یک دانگ همه را جمع نمایند
حب سازند و با جلاب گرم فرو برند و صندل و اقاقیا و گل ارمنی و حضض بر سر طلا کنند و صاحب این علت باید که
گشنه نماند و چیزها چرب و شیرین خورد و اقتصار کند بر ترشیها و روغنها سرد مثل روغن بنفشه و نیلوفر
و سپید بر سر مالد و کف پای و اطراف پوسته مالد و پاره ببندد در حاوی آورده که صداع گرم بیشتر که معده
اگر بسبب آن رنجش خلط صفرا باشد بفم معده   آن قی کردن است با آب گرم و سکنجبین و خوردن نان

خیسانیده در سرکه یا در آب انار ترش و آب غوره یا در آب و ماء الطیب بطبوخ فواکه و شراب آلو و ترهندی
مانند و ترنجبین از هر یک ده درم و تغذی بزوره ترهندی با مغز بادام و کشکش بازوره ماش مقشر یا
مغز بادام و استنشاق و تقویه سیر بمشمومات و تطلیها مثل آب خیار و صندلین و گلاب و روغن گل
با شیر زنان و سرکه و سعوط کردن روغن بنفشه و نیلوفر   اعمال بعض مرکبات که درین فصل
مذکور شده و در فصول سابق تبیین نیافته   المصطکی در کامل آورده که نافع است در ضعف معده
و فساد معده روغن کنجد دو قسط و آن سه رطل است مصطکی شش وقیه بپزند با آتش معتدل در قدر
مضاعف آن مقدار که مصطکی در روغن بگدازد و از آتش بردارند و سرد کنند و استعمال نمایند   و ذخیره
روغن زیت یا روغن کنجد پنجاه درم مصطکی پانزده درم مصطکی را بکوبند و با روغن در شیشه کنند و آن را
سنگین در میان آب نهند و بجوشانند تا مصطکی بگدازد و با روغن آمیخته گردد و نگاه دارند و در وقت
حاجت گرم کنند و بر معده مالند   السفرجل در ذخیره آورده که معده را قوه کند و عرق آمدن باز
دارد بگیرند آبی پاک کرده و میانه آن بیرون کرده چندانکه خواهند و بکوبند و بفشارند و آب آن بستانند
ازین آب آبی دو جزو و آب برگ مورد یکجزو و روغن گل یکجزو همه بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا
آب برود و روغن بماند این روغن در مفاصل و پشت می مالند عرق آمدن باز دارد و در منهاج آورده
که روغن به و سیب هر یک بال دیگری شوند و طبیعت هر دو قابض است و هر دو فایده دهند در شیبها که در آن
از سرما شده و در نزله و قروح و حرقه بول چون در قضیب بچکانند بگیرند آب به یا سیب رطل شیرج یک رطل
و در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند و بردارند و اگر خواهند که عرق بیشتر باز دارد بگیرند به و گل
از هر یک نیم رطل گل سرخ خشک سه رطل و در پنج رطل آب بجوشانند آن مقدار که چهار یک بماند و صاف نمایند
و با نیم وزن آن روغن گل سرخ ممزوج ساخته چندان بپزند که آب برود و روغن بماند و صاف سازند
اسامی واقعه درین فصل که نامش مسعودی جری گفته گوشتی است که بر چوبه آتش گردانند تا بریزد
ابو منصور گفته گوشتی است که در چوبی یاسیخی کنند و بر آتش گردانند تا برشته شود مطجنه ابو منصور گفته
گوشتی است که پاره کنند و در زیت یا روغنی بریان کنند حسو مسعودی گفته طعامی است که از نخاله ترتیب دهند
و بقند شیرین سازند و روغن بادام در آن ریزند و آنرا حریره گویند و کاچی از غیر نخاله هم بپا زند
در صداع سردی ماده و آن دو قسم است قسم اول آنکه حدوث آن

بواسطهٔ اسباب خارجه از بدن باشد مثل سردی هوا و رسیدن برف و نشستن در آب سرد و در چشمها که آب
آن گرم باشد بواسطهٔ جسمهای معدنی مثل کبریت و نطرون و بورق و ملح و غیره و نشستن در آبهای گرم معدنی
از آن جهت سبب سردی شود که این آبها مسامات بدن را متخلخل و گشاده سازند و حرارت را ابخار کشند
از برای مناسبت و چون مسامات گشاده باشد از آنجا حرارت متفرق شود و بتحلیل رود و جوهر اعضا سرد گردد
و این صداع را ضبط خوانند و بواسطهٔ آنکه مستلزم ضبط است و آن حالتی است مثل حیرت و حیران و در نگاه کشد
زیرا که دماغ بسبب سردی کیموس که باو رسد منجمد شوانده است و فضلها تحلیل نتواند برد و بخارات متصاعده
هم تحلیل نتواند که خصوص با تجهیز باشد و غلیظ پس این بخارات بواسطهٔ ملاقات با برودت دماغ متراکم گردد
و برطوبت منقلب شود و با فضول غذا ضم گردد چنانچه بخارات متصاعده از تدبیر خون با نیمی برسد و برود
درد اثر کند منقلب برطوبت شود و باز گردد　آن　هو و حب بیات یا تقدیم حب　ثقل و کدورت آن
بواسطهٔ آنکه برودت عصبها را کثیف سازد و در راه عصبها راجند و روح باطراف منظام نتواند رسید و کسالت در حرکات
و ادراکات لازم آید دیگر آنکه برودت روح را غلیظ سازد و حرارت که آلت تمام حرکات است فرو نشاند و این سرد و تسلیم
پریشانی و فتره حس و حرکت شود　میل وجع است بعقب سر زیرا که عقب سر در تر است از باقی اعضا سرد تا خیر
برودت در او اقوی است　لذعه یافتن است از هوای گرم　آن بالاجمال کاد برسر انداختن است و سر را
گرم ساختن و بحمام رفتن و بر بالای بخار آبهای گرم افتادن و روغنها گرم مالیدن و غذا کم خوردن تا بخار بسیار
نشود و فضلها و دماغ کم گردد و طبیعت نرم ساختن تا بخارها و رطوبتها از دماغ کشیده شود بطرف پایین فصل دوم
آنکه حدوث آن بواسطهٔ اسباب انطلاق در بدن باشد مثل آب سرد آشامیدن که تبرید عظیم کند بالفعل یا بالقوه
لیکن اثر برد بالقوه دیرتر ظاهر شود آن مقدار که طبیعت در آن تاثیر کند و اثر آن از قوه بفعل آید　آن　مقار
سببیات　برودت لمس　انتفاع از جامه پوشیدن و بدن را بآن گرم ساختن شیخ الرئیس گفته علامة
مطلق سوء المزاج سردی ماده مختلف است　یافتن برودت　نبودن گرانی در سر و چشم　کسالت در حرکت و فترة
در ادراک　سفیدی رنگ روی و چشم　اندیشهای فاسد　ترس غالب　لذعه یافتن از چیزهای گرم و منفعت
یافتن از چیزهای سرد صاحب ذخیره سفیدی و تنگی بول و نا پالودن رنگ از جنبش از علامات شمرده و در معالجات
بقراطی دوی وطنین اضافه کرده　آن بالاجمال تطول ساختن آبهاست که در آن پخته باشند
گیاها گرم و بر بالای بخار آن افتادن و بوییدن چیزها که بوی خوب تیز داشته باشد و ضماد کردن دواها و ضمادها

کرم

گرم و با تفصیل هر دو قسم برین موجب است شیخ الرئیس گفته کاه و رس گرم کرده و خرقه گرم گرده کاه کردن
فایده دهد و کاه و کردن بمشک یا کاورس گرم کرده و لطیف تر و بهتر است و سعوطین اگر سر برهنه در آفتاب بسیار نگاه
کنند شفا یابند مادام که بدنهای ایشان پاک باشد و در غذا نباشد از حرکت اخلاط و سر باز و در او واجبست
که غذا کم خورده و طبیعت را نرم سازد و اگر چه پخته باشد و از حرکات بدنی و نفسانی و فکری احتراز نماید و در
هوای سرد بیرون نیاید و شراب بد نیاشامد و نافع است صاحب صداع بارد را بعد از تنقیه استعمال
مروخات و سعوطات و نشوقات و شمومات و نطولات و اضمده سخنه و آتش سیدن شراب ریحانی
رقیق با تخمها مثل تخم کرفس و رازیانه و تخم جزر و انیسون و کمون و دو قو و فطرا سالیون و اشال آن که مادام
که اخلاط در معده مستعد غلیان نباشد و علیل از تب سالم بود و خرد و لاغ تا فیا و ضماد نمودن مفید است
و خاکستر بسرکه طلا کردن مجرب و همچنین عروق باروغن بادام تلخ مالیدن و خوردن سیر نیز صداع بارد
را سود صاحب کامل گفته علاج صداعی که بسبب سوء المزاج بارد عارض گردد آنست که بابونج و اکلیل الملک
و برنجاسف و مرزنجوش و نمام و سعتر و حندقوقی و شیح ارمنی و بنجره مریم در آب بجوشانند و سر بخار آن برابر نهد
و آن آبها بر سر ریزد و قطعه نمد در آن فرو برده در محل درد گذارد و بوییدن مرزنجوش و نرجس و نمام و شیح
و سوسن و مسک و جند بیدستر و شونیز مناسبست و استعمال سعوطات بقدر قوت و ضعف مرض باید نمود
و اگر درد باین نطول تسکین نیابد این　بعمل آرد بابونج و اکلیل الملک از هر یک پنج درم ورق غار
و مرزنجوش و نمام و شیح ارمنی از هر یک سه درم مر دو درم زعفران یکدرم فربیون نیم درم ادویه را نرم بکوبند
و بآب مرزنجوش یا آب نمام یا آب سداب بسرشند و اگر قدری بر سر ضماد نمایند فایده دهد
نافع در صداع حادث از برد آب نمام و آب مرزنجوش و آب سداب از هر یک جزوی شمع سرخ نیم درم
روغن زنبق و روغن سوسن و روغن سداب از هر یک نیم وقیه شمع را بگدازند و روغنها در آن ریزند و مصطکی
را اندک اندک داخل سازند و بدستیج صلایه کنند و خرقه را در آن فرو برند و بر سر ضماد سازند　دیگر
هم نافع در صداع حادث از برد قسط و کندر و اکرو شیح ارمنی از هر یک درم مر و صبر و صمغ سداب و جند
بیدستر از هر یک یکدرم و نیم فربیون یکدرم افیون چهار دانگ همه را نرم بکوبند و بآب نمام یا باب مرزنجوش
بسرشند و بر سر ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد در ضماد زیاده کنند نیم درم جاوشیر و نیم دانگ مشک
که فایده دهد باذن الله تعالی و این　بعمل آورند مر و صبر از هر یک یکدرم شونیز و حضض از هر یک درم　و نیم

جند بیدستر و سکبینج و جاوشیر و زعفران از هر یک نیم درم صعتر فارسی دو درم همه را نرم کوبند و بآب شاهتره
بسرشند و حب سازند هر حبی مثل عدسی و یک حب از آن بآب مرزنجوش حل نموده سعوط نمایند و اگر با وجود
این صداع ساکن نشود این   بیاشامند قشور اصل کرفس و اصل الرازیانج از هر یک ده درم تخم
کرفس و رازیانه و انیسون از هر یک پنج درم مصطکی و سنبل الطیب از هر یک یکدرم و نیم سلیخه و اسارون از هر یک
دو درم اصل اذخر و نعناع و اذخر از هر یک سه درم راسن و وج از هر یک دو درم مویز طائفی سی درم همه را در سه رطل
آب بپزند آن مقدار که یک رطل باقی ماند و صاف سازند و در هر روز چهار اوقیه با یکدرم روغن بادام تلخ بیاشامند
نیم گرم و اگر برودت سخت باشد نیم درم جندبیدستر در آن حل کرده بنوشند که نافع است باذن الله تعالی
نخود آب با زیت و شبت و دارصینی و کمون و خولنجان بخور و غذا زیت و مری و صعتر و کمون و انجدان نافع ترش
سازند و اگر ضعف غالب باشد چوالفرخ با انچه گذشت ترتیب داده بخورند و از غذاهای سرد مثل شیر
و ماهی و میوه حذر کنند بتخصیص شیر و از غذاهای نفخ مثل جوز و سماق و جرجیر و باقلی و سیر و پیاز و مثل اینها
اجتناب نمایند در معالجات بقراطی آورده که علاج صداع سردی ماده بغایة سهل است مادام که از حد تجاوز نکرده
باشد و علاج آن بوجهی که موافق قوانین طبیه باشد آنست که تخم حلبه و حنطه و بابونج کفی اکلیل الملک کفی ورق
نمام کفی مرزنجوش کفی نخاله دو کف خطمی کفی بزرگ نمک کفی بزرگ در قمقمه ریخته با آب چندان بپزند که
مهری شود بعد از آن قمعی موجه بر سر قمقمه نهند و معنی موجه آنست که در میان قمع انبوبه باشد که از سوراخ
قمع مرتفع باشد و این انبوبه را دو سوراخ باشد و انبوبه دیگر از اسفل باشد در ارجانجه بآب قمقمه رسد
و اگر بخار از سوراخ دیگر غیر از دو سوراخ انبوبه بالایی بیرون آید بخمیر یا گل بگیرند و نگذارند که بخار از جای
دیگر بیرون آید و بخاری که از آن سوراخ بیرون آید اول برابر بینی دارند و استنشاق آن کنند و بعد از آن
برابر گوشها دارند و اگر بخار بواسطه تموج هوا متفرق شود چیزی بر سر اندازند بوجهی که سر و قمقمه هر دو پوشیده شود
و بخارات متفرق نگردد و آن مقدار باین وجه درنگ کنند که از سوراخهای بینی یا سوراخهای گوش چند
قطره آب سرد روان شود یا از حلق بلا بهمان ریزد و این علامة زوال علت است و اهل جبال صحرا
شلغم بسیار در آب بپزند چنانکه مهری شود و علیل را امر کنند که بر بالای بخار آن افتد و استنشاق بخار نماید
و باین وجه مرض منقطع کرده و اتم معالجات این علت آنست که روغن غار و روغن خیری گرم سازند و
اسفنج تازه یا قطعه صوف در آن فرو برند و بر یافوخ اندازند و بعضی کلوته پر از نخاله کنند و بآتش گرم سازند

بغایة و بر سر علیل نهند و دستار بر بالای آن بپیچند و او را امر نمایند که بر آن خواب کند و چون بیدار
شود صداع زایل شده باشد و یهودی نقل کرد که در بلاد حوران این مرض عام است بمرتبه که
هیچکس از آن خالی نیست و معالجه چنین کنند که آب را بغایة گرم سازند و پوست روباه در آن فرو برند
و بر سر اندازند و مصطکی در روغن جوشانند و اندکی از آن سعوط نمایند و بهمین نجاة یابند لکن استعمال
این در بلاد ما با وجود تمکن از دواهای دیگر که بآن محتاجیم جایز نیست و از جمله معالجات مالیدن سر است
بخرقهای زبر متصل و مضمضه آب گرم و رفتن بحمام و آب نیم گرم بر سر ریختن و در آنجا خواب کردن
و واجبست که غذای این مریض اگر مانعی نبود حسوی باشد که از شیر میش ساخته باشند و نخاله
گندم و مرق اسفیدباج که شراب در آن ریخته باشند و بوییدن شاهسفرم آب نرسیده و دستنبو
و اترج مناسبست و بوییدن مشک هم فایده دهد زیرا که حرارة وی بافراط باشد و انچه از آن متحلل شود
بدماغ رسد بسیار بود و استعمال در علاج این صداع سودی کرده و بعضا و عظیم بحیانه در صداع حادث
از حرارة آفتاب و در حمی یوم در مختار ابن هبل آورده که رفتن بحمام و ریختن آب گرم و استنشاق بوی
دواهای لطیف کلی مثل مرزنجوش و بابونج و نمام و زرجون و اکلیل الملک پختن این دواها در آب و ریختن آن آب
بر سر این صداع را ساکن سازد و فایده دهد و اگر بابونج و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و برنجاسف نرم
بکوبند و در آب بپزند و بر سر ضماد سازند نافع است و اگر کلیوسوبج فرفیون در روغن زنبق حل کرده
و سعوط نمایند نفع تمام دهد و گاهی قیروطی از موم و روغن زنبق و روغن رازقی سازند و بر سر طلا کنند و اگر
سرما قوی باشد و صداع مزمن سداب و فودنج و خردل و فلفل و جندبیدستر و میعه و افیون و فرفیون اجزا
برابر جمع سازند و صمغها را بآب سداب حل کنند یا آب فودنج و باقی ادویه را اضافه نمایند و قرصها سازند
و نزد حاجت قدری از آن در روغن قسط حل کنند و بر سر طلا نمایند و اندکی در گوش بچکانند از طرفی که
درد کند و این دوا نافع است در شقیقه و صداع بارده و بادهای سرد که در سر محتبس شود   صعتر فارسی
یکدرم مر و صبر از هر یک نیم درم حضض و شونیز از هر یک نیم مثقال جاوشیر و سکبینج و جندبیدستر از هر یک چهار یک
درمی زهره کلنگ و کرکی از هر یک دو دانگ درمی مسک نیم دانگ بآب کرفس جمع سازند و حبها کنند هر یک
مثل عدسی و نزد حاجت یکی را بآب مرزنجوش حل نمایند و سعوط کنند   مر و صبر و جندبیدستر و فرفیون
از هر یک جزوی افیون چهار یک جزوی بآب سداب جمع سازند و حب کنند هر حبی مثل نخودی و خشک نمایند

۱۸۷ و در روغن زنبق و روغن قسط حل کرده طلا سازند   نافع بجایة بجو سعری سحق کرده برسر طلا نمایند
توی زبل کبوتر صحرایی یکدرم فربیون نیم درم فلفل نیم درم ثفل روغن زعفران یکدرم همه نرم بکوبند و
موضع را چندان بمالند که سرخ شود و اجزا را با سرکه تند طلا کنند   نافع عصاره قثاء الحمار با شیر
دختر سعوط کردن فایده دهد و در حاوی آورده که علاج قسم اول آنست که جلابی بپاشانند از تخم رازیانه
ده درم اصل السوس سه درم جلنجبین سکری یا عسلی ده درم و غذا فروده نخود با مغز حب القرطم بپوشند
و تنقل بجوارشها کنند و بحمام روند و حشایش حاره در آب بپزند و بر بالای بخار آن نشیند و علاج قسم دوم
آنست که سر و دماغ را گرم سازند بنطولات و ادهان و شمومات حاره و جلنجبین تناول نمایند و نخوداب
با طیهوج و مرغ بخورند و اطریفل کبیر و تریاق اربعه پیش از غذا و بعد از غذا بنوشند در ذخیره آورده که حجامت
نیکو بود علاج سردی و بیماری که از باد باشد سرد یا گرم بیخ شنجار زیت و صداع سردی را دهد از روغن
سداب گرم کرده بر سر نهادن کفایت باشد و آنرا که سردی سخت غالب باشد اندرین روغن فرفیون
در افکنند و روغن سوسن و روغن قسط و روغن یاسمین و روغن مرزنگوش و روغن نان و روغن حب الغار
همه اندرین باب نافع باشد و نمک ارزن گرم کرده بر سر نهادن و شبت و بابونه اندر آب پختن و
آن آب بر سر ریختن و سیر خوردن و مشک بوییدن و سرکه بر خاکستر ریختن و بر سر مالیدن صداع سرد را
زایل کند و آنرا که اندر تن خلطی بد باشد اگر اندر آفتاب نشیند و سر برهنه کند سود دارد و شراب انگوری
و خصوص با زیره و تخم بادیان و انیسون و تخم کرفس و دوقو و فطراسالیون و مانند این سود دارد و اگر اندر
معده خلطی بد باشد که بخار آن بدماغ برآید و آنرا که باد سرد و سرما زده باشد غذا کمتر باید داد و مسهلی
باید داد تا طبع نرم شود و از آب سرد خوردن و بسیار بیرون آمدن و از همه حرکتهای بدنی و نفسانی چون
اندیشه و غم و جماع و غیر آن باز باید داشت و طعام نخوداب بروغن زیت و کندنا و سداب و خردل
و سعتر و زیره و کرویا و فلفل و حلتیث و سیر و مانند این باید کرد و اگر طبع خشک باشد جلنجبین بخورد و آبکامه
آچار کرده و انجیر خشک و ماء العسل فرغار کرده موافق باشد در ترویح الارواح آورده که در علاج قسم اول
روغن سداب و روغن بان اندکی از فربیون در آن حل کرده بر سر ریزند و در علاج قسم دوم تکمید نمایند
بنمک یا جاورس یا نمک یا جاورس تنها و این قسم افضل است زیرا که از تسخین قوی حاصل نشود چنانچه
از مخلوط بنمک حاصل شود و این   نافع است در صداع بارد مطلقا صعتر یکدرم مر یکدرم صبر نیم درم

حضض

حضض و شونیز از هر یک نیم مثقال جاوشیر و سکبینج و جندبیدستر از هر یک چهار یک درمی مرارة القبج ۱۸۸
و کرکی از هر یک سه درم مشک نیم دانگ با آب کرفس جمع نمایند و حبها سازند هر یک مثل عدسی و نزد حاجت
یکی با آب مرزنجوش حل کرده سعوط نمایند در شرح نفیسی با اسباب و علامات آورده که در علاج قسم اول
اولا تکمید و تسخین نمایند با نچه بالفعل سخن باشد و غیر روان تا حرارة بعضو برسانند و جمود حادث از
برودة زایل سازد خواه این سخن تر باشد مثل شانها که از آب گرم پر سازند و مثل خرقها تر کرده
با آبها گرم و این قوی ترست از آب گرم نطول کردن زیرا که ثبات تش بر عضو بیشتر است و خواه خشک باشد
مثل نمک و نخاله و جاورس و ریگ گرم کرده که بسبب پیوسته حفظ قوة و حرارة کند و افاده حدة نماید و ثانیا
تدهین کنند بمثل روغن سوسن و یاسمین و مرزنجوش این روغنها گرم سازند و برسر ریزند یا اسفنجه تازه
یا صوفی در آن فرو برند و بر یافوخ اندازند که بزودی به سازد و بسبب تسخین وارخا و تحلیل و ثالثا
طلیه کنند بطبیخ بنفشه و سپستان و تخم خطمی و تخم کتان و انجیر و ترنجبین و در علاج قسم دوم با آب گیاها گرم
نطول نمایند مثل بابونه و اکلیل و نمام و مرزنجوش و صعتر و فودنج و شیح ارمنی   کبیر
شیخ الرئیس گفته نافع است در سوء هضم و برودة معده و برودة امعا و استرخاء معده و مثانه و باه را زیاده
سازد هلیله سیاه مقشر شش درم بلیلج و املج و تخم کرفس جبلی و سطرج هندی و نانخواه و صعتر فارسی از
هر یک وقیه سنبل و حماما و دار فلفل و وج از هر یک سه درم دارصینی چهار درم فلفل سفید و فلفل سیاه و
نارمشک و نمک هندی از هر یک نیم وقیه خبث الحدید سه وقیه فودنج یک وقیه و نیم نوشادر نیم درم بکوبند
و بپزند و بروغن بادام چرب کنند و بعسل کف گرفته سه برابر ادویه بسرشند و استعمال نمایند   دیگر
هلیله کابلی و بلیله و شیر آمله و تخم کرفس جبلی و بوزیدان و بسباسه و شیطرج هندی و شقاقل از هر یک
جزوی تودریج سرخ و تودریج سفید و لسان العصافیر و بهمن سفید و بهمن سرخ از هر یک نیم جزو دواها را
کوفته و بیخته بعسل کف گرفته و روغن بسرشند و استعمال نمایند   دیگر هم در قانون آورده و گفته نافع
در استرخاء معده و ریاح بواسیر باطنه و باه را زیاده کند هلیله سیاه و بلیله و آمله و دار فلفل و فلفل از
هر یک سه جزو زنجبیل و بوزیدان و شیرالج و شیطرج هندی و شقاقل و در نسخه دیگر وج و بسباسه از هر یک
جزوی تودری سفید و تودری سرخ و لسان العصافیر و بزرالرمان بری و آن بسدست و داروی آن
حب القلقل است و بفارسی نارسعان گویند و سمسم مقشر و شکر طبرزد از هر یک دو جزو و بهمن سرخ و بهمن سفید

کنجد را جدا از باقی اجزا بکوبند و بعد از ان مخلوط سازند و بروغن گاو چرب کنند و بعسل کف گرفته بسرشند
اطریفل کبیر که در کامل آورده موافق نسخهٔ ثالث قانون است در حاوی آورده که شربتی دو درم
در منهاج الدکان آورده که اطریفل کبیر مقوی معده است و رطوبتها را از معده بقصر بیرون کند و نگذارد
که بخارات متصاعد شود بدماغ و ازین جهة حواس قوة گیرد و بالخاصیه هم تقویه حواس نماید و ذهن را
صاف سازد و ذکا را زیاده کند و نسیان و بلادة ببرد و اعصاب را قوة دهد و فایده کند در صداع دماغی
که سبب آن برودة و رطوبة باشد و نگذارد که موی بسرعة سفید شود و باه را زیاده سازد لیکن محروری مزاج
و یابس المزاج را مناسب نباشد   آن هلیلج کابلی و هلیلج سیاه و بلیلج و املج منقی و فلفل و دارفلفل
از هر یک شش درم شقاقل و زنجبیل و تودری سفید و تودری سرخ و لسان العصافیر و بهمن سفید و بهمن سرخ
از هر یک یکدرم حب الفلفل و آن بزر الهان بری است و اگر نباشد بجای آن زبان گنجشک و سمسم مقشر
و شکر طبرزد و خشخاش سفید از هر یک ده درم دواها را سائیده بروغن گاو تازه یا روغن بادام تلخ
چهار یک اجزا چرب کنند و بسه مثل آن عسل نحل کف گرفته بسرشند شربتی از دو درم تا چهار درم است و
بعد از سه ماه استعمال باید نمود   اربعه شیخ الرئیس گفته نافع است در گزیدن عقربها و عنکبوتها
و در مرضها سرد حنطیانا رومی و حب الغار و زراوند طویل و مر اجزا برابر بکوبند و بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی دو مثقال با آب گرم بنوشند و بعضی بجای مر قسط تلخ داخل ساخته اند و ابن صهار بخت گفته در بعضی
نسخها زعفران داخل است در منهاج الدکان همین نسخه آورده و گفته نافع است در صداع کهن و ریح
غلیظ که در جوف امعا باشد و وجع کبد و طحال و خفقان دل در کامل آورده که بسه وزن آن عسل کف گرفته
بسرشند قرشی در شرح قانون آورده که این مرکب مخترع اندروماخس اول است و باعث او برین ترکیب
آن بوده که کودکی در بیخ دیواری شاشه میکرده و افعی از سوراخ بیرون آمده و او را گزیده کودک افعی را
کشته و بخوردن حب الغار مشغول شده اندروماخس از کودک حقیقة حال پرسیده کودک گفته این ثمره
در گزیدن جانوران نفع تمام دارد و پدر من حب الغار بعسل می سرشد و در گزیدن جانوران زهردار
. بمردم میداده و شفا می یافتند اندروماخس این را بتجربه در آورده و یافته که چنین است بعد از ان تصرفی
در ان کرده و حنطیانا و مر و قسط اضافه نموده و بعسل سرشته و نفعش زیاده گشته و علت این ترکیب
آنست که سم افعی از ان جهة کشنده است که خون و روح را متعفن سازد و حرارت غریزی و دل و طبیعة را

ضعیف گرداند پس در علاج آن واجبست که حرارت غریزی و دل و طبیعة را تقویه نمایند و نگذارند که
خون و روح متعفن و فاسد گردد و حب الغار این اثر کند زیرا که بسبب عطریه تقویه دل و حرارت غریزی
و طبیعة نماید و بسبب یبوسة تجفیف رطوبات فضلیه از خون و روح کند تا قبول عفونه بزودی نتواند
کرد و با وجود این فایده که از و ظاهر شود حرارتش در ان مرتبه قوی نباشد که تحلیل بسیار کند و موجب
افنای خون و روح گردد و همچنین یبوستش در ان مرتبه نباشد که ارضیه برو غالب بود و دیر نفوذ کند
و اثر زهر پیشتر از و بدل رسد و ازین جهة حب الغار کافی است در دفع این زهر تخصیص که با عسل
مخلوط سازند چه عسل با آنکه زود در اعضا نفوذ کند از برای محبة اعضا با شیرینی منع عفونه هم نماید
و لهذا مرده ها را در عسل نهند تا متعفن نشود لیکن اثر حب الغار با عسل چندان قوی نیست بواسطه آنکه
عطریة و تجفیف آن قلیل است و در سم افعی کوچک و جانوران ضعیف السم فایده کند و باین سبب
اندروماخس حنطیانا و مر و قسط اضافه نموده چه این دواها تقویه تجفیف آن کند و در جمیع زهرها
فایده دهد مثل زهر عقرب و رتیلا و غیر ذلک   ذریون شیخ الرئیس گفته نافع است
در اوجاع بارده خصوص در عصب و فایده دهد در عرق النسا و درد پشت و درد پای قسط ده درم جندبیدستر
پنج درم فودنج خشک دوازده درم عاقرقرحا هفت درم کندش یکدرم مومیا سه درم همه را بکوبند و در چهار
صد درم شراب ریحانی یکشبانروز بخیسانند بعد از ان بپزند آن مقدار که کم از ده و کم شود و سرد سازند
و بسیار بدست بمالند و صاف نمایند پس نیم وزن آن شرح با روغن زیتی یا روغن خیری بران
اضافه کنند و بپزند چندانکه شراب برود و روغن بماند بعد از ان در برابر وزن از ان دو درم موم
سفید تازه سحق نمایند مثل غبار و بروغن بیامیزند و بر سر آتش نهند تا جوشی بزنند و بردارند   قسط
شیخ الرئیس گفته آشامند و فایده دهد در برودة اعضا خصوص جگر و معده منفع است و مقوی و عصب را
محکم کند و رنگ را نیکو سازد و سیاهی موی نگاه دارد قسط تلخ ده درم سلیخه شش درم ورق ماخوذه
اشنه بکوبند و یکشب در شراب بخیسانند و یک رطل و نیم روغن کنجد در ان ریزند و در دیگ مضاعف
بپزند آن مقدار که شراب برود و روغن بماند در منهاج الدکان آورده که اگر ماخوذه نباشد بدل آن بزر جوز
کنند و اشتیری چهار مثقال است   دیگر در قانون آورده که نافع است در وجع کبد و معده و درد
مفاصل که سبب آن سردی باشد و استرخای یک شق از بدن و نقل یک وقیه قصب الذریره و سنبل

وسازج هندی ومیعه واصول سوسن اسمانجونی وقرفه واشنه وقسط ازهریک دو وقیه راسن وسلیخه
ازهریک یک وقیه ومر ونیم وقیه ادویه رانیم کوفته درسرکه خیسانند یک شب وپنج رطل روغن وپنج رطل آب
اضافه نموده بآتش نرم بپزند آن مقدار که آب برود وروغن باند وصاف نموده باروغن اول مخلوط
سازند   کامل همان نسخه اخیر قانون است وتفاوتی نیست الا دراینکه راسن وسلیخه داخل نموده
وکفته ادویه را در آب عذب خیسانند یک شبانروز وبعد ازان روغن حل ده من وآب عذب پنج من اضافه
نموده بآتش نرم از اول شب تا آخر بپزند وباید که آب دیگر بر آتش باشد که هرگاه که از آب نقصی کند
قدری ازان داخل نمایند وبپزند چندانکه آب برود وروغن ماند واز آتش بردارند و ده من دیگر روغن
حل در ثفل دواها ریزند وبطرق اول بپزند وصاف ساخته باروغن اول ممزوج نمایند   قسط مارستانی
که در منهاج الدکان آورده قرنفل یک وقیه ودو خمسشت درم زعفران چهار درم سنبل ومیعه واشنه واصل
سوسن آسمانجونی وقرفه وقسط ازهریک دو وقیه سلیخه دو ونیم وقیه ادویه نیم کوفته در خمر خیسانند
یک شبانروز وپنج رطل شیرج وپنج رطل زیت خوشبو اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند چندانکه سرکه برود
وروغن ماند   قسط دیگر که در منصوری آورده قسط تلخ دو وقیه جند بیدستر وفرفیون وعاقرقرحا از
هریک چهار درم فلفل چهار درم دواها را نرم بکوبند ویک رطل روغن خیری بآتش نرم گرم کنند وادویه دران
ریزند ومخلوط سازند ودر شیشه کنند وچهل روز در آفتاب گذارند واستعمال نمایند   السوسن سازج
قانون سوسن سفید پاک منقی ده درم روغن حل یک قسط در شیشه کنند آن مقدار که روغن قوة
آن گیرد واستعمال کنند   دیگرهم در قانون آورده که فایده دهد در برودة رحم ودر اختناق آن ودرد پیچ
وگرده ومثانه را گرم سازد سلیخه وقسط ومصطکی وحب بلسان وزعفران ازهریک وقیه قرنفل وقرفه از
هریک نیم وقیه سوسن پاک کرده از زردی وبیخ برگها سی عدد شیرج یک رطل ونیم در شیشه کنند ودر سایه
معتدل بیاویزند چندانکه روغن قوة ادویه گیرد وصاف کرده استعمال نمایند   کامل سلیخه وقسط و
حب البلسان ومصطکی ازهریک نیم وقیه زعفران یک وقیه دواها نیم کوفته در ظرفی آبگینگی کنند ویک قسط
روغن حل دران ریزند وقسطی یک رطل ونیم است وگل سوسن آزاد منقی از اقماع سی عدد دران اندازند
ودر سایه طیب الهوا بیاویزند چندانکه روغن قوة وبوی ادویه گیرد وصاف سازند واستعمال نمایند در منهاج
آورده که روغن سوسن ویاسمین گرم وخشک است در درجه سوم ولطیف است وملین ومقوی اعضا وفتاح سدد

درکوش ومزاج پیران ودر ضماد سرد وعصب وریشها سرد ودوی وطنین گوش وتریاق کسی است که
یخ خورده باشد یا قطر با کشنیز ودر روغن یاسمین سفید روغن زنبق است وروغن سوسن معده رازیان
دارد وبدل آن روغن غار است وطریق ساختن آن برین وجه است سوسن سفید منقی ده درم شیرج
یک رطل ونیم در شیشه کنند آن مقدار که روغن قوة آن گیرد پس صاف سازند   السداب در کامل
آورده که نافع است در سردی گرده ومثانه وپشت ورحم واسترخای عصب ودرد پهلوها   روغن حل
چهار رطل ونیم ورق سداب تازه چهار وقیه آب عذب چهل وقیه بآتش نرم بپزند چندانکه آب برود
وروغن ماند وصاف سازند   منهاج همین است   المرزنجوش در قانون آورده که مرزنجوش
بکوبند ودر دیگی پاک کنند وانقدار شراب ریحانی دران ریزند که چهار انگشت بر بالای آن بایستد وبآتش
معتدل چندان بپزند که نصف ماند وبدست بمالند وصاف سازند وباز در دیگ کنند ونصف مقدار شراب
روغن دران ریزند وبپزند آن مقدار که شراب برود وروغن ماند واین روغنی است قوی سخن ولطیف مهیج
حرارة خواه بیاشامند خواه بمالند ومزاجش گرم وخشک است در درجه سوم اگر در گوش بچکانند درد گوش را
ساکن سازد   حب الغار والصنوبر در قانون آورده که حب الغار وصنوبر ازهریک شش درم روغن گوز
وروغن چوچر ازهریک پنج درم روغن حبة الخضراء ده درم روغن حل رازقی که سداب دران پخته باشند
سه درم روغن حماض پنج درم اشنه وعسل بلادر ازهریک سه درم روغن ناردین یک دینار ودر اندکی ازین آب ده درم
بجز فیاحل کنند وبآتش نرم چندان بپزند که آب یک اسکرجه ماند واز آتش بردارند وصاف سازند وباز
در دیگ ریزند وشش درم قنه دران اندازند ودو درم عسل بر بالای جمر آتش نهند تا بگدازد واز آتش
بردارند ومخلوط سازند بآن لبنی سائله ونفط سفید وروغن بلسان ازهریک ده درم ودر شیشه کنند ودر
محکم سازند شربتی از ربع درهمی است با یک مثقال به نخود آب   الغار در منهاج آورده که گرم
وخشک است در سوم وکم تر است از روغن جوز نافع است در داء الثعلب ودرد سر مزمن وصداع
بارد ورطب ودردها که سبب آن برودة باشد وبدل آن رفت زیت است وطریق ساختن وی چنانست
که بگیرند غار وبا شیرج بپزند یا مدتی در آفتاب نهند وصاف سازند نسخه حاوی همین است   البان
مطیب در منهاج الدکان آورده که بگیرند روغن بانی که در معصره گرفته باشند ونگاه دارند پس قرنفل
وجوز بوا وزرورد عراقی وقبل وسنبل جمع سازند وبکوبند ودر آب جوشانیده خیسانند ودو شبانروز

۱۹۳ و با آتش معتدل بجوشانند چندان که آب تمام برود و دواها که در آن مقدار از عرق العالوج و آن سمرات است
و سمه رطل الخام است و معروفست بباقلی الخام اضافه کنند که آن را رنگین سازد و صاف نمایند و مخلوط سازند
بروغن بان مذکور و بر بالای آتش معتدل آن مقدار بگذارند که آب برود و روغن بماند و اگر روغن بان عمل
کرده باشند که بوی آن شبیه به بوی زیت گرم است اول بوی آن پاره خمیر یا قرص نان بپزند تا بوی زیت کمتر
و کاهی عمل این طریق اتمام کنند که دواها را کوبیده و در روغن غوطه دهند و چهل روز در آفتاب نهند و این نیز
بغایت خوب شود   منهاج البیان آورده که مزاج آن گرم و تر است در درجهٔ دوم صلابت عصب را
نرم گرداند بان را قشر ساخته و بکوبند و با آب چندان بجوشانند که روغن بیرون آید و آب در آن تمام
و روغن بان موجود نیست و اما مرکب چنان سازند که ده من از این روغن در دیگ کنند و اگر یافت نشود
روغن زیت تازه صافی نیکو بدل آن سازند و ده رطل گل سرخ فارسی خوشبو منقی و مقداری لایق از
حب البان مقشر کوفته در آن روغن بجوشانند و از آتش بردارند و سر دیگ بپوشانند و یک شبانروز
بگذارند و بعد از آن بخرقهٔ کتان صاف سازند و دیگر در دیگ ریزند و چهار رطل بسباسه اضافه کنند و بجوشانند
و همچنان عمل کنند که در گل سرخ کرده بودند پس صاف سازند و چهار رطل قرفة القرنفل نیم کوفته داخل سازند
و بهمان طریق عمل نمایند و دیگر صاف کنند و چهار رطل جوز بوا نیم کوفته اضافه کرده به دستور بجوشانند پس
صاف سازند و سه رطل سنبل الطیب در آن اندازند و بجوشانند و به دستور بعد از سه روز صاف سازند
و سه رطل قرنفل داخل نمایند و به دستور عمل کنند و صاف سازند و نیم رطل کبابه اضافه کرده بهمان قاعده
دیگر صاف نمایند و دیگر رطل مر نوره داخل نموده بقاعده صاف نمایند و یک من صندل مقاصری کوفته و نخته و
پنج رطل گل سرخ اضافه کرده بقاعده صاف سازند و دیگر رطل عود هندی مندلی در نهایت خوبی کوفته منخل
ساخته بجوشانند و یک هفته در آن بگذارند و بعد از آن صاف سازند و می باید که در وقت پختن آب بر
روغن بپاشند تا سوخته نشود و چون از عود صاف نمایند چهل مثقال عنبر اشهب داخل سازند و بجوشانند
و بردارند و در شیشه کنند و بعضی مشک از چهل مثقال تا سی مثقال اضافه نمایند   الحنا در حاوی آورده
که گرم است باعتدال و قابض است فایده دهد در تمام دردها عصب و گنجیدن را بغاعیه خیابر و رند چنانچه در منشیه
و اگر فاعیه تازه یافت نشود برگ حنا در روغن کنجد بجوشانند و صاف سازند   الفاظ
و اسامی مذکوره درین وصل تریاق مسعود بحری گفته پادزهر مقابل سموم را تریاق گویند و آن مرکب باشد

۱۹۴ چون تریاق فاروق و مفرد می باشد مثل پادزهر قرو طی مسعود گفته شیئی است که با روغن که آنرا حشیشد
ابو منصور بن حسین قری گفته صمغها مذاب است که باره و غنها مخلوط ساخته باشند یا آبهار شا و نوکل
در صداع بارد مادی و آن دو قسم است قسم اول آنکه علت
حدوث آن غلبهٔ بلغم باشد   آن شده صداع است بی حرارت و بی آنکه سرخی در چشم و روباشد
و سبب شده صداع گرانی که در دماغ کیفیت بلغم است شارح نفیسی گفته لیکن اشتداد آن مثل استداد
صفراوی و دموی نیست زیرا که حرارة اقوی فاعلتین است و انچه رازی گفته که از دیگر است که هیچ صداع
محکمتر از آن نیست بالنسبة خواهد بود و در مغنی نقل از بولس کرده که سبب صداع شدید حرارة و برودة است
فقط و صداع حادث از یبوست ضعیف است و اما رطوبة سبب صداع نشود مگر آنکه خلط رطب بسیار
شود و بواسطه تمدید موجب درد گردد   ثقل سر است بسبب زیاده شدن وزن سر بواسطهٔ امتلا
و ضعف قوه و استرخاء اعصاب چه بلغم بسبب کیفیت ضد کیفیت روح و حرارة غریزیه است و منافی اعصاب
بواسطهٔ رطوبة و برودة زیرا که قوه عصب بحرارة و یبوست است   سبات از برای استرخاء اعصاب
و انسداد مسالک روح نفسانی چه بلغم علاوه شوار گردد نفوذ کردن روح در مسالک و میل کردن بظاهر خصوص
که جوهر روح بسبب اختلاط اجزاء که از مادهٔ غلیظ از روح جدا شود غلیظ گردد   کدورة حواس بسبب غلظ
روح و ضعف قوه بواسطهٔ رطوبة و برودة   رطوبة سوراخهای بینی و دهن بسبب آنکه فضلات دماغ
در دو مجری منتفع شود اول حد مشترک میان دو بطن مقدم سر که ابتدای آن گشاده است و بتدریج
باریک گردد و فضول از آن مندفع شود به دو زایده شبیه بسرهای پستان و از آنجا بعظم مشاشی که در
تحت این دو زایده است و آنرا مصفاة گویند و از آنجا فرو آید بخیشوم و سوراخهای بینی دوم حد مشترک
میان جزو مقدم و جزو موخر و ابتدای این حد هم گشاده است و بتدریج تنگ شود و فضول در آن منتفع
گردد بغده که موضوع است میان مشاره صلب و حنک و از آنجا مندفع شود بحنک و دهن و گاهی که دماغ
از رطوبات ممتلی شود و از این مجاری بسیار مندفع گردد مگر آنکه ماده بغایت غلیظ باشد و دافعه ضعیف
یا مدافع منسد   طول مدة مرض چه ماده بسبب برودة و غلظ و لزوجة زود پخته نشود   بطوء نبض
بواسطهٔ قلت حاجت بترویح   سفیدی قاروره بسبب سفیدی خلط غالب و نبودن حرارة که موجب
رنگ شود   غلظ قاروره بواسطهٔ اندفاع ماده یا از برای بسیاری یا از برای دفع کردن طبیعة آنرا

ورق آنست که سفیدی در شق اول شبیه است بمنی و در شق دوم بعد از اندفاع ماده خفت و راحت حاصل
شود در حاوی میل وجع بمؤخر سر و برودت ملمس سر و راحت یافتن بگادهای گرم و روان شدن لعاب از
دهن در خواب از جمله علامات عد کرده شیخ الرئیس کسل و بیکاری و فراموشی آورده و در مغنی
ثقل اعضا و شوری طعم دهن و سفیدی رنگ از علامات شمرده   آن بالاجمال آنست که اول استفراغ
بلغم کند از جمیع بدن مثل ایارج فیقرا بواسطه آنکه اگر ابتدا تنقیه سر کند فضولی که در سایر بدن باشد
بان کشیده شود و بعد از تنقیه بدن بتنقیه خاصه سر مشغول گردد و آنرا بجهادوایارها و غرغرها و شیافها
پاک سازد وی باید که استفراغ بعد از نضج ماده باشد و نضج نزد اهل تحقیق عبارتست از اعتدال قوام
ماده و مهیا بودن از برای دفع و استفراغ و نفس چه هر یک از غلظ و لزوجه و رقت مانع دفع است اما غلظ
و لزوجه ظاهر است و اما رقت از برای آنکه خلط تنک در فرجها و مسامات عضوها داخل شود و بیرون کردن آن
مشکل باشد و بعضی برانند که فضول هر چند تنکتر است بیرون کردن آن آسان تر است زیرا که فرمان برداری
وی بیشتر است پس نضج بزعم این بعض عبارت باشد از رقت قوام ماده و نفیسی در شرح اسباب آورده
که این زعمی باطل است چه معتدل القوام در استفراغ فرمان برداری بیشتر کند و از این جهت در ذات الجنب
روز اول نفث حاصل نشود و در امراض حاده بروز اول رسوب در بول ظاهر نگردد و بعد از استفراغ و تنقیه بدن
تبدیل مزاج نماید با ضمده و نطولات و شمومات و قطورات و ادهان حاره و کمادات و عطوسات زیرا
که عطسه دماغ را گرم سازد بسبب حرکت عنیفه و تنقیه هم کند بواسطه آنکه رطوبتها را جنبانده و تحلیل و استفراغ
دفع نماید قسم دوم آنکه علت حدوث آن غلبه سودا باشد   آن ثقل سر است بسبب کثرت ماده
غلیظه و برودت آن لیکن کمتر باشد از ثقل بلغمی بواسطه قلت مقدار آن نسبت ببلغم شیخ الرئیس گفته
ثقل ابتدائی سر دلالت کند بر وجود ماده لیکن ثقل در صفرا اکثر باشد و در سودا بیشتر از آن و در پوسته بیشتر
از سودا و در خون بیشتر از همه و در بلغم بیشتر از همه و بسیاری وسوسه و فکر فاسد در علامات آورده
پوسته سر   بیخوابی   تیرگی رنگ از برای آنکه جلد رنگ خلط غالب گیرد و از برای آنکه سودا بواسطه
برودت و پیوسته خون و روح و جلد را کثیف سازد و کثافت موجب کدورت و سیاهی گردد زیرا که اجزا را
قبض کند و جمع نماید و این محدث دوام است که کل و احد موجب سواد است یکی خروج اجزا شعاع هوائیه
که در خلل اجزاست چنانچه در اتراج عفص و زاج مشاهده کرده چه در زاج قوتی است نافذه و در عفص قوتی قابضه

و چون مختلط شوند اجزاء زاج از برای قوت نفوذ کند در خلل اجزاء عفص و عفص از برای قوت قبض منضغط سازد
آنرا و هوا را منتشر از خلل مزج مرکب مختلط بیرون رود و سیاه گردد دوم عدم نفوذ اشعه و انوار در آن چه اگر
اشعه و انوار در خلل اجزا نفوذ کند منعکس شود اشعه از بعض سطوح ببعضی پس اگر اندک باشد موجب بیاض شود
و اگر بسیار بود موجب صفرت گردد و بعد از آن حمرت   خشکی بدن   دقت نبض از برای صلابت شریان
بسبب کثرت خشکی و جفاف سودا و عدم امکان میل طبقه عالیه از شریان بسافل تا عرض تواند شد
بطوء نبض بسبب قلت حاجت بترویح   بیاض قاروره و رقت آن از برای تحجر سودا و عدم دخول جزئی از آن
در آب لیکن این علامت در وقتی است که ماده نضج نیافته باشد و بعد از کمال نضج قاروره سیاه شود و غلیظ
القوام در معالجات بقراطی آورده که صداع باردمادی پیدا شود از حصول سودا در طبقه در بطون دماغ وقتی
که تغیر شود مزاج دماغ و اغشیه دماغ و علامت وی آنست که در شب چون هوا سرد گردد زیاده شود و
در میان روز که هوا لطافت پیدا کند تخفیف یابد و حالتی شبیه بتمدد عارض گردد و در بعضی اوقات دمعه
در چشم و حکاک در گوش بدید آید و حاسه شم تغیر یابد و تشنگی کمتر باشد و سهر بسیار شود و در مغنی مزه
طعم دهن علامت داشته و زمان و سن و تدبیر متقدم و مزاج شاهد دانسته و   آن بالاجمال استفراغ
سوداست بعد از نضج تام بحبوب و ایارجات بعد از آن تبدیل مزاج با ضمده و نطولات و شمومات و ادهان
حاره رطبه و تغذی با غذیه جیده الکیموس و ترک ریاضات و نیکو ساختن هضم بجوارشنات معتدله نموده
تا سودا بسیار متولد نگردد و نوم طویل بطرف چپ زیرا که بسبب اشتمال کبد بر معده اعانت است بر هضم شیخ
نفیسی گفته اولی آنست که تبدیل کنند مزاج را بچیزها که مایل باشد ببرودت اگر سودا طبیعی بود زیرا که برودت آن
اندکست و اگر سودا احتراقی باشد زیاده تبرید باید کرد تا حرارتی که مکنون است در آن چنانچه در رماد
زایل گردد و دماغ را گرم نسازد بوجهی که آکل مجنون شود و با تفصیل هر دو قسم در اصل و صل مذکور گردد
و چون مؤلف اصل کتاب تمیز میان صداع باردمادی و غیر مادی نکرده آنچه در این اصل مذکور ساخته متعلق
صداع بارد غیر مادی تواند بود   فیلغریوس و رازی گفته اند اگر صداع در جوهر سر باشد
عرق پیشانی باید گشود و اگر در مقدم سر باشد حجامت از نقره باید کرد   و آن سوسن اسمانجونی است
ابن ابی الاشعث و جالینوس و شریف و رازی و مهندس و ابن بجون و عبد اللطیف و ابن صهار بخت
گفته اند بیخ سوسن اسمانجونی با سرکه تند و روغن گل نافع است در صداع بارد ابن وافد گفته اگر صاحب

صداع بارد بعصیر ورق تازه ایرسا سه روز پیوسته سعوط کند فایده بیند و همچنین بیخ آن اگر بکوبند و بیخته
و مخلوط سازند بروغن گل و ضماد سازند نافع بود و تمیمی گفته بیخ آن اگر بپزند و گلی بقند سازند و بپاشند
فایده دهد و ابن بطلان گفته بیخ آن مفیدست خواه ضماد سازند و خواه بخور نمایند مهندسین بالقی
گفته اند و در خواص آورده که بیخ آن اگر بسایند و بسرکه خمیر کنند و ضماد سازند صداع بارد را نیکو کند
شرح مهیه و سایر احوال صاحب جامع ابن بیطار تفسیر آن بسوسن اسمانجونی کرده و گفته جالینوس آنرا
در بسایط ذکر کرده و دیسقوریدوس مقاله اولی را افتتاح بآن نموده و گفته نوعی از سوسن است ورق
آن مشابه ورق کسیقیون و کسیقیون نوعی از سوسن بری است معروف بدلبوث و بسیف الغراب
لیکن ورق ایرسا بزرگتر و پهن تر و لزجتر است از ورق کسیقیون و او را ساقی است که زهری منحنی دارد و ملون
بالوان متوازیه مختلفه سفید و زرد و فرفیری و اسمانی و از برای اختلاف موازات الوان تشبیه کرده اند
آنرا بایرس یعنی قوس قزح و او را اصلی است صلب که گره گره خوش بوی و سزاوار آنست که چون ببرند
در سایه خشک کنند و در ریسمان کتان کشند و نگاه دارند و بهترین اصل وی آنست که کثیف باشد و کوتاه
و بدشواری کوفته شود و رنگ آن مایل بسرخی بود و خوش بوی و نقی باشد و اصلا بوی تری نداشته باشد
و چون بچشند زبانرا گزد و چون بکوبند عطسه آورد و سوسن معروف با ریح ان کهن شود کرم خورده شود
لیکن بوی آن بهتر گردد و قوت ایرسا سخن است و ملطف و کثیر المنافع و سایر احوال ایرسا در ذکر سوسن
مذکور خواهد شد شیخ الرئیس گفته گرم است و خشک در اواخر درجه دوم رازی گفته بدل ایرسا در اسهال ها
بوزن آن مازریون است با سه وقیه شیر شتر در منهاج آورده که بعضی گفته اند گرم و خشک است در
درجه اول و بعضی گفته اند در درجه سوم و آن منضج است و منقی و منبت لحم بر استخوان و مقدار ماخوذ
ازان سه درم باشد و اسحق گفته مضرست بریه و مصلح آنست عسل تقویم الادویه گفته ایرسا بیخ سوسن
اسمانجونی است و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و فایده دهد در صداع مزمن   ابن سینا
و رازی و ابن تلمیذ و ابن جزله و سمرقندی و ماتلی گفته اند در اقناع آورده که غالیه صاحب صداع
بارد را نافع است خواه ضماد کنند و خواه ببویند شرح ماهیت و سایر احوال در منهاج آورده که طریق ساختن
وی آنست که مشک و کافور بسایند و عنبر حل نمایند و مجموع را بروغن بان یا نیلوفر مخلوط سازند
و استعمال کنند و اما غالیه که مورا بآن رنگ کنند و آنرا غالیه منصور گویند طریق ساختنش آنست که

پنجاه درم آمله و یک رطل و نیم آب مورد با چهار رطل آب بپزند چندانکه نصف بماند و بردارند و پنجاه درم
حنا و سه و بیست درم عفص و ده درم زاج و پنج درم صمغ عربی در ان بریزند و دیگر بپزند و بچوب تر برهم زنند
آن مقدار که غلیظ شود و بمشک و شکر خوشبوی سازند و وقت حاجت بکمشتال ازان بر سر و ریش بمالند
در جامع بغدادی آورده که غالیه از مرکبات است و طبیعتش گرم است و ملین و محلل در تقویم الادویه آورده
که در مزاج گرم صداع آورد و مصلح آن روغن بنفشه است و کافور و شربتی ازان نیم درم است و طبیعت
آن معتدلست و مایل بحرارت بقول اسحق و اسم آن بفارسی شورست و بسریانی معروف و برومی [illegible]
و بیونانی بالهندیه   بقراط و ابن تلمیذ و تفلیسی گفته اند چون صاحب صداع بارد سلیخه و زنجبیل
و فلفل سیاه و کندش بکوبد و در خرقه کتانی ببندد و ببوید فایده بیند شرح مهیه و سایر احوال دیسقوریدوس
گفته قسیا اصناف بسیار دارد و در بلاد عرب که منبت افاویه است می باشد و او را ساقی است غلیظ القشر
و ورق شبیه بورق ایرسا و مختار از وی اول صنفی است که یاقوتی باشد و خوش رنگ شبیه برنگ بسد و شعبها
وی باریک بود و نرم و انبوبها او دراز باشد و غلیظ و ممتلی چون بچشند [illegible] و زبانرا بگزد
و قبض کند و بوی خوش دارد و پوست وی تنگ بود و شاید از رایحه خمر و باشد و تجار اسکندریه این را
داقیطس گویند و دیگر صنفی است که رنگ آن سیاه است و فرفیری و بوی آن مشابه بوی گل سرخ و دیگر
صنف سوم که در مرتبه بعد ازین دو صنف است و آنرا اقطس موسولیطس گویند و اما اصناف باقی مثل
صنفی که آنرا ایسرتی گویند و رنگ وی سیاه باشد و کریه و پوست وی تنک و صنفی که پوست آن منشق شود
زبون و بد است و گاهی یافت شود چیزی بسیار شبیه سلیخه و فی الحقیقة سلیخه نباشد و از طعم تیزی وی توان
کرد زیرا که در وی حرافت و عطریه نبود و پوستش شحم چسپیده باشد و منافع سلیخه بسیارست و بدل سلیخه دو
مثل آن دارصینی است جالینوس گفته این دوائیست بسیار تیز و بغایت لطیف و تسخین و تجفیف کند
در درجه سوم لیکن قبض وی اندک باشد و بسبب این خصلتها قاطع بود و هم محلل فضولی که در بدن باشد و با
وجود این تقویه اعضا کند شیخ الرئیس گفته محلل ریاح غلیظ است و در وی قبض اندکست و حرافت و لطافت
بسیار و او بسبب حرافت قاطع باشد و بسبب قبض اعانه قابض کند و بسبب تحلیل اعانه مسهل و بسبب تحلیل
و قبض و لطافت مقوی اعضا بود و در منهاج آورده که سلیخه چوبی است اصناف آن بسیار صنفی ازان خوش طعم است
و صنفی بدبوی و تنک پوست و صنفی بوی وی مثل بوی کندنا باشد و صنفی سیاه رنگ و انبوبهاش باریک

وبیخه خوب ملحق شود بدار صینی وبهترین وی آنست که سرخ رنگ وصافی ونرم بود وقصبایش دراز باشد
وسیاه بد بود وطبیعة وی گرم وخشک است در درجهٔ سوم ومقدار ماخوذ از آن تا یکدرم بوده گفته اند
مضرات باسعاد ومصلح اوست کثیرا در اختیارات نقل از زیمی کرده که بدل آن نیم وزن آن دارصینی است
در تقویم الادویه آورده که صداع آورد واحشا را ضعیف سازد ومصلح آن زرشک است ومقدار شربه
آن یکدرم ونام آن بفارسی شهورت وبسریانی سلیخثا وبرومی قسیا وبیونانی فونوس ابن وحشی
وماتی گفته اند اگر صاحب صداع بارد ورق واطراف تازهٔ آنرا بپزد وبآب آن مضمضه کند تسکین یابد
شرح ماهیه وسایر احوال مذکور شد دیسقوریدوس ورازی گفته اند صاحب صداع بارد چون صبر
با سرکه بر سر ضماد کند فایده یابد تمیمی گفته با سرکه تند وروغن گل ضماد کردن نافع است جالینوس وفولس
وابن ماسویه وابن جزار وابن وافد وابن صهاربخت وابن جمیل ومهندس وماتی گفته اند صبر نافع است
صاحب صداع بارد را خواه پاشیده خواه ضماد سازد ابن سینا گفته با روغن گل ضماد کردن فایده دهد
ابن المدور گفته بوزن حبه با روغن بادام سعوط کردن نافع باشد ابن ماسه وابن صهری گفته اند در
اقناع آورده که صبر با روغن گل مفیدست شرح ماهیه وسایر احوال بتفصیل گذشت سوسن
داماسس وفولس واسحق بن حنین گفته اند اگر سه درم مامیران وسه درم صبر خوب صلایه کنند وبآب چغندر
بسرشند وبر جبهه وصدغین ویافوخ ضماد نمایند صاحب صداع بارد را نافع باشد وچغندر لبلاب است وبلبلاب
بفارسی چغندر گویند شرح ماهیه وسایر احوال صاحب جامع ابن بیطار گفته مامیران صنف صغیرست از عروق
صفر وعروق صفر عروق الصباغین است وحقیقه عروق الصباغین بتفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
شیخ الرئیس گفته چوبی است که گرهها دارد ومایل است بسیاهی ودر وی انعطافی هست وگرم ترست از عروق
الصباغین ودر منهاج آورده که بعضی از آن صینی است وزرد رنگ وبعضی خراسانی تیره اللون مایل
بسبزی ودوا ریشه باریک باشد وبهترین وی صینی است که زرد وباریک بوده ودر عقدها باشد وطبیعتش
گرم وخشک است در اخر درجهٔ دوم وگفته اند در چهارم وگفته اند گرم است در اول وخشک است در سوم
ومقدار ماخوذ از آن نیم درم است وبعضی گفته اند مضرست بگرده ومصلح آن عسل است در اختیارات
آورده که بدل آن بوزن آن عروق الصفر ونیم وزن آن مر بود ودر جامع بغدادی آورده که قوی ترین اصناف
آن هندی است وبعد از آن صینی در تقویم الادویه آورده که مامیران چینی است چوبی باریک زرد رنگ

البنو

وطبیعة آن گرم وخشک در سوم بقول ساذوق ومضرست بریه وآلات نفس ومصلح آن نباتست
وصمغ عربی وشربتی از آن نیم درم ونام آن بفارسی شهورت وبسریانی معروف وبرومی بیروفیقی
وبیونانی کیلادونیا جالینوس وماتی گفته اند اگر حل کنند مقدار یکدرم از فربیون در ده درم
زیت خوب ونیکو بپزند وصاحب صداع بارد بر سر ضماد کند فایده دهد والم را ساکن سازد وهمچنین اگر
حبه از آن با روغن بادام سعوط کنند شرح ماهیه وسایر احوال در جامع آورده که بزبان بربری آنرا تاکوت
گویند ودر دیار مصر وشام معروفست بلبانه مغربیه دیسقوریدوس گفته درختی است مشابه درخت قثاء
در شکل که در بلاد لیبوی روید ودر ناحیه بلاد موروسیا ومملوست از صمغی مفرط الحده بمرتبه که قومی که
استخراج آن کنند از آن حذر نمایند وباین طریق جمع سازند که شکنبه گوسفند شوینده ودر ساق این درخت
ببندند واز دور بر اراق زخم بر آن زنند ودر حال صمغ بسیاری در شکنبه ریزد مشابه انکه از ظرفی ریزد
وگاهی در وقت بیرون آمدن بعضی از آن بر زمین ریزد ودو صنف فربیون از این شجره جمع سازند
صنفی صاف مشابه انزروت وآن مقداریست که در شکنبه مجتمع شود وبعضی غیر صاف شبیه بکر
وگاهی مغشوش سازند بانزروت وصمغ وبهترین وی آنست که صاف باشد وحریف وتیزی آن بمذاق بسیار
زیراکه اثر لذع آن در زبان مدتی بماند واول کسی که برین دوا اطلاع یافت یوباس بود ملک لیبوی جالینوس
در میامیر آورده که فربیون شیر نباتی است پر غار قوة او لطیف ومحرق وانچه نو وتازه بود سخونة در ان
بیشتر از عتیقش باشد با وجود انکه سخونه عتیقش از ابان درختها دیگر بیشترست رازی در کتاب حاوی
نقل از جالینوس کرده که فربیون فایق قوة او سه سال تا چهار سال ماند وبعد از آن ضعیف وباطل شود
تا سال هفتم دوم ابوجریج در ادویه مسهله گفته چون فربیون با باقلی مقشر در ظرفی کنند قوة او محفوظ
ماند وتا کال نشود ابن ماسویه گفته بهترین وی آنست که نو باشد وصافی وزرد وتیزبوی وتیز طعم وخاصه
او اسهال بلغم لزج است که در وریکین وظهر واسعا بود ولیکن پیوسته غم وکرب آورد وموجب حرقة در حلق
در معده شود واصلاح او بآنست که بسیار سحق کنند ومخلوط سازند بقل یا رب السوس یا با فادیه شیل
سنبل ودار صینی وسلیخه وامثال آن یا بروغن بادام شیرین چرب کنند ومختار از وی آنست که صافی وتازه
باشد ومتوسط بود میان سال اول وسوم وشربتی از آن میان دو قیراط است تا چهار قیراط جوزی
گفته گرم وخشک است در چهارم وقوی الحدة واکال تنها نباید آشامید واگر بیشتر از یکدانگ بیاشامند

[illegible]

سورث غم و کرب و قبض فم معده شود و اصلاح وی بصمغ و کثیرا و روغن بادام کنند در منهاج آورده که زنجون
صمغ درختی است که نام آن حافظ الشجاع فی بطون الخفاج است و قوه آن متغیر شود بعد از سال تا جهار سال
و رنگ زرجون کهن بزردی و شقره زند و در زیت نکد از زاد الابصویه و نو بعکس این باشد و آن مضرت
بامثین و جون با روغن کل چرب کنند معده وی بشکند و اگر استعمال نمایند مثل در با السوس و صمغ عربی
و کثیرا اضافه کنند و سه درم از وی کشنده بود و در سه روز معده و امعا را ریش سازد و در اختیارات آورده
که گفته اند بدل آن بوزن آن دو دنگ مازریون است و تمه جند بید ستر و گفته اند بوزن آن جند بید ستر
و نیم وزن آن مازریون در جامع بغدادی آورده که زرجون نام درختی است شوک مشابه قثاء و ورق آن مثل
کاسو و کاشنی و ساق آن سهن و سفید جون کاسو و آنچه مغشوش باز زروت و صمغ شود و زده و که خته
شود و آنچه مغشوش کهن باشد دیر گداخته شود در تقویم الادویه آورده که زفیون صمغ مازریون است
و طبیعت آن گرم و خشک است در جهارم بقول رازی و مضرت وی آنست که احشا و مثانه را ریش کند و
مصلح آن شربت یا ماء الشعیر و شربتی از آن تا یک دنگ است و آنرا بفارسی زفیون گویند و بسریانی
سوروفت و برومی فرطیوس و بیونانی کالیون   در اقناع آورده و از ساتیس و تقلیسی و ابن رضوان
و فولس و اسحق بن حنین و رازی و ابن صهار بخت گفته اند عنبر نافع است صاحب صداع بارد را خواه
بوید و خواه پاشاند و خواه ضماد کند و خواه مضغ نماید ابن تلمیذ و ابن المدور گفته اند اگر جه از آن با روغن
بادام سعوط کنند فایده دهد شرح مهذبه بسیار احوال شیخ الرئیس در قانون گفته ظن من آنست که جشمه است
در دریا که عنبر از آن زاید و آنچه گفته اند که کف دریا است یا روث جانوری دریایی بعید است و بعضی برآنند
که موم است و جمعی گویند نباتیست که از قعر دریا روید جون گاه که در بیابان روید و جمل روز بعد از روز
دریا جنان بشورش درآید که قعر آن بجنباند و بشکافد و عنبر از قعر دریا پراکنده شود و بر سر آب افتد
و سبب آنکه در آن جنگل خطاف یعنی پرستوک یابند آنست که جون بر سر آب آید و آفتاب در آن اثر کند
نرم شود و پرستوک بر او نشیند و جنگل وی در آن فرو رود و بیرون نتواند آورد و در آن بماند و کاهی در آن
رنگ بسیار باشد بسبب آنکه جون بکنار دریا افتد با آن مخلوط شود و جون استعمال کنند اول صافی نمایند
و بهترین انواع آن اشهب قوی سلاهطی است که در شهرها سلاهط یافت شود و بعد از آن ازرق که
آنرا فستقی خوانند و بعد از آن اصفر که آنرا خشخاشی گویند و بدترین همه اول سیاه است که در ساحل

زنگستان یابند و مغشوش سازند بعض بشمع و لادن و دوم شنده که آن هم صنفی است از سیاه و از
شکم ماهی فراگیرند که آنرا خورند و بمیرد و صنفی از سنده بدن را با آن خضاب کنند در ادویه قلبیه آورده که
در عنبر عطاتی و لزوجتی هست و خاصیتی شدید در تقویه و تفریح قلب و عطریه معین او است در این فعل
و از این جهت مقوی و مکثر جمیع ارواح است که در اعضا رئیسه باشد و اعتدال وی از مشک بیشتر است
ابن حسان گفته روث حیوان دریایی است و گفته اند جیزی است که در قعر دریا روید و بعضی از جانوران
دریا آنرا خورند و جون امتلا نمایند قی کنند و عنبر سپید بو بسیار خوبست در ذخیره آورده که بهترین انواع آن
شحری است و زمین شحر میان عمان و عدن است که گفته اند که جون این زمین روید و عنبر زمین شامی بجز
و نوعی دیگر عنبر هست که آنرا قاقلی گویند سپید و جرب باشد و بعضی که ماهی آنرا فرو برده و باز بر انداز و بوی
ماهی دهد طبع او گرم و خشک است در درجه دوم و لطیف است جهار بسیار سرد و ماغی را و بهرانها سود دارد
در منهاج آورده که عنبر حاصل شود از جشمه که در دریا است و جامه می باشد و بزرگترین همه وزن آن هزار
مثقال شود و بهترین وی اشهب است که قوی و جرب بود و طبیعت آن گرم است در دوم و بهرانها فایده
دهد و تقویه دماغ و حواس کند و روح را بیفزاید و شربتی از آن تا یک دنگ بود و مضرت بکسی که او را ماشرا
شود و مصلح آن آنست بوییدن کافور و خیار و اسحق گفته مضر است بحلق و صمغ عربی اصلاح آن کند در جامع
بغدادی آورده که خاصیه عنبر تقویه اعضا عصبی است و اگر در شراب داخل سازند موجب سرعت قوه سکر
شود و تناول آن مستی آورد خصوص که یک مثقال با ده مثقال بنفشه خشک کوفته و نیم مثقال صمغ عربی ممزوج
سازند و بیک دفعه بخورند مستی خوب آورد و تفریح تمام کند و بوییدن آن و خوردن آن ماشرا و غیره را اگر
موجب غلیان و رقه خون کرده و اصلاح وی سکنجبین و به ترش و بوی کافور و خیار کنند در اختیارات
آورده که تحقیق آنست که موی است بر کنار دریا که هر کسی با آنجا رسد گوساهست و مگس انگبین از آنجا عسل
کند و بمرور ایام که عسل بسیار شود و روان شود و بدریا ریزد و بآب دریا شیرینی زان محو شود و موم بماند
و موج دریا آنرا بر کنار اندازد و عنبر هر جند سفیدتر است و سبکتر است نیکوتر است در تقویم
الادویه آورده که در مزاج محروری صداع آورد و مصلح آن کافور است و گلاب تازه و شربتی از آن نیم مثقال
و اسم آن بفارسی و سریانی و رومی و یونانی همه مشهور است   ساذوق و اسحق بن حنین و تمیمی
و تفلیسی گفته اند عود البخور صاحب صداع بارد را نافع است خواه پاشاند و خواه سعوط نماید و خواه بخور کند

و خواه ضماد سازد و اوس روی گفته چون پست و بیخ روز هر روز یکدرم با ماء العسل گرم کرده بپاشانند تسکین دهد
صداع بارد را شرح مهبته و سایر احوال دیسقوریدوس گفته اغالوجن یعنی عود هندی چوبی است خوشبوی
جلب کرده از قطعها باشد از بلاد هند و عرب بدیگر بلادها برند و دران تجفیفی اندک تلخی بوده و در وی ازان
سازند و بر جمیع بدن پاشند تا خوشبوی شود و در تدخین بدل کندر استعمال کنند شیخ الرئیس گفته بهترین انواع
عود مندلی است که از وسط بلاد هند خیزد و بعد ازان هندی که جبلی باشد و بر مندلی فاضل آید در آنکه تولید شپش
نکند و بعضی فرق کرده اند میان مندلی و هندی و یکی از اصناف عود خوب سمندوری است و آن از سفاله
هند خیزد و بعد ازان قماری است و آن نوعی از سفالی بود و بعد ازان قاقلی است و بری و قطعی و صینی و آنرا
قسیری نامند و آن تر و شیرین باشد و مندلی تمام خوبست و بعد ازان بهترین سمندوری است که ازرق
بود و رزین و صلب و پر آب و غلیظ و در وی هیچ سفیدی نباشد و در آتش باقی ماند و بعضی سیاه آنرا از ازرق
افضل دانسته اند و بهترین قماری آنست که سیاه باشد و رزین و پر آب و باقی در آتش و خالی از سفیدی بالجمله
افضل عود آنست که سخت و گران وزن بود و رزد و کوفته شود و هیچ ریشه درو نباشد و در آب بیشتر فرو رود
و آنچه در بالای آب بایستد بد بود و عود ریشه درختی است که کنند و در زمین دفن کنند تا خشبیه از و تعفن زایل
شود و عود خالص ماند در منهاج آورده که طبیعة وی گرم و خشک است در دوم لطیف بود و گشاینده سدها
و کاسر بادها و مقوی احشا و اعصاب و حواس و مضرست بوییدن آن بامراض گرم دماغی و مصلح وی آنست
که آنرا بگلاب آلوده سازند و در میان کافور نهند و در پایه خشک کنند و اسحق گفته شرب آن مضر است
بسنبل و گل سرخ اصلاح وی کنند در اختیارات آورده که بعضی گفته اند بدل آن در شکم بستن صندل زرد بود
و در معاجین زعفران و دارچینی و زراوند مدحرج از هر یک دو دنگ وزن آن و در قرص قنطوریون بارکی و در جامع
بغدادی آورده که مقدار مستعمل ازان تا یک مثقال است با نبات در تقویم الادویه آورده که مقوی قلب است
و دماغ و احشا باطن و مضرست بدماغ گرم و مصلح آن بوییدن سرد است و شربتی ازان یکمثقال تعیین کرده
و گفته اسم آن بفارسی و سریانی مشهورست و برومی آنرا کسالاوی گویند و یونانی اغالوجن   تیمی
و ماتی گفته اند صاحب صداع بارد اگر روغن نرجس بوید یا سعوط کند فایده بیند ابقراط و تفلیسی گفته اند
اگر پیاز آنرا ضماد کند و روغن آنرا طلا نماید نافع است رازی و امین الدوله و ابن سینا و ابن مهارست
و تیمی گفته اند اگر بوی کند مفید باشد ابن ماسه و ابن ماسویه و ابقراط و ابن رضوان هم چنین گفته اند

تیمی گفته پیاز آنرا اگر ضماد کنند فایده دهد ابن جزار گفته بوی نرگس نافع است در صداع عارض از سوداء
محترق شرح مهبته و سایر احوال دیسقوریدوس گفته نباتی است ورق آن مشابه ورق کراث لیکن ورق
کراث باریکتر و کوچکتر است و او را ساقی است مجوف که هیچ برگ برو نباشد طول آن بیشتر از یک وجب
و بر بالای ساق زهری بود خوش بوی سفید سبز بر مشابه بلبوس و تخم آن سیاه باشد و در غشایی
مستطیل و صنفی ازان در کوهها روید و بهترین اصناف آنست و اما صنف دوم دران چیزی از رایحه
عقاقیر باشد جالینوس گفته قوة اصل نرجس مجفف است بمرتبه که جراحات عظیمه را ملتحم سازد بلکه وترها
منقطعه هم و با وجود این جالی و جاذب است بصری گفته گرم است در سوم و خشک در دوم و بوییدن آن
نافع است در صداع حاصل از بلغم و سودا و منفتح سدها سرست اسحق بن عمران گفته پیاز نرگس مجفف است
و منقی و منضج و دوان سازد جرکها از ریشها و خشک سازد و گل نرگس معتدلست و لطیف و محلل ریاح
آورده که نرگس مسهل است و بهترین وی مضاعف بود و پیاز نرگس محدق چون بطریق حلیب شق نمایند
مضاعف شود و طبیعة آن معتدلست در گرمی و خشکی و در دماغ گرم صداع آورد و بنفشه و کافور اصلاح
آن کند در جامع بغدادی آورده که صنفی ازان زرد قرمزی است و کسی ندیده و مقدار مستعمل ازان از برای قی
دو مثقالست و از برای غیر قی یک مثقال یا کم و مقدار ماخوذ از بزر آن جهة تحریک باه و غیره تا نیم درم بود
در تقویم الادویه آورده که اصل آن قی آورد و مصلح آن رب غوره است یا اترج و شربتی ازان دو درم است
و آنرا بفارسی نرگس گویند و بسریانی نرقیس و برومی سعین و یونانی اوطرسون   ابن جزله
و ابن ماسویه گفته اند روغن ناردین صاحب صداع بارد را نافع است خواه ببوید و خواه طلا سازد و
ابن سراروان و ماتی گفته اند اگر آن سعوط کند شفا یابد شرح مهبته و سایر احوال در جامع آورده که ناردین
در زبان یونانی هرگاه که اطلاق کنند سنبل هندی خواهند و تفصیل آن در ذکر سنبل مذکور خواهد شد بهترین
روغن ناردین آنست که رقیق باشد و بوی تند نداشته باشد خوشبوی بود شبیه ببوی ناردین خشک و جلا
و قوة روغن ناردین سخن است و لطیف و گرم و جالی و محلل و چون رایحه دران نباشد رقیق و تنک بود
در منهاج آورده که روغن ناردین نافع است در صداع و شقیقه و در برودة اعضا و برودتی که در اوساط
ترس عارض شود و طریق صنعة وی در وصل خواهد آمد ان شاء الله العزیز   طبری و ماتی و هندی
و ابن بطلان و ابن بیجون و عبد اللطیف و ابن ماه و ابن مدور و ابن سینا و ابو الصلت و ابن

صداع بحت وابن وافد وسفیان گفته اند مشک صاحب صداع بارد را نافع است خواه ببویند وخواه استعمال
کنند تنها وخواه با قدری زعفران سعوط نماید ابن رضوان وابن وافد وماسرجویه ومهندس گفته اند
جهت ازان سعوط کردن فایده ابو رازی واسحق بن حنین گفته اند مفید است خواه ببویند وخواه نشوق
سازند وخواه بیاشامند وخواه سعوط نماید شرح مهیه وسایر احوال شیخ الرئیس گفته مشک ناف جانوری است
مشابه آهو بعینه لیکن دو دندان پیش او بزرگ بود وسفید وبطرف انسی بازگشته چون دو شاخ واز انواع
وی آنچه معروف است هشت نوع است تبتی صینی طوسمنی خطایی خرخیری سندی بحری قنبری جبالی
وبهترین آن بسبب معدن تبتی است وبعضی گفته اند صینی است وابن وافد نقل از مسعودی کرده
که فضیلت مشک تبتی بر صینی آنست که آهوی تبت بر سنبل وبهمنین وانواع افاویه چرا کند ودیگر آنکه اهل تبت آنرا
اصلا از نافه بیرون نیاورند واهل چین بیرون آورند وبخون وغیره مغشوش سازند ودیگر آنکه مشک چینی
بسبب راه دور وعبور بر دریا واختلاف هوا بوی وقوه او ضعیف گردد وبهترین وخوش بوی ترین مشکها
آنست که در ناف حیوان غایه نضج یافته باشد چه گاهی حیوان را بحیلها وبندها صید کنند یا به تیر زنند
ونافه او ببرند در حالتی که خون در نافه خام باشد وهنوز نضج نیافته باشد وبوی آنرا زهومتی ونتنی بود پس
مدتی گذارند تا آن بوی کریه از وی زایل گردد وبمدد هوا استحاله یابد ومشک شود واما آنچه بکمال رسیده باشد
از عیب خالی بود وبیشتر باین طریق ظاهر شود که چون طبیعت ماده خون را بناف حیوان رساند ودر رگ خون
در انجا مستحکم گردد ونضج تمام یابد او را اذیه نماید وبخارش درآورد وباین علت ناف خود را بر سنگها که در آفتاب
گرم شده باشد مالد وساید وازان لذت یابد وباین سبب ناف منفجر گردد وآن خون نضج یافته بر سنگها
ریزد وهوا در آن اثر کند وبحرارت آفتاب خشک شود واهل تبت همیشه متفحص ومترصد این حال باشند و
چون واقف شوند آنرا اخذ نمایند ودر نافهای خالی که از برای این مهیا کرده باشند کنند واین بهترین مشکها
باشد وملوک ایشان آنرا مخصوص خود سازند واستعمال نمایند وبیکدیگر بهدیه فرستند وتجار بر سبیل ندرت اگر
ازان بدست آرند وببلاد برند قلهمان گفته مشک گرم است در دوم وخشک در سوم ابن ماسه گفته لطیف
عرقی است ومقوی قلب ومسخن ومقوی اعضاء بیرونی اگر بران اندازند واعضاء اندرونی اگر بیاشامند
واصحاب سودا را دلیر گرداند وترس ایشانرا زایل سازد واگر مخلوط نمایند با ادویه که صلاحیت این امراض داشته
باشد اسحق بن عمران گفته نافع است مشایخ را ومردم مرطوب المزاج را وخصوص زمانهای سرد وشهرهای سرد

وبالجمله نافع است در جمیع عللهای بارده که در سر باشد وسده را بگشاید ودماغ را تحلیل کند خصوص از جهت شیخ
الرئیس گفته حرارت آنرا بکافور تعدیل کنند وپس آنرا برو غشاوت رفع کنی وقرص بنفشه وگل در جامع ابن
بیطار آورده که مقوی حرارت غریزی است ومذکی حواس اربع وبدل آن در اوجاع عصب وسایر افعال
جند بادستر است الا در بوی خوش صاحب ذخیره آورده که مشک چینی بهتر است وکم یاب واندرون نافه
قریب به بیست درم باشد ووزن پوست او نیم درم یا چهار دانگ وبر پوست او هیچ موی نباشد وتا کافور
ببویند نتوان سود زیرا که قوت بوی او چون از چینی بکشاید ودر هر عطری که از دیگر انواع مثقالی بکار آید از وی
دانگی کفایت باشد وسوده او بزردی چون زعفران باشد ونافه تبتی نیز لطیف واندک موی باشد ووزن او
قریب شش درم ومشک آن بعضی شیاف باشد وبعضی ریزه وآنچه تازه تر باشد زرد باشد وکهن سیاه
وآنچه بغایت تازه باشد بسرخی زند وطوسمنی گویند میان او وتبتی فرقی نباشد الا آنکه موی نافه او
سفید باشد ونافه او هشت درم باشد تا ده درم ورنگ بعضی ازان بزردی زند وقتالی مشکی است
اصلی بسیاهی مایل وشیاف در آن بیشتر آورده اند که در مرتبه تبتی کمتر است یا ازین نیمه کفایت باشد
وخطایی مانند چینی است الا آنکه پوست نافه او بغایت تنک باشد ودر بخته او مانند سی بود لیکن بقوه او
نباشد وقیمت آن نیم قیمت تبتی بود وخرخیری معروف است در عطرها بکار نیاید ودر معجونها استعمال کنند ومنفعت
آن در خوردن بوی آن باشد وسندی بحری از ناحیه عمان آید مشکی اصلی است لیکن بخار دریا بوی آنرا کمتر
کرده باشد ودر عطرها بکار آید وزود سوده شود وقنبری در کارها کمتر بکار آید زیرا که چون بسایند اکثر پوست
باشد ووزن نافه او قریب به ده درم بود واکثرش سیاف باشد وچون خواهند که مشک را پاک نمایند سر سوزنی
بسیر فرو برند بعد ازان در نافه فرو برند اگر بوی سیر باطل شود نیک باشد وهمچنین اگر مشک را بخایند وآب
دهن در خرقه ریزند وبفشارند اگر همه بیرون آید وهیچ ثفل نماند مغشوش باشد واگر پاره مشک بر آهنینه
نهاده در آتش نهند تا بوی او برآید اگر بوی مشک نباشد مغشوش بود وطبیعت مشک گرم وخشک است
در درجه دوم وبعضی گفته اند در سوم وتسخین وتجفیف او کمتر از کندر است ومشک تریاق سموم است
خصوص بیش ودر بعضی داروهای چشم بکار آید وادویه را تنفیذ نماید وبطبقات رساند صاحب منهاج گفته
مقدار مستعمل ازان قیراطی است وبوی آن بدماغ گرم مضرت رساند ودرد سر آورد ومصلح وی کافور باشد
وبعضی گفته اند بدل آن مرزنجوش است در جامع بغدادی آورده که پایها این آهو کوتاه است ودستها

وی دراز و بحسب جثه از آهوان دیگر کوچکترست و خواه که در سنبل هندی چرا کند و خواه نکند خونی که در سره
او مجتمع گردد مشک شود و مشک نافع است مشایخ را و مردم سرد مزاج را خصوص در شهرها و زمانهای سرد
و بزرگترین تریاقها و پیش است و اگر محروری مزاج استعمال نماید تعدیل کند بکافور و جرب سازد بروغن
بنفشه یا بروغن گل و بوییدن آن مضرت بدماغ و مصلح آن کافور و گلاب در تقویم الادویه آورده
که طبیعة آن گرم و خشک است در سوم و افراط در استعمال آن رنگ را زرد سازد و مصلح آن شراب ورد
فارسی است و شربتی از آن قیراطی است و آنرا بفارسی مشک گویند و بسریانی مشکا و برومی موسوس
و بیونانی اوفرنین ووفولس و اقلاع و ابن المدور و ابن سینا و ابن جمیل و عبد اللطیف
و ابن بطلان گفته اند صاحب صداع بارد اگر محموده با سرکه و روغن گل بر سر ضماد سازد نفع یابد
فولس و تغلیسی گفته اند اگر با سرکه و زیت خوب ضماد سازد مفید است در خواص آورده و ابن وافد گفته
که بیخ نبات محموده اگر با سرکه و روغن گل ضماد نماید فایده دهد شرح مهمه و بسیار احوال دیسقوریدوس
گفته نباتی است زغب دار که او را شاخهای بسیار باشد از یک اصل بر آمده طول وی سه گز یا چهار گز
برا و رطوبتی که بدست چسبد و برگی سه گوشه شبیه بورق قسوس اندکی نرم تر و گلی سفید مستدیر میان تهی
ثقیل الرایحه و اصلی دراز غلیظ در غلظ بازوی آدمی پر از رطوبة و گاهی سر این اصل را مستدار ببرند
و باستداره مجوف سازند و رطوبة دران گرد شود و از آنجا بردارند و در صدفی جمع سازند و بعضی چنین را
باستداره کنند و سطح آنرا برگ گرده کان پوشند و رطوبة را دران گود بریزند و گذارند تا خشک شود و بردارند
و این سقمونیا بود و بهترین وی آنست که صاف باشد و سبک و متخلخل و متلون برنگ غرائی که از پوست گاو
گیرند و درو سوراخها باریک باشد مشابه باسفنج و از علامات خوبی وی آنست که زبان را محکم گزد زیرا
که لذع شدید بواسطه مزج لبن یتوع بود و مسیح گفته گرم و خشک در درجه سوم حبیش بن حسن گفته حرارة
آن بیشتر از پوسته است و بهترین وی سفیدی است که بسبزی زند و زود بسر انگشت خرد شود و آنچه
رنگ آن مایل بسیاهی بود و مستدیر باشد و بسر دست خرد نشود و مثل سقمونیا که از بلاد جرامقه آورند بد بود
و چون پاشانند کرب و مغص و تیح در امعا پدید آورد و ترک آن بهتر باشد از استعمال و اصلاح مغص
بآن کنند که سیبی یا بهی بدست آرند و سر آنرا بکارد بردارند و درون میان آن از دانهها خالی سازند و سقمونیا
دران ریزند و سر آن بدستوری که برداشته باشند بجای خود نهند و بچوبی باریک محکم نمایند و در خمیر گیرند و

بر بالای آجری یا خزفی نهند و در تنوری که آتش آن تند نباشد گذارند تا بپزد و بیرون آرند و سقمونیا
از آن جدا سازند و در سایه خشک کنند و مقدار شربتی از آن اصلاح کرده از یک دانگ تا دو دانگ
و بدانکه سقمونیا تغیر نشود و قوة آن منکسر نگردد الا بعد از سی سال یا چهل سال و دایم که اصلاح نکرده باشند
و اگر اصلاح کرده باشند در برابر قوة وی شکسته شود و ازین جهة لایق آنست که در وقت استعمال
اصلاح کنند و اگر بیشتر از شربة تناول نمایند اول اسهال طبیعة کند بعد از آن کرب و عرق سرد و غشی
آورد و بسیار بود که باسهال مفرط انجامد و بکشد و مقدار ماخوذ از آن اگر بیشتر شود موت تا بیست و یک
باشد که محروری مزاج را از شرب آن تب حاده عارض گردد و امثال این مردم را اجتناب از آن اصلح است
مگر که ضرورة شود در جامع ابن بیطار آورده که گاهی محموده را با مثل آن از مصطکی سحق نمایند و در بیان
بریان کنند و هیچ غائله دران نماند و در اطفال تنها استعمال کنند اگر محتاج باخراج خلط صفراوی شوند
و بهی که از یک درم تا دو درم محموده دران بریان کرده باشند بعد از ازالة محموده چون تناول نمایند اسهال
آورد بی غائله و اگر گوشت این به با مثل آن از بنفشه سحق کرده صلایه کنند و در سرد و درم هشت یک درم
از محموده که با مصطکی بریان کرده باشند اضافه نمایند و از آن قرصها سازند و خشک کنند بهترین قرصها
بنفشه بود در اسهال محموس در منصوری آورده که اگر از تکابه آن بسرشند و آب بر ترش یا سیب یا گلابی
که سماق دران خیسانیده باشند بسرشند و قرصها تنگ سازند و در سایه خشک کنند و از وی تا نیم درم باشد
و اقبار و دن پیش از سرشتن کنند ابن ماسویه گفته سقمونیا احشا و معده را زیان دارد و بیشتر از جمیع ادویه
مسهله و کسی را که تب باشد یا ضعیف المعده بود و واجبست که حذر کنند از شراب آن و واجبست که مخلوط
سازند با آن دواهای معطر که تقویه معده کند و او را زود از معده بگذراند مثل زنجبیل و انیسون و فلفل و نمک
و اگر ضعیف المعده را ضرورة شود باستعمال آن و سرد مزاج بود مخلوط سازد با ادویه مقویه معده مثل صبر
و عود و مصطکی و اگر گرم مزاج باشد مخلوط سازد بعصاره گل و رب به ابن ماسویه گفته اشتهای طعام ببرد
و غم و کرب و تهوع آورد و مصلح آن انیسون باشد و تخم کرفس بری که آزاده گویند و تخم کرفس یا روغن
بادام شیرین بریان کردن در میان به یا سیب و بسیار سحق کنند تا بجلی معده نچسبد و مضرة رساند
بصری گفته مخلوط سازند با گل سرخ و به و بسرشند بآب کرفس بعضی اطبا گفته اند که تا چهل سال بر آن
گذشته ادرار آورد و اسهال نکند مجوسی گفته مضرة عظیم بکبد دارد و بهترین آن انطاکی است و اکرهی

ادویه تناول نمایند شربتی ازان از یکدانگ تا دو دانگ باشد و مصلح آن نشاسته و انیسون است مرکب و بزر
سقمونیا و اگر شارب آن صاحب ترفه و دقه و سکون باشد یا محروری مزاج بود سزاوار آنست که بریان
کند در سیب یا به در منهاج آورده که بهترین وی انطاکی است که رنگ آن ازرقی باشد که بسفیدی زند
و چون دست بران مالند خرد شود و زود در آب بگدازد و چون بگدازد آب مثل شیر شود و علاج کسی که
زیاده از شربت خورده باشد بدوغ و سویق تفاح و رب به و رب سماق و رب ریباس کند در اختیارات
آورده که صاحب منهاج گوید بدل وی خروع بود و گویند سه وزن آن و مولف گفته هیچ دوا عمل وی نکند و بدل
او نشود در اسهال صفرا در جامع بغدادی آورده که خاصیت سقمونیا اسهال صفرا است و تنقیه بدن ازان
لیکن محروری مزاج و صبی و صغیر السن و ضعیف الاحشا و ضعیف القلب را احتراز ازان لازم است و همچنین کسانی که
گرم و سرما را سرد از آشامیدن آن اجتناب باید نمود و نباید آشامید الا آنچه اصلاح کرده باشند و قوت
محموده اصلاح کرده تا سه سال بیش نماند و بعضی از اطبا استعمال آن در اطفال باین وجه کنند که آنرا بر نواحی
ناف و شکم ایشان طلا نمایند و شربتی ازان درین زمان از یک قیراط است تا سه قیراط و بسیار سحق
نباید نمود تا بخمل معده نچسبد و مضرت نرساند و بعضی تقویت کنند آنرا بانچه اخراج بلغم نماید مثل زنجبیل و تربد
و انیسون و مخلوط سازند بنمک تا زود آنرا بیرون کند و اگر بروغن بادام چرب کنند دور نیست در تقویم
الادویه آورده که سقمونیا شیر گیاهی است مشابه لبلاب و مضرت بمعده و هیچ آورد و مصلح آن
کثیرا است یا مصطکی و شربتی ازان دو نخود است و اسم آن بفارسی و سریانی مشهور است و برومی ساقانیون
و بیونانی سقاموش   دیسقوریدوس و جالینوس و تفلیسی و مالقی و مهندس و بختیشوع
گفته اند تخم آن نافع است صاحب صداع بارد را اگر ضماد کنند و عصاره ورق آن ضماد کردن هم
فایده دهد شرح مهید و سایر احوال دیسقوریدوس گفته اغنس نباتی است که بسبب بزرگی آن درخت
میتوان گفت و در نزدیک آبها و کوهها و کنار رودها روید و ورق آن شبیه است بورق زیتون و گل
صنفی ازان فرفیری است و او را بزری است شبیه بفلفل و دیگری گفته ورق آن برقضیبها بود که از
شاخهای وی بیرون آمده باشد بر سر هر قضیبی پنج برگ که پایین آن مجتمع و متصل بود و اطرافش چون
انگشتهای دست متفرق باشد و گاهی کمتر و بیشتر از پنج شود و چون ورق آنرا بدست بمالند بوی
بساسه ازان ظاهر گردد و درازی شاخهای آن بقدر قامت انسان باشد و بیشتر و گل بعضی سفید بود

و بزر آن گاهی سیاه باشد و گاهی سفید و در همه جا دانه نبندد جالینوس گفته این نباتی است متوسط میان
حشیش و درخت و چوبهای وی منتفع بهیئت درطب و اما طبیعت ورق و حب آن گرم و خشک است و جوهر
مرد لطیف و هر کس که ورق و گل و ثمر این نبات بخشد و او را و عفونت از معده باید و ثمر وی چون بخورند
موجب حرارت ظاهر شود و صداع از وی پدید آید و اگر برشته سازند صداع کمتر آورد و این حب
اصلا احداث نفخ در شکم نکند خصوص که برشته نمایند و خوردن آن شهوت جماع را کم سازد خواه برشته
و خواه غیر برشته و برگ و گل وی را نیز همین خاصیت بود خواه بخورند و خواه فرش سازند و باین سبب
جمیع زنان ایسیا در ایام عیدهای بزرگ که در هیاکل بعبادت مشغول شوند آنرا فرش سازند و باعث
همین است که آنرا اغنس نام کرده اند چه معنی این لفظ بزبان سریانی در شام طهارت است و آنرا
یغس هم گویند بسبب صلابت شاخهای وی که بدشواری کوفته شود و ازین خصال معلوم شود که تسخین و تجفیف
کند و تولید ریاح ننماید اصلا و این دال است بر غایت لطافت قوت وی و صداع آوردن او نه بواسطه آنست
که تولید ریاح بخاری کند و الا نفخ در شکم هم پدید آورد و شهوت جماع بری انگیخت مثل جرجیر و نه آنکه
مهیج جماع نیست و بس بلکه قطع و منع باه کند مطلقا پس معلوم شد که قوت وی در اسخان و تجفیف مثل
قوت سداب است اما مساوی آن نیست بلکه در درجه دوم کمتر از وی است و همچنین جایی او است در قوت
قبض چه در سداب قبض نیست البته و اگر کسی دعوی قبض در ان کند قلیلی خفی خواهد بود نه مساوی قبضی
که در بنجنکشت است و ازین جهت بزر بنجنکشت در سدها بهتر و بیشتر نافع است از بزر سداب و ازین
جمله معلوم شود که قوت بنجنکشت در حرارت و یبوست قوی است نه باعتدال و لطیف است در غایت
و ظاهر گردد که چه سبب ادرار طمث نماید و چگونه تحلیل اورام صلبه کند و در منع اعیا نمایا که از وی روغن
مسخن سازند و در مقاله دوم از کتاب حنین بن اسحق نقل از جالینوس کرده که بزر بنجنکشت تحلیل النفخات
و تجفیف و تسخین و تحلیل ریاح بقوت تمام و باین اسباب موجب تعفف است از جماع و صداع آورنده
نیست مثل سداب خصوصا که برشته سازند و آنچه برشته نسازند گاهی صداع آورد و تحلیل ریاح
در برشته بیشتر باشد و طبیعت وی گرم و خشک است در درجه سوم و قوت ملطفه در او قوی است لیکن
قبض اندکی است و ازین جهت سدها که در کبد و طحال بود بگشاید زیرا که هر چه در وی با قوت ملطفه قبضی هست
علتش در تفتیح سدها بهتر است بواسطه آنکه بسبب قبض تقویت اعضا نشده کند تا دفع کند از وی آنچه

لطیف کرده باشد و گداخته باشد در منهاج آورده که بحکشت راده و حمة اوراق گویند و آن قنطافلون است
و شربتی از آن یک مثقال است و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در سوم و بعضی گفته اند
گرم است در سوم و ضماد کردن آن نافع است در صداع بارده و مضرت بشهوة جماع و اسحق گفته
مصلح وی صمغ عربی است و صاحب جامع ابن بیطار گفته که تا اول بحکشت بفارسی صاحب منهاج
انگشت است و غلط کرده آنکس که گفته قنطافلون است در تقویم الادویه آورده که گرم است در اول و خشک
در سوم بقول و ضماد مضرت وی آنست که صداع آورد و تخفیف منی کند و مصلح آن شیرت و ترنجبین
تازه و شربتی از آن دو درم است و نام آن بفارسی شهورت و بسریانی درعاد سهرا و برومی لیقون و
یونانی براشتن رازی گفته عصاره نمام با برگ و روغن گل بر سر ضماد کردن صاحب صداع بارد را
نافع است ابن جزار و ابن صهاربخت و تمیمی و جالینوس و ابن سفیان و شریف و ابن جزله و ابن جل
و مهندس و ابن وافد و مالقی و ابقراط و محمد بن حسین و ابن بجون و عبد اللطیف گفته اند نافع است
خواه بپاشانند و خواه ببویند و خواه ضماد سازند ابن وافد گفته اگر بکوبند و بپزند و بر سر ضماد سازند نفعیه
در اقناع آورده که تخم آن هرگاه که بر پیشانی و شقیقها ضماد کنند فایده دهد شرح مهیة بسیار احوال
دیسقوریدوس گفته ارطلس صنفی از آن بستانی است بوی آن مشابه بوی مرزنجوش و در اکلها استعمال
کنند و آنرا ارطلس مرارانی گویند زیرا که معنی این لفظ دیب است و این صنف بر روی زمین روش کند
و مرجوه ازو که طاقی زمین شود ریشه زند و برگ و شاخهای وی مشابه برگ و شاخهای اریغانس است
و صنفی دیگر غیر بستانی و آنرا ارعاس گویند و نبات وی ایستاده باشد و بر روی زمین روش نکند
و شاخهای او باریک بود بمقدار فتیله چراغ مملو از برگهای تنک مشابه ورق سداب لیکن دراز تر
و محکم تر از ورق سداب و گل وی در مذاق تیز بود و بوی وی بغایت خوش و در میان سنگها روید و
اقوی و اسخن از بستانی بود و در اعمال طبی اصلح جالینوس گفته صنف بستانی گرم است بمرتبه که حینیفی
در اول برانده شیخ الرئیس در قانون گفته طبیعت وی گرم و خشک است در سوم و دفع عفونات کند و در ادویه
قلبیه آورده که اگر گرمی و خشکی آنرا بروغن بنفشه تعدیل نمایند عطریه و نفوذ وی باقی بود نافع باشد
در تعدیل مزاج روح دماغ و طبعی مزاج محتاج بتعدیل نباشد و شنیده ام که در روح قلب فعل بسیار
دارد و بآن ماند که در آن هم فعلی داشته باشد بدلیل و صافی که مذکور شد در جامع آورده که بوی سر

و دهن را خوشبو سازد و چون بعد از حمام بران مالند در منهاج آورده که نمام الملک و سیسنبر هم خوانند و اورا
نمام از برای آن نام نهاده اند که بسبب سطوع رایحه گویا دلالة میکند مردم را بر آنکسی که حامل اوست در اختیارات
آورده که نماما هم خوانند و گویا منشا این توهم عبارة صاحب منهاج شده که گفته و سمی نماما و حال آنکه معنی عبارة
منهاج آنست که ما تقریر کردیم در تقویم الادویه آورده که مضرت بکبد و مرجه بجاورد است و آب کاسنی
و سکنجبین مصلح اوست و شربتی از آن دو درم است و آنرا بفارسی سیسنبر خوانند و بسریانی نامی و برومی
سمارا و بیونانی اورطیس دیسقوریدوس و ابن وافد و ابن جزله و مالقی و ابن سینا و ابن المدور
و ابن بجون و عبد اللطیف و ابن بطلان و مهندس و ابن رضوان گفته اند در اقناع و خواص مذکورست
که چون صاحب صداع بارد نمام بر پیشانی و شقیقها ضماد کند تسکین یابد و اگر عصاره آن با سویق کندم
خوب درشت حلب خیسانیده ضماد کند فایده دهد چند شرح مهیة بسیار احوال جالینوس گفته اهل یونان
این نبات را نستی نامند زیرا که خوشبو است و نباتی دیگر که آنرا قالامنتی خوانند خوشبو نیست و فودنج
نهری است و این هر دو نبات در مذاق تیزند و قوة ایشان گرم است در درجه سوم لیکن نمام ضعیف تر است
از فودنج بری و گرمیش کمتر و بالجمله نمام مثل فودنج بستانی است و فودنج نهری مثل نمام بری و نمام
بواسطه آنکه در بساتین بیکارند و آب بیحد خورد در رطوبتی فضلی باشد که با آن علة محرک جماع بود اندکی و این علتی
است مشترک میان جمیع اموری که در رطوبتی فضلی باشد که نضج تمام نیافته باشد و بسبب این مزاج
و حرارة بعضی نمام را بکوبند و با آرد جو بر خراجها و دنبلها نهند و فایده میدهد و فودنج نهری بسبب
آنکه تسخین و تجفیف زیاده از آنچه محتاج الیه است کند صلاحیت این فعل نداشته باشد و در فودنج
با وجود این مرارتی و عفوصتی هست و بسبب حرارة کرمها را کشد و بسبب عفوصة قطع نفث الدم
کند اگر مرض کهن نباشد و بر که ممزوج ساخته بپاشانند و لطافة در جوهر نمام بیشتر از سایر نباتات است
دیسقوریدوس گفته قوة وی قابض است و مسخن و مجفف و طیب الطعم بود و معده را موافق باشد
و در توابل اکل سازند و صنفی از نمام غیر بستانی میباشد که برورق او زغبی بود و اندکی از سیسنبر بزرگتر
باشد و در بوی او زهومتی و کراهتی بود و در وقت صحة کمتر استعمال نمایند شیخ الرئیس در ادویه قلبیه
آورده که در نمام عطریتی لطیف هست و جلایی و تفتیحی صالح مخلوط بحرارة و عفوصة اختلاطی لذیذ و آن
معانی چنانچه مکرر مذکور شده معین خاصیة اوست در تفریح واما مزاج وی بآن ماند که گرم باشد در آخر

درجهٔ اول و یابس در اول دوم در منهاج آورده که بهترین وی بستانی تازه است و بهترین نعنع خشک
انچه در سایه خشک کرده باشند و طبیعهٔ آن معتدلست و تندی ذهن و تقوی معده و اندکی ازان هضم
طعام کند و اکثار وی حکه در حلق پدید آورد و بعضی گفته اند مولد ریاح است و مضر بنبل و مصلح وی کرفس
بود و گفته اند بدل آن فودنج است در جامع بغدادی آورده که نعنع گویا فودنج بستانی است بدلیل انکه
چون فودنج را از کنار جویها و صحراها ببستان آورند و تربیت کنند و آب بسیار دهند در یکسال الا دو سال
نعنع شود و طبیعهٔ وی گرم و خشک است در اول درجه دوم در تقویم الادویه آورده که طبیعهٔ نعنا گرم و خشک
است در درجه دوم صداع آورد و مصلح آن بقلة الحمقا است و کاشنی و شربتی ازان یکدرم است
و آنرا بفارسی پودنه گویند و بسریانی پدنا و برومی اولسمون و یونانی رقوتیا   حنین و اسحق بن حنین
و رازی و اقلع و بختیشوع و ابن ماسویه و ابن سمجون و عبد اللطیف و ابن سینا گفته اند مرزنجوش صاحب
صداع بارد را نافعست خواه ببوید و خواه بیاشامد و خواه سعوط کند اسحق بن حنین و رازی گفته اند
روغن آن هم مفیدست ماسی گفته عصارهٔ تازه آن چون در بینی بچکانند فایده دهد و رازی و تمیمی و ابن جبل
گفته اند وزن حبه ازان با آب مرزنجوش که آن نباتی قرنفلی است سعوط کند مسیح و ابن ماه و سفیان
و ابن وافد و ابن ماسویه و راهب بصری و ماسرجویه و قسطنطین و ابن رضوان گفته اند و اقلع آورده
که مرزنجوش ضماد کردن نافعست در صداع بارد شرح مهیه و سایر احوال دیسقوریدوس گفته سمیون
نباتی است منبسط بر روی زمین و اوراق شاخ بسیار باشد و ورقی مستدیر زغب دار شبیه بقالامنثی بغایت
خوشبو است و سخن جالینوس گفته قوهٔ این نبات لطیف است زیرا که تسخین و تخفیف کند در درجهٔ سیوم
در منهاج آورده که مرده قوس هم گویند و بهترین آن بستانی است و طبیعهٔ وی گرم و خشک در سوم و گفته اند
در دوم و گفته اند در چهارم لطیف است و محلل و مفتح و اسحق گفته مضرتست بمثانه و مصلح اوست تخم خرفه در
جامع ابن بیطار آورده که اسم آن بزبان عربی سمنیلست و عبقرام گویند در اختیارات آورده که آنرا
بعربی اذان الفار گویند و بدل آن گفته اند وزن آن مرماحورست و گویند ورق یاسمین و گویند هم وزن
آن فلفل اسحق بن عمران گفته سدها سر گشاید و بلغم را گدازاند و قطع صداع بارد کند و در سردردی که از برودت
و رطوبت عارض شود فایده کند و اگر بجوشانند و آب آن بر سر ریزند و سر بخار آن دارند در شقیقه و صداع
سوداوی و بلغمی نفع تمام کند و اگر ببویند سدهای سر و منخرین بگشاید و ریاح غلیظ را تحلیل نماید در تقویم الادویه

آورده که طبیعهٔ آن گرم و خشک است در دوم بقول عیسی و دماغ گرم را زیان دارد و مصلح آن آب کاهو است
و آب حی العالم و شربتی ازان سه درم است و آنرا بفارسی مرزنگوش گویند و بسریانی معروفست و
برومی سمسون و یونانی حصوخن   تمیمی گفته و در خواص مذکورست که شکوفهٔ آن چون
صاحب صداع بارد ببوید فایده دهد شرح مهیه و سایر احوال ابن سمجون گفته ازاددرخت یکی از
سموم است که در مداوات امراض استعمال کنند چنانچه سایر سموم مستعمل سازند احمد بن ابی خالد گفته
آزاددرخت درختی است چوب وی بغایت بزرگ و فروعش بسیار و ثمره اش مشابه بزعرور در رنگ
و طعم و این ثمره در خوشها متخلخل باشد و اگر بسیار خورند موجب غثی و قی و غشاوهٔ چشم و دوار شود
و علاج وی علاج کسی است که زیتون دیلا خورده باشد ماسرجویه گفته حب وی که کلب را بدان اگر بخورند
بکشد و عصارهٔ اغصان تازه آن چون با عسل یا طلاء مطبوخ بیاشامند دفع سم قاتل کند رازی گفته
ثمرهٔ آن معده را زیان دارد و مکربست و بسیار باشد که بکشد شیخ الرئیس گفته درختی است بغایت
بزرگ مشهور در طبرستان بطانک براو شابه کنارست و مزاج وی گرم در درجه سوم و خشک در آخر
اول و مفتح سدها خصوص که در سر بود و ثمر آن مکربست و مضر بسینه و معده و گاه باشد که بکشد
و عصارهٔ اطراف آن با عسل دفع جمیع سموم کند در منهاج آورده که برگ آن بهایم را بکشد و چوب هم گاهی
کشنده بود و بهترین وی بستانی است که بسیاهی زند و طبیعهٔ آن گرم است در سوم و گفته اند در دوم
و یابس در آخر اول و مقدار ماخوذ ازان تا سه مثقال بود و ثمرهٔ وی بسیار تلخ باشد و چون بخورند بکشد
و مضر بود بریه و مداواهٔ کسی که آنرا خورده باشد قی است و معالجهٔ آنکس که دظلی آشامیده باشد و قایم
مقام او در دراز کردن موی ورق شاهانج است در اختیارات آورده که ثمر وی امتحان شده بکشنده
نیست و تلخی ندارد و این سخن مبنی برآنست که در فارس درختی هست که آنرا طغک گویند و ثمرش مشابه کنار بود
و شیرینی در وی باشد و مثل دیگر میوه ها خورند و مضرتی نیابند در تقویم الادویه آورده که آن درختی است
مشهور بزرگ که ثمرهٔ وی مشابه نبق است و انچه از وی مختارست شکوفه است و طبیعهٔ این شکوفه
گرم است در سوم و خشک است در اول و ثمرهٔ وی مضرتست بمعده و مصلح آن بنفشه مربی است و انیسون
و شربتی از شکوفهٔ آن سه درم است و آنرا بفارسی کنار گویند و بسریانی معروفست و برومی انیذرون
و یونانی دیاروس   تمیمی و ابن المدور و ابن جبل گفته اند گل نسرین صاحب صداع بارد را

مفیداست خواه بوییده و خواه ضماد سازند و همچنین روغن آن اسحق بن حنین و رازی گفته اند ورق آن
نافع است خواه پاشاند و خواه ضماد سازند و خواه ببویند شرح مهیه و سایر احوال اسحق بن عمران
گفته نسرین گلی است سفید بری درخت آن مشابه درخت گل سرخ و بعضی آنرا گل صینی گویند و قوه وی از قوه
یاسمین و چون سحق کنند و بر جامه و بدن پاشند خوش بو سازد بولس گفته تمام این نبات را قوتی است
لطیفه منقیه و این قوه در گل وی بیشتر باشد خصوص خشک بمرتبه که حیض براند و بچه را بکشد و اخراج نماید
و قوه اصول آن هم نزدیک باین قوه است لیکن بسبب کثرت ارضیه غلیظتر است رازی گفته در خراسان
دیدم که قومی از یکدرم تا سه درم آشامیدند و اسهالی قریب نمود شیخ الرئیس گفته گرم و خشک است در دوم
و نافع در برودة عصب و ضعف بری چون بر جبهه ضماد سازند تسکین صداع کند تمیمی گفته نافع است ابخره
صاحب سودا را حاصل از بلغم عفن و تقویه و تسخین دماغ و دل کند چون مداومت باستشمام آن نمایند و تحلیل
کند ریاحی که در سر و سینه باشد بطاس در منهاج آورده که ضعیفتر است از یاسمین و روغن وی مثل روغن
نرجس است و طبیعت نسرین گرم و خشک است در درجه اول در تلخیص نسرین در نون مکسوره آورده و گفته
گرم است در اول و مسمی و ملطف بود و نافع در برودة عصب در تقویم الادویه گفته گرم و خشک است در دوم و منفعت
وی آنست که صداع آورد و مصلح آن روغن گل است و سرکه و شربتی از آن سه درم است و اسم آن بفارسی
مشهور است و بسریانی کرسا و برومی مریمین و بیونانی ملکورن ابن سینا و ابن المدور گفته اند
و در اقناع مذکور است که صاحب صداع بارد چون سکبینج پاشاند یا بر سر ضماد سازند فایده بیند ابن جبل
و قلانسی و مهندس گفته اند با سویق ضماد کردن نافع است شرح مهیه و سایر احوال شیخ الرئیس گفته صمغ
درختی است که منفعتی در آن نیست و از دو نوع وی بهترین آنست که کثیف تر و صافی تر باشد و رنگ اندرون
وی بسرخی زند و بیرون بسفیدی و در آب زود حل شود نه مثل مغشوش بقنه و طبیعت آن گرم است در سوم
خشک است در دوم و بعضی برانند که نوعی از قنه مستعمل کرده بسکبینج و منفعت وی آنست که صداع بارد و صداع
ریحی را تحلیل کند دیسقوریدوس گفته صمغ نباتی است در شکل مشابه قثا که در بلاد ماه روید و بهترین وی
آنست که تیز باشد و صافی رنگ و بیرون سرخ و اندرون سفید و بوی او متوسط باشد میان بوی حلتیت
و قنه جالینوس گفته صمغ سکبینج چون دیگر صمغها مسخن است و ملطف و جالی و باین سبب اثر حادث در
چشم پاک سازد ابو الصلت گفته گرم و خشک است در سوم اسهال بلغم لزج کند و رطوبات غلیظ که در مفاصل

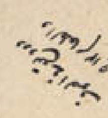
بسم الله الر

چسپیده باشد و مختار از وی آنست که تیز باشد و چوب و صافی و بیرون سرخ و اندرون سفید و در وی
اندک تلخی باشد و شربتی از آن از یکدرم است تا یکمثقال در جامع آورده که دوایی است که استعمال
نکنند الا سرد مزاج و در ضماد سرد که حرارت را در آن مشارکتی نبود زیرا که حرارت غریزی را بغایت مشتعل
سازد و در محرور مزاج موجب تب گردد و تورم اعضا و اخلاط و در مردم سرد مزاج را فایده عظیم رساند
و در ضماد سرد همچنین در منهاج آورده که منفعت در درخت آن نیست بلکه در صمغ آنست و بعضی گفته اند
مضرت بمثانه و مصلح آن اشق است صاحب تقویم گوید از صمغها مشهور است و از اصفهان
بجاها برند و معده و امعا را زیان دارد و مصلح آن مصطکی است و انیسون و شربتی از آن دو درم است
و آنرا بفارسی سکبینه گویند و بسریانی سعضا و برومی اقرطوس و بیونانی ساغابینون در اختیارات آورده
که بدل وی قنه سفید بود و نیم وزن آن جاوشیر و گفته اند بدل آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر است
از هر یک ربع وزن آن در جامع بغدادی آورده که شربتی از آن دو مثقال است تا یکدرم و آن مصلح اوده
مسهل است و مانع اکثر نکایت ادویه با عضا رسد و مخرج بلغمها لزج که در مفاصل چسپیده باشد و مضرت
بمثانه و اصلاح آن کند اشق و گفته اند مضرت بمعا و کثیرا مصلح اوست و بدل آن در مقاومت سموم
یک وزن و ربع وزن آن قنه است و در غیر مقاومت سموم راتیج که سول آنرا رانک گویند
ابن سینا و طبری و ابن هیثم گفته اند عصاره سداب با سویق بر سر ضماد کردن فایده دهد دیسقوریدوس
و ابن جبل گفته اند عصاره آن با سرکه و روغن گل نافع است ابن فیلوس گفته لب تازه آن چون
صاحب صداع بارد در گوش ریزند تسکین یابد ابن المدور و شریف و مالقی و ابن فلوس گفته اند روغن
سداب ضماد کردن مفید باشد شرح مهیه و سایر احوال جالینوس گفته سداب بری گرم و خشک است
در درجه چهارم و بستانی در درجه سوم و با وجود حدت و حرافت شدت تجفیف تلخی هم دارد و باین سبب تقطیع
و تحلیل اخلاط غلیظ لزجه و مخرج آنها در بدن است ببول و با وجود این لطیف است و بواسطه این اسباب
نافعترین چیزها است در تحلیل نفخ و ریاح و سدهها و در کسر شهوت جماع دیسقوریدوس گفته سداب غیر بستانی
را حدت و حرافت بیشتر از بستانی است و صلاحیت طعام ندارد و اما بستانی انچه نزدیک بدرخت انجیر روید
موافق تر است از برای طعام و بستانی و غیر بستانی هر دو مسخن است و محرق و مقرح و مدر و اگر سداب بری
بعد از ظهور گل وی جمع سازند روی را سرخ سازد و دستها را متورم و در وی شدید و نخارش در آورد

ونیز اوار آنست که پیشتر روی و دستها را چرب سازند و بعد از ان بجمع آن مشغول گردند و زعم قوی
آنست که اگر عصارهٔ آنرا بر مرغ افشانند بوس آنرا نتوانند خورد و زعم بعضی آنست که صنفی از سداب
که در بلاد ماقدونیا روید اگر بخورند بکشد خانقی گفته که بسیار خوردن آن بلید فکر کند و اطبا قطب مرجان وی
بدوا در این عمل کند زیرا که مرجه بدبو است مضاد روح نفسانی است و بسیار خوردن سداب مورث
تاریکی چشم بود و با عتدال خوردن موجب حدهٔ آن در منهاج آورده که بری سیاه تر از بستانی است و ضعیف
اقوی و بهترین وی بستانی سبز تیز بو است که نزدیک بدرخت انجیر روید و سداب تر گرم و خشک است در دوم
و خشک در درجهٔ سوم و بری در چهارم و مقدار ماخوذ از ان سه درم بود و آن مضرست بسینه و مصلح
وی انیسون است و از شرب سداب بری خوط عین و حرقتی والتهابی عظیم پیدا شود و مداوای وی
بقی کنند و با نچه در مداوای دفلی مذکورست در اختیارات آورده که بدل بستانی گویند نعناع بود و فودنج و گفته
سیسنبر در تقویم الادویه آورده که طبیعت آن گرم و خشک است در سوم و مضرهٔ وی آنست که قطع شهوه جماع کند
و مصلح آن جزر بریان کرده است و شربتی از ان نیم درم است و اسم آن بفارسی مشهورست و بسریانی
سدا و برومی فیغانون و یونانی طرحیس   بولس و ابن ماجه و ابن وافد و سفیان و مالقی گفته اند
راوند صاحب صداع بارد را نافع است خواه بپاشاند و خواه ضماد سازد و الکسوس مدانی گفته نافع است
خواه مضغ نماید و خواه بپاشاند و خواه ضماد سازد و شرح مهیه و سایر احوال اما بیان ماهیه او و سقوریدس
گفته این دوا از فوق بلاد سقوریس خیزد و باطراف برند و آن اصلی است سیاه مشابه قنطوریون کبیر لیکن
کوچکترست از ان و زرد و کمتر بسرخی خون و جوهر او رخو بود و مایل بسبکی و بویی از وی ظاهر نشود و انچه کرم
نخورده باشد در عمل قوی تر آید و در او لزوجتی یافت شود و قبضی ضعیف و چون بخایند رنگ آن شبیه
برنگ زعفران باشد جالینوس گفته قوهٔ راوند مرکبست و در وی جزوی ارضی بارد هست و دلیل برین
قبض اوست و جزوی ناری حاره و دلیل برین حدهٔ و حرافت طعم اوست چون نیک بخاوند و جزوی هوایی
لطیف و دلیل برین خفه و رخاوهٔ اوست و افعال او را دلالت برین امور هست چه با وجود قبض
شفا میدهد از فسوخ عصب و قروح عضل و نفس الدم و شفا میدهد از قوبی و اثر کبودی که در بدن ظاهر
شود چون بسر که طلا نمایند و همچنین انعال قویه او در علتها که موجب شفا از ان شود مثل نفث الدم
و استطلاق بطن و قروح امعاء دلالت بر قبض وی کند و این بواسطه آنست که جزو لطیف هوایی مضاد

وسعانه جزو ارضی بارد نبود بلکه بدرقه شود و جزو ارضی را بعمق برساند و سبب قوهٔ فعل وی گردد
خانقی در جامع آورده که این بیان ماهیهٔ راوند صینی و فارسی است و صینی افضل است از فارسی
اگر یافت شود لیکن معدوم است و اما دوایی که حالا آنرا راوند شامی نامند قوهٔ آن بغایت
دورست از قوهٔ راوند چه آن دوایی است که شکم راند و اسهال نماید اسهالی قوی و اندکی رو بها
فراشد و رنگش سفید بود و جسمش رزین و متین و مشارکت وی با راوند محض اسم باشد و حذر باید کرد
از انکه آنرا بدل از راوند استعمال کنند در امری از امور چه بغایت مضاد اوست و انچه ابن رضوان
در راوند گفته دلالت بر ان کند که راوند فارسی هرگز ندیده و غیر شامی مشاهده نکرده و شیخ الرئیس گفته
جوهر شجرهٔ آن ممتزج است از نارییه و هواییه و در او ارضیتی مرهست از برای علی ناریه در ان
و قبض وی از ارضیت اوست سفیان اندلسی گفته راوند مقوی اعضا و احشاست و مفتح سدها
و مخفف رطوبتهای فاسدهٔ آن و اعضای مترهله را محکم سازند و فعل وی در کبد اقوی است درین امور
و اقوی انواع آن صینی است بعد از ان انواع فارسی علی مراتبها و اما شامی نافع است از علتهای
سینه و سدهای نواحی آن و دردهایی که از ریح یا سده پیدا کرده ابن جمیع در مقالهٔ راوند گفته اسم راوند
در زمان ما اطلاق نمایند بر چهار چیز که سه از ان راوندست بالحقیقه از برای انکه در مهیه و افعال
متشابهند و متقارب و یکی مشارکت با ایشان در اسم و مخالف در مهیه و فعل و رسم و ازین سه
دو صنف راوند قدیم است و یکی معروف بجدید و از قدیم یکی صینی است و دیگری زنجی و جدید مشهورست
بترکی و فارسی و چهارمی معروفست بشامی اما راوند صینی از بلاد صین آورند و آنها که آورند نقل کنند
که آن بیخ نباتی است مشابه بطقاس و چون از زمین بیرون آورند و تازه باشد شق کنند بدو قطعه
یا سه قطعه و سوراخ کنند و در رشته کنند و در هوا آویزند تا خشک شود و نقل از جالینوس کرده
که بعضی از فروشندگان آنرا در معدن در وقتی که تر باشد چندان در آب پزند که عصاره اش بیرون آید
و بعد از ان خشک کنند و براوند فروشند و انچه مشاهده میکنیم از وی آنست که چوب پاره چند است
ضخیم هر قطعهٔ از ان برابر کف دست آدم یا کمتر که رنگ ظاهر آن اغبر بود با حمرهٔ قانی و رنگ محل
شکستن وی زرد و گاهی مایل باشد بحمرهٔ قانی یا بسبزی و بجزه و جوهر او مایل بود بخفه و رخاوهٔ و
چون اندکی از ان مضغ نمایند لزوجتی ظاهر گردد و اگر بچشند قبضی فهم شود ضعیف و تلخیی و حدتی

وحرافتی خفیف و چون خاییده آن بر دست مالند رنگ آن زعفرانی کند و راوند بسبب آنکه زود آنرا ۲۱۹
کرم خورده در وقت آوردن با مامیران صینی مخلوط آورند تا حفظ آن از کرم کند همچنانکه الج با تربد و فلفل
با زنجبیل این علة مخلوط آورند و افضل وی آنست که در جوهر او تکاثف نباشد و قبض در طعمش قوی
بود و محل شکستن او زرد بود و صحت و سالم از سوس و در او لزوجتی که مذکور شد در وقت مضغ باشد



و قلیلی از خاییده او رنگ قوی کند زیرا که کاثف جوهر و قوة قبض او دلالت کند بر استخراج عصاره آن
بجهت تمام چنانچه گذشت و سلامة مقطع وی از سوس و وجود لزوجة دال است بر عدم اشاوه و بخار رطوبة
و قوة در او و قوة صبغ و صفرة لون مقطع دالست بر بلوغ و اتمام نضج آن و محل رویدن و اکثر میل
بسبزی و غیره و داشته باشد دلالت کند بر فساد و خامی و چندان آن پیش از رسیدن بکمال ماراوند
معروف برکی آن هم از بلاد صین آورند و اطلاق زنجی بواسطه رنگ باشد نه بسبب معدن و مشابه
قطعها صینی بود در شکل و مقدار و لزوجه و طعم و مخالف او در مشاشه و خفة و رنگ جرم زنجی ثقیل است و صلب
و بدشواری توان کوفت و توان خایید و سیاه رنگ بود و محل شکستن او مشابه مقطع شاخ سیاه باشد
یا چوب آبنوس و بهترین وی آنست که کرم نخورده باشد و ثقل و صلابتش کمتر بود و ماراوند معروف بترکی
و فارسی از بلاد ترک و فارس آورند و من از بعضی ثقات شنیدم که آن هم از بلاد صین خیزد و چون ملی بلاد
ترک است و اول بانجا و فارس نقل کنند آنرا ترکی و فارسی گویند همچنانچه مشک را عراقی گویند از برای
آنکه از پهلوی بلاد عراق از زمین هند آورند و این صنف مشابه صینی است در اوصاف مذکوره لیکن
در آن مرتبه نیست بلکه متوسط است میان صینی و زنجی و در طعم اقوی از اوست و صفرتش خالص تر
و رنگ بیرون و اندرون این صنف هر دو زرد است و بهترین وی آنست که کرم نخورده باشد و زردی
مقطعش بیشتر باشد و خاییده او در رنگ کردن قوی تر بود و ماراوند شامی از نواحی عمان و ارض شام آورند
و آن ریشه چند است چوبی دراز و کره در غلظ انگشت و مایل بصلابه ظاهر آن اغبر و تکدر و محل کسرش زرد
که باندک کبودی زند و قوی برانند که این صنف اصل لحیان است که آنرا محروث خوانند و بعضی این را
نام راوند دواب کرده اند از برای آنکه بیطاران در معالجه اکثر دواب استعمال کنند و گاهی راوند ترکی را
هم این نام نهند و راوندی که جالینوس در مقاله اول از کتاب ادویه مقابله ادوا آورده از اصناف
نبات راوند نیست بلکه عصاره راوند صینی است که در وقت تری فراگیرند و چندان بپزند که غلیظ شود

و آنچه از نفس عصاره سازند بی مخالطه آب صحیح است و آنچه از عصیری سازند که از پختن آن در آب ۲۲۰
حاصل شود مغشوش باشد و در بیان افعال کلیه و جزویه راوند گفته چون اصناف ثلثه راوند
یعنی صینی و زنجی و فارسی متقاربند در افعال و تشابه در قوی و اختلاف میان ایشان نیست
الا از حیثیة زیاده و نقصان کلام در بیان افعال اصناف واحد ساختم و مشترک از جهة احتراز
از اطاله و جدا پرداختم کلام در افعال راوند شامی از برای مخالفه و بعد از آن اصناف ثلثه
مزبوره من جمیع الوجوه پس میگوییم که چون ما امتحان کردیم راوند را بطریقی چند که از جالینوس
معلوم داشتیم یافتیم که مرکب است از جواهر مختلفه زیرا که در او قبضی یافتیم غیر خفی که دال است بر جوهری
بارد ارضی صالح المقدار و حدتی و حرافتی یافتیم پنهان که دالست بر جوهری ناری غیر کثیر و مرارتی
یافتیم هم پنهان که دلالت کند بر آنکه افعال ارضیه او از ناریه او است و خفتی و رخاوتی و مشاشتی
یافتیم که دلالت کند بر جوهری هوایی لطیف و هر گاه این صفات باشد بر جوهر او لطافت غالب بود
و بر مزاج او حرارتی و یبوستی که قوی و مفرط نباشد بلکه قریب بود بتوسط و از این جهة افعال
کلیه و مشهوره بلکه صادره از اصناف ثلثه راوند اولا تسخین و تجفیفات در درجه دوم و ثانیا
تحلیل و تلطیف مواد و ریاح غلیظه و تفتیح سدد و جلاء و تنقیه مجاری و منافذ و ادرار بول و منع
و ردع مواد منجلبه و تقویه و تشدید اعضاء مسترخیه و تخفیف قروح رطبه و افعال جوهر بارد قابض
با وجود امتزاج بجوهر حار ناری و لطیف هوایی بسبب آن از وی بقوة ظاهر شود که این دو جوهر
مانع فعل او نگردند بلکه جوهر حار بدرقه جوهر بارد شود و باعماق رساند و قوة گیرد و افعالی که از طول
تجربها از وی ظاهر گردد شل پادزهر ترة و خلاصی از زهر هوام و دیسقوریدوس تصریح کرده بآنکه در راوند
قوة پادزهر مهمة خوز گفته گرم و خشک است در دوم صاحب منهاج گفته گرم است و بعضی گویند
معتدل و اما بیان قوة او در اسهال و عدم اسهال دیسقوریدوس گفته چون بپاشند خاییده
و بدهد در نفث دم که از سینه بود و در ربو و قرحه امعاء و اسهال و قوة راوند قابض باشد با اندک اخراجی
جالینوس گفته دلالت کند بر قبض او آنکه شفا بخشد از نفث دم و استطلاق بطن و قروح امعاء چنانچه
پیشتر تفصیل یافت ارماسیس گفته نافع است در اسهالی که بسبب آن ضعف معده باشد
سفیان اندلسی گفته اطلاق طبیعه کند و بلغم لزج و خام راند و نافع است در انواع اسهالی که بسبب آن

سده کبد و ماساریقا بود یا رطوبت بسیار که از خار معده و معا کرده باشد و نافع ترین امور است از برای تخمه
که بسبب آن اکثار طعام بود زیرا که تنقیه معده و معا کند از طعام فاسد و اگر با صبر یا کابلی استعمال کنند
فعل وی قوی کرده و دماغ را پاک سازد و ذهن را نیکو گرداند و بسبب تنقیه دماغ صداع بلغمی و صداعی
که بواسطه ابخره صاعده باشد زایل سازد و اگر منضج سازند بلوغا ذیا فعلش قوی کرده و نافع بود
با این اضافه و شام در خدر و فالج و علل بارده دماغ چون شقیقه و غیر آن و در حمیات کهن منفعتی
بالغ و راوند در امراض بلغمی وقتی که نضج یافته باشد نافع بود بسیار و واجب است اجتناب از آن
در اوایل حمیات و نافع است در قولنج بلغمی و ریحی بسبب اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح این جمیع در بیان
افعال کلیه و جزئیه راوند گفته که اما اسهال هیچ کدام از قدما و محدثین بآن منتقطن نشده اند و جمعی
از محدثین که بعد ما اقربند اطلاع برین یافته اند و خصوص از مردم طلاو ما و بعضی از عوام اطبا کان بردند
که بدن را پاک سازد و از رقیق این دو غلط و چنین نیست بلکه بعجه پیوسته که بدن را پاک سازد از جمیع فضول
و اصناف این اخلاط حتی بلغم لزج و خام و نافع است در امراض متولده ازین اخلاط و این فعل و سایر
افعال و آثار از جمیع اصناف سه گانه ظاهر گردد ولیکن اقوی از همه در فعل صنف صینی است خاصه
در تقویه کبد و معده و سایر اعضاء باطنه و در استطلاق دو دوسنطاریا و حمیات عفنه بسبب آنکه مزاج او
اعدل و جوهر او الطف است الا در فعل اسهال چه صنف ترکی از و در اسهال قوی باشد و اما ریحی از فعال
کمتر است از صینی و قمری را برو اختیار کنند مگر آنکه احتیاج تمام واقع شود و زیادتی حرارت مثل آنکه
قولنجی باشد بلغمی بی حرارتی زاید و در مزاج که این هنگام ترکی نافع تر است و اما راوند شامی طحل الفقرست
در اعمال طبی نزد ما و مشایخ ما آن را کم استعمال می نموده اند لیکن در سفوفات جابسه و ضمادها نافع
در ضعف معده و استرخاء معده و اورام کبد و طحال و امثال سازند و نافع است در ریاح و علل و اوجاع
که بسبب سده در سینه و نواحی آن متولد گردد و تفصیل و تصرفی که از مطالعه این منقولات و دیگر کلمات
قوم بخاطر این قاصر رسیده آنست که چون قوه راوند مرکبست بموجب تصریحات ایشان آثار متضاده
بشروط مختلفه از و صادر شود مثلا قبض کند اسهال حادث از ضعف معده و معا بسبب قوه جوهر ارضیه
قابضه که در اوست و اجزاء حاره و لطیفه چنانچه گذشت سده رقیق وی شوند و فعلش قوه گیرند خصوص
که با بعضی از قابضات مناسب جمع سازند مثل شراب ورد یابس و قبض کند اسهال مزمن حادث

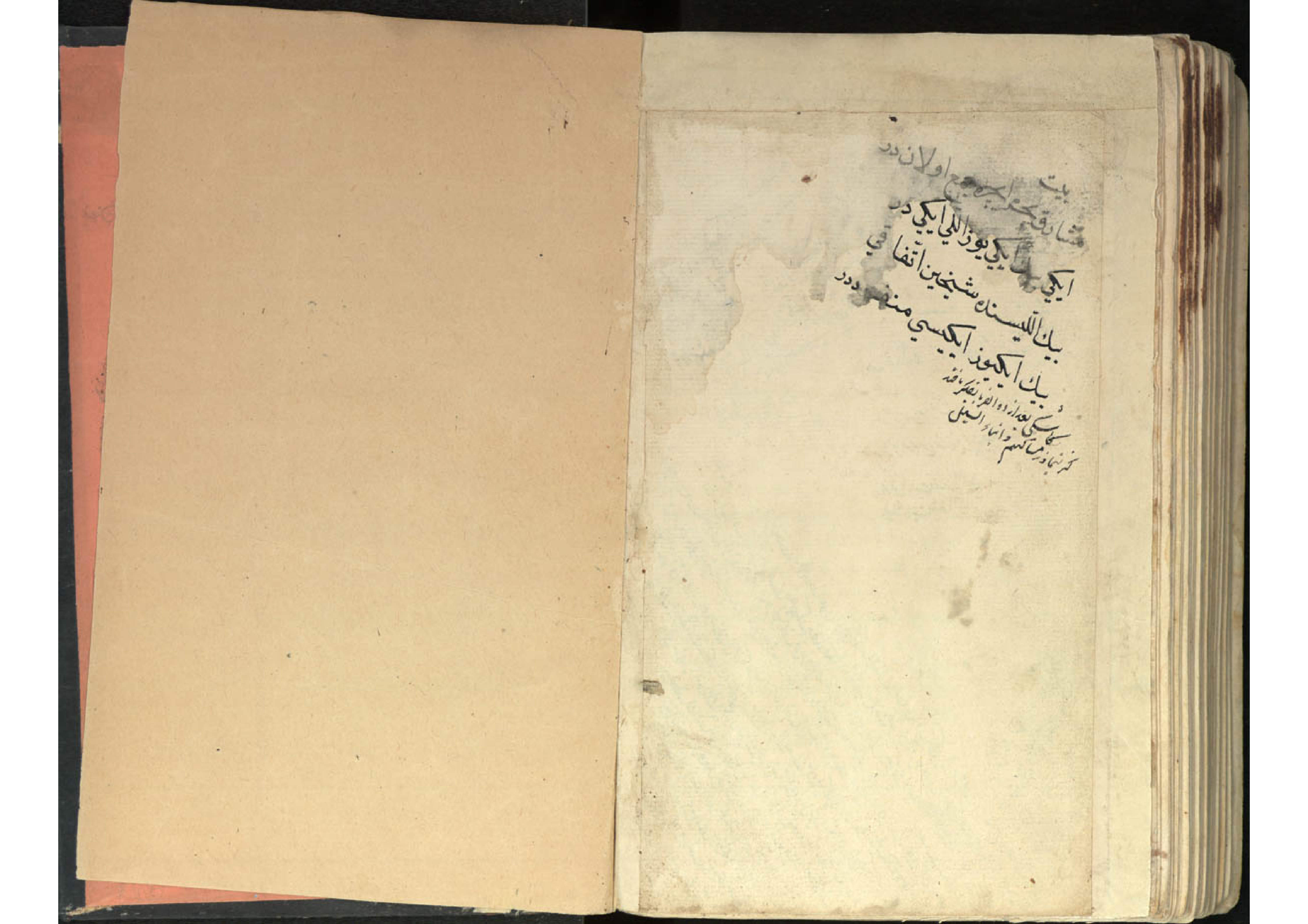
بواسطه سده ماساریقا و کبد بسبب قوه تفتیح که در اوست خصوص که منضم سازند با شراب ریحانی و سنبل
هندی و قبض کند دوسنطاریا بسبب تفتیح و تقویه جگر و خصوصیتی که او را با جگر هست خصوص که اضافه
کنند با و چیزی که قوه مسهله او را ضعیف سازد و انعاش و تقویه قوه قابضه معده وی کند مثل جلنار
و طراثیث و صمغ عربی و اسهال نماید در مثل قولنج ثفلی و بلغمی و ریحی بواسطه تفتیح خصوص که با وی جمع
کنند خیار شنبر با ماء الزیت و سبغایج چنانچه تفتیح درین صورت موجب سهالت بواسطه آنکه
ثفل که سده طرق است و مانع دفع مواد و علت جمیع فضلات ازاله نماید و مواد مجتمعه بسبب انفتاح
مجری روان گردد و در صورت سده ماساریقا موجب قبض است زیرا که چون سده ماساریقا منفتح سازد
لطایف منضم معدی که بواسطه سده طرق با سهال میرفت بنهج طبیعی از مجاری عروق ماساریقا بکبد رود
اسهال مرتفع گردد و اسهال نماید در مثل تخمه بسبب تقویه معده و قوه قبض که در اوست چه موجب
جمع معده و امعا گردد و فضلات مجتمعه مندفع شود و بسبب قوه مسهله هم که ماده قابل باد و بدفع مشغول
گردد خصوص که متقوی سازند او را با بلیله کابلی و صبر سقوطری و غاریقون که موجب تنقیه دماغ و اعضا
بواجبی شود و همچنین حبس کند از سینه نفث دمی که سبب آن مواد غلیظ بود و تسهیل نفث نماید در
اورامی که نضج یافته باشد و محتاج بود بگشودن اگر در دهن نگاه دارند و بلع کنند لطایف از آن شانی
یا پاشانند با طلاء ممزوج با آب و شربتی از آن دیسقوریدوس گفته مثل شربت غاریقون است و آن
از درمی تا دو درمی است که مثقال بود و در طوبای که با آن آشانند همانست که با غاریقون آشانند
سفیان اندلسی همین گفته ابن جمیع گفته از درمی است تا مثقال در منهاج آورده که تا دو درم بود و داو
مضرات بسنبل و مصلح وی صمغ عربی است و بدل آن رازی گفته در ضعف کبد و معده یک وزن و نیم
آن ورق گل سرخ نیمی از اقاع و بیخ یک وزن آن سنبل عصافیر یحات و گفته اند نیم وزن آن
زراوند مدحرج و بوزن آن ورق گل سرخ و سنبل در جامع بغدادی آورده که گاهی از صنف اول عصاره
گیرند و آن مقدار بلغ نمایند که غلیظ شود و بعضی راوند را سحق کنند و چندان پزند که منجمد گردد و این
هر دو از همه بهتر است و اما عصاره اگر تازه است نیکوست و اگر یکسال بر آن گذرد فاسد شود و استعمال
آن مضرت رساند و اگر طبیب معالجه مرضی راوند تعیین کند مراد صنف اول است و آن سحق است و مخفف
و محلل و منضج و ملطف و منقی و جلا دهنده و حابس باد ها که با عضا رسد و مقوی اعضایی که مسترخی گردد و



محمد بن عبد الله

نهار آویت نصف اللیل
ولیلا آویت نصف النهار

منشف قروحی که رطب باشد و در وقتی بود با درسیر قوتی که فایده کند در سعال بارد خصوص که مقر ٢٢٣
و قوتی مسهل که اخراج اخلاط غلیظ و رقیقه نماید و مراد و بواسطه قوه تحلیل بالعرض تبرید کند
و مقدار شروب از آن از ثمن درهم است الی مثقال [illegible] بحسب حاجة قوه و وقت و مراد و مدر
اجوراست از بسیار اصناف و قوه اسهال در آن بیشتر و از این جهة در قولنج بلغمی که با آن حرارة و
ورم نباشد انفع است از صنف صینی و ساوی در سعوطات جاذبه و ضمادها معده و کبد و در فرزیاع
بهتر بوده گفته اند از جمله خواص راوند آنست که چون طلا کنند بر سیان شانها ترس از دل ببرد
و باید که طفل محموم و ضعیف القوه آنرا نیاشامد در تقویم الادویه آورده که اکثار آن مضعف
معده است و اصلاح آن بطباشیر و رب سیب کنند و شربتی از آن یک دانگ است و آنرا بفارسی
پیوند گویند و بسریانی مشهور است و برومی راوندن و بیونانی راوندیا ابن الندور گفته و
در خواص مذکورست که صاحب صداع بارد چون آنرا ببوید یا ضماد سازد فایده یابد و همچنین
تخم آن ابن سمحون و عبد اللطیف گفته اند روغن تخم آن نافع بود شرح مهیه و سایر احوال خندقوقا
دو صنف است اول بستانی دیسقوریدوس گفته لوطوس صنفی از آن بستانی است و بعضی
مردم آنرا طریفلن گویند جالینوس و رازی گفته اند قوة وی در جلا و تخفیف معتدل است و در حرارة
و برودة هم گویا اعتدال دارد صنف دوم بری و آنرا درق و حسا نیز گویند دیسقوریدوس گفته لوطوس
اغریوس بیشتر از بلاد لیبوی خیزد و درازی ساق آن دو گز بیشتر هم شود و منشعب گردد و شعبها بسیار
و برگ وی شبیه باشد بورق خندقوقا که در مروج روید و آنرا طریفلن گویند و بزر او بد طعم بود و در شکل
مشابه بزر حلبه لیکن بسیار از آن کوچکتر باشد و قوة وی سخن بوده و قابض قبضی قلیل جالینوس گفته
در بلاد و نوبه بسیار شود و بزر وی گرم است در سیوم و در او جلایی باشد طبری گفته از عصیر آن
روغنی کرده نافع در تحلیل بادها که در بدن پدید آید و رازی نقل از طبری کرده که بسیاری از مردم که بسبب
حرکت نمی توانستند کرد بروغن خندقوقا علاج کردم و پایهای ایشان روان شد رازی در حاوی نقل
از ابی جریح راهب کرده که اگر آب خندقوقا بر محل گزیدن عقرب بریزند تسکین کند و اگر بر عضوی بریزند
که گزیده باشد وجع دوده در آن عضو پدید آورد صاحب جامع اعتراض کرده که این بعید است
از صواب از برای آنکه این فعل از منسوب بخندقوقا نیست و دیسقوریدوس این را در مقاله ثالثه



بيت [illegible] جمع اولان در
شايقه [illegible] ايكي يوز اللي ايكي در
ايكي [illegible] شيخين اتفاقي
بيك اللي سنك
بيك ايكيوز ايكيسي منعقد ددر
سكمكي بعدازده والفره نقلر فقد
كرنهايه ومباكشر وانهاء الليل

